

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228657

UNIVERSAL
LIBRARY



١٥



مطالع الشمس جلد اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با وجودش مبینند در جنان	مطلع الشمس ان شهر بکه جان
طیب ظاهر امین و مستند	مطلع الشمس نفع بکد
مطلع الشمس مطاف مهر و ماه	مطلع الشمس خا و ربحاه
بجگ شارق مشرق شمس الثموس	مطلع الشمس و نفع افراط و
موطن من معنی نعم الوطن	مشهد و شاهد مشهور من
مینه هم سرد در ره این آستان	کریم از عاشق صد حجت
خاره این کوه دبیای منت	روضه مشهد بخارا می
رفتم از خود تا با بنجا آمدم	تا بخانای محابا آمدم
قف خلیلی بنک من ذکر جیب	چونکه مارا طی منزل بصدید
کریمه رفنه ز شدت در فرج	کریمه شادی نه اندک و صج

از نیش طرّوضه قدس رضا	نه سرور ساقط سقّط اللّو
تو بخارا ای منیٰ ابخاک پناک	باملاذی قدس الله ذلک
جبل تو ما را با بنجامبکشید	جبل تو با بدجبل من مید
خار تو ایستغفر الله خار کو	بود اگر میبود باکل روبرو
تو همه ریچانی و باغ کلیه	بوستان دلینان سنبلی
ضمیرانی ارغوانی نیکتری	عبهریان کھتی سببتر
در صفار و خانپانرا کاشنه	مشهد اکفتم بخارا ای منی
تا چراغ عشق تو افر و خشم	شمع کیشتم پای تا سر سوختم
سوزم و خواهم ز مشهد بشنوی	تا بخا فرموده باشد مولو

شمع مکرر را بهل افر و خنه

که بخارا میبرد آن سوخنه

شهر مشهد از اماکن شریفه و مذهب مقدسه و اراضی مطهره و بلاد معتبره مما لک محروست ایران
صالحا الله عن طوارق الحدیثان میباشد هوای آن معتدل و مهیا آن وافر و باغات و بناهای آن
بسپا و اشجار و اثمار آن در کثرت و مزین و لطف و حلاوت بدرجه اشتها را است چنانکه بعض
از مېوه های این بلد در سایر بلدان و امکان و اقطار جهان اگر نایاب نباشد هر اینه کباب خواهد
بود روح و صفای شهر مشهد نیز بدرجه ایست که نظیر آن بنظر نمی رسد و گذشته از امور طبیعی و
ظاهری که چندان با حقایق و در قایق معنوی باطنی ملازمه ندارد در روضه منور حضرت
ثامن الائمة و ضامن الائمة علی بن موسی الرضا علیه الاف النجاة و الثابرای این شهر شریف
و بلد طیب زینتی است که هم متحلی مجلّه ظاهر است و هم انوار معانی از مطالع آن طالع و زاهر

وفی الحقیقه جامع مفاخر و حاوی سنای فاخر و بجای باهر است

سلام علی التری الذی ضم جسمه فی انجم شهود و بانجم شهید

و برار باب خبر و اصحاب سبر پوشیده نیست که جغرافیة شهید و شرح بقاع و اماکن و رجال
و اعظام و مبانی مشیده و ابنیه مزیئه آن و وقایع و سوانح مهمه و واقعه در این ناحیه مقدسه
با علی درجه اهمیت و زاید الوصف جالب نظر دقت است در عالم علم و حوزه افادت مهیا
معلوم و مرتبتی بکمال دارد تا امر و زاهد استیفاء این حق ننموده و باب این استکمال را
بوجهیکه باید و شاید نیکشود چه در زمانیکه علم جغرافیة و فروع آن در عرب و عجم رواج
و رونقی داشته این شهر را اعتبار آتی که بعد ما حاصل آمد نبوده و از آن پس که زوایا با
گذشتن مان فرج حیران یافتن مسافرن بساخت و کشف اینک این بلد نیز داخند
و چون از عهد قدیم بعصر جدید آمدیم همانا فاضلا و نویسندگانهای داخله را این شرافت
روزی نبود چنانکه از عبارات منقوله از ایشان معلوم میگردد و سپاهان خارجه نیز آنکه
همت اینکار میباشند در امکانه مهمه منظور اذن دخول نداشتند و برای آنکه قد
اینکتاب مطالب آن بدرستی معلوم شود گوئیم

در سال هزار و هشتصد و شصت و یک مسیحی که تقریبا بیست و پنج سال قبل باشد دو مجلد
از سپاهان نامه موسوم معروف به (تور و مندر) دربار پس طبع و منتشر شده که در نزد
نکارنده موجود است در جلد دوم که متعلق بششماه ثانی سال مزبور است در صفحه دویست
و شصت و نه شرحی از مسپونیکلاخا بنکوف سباح معروف روسی که بطرف خراسان و
افغانستان سفر کرده نوشته بود و در حاشیه صفحه اول آن شرح تفصیلی نگاشته که
عین عبارت آن از قرار ذیل است

روز بیستم ماه مارس سنه هزار و هشتصد و شصت و یک مجلس جغرافیای پاریس
 منعقد شد مسو و پوپن دست مارتن را پوئی قرائت نمود و در ازای خداست ^{خانیکو}
 در کشف مسائل جغرافیائی و نقاط جدید خراسان که تا آنوقت مجهول بود امتیازی از جزای
 مجلس طلب نمود مطالب مجهولات مزبوره را مسبو خانیکوف در ظرف سال هزار و
 هشتصد پنجاه و هشت پنجاه و نه معلوم نموده و تا اینوقت مشهد برای علمای جغرافیه
 از اسرار مکتوبه و هیچ اطلاعی از وضع و طرز آن و هیچ دور نمائی از اینبه این شهر مقدس
 ایران در دست نداشتیم اگر بعضی اطلاعات مسافرین داده بودند طوری مختصر ناقص
 مینمود که هیچکس را کافی نبود و آرزوی تفصیل آن اجمال و تبیین آن مغالرا داشتیم پس
 شرحیکه نگاشته خواهد شد و بنظر مطالعه کنندگان خواهد رسید لذت مخصوص
 بآنها خواهد داد زیرا که مشاهده کشف جدید مینماید و اما اجزای مجلس جغرافیا باید
 نهایت امتنان را از مسبو خانیکوف داشته و قدر و منزلت او را بدینهم اسم خانیکوف
 بواسطه شرحیکه از هیئت جغرافیا و ادیان و مذاهب مختلفه و نسل و نژاد قبایل و
 سلاسل ساکنه در ترکستان و قفقاز داده معروضت انا بیشتر امتنان ما از او بجهت
 اینست که اختلالی را که در یک نقطه از عالم علم و دانش بود رفع کرده و آن اختلال را ^ع اطلا
 از نظر شمال و مرکز ایران بود و این بخیری بجهت او مبدل باکاهی گردید
 این بود تقیر بر آن مسبو و پوپن دست مارتن در باب خانیکوف اما رساله خانیکوف که
 بواسطه آن این همه تمجید را درخور آمده عبارتست از نوزده صفحه که در غالب صفحات
 تصاویر مختلفه دارد و مطالب مندرجه عمدتاً سرگذشت شخصی خود او است با قدحی
 که برخلاف تکلیف اهل علم از اشخاص نموده باینفل قول و افسانه و توتهای بی اصل و آنچه

در باب مشهد نوشته منها یکصد بیت کتابت در صفحه دوپست و هشتاد و هفت از
کتاب مزبور خود اقرار میکنند و میگویند اگر وقتی اهل ایران تعصبت کنار گذاشته اجازه
یک نفر معارف فری که دهند که با فرصت دقت و اخل سخن و حرم حضرت رضا سلام الله علیه
کرد و نقشه بردارد فایده بزرگی برای تاریخ معنای و تزیینات این ملت و مشرق از
قدیم الایام خواهد داشت زیرا که شخص در یک موضع میتواند صنایع اعراب که بعد بواسطه
اتراک و مغول تعدیل و تکمیل شده ملاحظه کند تاریخ هرنهارا بطور صحیح بر در آن
پس ما که بفضل الله تعالی شرف عالم اسلامت و اذن دخول در روضه مقدسه رضویه
داریم و با کمال دقت و اهتمام اینیه مختلفه آنجا را دیده و ثبت برداشته و تمام کتبه هارا
خواند و نوشته و در جغرافیه و تاریخ و رجال مشهد نه یکصد بیت بلکه بیش از ده هزار بیت
تألیف نموده و هیچ جای خالی در آن نگذاشته حتی کتابخانه مبارکه رضویه را که
مُسبوخا بنکوف از آن اجلا ذکر کرده ما صورت تفصیلی از آن برداشته و جلد بجلد نوشته
جا دارد که متأسف باشیم که بعضاً مجلس جغرافیای پارس که بنده خود در آن مجمع از خواص شما
و بالسنه آنها ربط و آشنائی دارم بزبان ما ناطق نیستند تا این خدمتی که ما بعلم و دانش
کرده ایم و اخلالی را که بجای مسبوخا بنکوف و در صد بیت از باده از ده هزار بیت رفع نموده
در منصفه قدر دانی جلوه ظهور دهند چه جای تأسف است حال آنکه در مالک محروسه
ایران و وطن عزیز ما امروز دانشمندان بزرگ و دقیقه باب هستند و قدر این زحمات بر آنها
مجهول نیست و وقع آن معلومست چون از روی بیخبری نظر کنند ببینند دانند که تاکنون
احکام چنین کاری نکرده و الی الان مفصلترین شرحی که در باب مشهد نوشته شده زبانه
از صد بیت و دوپست نیست و این کتاب با کربست جمیل و مبتکران مستواجرا

جز بِل و اعلم اهل عالم باين گفته و اين دزاري تازه سُفته بندگان آستان سپهر نشان
 اعليحضرت قوشوكت شاهنشاه صاحبقران كهفامان و ظل بزوان السلطان بلسا
 ابن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان **ناصر الدين شيرازي** **فاجله**
 خدا لله ملكه و سلطانه ميباشند كه بهمنك تربيت شاهانه اين ناچيز را چيز کرده و از
 تنگنای نادانی بوسعت و عرصه طميت تميز آورده پس از روي حقيقت بدون هيچگونه
 ثابت گويم

ابن همه آوازه ها از شه بو كرچه از حلقوم عبد الله بود

و بعد از تهديد اين مقدمه مخفي نمايند كه شهر مشهد و اينمكان مقدس بنيان ازيرگانه
 روضه مطهره رضويه اجلها الله تعالى كسوت قرويت و بدبناي بلديت و صد نيت
 مبتدل نموده و اصل آبادي قريه سنا باد بوده چنانكه در جلد اول در شرح طوس بيان
 اشارت رفت در سال دو و بيست و دو نباد و بيست و سه هجري چنانكه قاضي شمس الدين احمد
 ابن خلكان در روفاني الاعيان گويد (و توفى في اخر سنة اثنين و مائين و قبل بل توفى
 خامس ذى الحجه و قبل ثالث عشر ذى القعدة سنة ثلث و مائين) كذا مات في رابن محل
 فخر و مدفون كشت اين خاك پاك بلوامع اسرار ربوبيت مشحون شد پس سبب آبادي
 ابن ناچكه و خرابي طوس روضه مقدسه حضرت شمس الشموس بود كه عمارت آن در
 سنين چهار صد هجري بدست سوري بن معتز بن مسعود كه بعهد سلطان محمود در
 پشاور حكومت داشت و بقرزي و نمايش گذاشت چنانكه حمد الله مستوفى بدان
 تصريح نموده است و اگر حمله خانان تركستان و لشكر كشي هاي چه در پي در آن سياتا
 و وقوع حروب كثره و فتن متواتره كه شرح جمله پيا پيا بد اين مرز با استعداد دارا زهشي

بادر ذويت و حقا
 چنانكه تحقيق آن
 يابند

در طریق ترقی و از دبا جمعیت و کثرت آبادی مانع نمیشود امر و زرد را بنساخت فردوس هند
 مصری مشهور میشد از تمام امضا عالم بر سر و در ثروت و مکنک از بابل و نینوا ای قدیم
 بهتر و بزرگتر و با وجود این همه آشوب و جدو ث حوادث و سیونوح سوانح ما ز علام شکو
 و دعایم آبادی آن مسید و بانسبه رفیعه غالبه و مناجد و مدارس جوامع بی نظیر بنا
 بناها منقنه آراسته و مزین است و در نکارش شرح مشهد شروع مینمائیم بکفنه علماء
 جغرافی و ستیاخان داخله و خارجه پس از آن بتحقیقات خود میپردازیم بیاری خدای
 مُعَالَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ مَعَالٍ

از علمای جغرافی عرب بعضی مثل ابن خردادبه و مؤلف کتاب معجم ما استعجم و نقش الدین
 محمد بن احمد قدسی ابوالفدا صاحب قوم البلدان از مشهد نگری ننموده اند
 ابواسحق ابراهیم بن محمد الفارسی الاصل طخری المعروف بالکرمی در کتاب
 مینالک الممالک گوید

اگر طوس را از اعمال نیشابور دانیم شهرهای آن نادکان و طابران و بزد غور و نوقان
 و قبر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در نوقان میباشد همچنین قبر هرون الرشید
 لیکن باید دانست که قبّه حضرت ضا سلام الله علیه در ربع فرسخی شهر در قبره سناباد
 در نوقان گوید است که از سنک آن دیک و بعضی ظروف بکر مینسازند

در کتاب مینالک الممالک ابوالقاسم بن حوقل نیز همین شرح مسطور است
 زکریا بن محمد بن محمود قرظی در آثار البلاد در احوال سناباد گوید

سناباد قبره است از طوس در یک میلی آن واقع و قبر رشید را نیز به اسن گویند منجین
 خیر دادند که هرون در طوس خواهد مرد هرون گفت من هرگز قدم با بن خاکن نخواهم گذاشت

یکی از چنددی افغ بن لبت در خراسان را بت طغیان برافراشت کار او بالا گرفت هر روز
 عرضه داشتند که تا خود بدفع او نبری دفع اینفتنه نخواهد شد هر روز از توجه با بن
 ناحیه آکراه داشتند گفتند صالح ملک ذابجه حُکم منجمن مهمل نتوان گذاشت
 ممکن است بخراسان رفتن دون ورود بقطرطوس بنا بر این هر روز بخراسان آمد و چون
 بنیشا نور رسید شبی زاهر که کرده بشدت اندند صبحگاه نزدیک دروازه طوس بودند
 هر روز چون این ناحیه بدید بر خود بلزید و هر چه خواست خود را از بن اندیشه منصرف
 سازد نتوانست بر اضطراب و افزود تا در گذشت عباس بن احنف که با او بود گفت
 قالوا خراسان اقصی ما براینا ثم الفول فقد جئنا خراسانا
 این آنگه گفت رجوع وامله ذلک لک اختلفا کما نزل

مامون بارتهد در خراسان بود قبر رشید و قبر علی بن موسی الرضا علیهما السلام را در یک
 قبه قرار داد انتهی

شهاب الدین باقوت که هم در مجم البلدان گوید سناباد قصبه است متعلق بنوقان
 و در آنجا مرقد حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام و قبر هر روز الرشید مشاهده میشود
 از سناباد تا طوس یک میل است در اینجا باقوت از مشهد بتقریب اسمی میبرد و در لغت
 نوقان گوید این بلد یکی اردو شهر است که دارالملک طوس را تشکیل داده و شهر دیگر
 طا برانست در نوقان دیگهای سنگی میسازند و آنرا بعرک برمه مینامند انتهی

قاضی شمس الدین محمد بن بطوطه طنجی که در سینه هفتصد سی و چهار هجری خراسان را
 سیاحت کرده در کتاب تحفة النظار گوید از جام آمدیم بطوس این شهر اعظم و اکبر بلاد
 خراسان و شهر عالم فاضل ابی حامد غزالی است ابی حامد در همین بلد مدفونست و از اینجا

بشهر شهید الرضی علی بن موسی کاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین
 ابن الحسین الشهید بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب سلام الله علیهم رفتم این شهر نیز
 بزرگ و پرجمعیت است مهوه و آب آن بسیار آبهای زیاد در آن مشاهده میشود
 طاهر محمد شاه در این شهر است ظاهر در اینجا بجای نقیب است در مصر و شام و عراق و اهل
 هند و سند و ترکستان چنین شخصی را سید اجل میگویند و در شهید مکرّم قبّه عظیمه
 در داخل زاویه و در جنب آن مدرسه و مسجد است که همه از این قبّه غالبه مطبوعه است
 دیوارهای این ابنه را باخشت کاشانی مزین کرده و بر روی مرقد حضرت علیه السلام صنایع
 چوبی نصب شده و بر روی صندوق صفحات نقره کوبیده اند و قندیلهای نقره بالای مرقد
 او منجّه و آستانه در قبّه نیز نقره است و در درز پرده از پارچه حریر مذکّب مشاهده
 میشود و انواع فرشها در قبّه گسترده اند و در برابر مرقد حضرت ضابطه هرون الرشید
 که بر روی آن نیز صندوقی نصب شده و شمعدانها روی آن گذاشته اند است

این بود تمام آنچه در کتب علمای جغرافیه و مسافران عرب از شهید مقدّس نوشته شده
 اما کتب فارسی حمد الله مستوفی در کتاب تزیین القلوب و ضمن شرح طوس همین قد کوبید
 از مزار عظیمات قبر امام معصوم مظلوم شهید مسموم علی بن موسی الرضا در دینه سنا باد به
 چهار فرسنگی طوس است

میر محمد الدین محمد در زینة المجالس کوبید شهر شهید مقدّس که مدفن امام همام مظلوم معصوم
 ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التّجه و الثناست در زمان خاقان مغفور بغایت آباد
 و معموری رسیده بود اما در این ایام که بتصرف چشم اوزبک درآمد خراج تمام بحال آن
 راه پافنه از ارتفاعاتش اقسام مهوه ها بغایت خوبت غله بسیار حاصل میشود و شرح

بخصوصاً شهید رادفتری علیّه و باید این مختصر را کنجا پیش آن نباشد و در حد و دمشهد و
طوس کو هبست و در آن کوی غار بست بر مثال ابوانی و دهلنری آرد چون در آن دهلنری تارید
منافعی بروند بروشنی رسند و چهار صفت پیدا شود و در آنجا چشمه است که چون آبش قند
راه برد کینک کرد چون از آن چشمه پیشتر روند بادی عظیم ^{و بیدن} کبر و مانع دخول شود (خاقان
مغفور مقصود شاه ظهاسب اول است) انتهی

قاضی نورالله ابن شریف الحسینی المرعشی الشوشتری در مجالس المؤمنین گوید شهید مقدس
رضوی در اصل دهمی بود که سنا باد نام داشت از توابع طوس و بعد از آنکه مرقد منور حضرت
امام رضا ^{علیه السلام} در آنجا واقع شد باندک مدتی از اغاظم بلاد خراسان شد شهر طوس منسوخ بلکه ^{رس} منسوخ
و مطوس گردید و بسبب بركات مرقد منور حضرت امام رضا ^{علیه السلام} و حسن اهتمام سادات بیع الدرجات
موسوی رضوی اهالی آنجا همیشه تابعان دین مصطفوی و ناهجان مناهج مرتضوی بوده اند و
شرح رواج و رونقی که در زمان پادشاه صاحبقران مغفور در آن آستان ملائک پاسبان ^{بظهور}
رسید حاجت بدینان ندارد (بما هتاج چه حاجت شب تجلی را) در فضیلت شهید مقدس و ثواب
زیارت آنحضرت و احوال بسیار است اگر خواهند بکتابت زیارات اصحاب رجوع نمایند آنحضرت
امین احمد رازی در کتاب هفت اقلیم گوید شهید مقدس از عظام بقاع عالم و کعبه طایف
طوائف بنی آدمست و این ولایت را از منته سابقه بطوس شهرت داشته و در احادیث آمده که
هر کس از سرزادگان مرقد معطر را در بابد ثواب هفت حج در دیوان اعمال او نویسد و در جوار
شهر بزار فیض آثار مبر علی امواته که هر کس در آن مرقد سو کند بد روع خورد البته هلاک گردد
و شهید مقدس منقسم بدوازده بلوک است که یکی از آن جعفر غنی و ارغوان دره که جای بدان ^{فنا}
و شکر در تمام خراسان بنست از ضمایم این بلوک است و دیگری بلوک اخلوم است و آبشار آن نیز

از جاهای نیک آن ديار است انهي

ميرزا حسن ز نوزی در ریاض الجنه در ضمن طوس گوید قبر منور امام الجن والانس علی بن موسی الرضا علیه السلام در ربه سنا باد بچهار فرسنگ طوس است لله الحمد از برکت قبر منور آنحضرت از اعظم بلاد خراسان است نیز گوید در مدح آن بقعه مشرکه مفاد حدیث بن حیل طوس روضه من ریاض الجنه کافی و وفی است و احادیث در مدح آن ملک بسنا است انهي

نواب مستطاب اشرف و الاحاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا دام اقباله العالی در کتاب جام جم مینویسد پانچ خالنه خراسان شهید مقدس روضت که مرقد منور سلطان علی بن موسی الرضا علیه السلام در آنجاست و آن تمام در صفر المظفر دویست و دو بر و ایتی دویست و سه هجری با زهر شهید شد و در قریه سنا باد طوس مدفون گردید و اکنون آن قریه جزو شهر است و شهید را قدما طوس مینامیدند و طوس مشتمل بر دو قصبه بود که یکی را طابران و دیگری را نوقان مینامیدند که اکنون هر دو حکم واحد دارد و هر دو آنها شهید گفته میشود و تنهیب گنبد مطهر از نادرشاه است و در حریم محترم جمعی از اکابر دین مدفون شده اند و وایعهد دولت ایران عباس میرزا طابان نیز پیش از فتح خراسان و سرخس در شب پنجشنبه دهم جمادی الاخر هزار روزه دویست و چهل و نه هجری در آن بلده طیبته وفات یافت و در آنحریم محترم مدفون گشت و از عمر شریفشان چهل و پنجاه و شش و شش روز و یک روز گذشته بود انهي

کاتب حیل در کتاب جهان نما که بشرکه نگاشته شده گوید در سال دویست و سه هجری حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در طوس رحلت فرموده در قریه سنا باد مدفون شد از آن روز آن قریه بمشهد موسوم و مشهور گردید و شهرت عظیم یافت بعد از باب مکتب صاحبان ثروت و ریاست در حوالی آن مرقد مطهر مقابر برای خود ساختند و باینکه غالبه آنجا را زمین کردند

و آنقره قصبه معمورند خاصه در عهد سلاطین صفویه آخرم و روضه محترم چندان
 بتزیینت آراسته آمد که پراز قنادیل و شمعدانهای طلا و نقره گردید و اسم طوس بکلی فراموش
 و تمامی لابن بنام مشهد معروف گشت

اینست تمام آنچه در کتب فارسی و ترکی از جغرافیه مشهد نگاشته شده اما اهالی اروپا که در
 قرون آخر بنواید علم آگاه و مطلع و از مواید و منافع آن بفرمید و منفعش شد و در کتب اطلاع
 و در کتب جغایق و فهم دقایق و کشف موز و استخراج کنوز آن اقدامی بنماید و این را هر ایتدی
 را نسخ پیموده شرحیکه علمای جغرافیه و ستیاخان ایشان در این باب نوشته اند از قرار
 ذیل است

در سال هزار و هفتصد و هشتاد و سه مسیحی که تقریباً یکصد و پنجاه سال قبل باشد فوراً بر نام سباح
 انگلیسی سیاحت ایران پرداخته و در عبور از خراسان شهری از مشهد نوشته در جلد دوم کتاب
 در صفحه صد و پنجاه و پنج آن شرح از قرار ذیل مسطور است

هرات در عهد شاه اسمعیل صفوی از دارالملکی خراسان خارج شد مشهد که مصلح حضرت امام رضا علیه السلام
 میباشد قاعدتاً این مملکت گردید شاه اسمعیل خود از نژاد امام رضا علیه السلام که یکی از ائمه اثنا عشر
 امامیه است میدانسته و از زمان ابن پادشاه مشهد بواسطه هدایا و توجیحات جماعت شیعه
 بارونق و معمور گردید نادرشاه که از سلاطین قتی القلیب اعتقاد ایران بوده بترین این
 شهر کوشید و صحنی عالی برای حرم حضرت رضا علیه السلام بنا نموده و ضریحی از نقره بدو مرقد مطهر نصب
 کرده و فندقی بسازد و زمین از همین فلز بالای مرقد او پنجاه است همین سباح در صفحه دو و بیست
 هفت همین مجلد مینویسد نادر میرزا از شاهزادگان نادری خزانه حضرت امام رضا را عارت کرده
 و بمصر جنک و جدل میرساند و علما او را لعنت مینمایند

سپهروژن ملکم ایلچی انگلیسی که در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه از جانب کیانی حکومت هندستان بایران آمد و صاحب تاریخ معروف است صاحب منصبی هزاره داشته موسوم به مالکد و نال کبیر که جغرافیه ابراز آن نوشته و در آنجغرافیه تفصیل مسطور در ذیل از آن مشهود مینگارند

مشهد بای تخت خراسان ابراز آن است در دو فرسخی شهر قدیم طوس واقع است شهر این شهر بواسطه دو مقبره است یکی مرقد حضرت امام رضا علیه السلام دیگر قبر خلیفه هفون الرشید سکنه مشهد پنجاه هزار نفر و دارای اقسام فواکه و ماکولات که جمله حاصل مزارع و باغات اطراف شهر است و بواسطه این شهر را احاطه کرده که دایره آن سه فرسخ میباشد بازار بزرگ در تمام طول شهر بخط مستقیم از مشرق بمغرب امتداد سه میل نمند میباشد شهر منقسم بدوازده جمله است که پنج از آن باهر و باقی دایره است بنا ابنیه و بیوتات شهر چندان امتیازی ندارد و دیوانخانه حکومتی نیز از بناها عالی شمرده نمیشود حاکم شهر محمد ولی میرزا پیرا پیرا شاه است مالکات خراسان بعد از وضع مخارج آنچه بخزانه طهران غایب میشود نو در مزار تومانیست مشهد با بخارا و بلخ و قندهار و هرات و بکر تجارت معتبر دارد و در کارخانه های آن مخمل خوب مینامند و پوستهای میشه که بمصرف پوشش میرسد رکال امتیاز است

میسو فرزند سباح انگلیسی که تقریباً شصت و یکسال قبل بایران آمد گوید مشهد که اکنون دارالملک خراسان ابراز آنست یکی از شاهزادگان خانواده سلطنت خالیه (قاجار) در آن حکومت مینماید از شهرهای قدیم ابراز نیست دشتی که در آن مشهد را بنا نموده اند و قرای حول و خوش آن بلکه همان مکانیکه خالاروضه حضرت ضاعلیه السلام و از اماکن شریفه است بنام مقدس یاد میشود در قدیم طرف توجه نبوده و اهمیت نداشتند است و جزو حکمرانی طوس بوده که خالارباب میباشد گویند و قتی هابون شاه پادشاه مغول هندستان را خلع کردند و او فرار نموده پناه بشاه طهماسب صفوی پادشاه ایران برد در عبور از اینجادهشت سیعی را که خالاشهر مشهد در آن واقع شده دید و پسندیدند و در کرد که

اگر باز سلطنت و اقتدار خود ناپسند شود این مکان را که دارای مختلط طبیعی و برای تجارت کمال ثابته است
 دارد آباد و در آن شهری بنا نماید بعد از آنکه بامداد شاه طهماسب غیاثی خود را باها برون شاه مالک شد
 تا فندها را آمد که نذر خور اذ انما بد در اینجا معلوم شد که شاه طهماسب از قصد او آگاه شد و بانجام
 این عمل مبادرت نموده و بوسیله نفیسه سلطان هند را از معازان او گرفته شهر مشهد را ساخته
 اما این قول ضعیف است چه معهود نیست پادشاهی نذر کند که شهری در ملک سلطان دیگر بنا نماید
 آنچه صحیح است اینست که در ایامها برون شاه رو با بادی نهاده و این پادشاه را این بلد که قبل و علاقه بود
 چنانکه در تاریخ فرشته گویدها بوزشبعه مصلح داشت و از بیعت در او ان توقف را بران بزبارت
 قبر شیخ صفی سمری بار در بیل رفت هاتو در سباج انگلیسی در کنه هزار و هفتصد و چهل و سه
 عیسوی که تقریباً صد و چهار و شش سال قبل باشد بساحت دوس و ابران پر در آخنه گوید در عهد
 سلاطین صفویه روضه خضر رضا علیهم السلام زیارت گاه شده و اینمی از شاه عباس هم میبرد اما این هم
 صحیح نیست چه در روضه الصفا سطور است که میرزا شاه رخ پسر میرزا تیمور در همان وقتیکه روضه
 او کوهر شاد آغا مسجد کوهر شاد را در جنب حرم مطهر رضو میساخت بزرگترین روضه خضر پر درخت
 و هر دو مدتی در این شهر ساکن شدند و اقامت نمودند پس باید قبل از صفویه آنجا شهری شده باشد
 نیز در همین ^{تنگه} گویدها برون شاه که از هندوستان با بران آمد در ایاب ذهاب هر دو در مشهد بنامند و
 بعبادت و زیارت مشغول شد و هیچ ذکر می از مرتبت او تبسج این بلد با مرها برون شاه نشده است
 و مسیوفری زریک از این تحقیقات میگوید چون تا ابتدای سلطنت صفویه خلافت شیعه و سنی با این
 درجه نبوده احتمال می رود که هر قدر خضر رضا علیهم السلام نیز چندان زیارت گاه نشده باشد از آنجا
 که شاه طهماسب شیعه بسیار متعصبی بوده و در اعلا می شعار مذکب خود کمال سعی را می نمود و بارها
 بمشهد آمده و همت با بادی این شهر کاشنه عمارات اینجا رو بفرزینی نهاده و چون در همین اوان شهر

طوس هم بتزل و انحطاط ما بدل آمد بود اهالی از آنجا با پنجا نقل مکان کرده در مشهد سکون
گرفتند

بعد از شاه طهماسب پسر سلاطین صفویه همین توجه را نسبت بمشهد داشتند اینست که پیوسته
بر عظم آن افزوده تا حالا نظر کربلای معلی و نجف اشرف میباشد مخصوصاً شاه عباس اول
و ثانی همچنین شاه سلطان حسین در اینبه شریفه این شهر مدارس از خیل اهتمام نموده و تربیت
آن افزوده و موقوفه کثیره برای اینبه مزبوره قرار داده اند

چیزی که هست اینست که توجه سلاطین مشارالهم مانع بعضی صدقات و حوادث مقدماتی این شهر
نگردد و بارها طوائف غارتگر تا نارسا در حمله بمشهد ساپریل در خراسان آورده چنانکه در
اوایل سلطنت شاه عباس بزرگ یعنی در سال نهصد و شش هجری اوزبکها این بلده را
میخرب کردند و بسیاری از اهالی را کشتند جمعی را بکربلای مقدسه و عباس را مستخلص این مکان
شریف تعجیل نموده متوجاً آنجا لنگرگاه خود رسانید

در انقضای صفویه صدقاتی که از افاغنه بمشهد وارد آمد بزودی رفع آن نشد بلکه هنوز چیزی
و کسبگرهای آن طایفه از انظار محو نشده ذکر شایسته آن در اینست و افواه است اگر چه
میکوید افغانها حرم حضرت را محترم داشتند و بجز آنه آن بزرگوار در سینه تعبد و از آن کردند بلجمه
میتوان گفت که قدرت و ثروت نادرشاهی خرابه افاغنه زاد مشهد مرمت و تلافی کرد و باز آنرا
آباد ساخت

اگر چه سکنه مشهد نیز مثل اهالی ساپریل در ایران دوچار و گرفتار برحمتی و حرص نادرشاه بودند
اما در آبادی این شهر سعی شد بارها در اینجا اقامت بنمود و قلعه را که بسیار آن تعلق خاطر
داشت نزدیک این شهر بود (مقصود کلاست) نادرشاه در اینجا مقبره برای خود بنا کرد مقبره

پسرش رضاقلی میرزا نیز در محاذی مقبره نادرزی ساخته آمد و واقعه رضاقلی میرزا مشهور است
 که بواسطه سوءظن نادرشاه از حلبه بنیائے عاقل شد و چون نادرشاه باو گفت که تو بواسطه
 نقصات خوابین بلبه مبتلا شدی رضاقلی میرزا گفت تو چشمهای مرا از حدقه بیرون نیاوردی بلکه
 چشمهای ابراز را نابینا ساختی و این حرف ز نادرشاه زیاده از حد اثر نمود

بعد از فوت نادرشاه در قلیل مدت ساطنک خانوادۀ نادرزی بواسطه کثرت اغتشاش و توجع موج
 فتن بازخرابها بمشهد وارد آمد که هنوز تلاطم آن نشده و اگر اندک آسایشی اهالی را است ابتدا
 جلوس پادشاه خالیه ابران میباشد (مقصود خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه است) آمد شد
 دایمی و ارنیز آبادان و معتمومی مشهد آمد مینماید

همین شهر را بیلنگ خوابه تشبیه کرده اند گویند محیط دیوار بلد سه فرسخ باد و از ده میل ^{انگلیس}
 از روی نسبت قطر این محیط چنین بنظر میآید که این کفنه اعراف عرض اطول شهر که از شمال
 مشرق بجنوب مغرب امتداد دارد بیشتر از دو میل نیست و در هر حال این بلد بقدر کجایش خود
 سکنه و آبادان ندارد و خرابیهای وارده اغلب بمان حالت مانده است

مشهد سی دو محله دارد و هر یک بکدخدائی سپرده شده است بی سکنه بعضی محلات خلیه
 میباشد بعضی جاها خاصه در طرف شمال و شمال مغرب زمینها دیده میشود که باغ و جای عزت
 شده است خیابانی موسوم بچهارباغ است که از آن بمنتهی عمارت میآیند و آن راهی میباشد که
 در میان دیوارهای بلند که قریب با همند است از تمام شهر خانهها و بناهای دور حرم حضرت رضا
 خوب آباد است عمارات باخشت ساخته شده و اسباب اثاث البت اهالی با خانهها متناسب است
 اعتنائی بوسعت و زینت راجح بودن اماکن و معابر نشده است بعضی جاها روی معابر را با
 تخنه و حصیر پوشیده و بالای آن عمارت ساخته اند

در بختانه های مشهد چندان خوبست و نمایش ندارد اما غالباً از این درها داخل میشوند به
 حیاطهای پاک و پاکیزه و باغچه های باصفا که پیش از ورود شخص کمان نمیکند از چنین مدخلی
 بچنان مکانی داخل خواهد شد کویچه عمده مشهد همان کویچه ایست که تمام عرض بلد را در آن
 طمبنامد و از شمال غربی تا جنوب غربی امتداد یافته است در وسط این کویچه نهری جاریست
 اما آب آن بواسطه اختلاط با کثافات صفائی ندارد کنارهای این نهر وقتی باسینک پوشیده
 بوده است تخته سنگهای بزرگ بجای پل بناصه بر روی نهر انداخته اند ولی اغلب در نهر افتاد
 و تمام نهر محتاج بمرمت است از صفهای اشجار که در کنار این نهر برپا و سایه افکن بوده هنوز یکی
 درختی دیده میشود و بجز زمانی حوالی این نهر از جاهای باصفا بوده است مدخلت کلی در حفظ و نظافت
 اهالی داشته در همین خط راه کاهی چند خانه یادگان پیش آمده بلکه بعضی اوقات وسط معبر راهم
 گرفته است این همان بازار است که راهنای ناکد و نالد کینبر گفته است سه میل یا تقریباً یک فرسخ است
 بازار عمده که حقیقتاً واحد شایسته اعتنائت و یا صد شخصیت در طول آن میباشد در یک طرف شهر
 امتداد مییابد از جنوب مغرب در یک گوشه صحن بزرگ شروع مییابد منتهی میشود بکویچه تنگی که
 بطرف میدان می رود

اینکه عمومی مشهد شایسته اعتنائی مخصوصی است و مقدم بر همه حرم و صحنهای حضرت ^{علیه السلام} رضایه
 میباشد که مزین بتزیینات مذهبی و صنعتی است کیندها و منارهای بلند دارد و این جمله در مرکز
 شهر واقع شد و تمام طرق و شوارع بدان نیت می رود و منظر زیارتگاه مسافری و زواریزاد است
 که از بلاد بعید بدینجا می آیند

هنگام وصول باین نقطه ابتدا یک صحن مربع مستطیلی بنظر می آید که صد شخصیت در طول و هفتاد
 و پنج پار در عرض دارد و در این صحن دو مرتبه حجر ساخته شده و روبرو بان قشکی و طیبی با طاق

دیده میشود در وسط هر طرفه بوار حرم یک در بزرگ بسیار باشکوه است که تمام آن منبت و مزین است
و کاشیهای اطراف و آجرهای آنرا بر نکهای خوب و اشکال مرغوب رکمال سلیقه ترتیب داده اند سطح
زمین صحن مفروش بسنکهای قیور است ولی غیر سطح و مقبولین و اهالی ایران از هر جا اجساد اموات
خود را با اینجا حمل کرده دفن مینمایند در وسط صحن سقاخانه عالی ساخته اند که زینتها و طلا کاجها
دارد و حوضچه ها در اطراف آن هست که آنها را از آب نهر سابق الذکر بر میسکنند این آب برای وضو مینامند
درهای حرم نمونه بسیار باشکوه است و وضع معماری مشرق زمین مثلا در پی طرف جنوب غربت بزرگ
دخول و خروج و در برابر آن بجهان شکل چیزی ساخته شد که فقط برای قرنیه است و کمال زینت و امتیاز
دارد و حشتهای مظلوم در اینجا و هم در حوالی در بکار رفته است خوبی معماری و جلوه در اول و ثروت
و تزئینات آن باغلی درجه است از خود حرم از بیرون چیزی که پیدا است کتب حرم درخت مظلومیست
و دور آن کتیبه های عربی با خط مظلوم دیده میشود و بعضی من بهترین زینت اینجا و مناره است که
بوضع قشکی ساخته اند یکی از آنها متصل بحرم و یکی دیگر در طرف و بر و قرین آن و در انتهای هر دو
کلدسته خوب نظر بفرستند منبت شده همچین یک قسمت عمده آنرا در کمال خوب مظلوم کرده اند
حرم بنای بزرگی است در طرف جنوب مغرب صحن و وسعت و شکل آنرا باسانی نمیتوان دریافت نمود زیرا
که بعضی اینک در اطراف آن هست در هر صورت بر حسب ظاهر و بانظر که که من بداخل آن داشتم وضع
داخله حرم قرین بیستم باید باشد و وسعت آن کمتر از صحن است و صحن بمنزله حجاب بیرونی حرم میباشد
بواسطه در نقره که هدیه و پیشکشی نادر شاه است داخل رواق میشوند که منتهی بحرم و زبر کتب طلا
میکردند پایه این کتب هم بسیار مجلل است و باشکوه زیادی بالامبرود کاشیها که در حرم نصب شده
رنگهای بدیع و الوان مطبوع دارد و لاجورد های مظلوم از این رنگها نقشها بر روی کاشیها ظاهر
ساخته و بر روی بعضی آیات قرآنی نیز رسم شده است از وسط چهل چراغی بزرگ شاخه دار که تماماً

از نقره است و پنجه است بواسطه يك مدخل قوسی که در طرف شمال مغربست داخل الطاق مشتمل
 میشوند که کنبه بساخوبی دارد و شکوه و زینت آن نیز با عالی درجه است در زیر این کنبه يك
 قالی خوب چینی است دور مرقد حضرت رضا علیه السلام بر چپست از فولاد منبت شده ضخیم و در این ضریح
 کتبه از طلا بنظر مینماید اشباه درخشانده دیگر هم در آنجاست که باروشنی که حرم تسبیح دارد نمیشود
 در انتهای شمال شرقی در پشت طرف ضریح پوشیده از طلا و مضع بجواهر که از دور خیلی قیمتی فرض
 میشود و نیاز پادشاه حالیه ایران (خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه) میباشد ظروف نقره که
 خطوط عمری بر آنها رسم شده بضریح او پنجه است و باز هم چیزهای مشعشع است که بواسطه کمی نور و نور
 بدرستی آنها را تمیز دهم و خطر این چیز برای من مانع از دقت پاده از اینست و بروی درجواهر
 زاهر و بیت که ^{بلیاق} پرده جلو آن او پنجه و از این راه و میروند يك الطاق مشتمل کوچکتر که آن هم دارد و مزین
 بکاشی است اگرچه درجه آن کمتر است از آهنای من بمن کفایت عظام اشخاص معظم بپندار اینجا
 مدفونست اما ایسای آنها بخاطر مینست در طرف مغرب حرم بکدست عمارت است و بروی الطاق مرکزی
 نیز چند باب عمارت است که در بعضی داخلشد امکان نداشت از میان اینها دیکر چون با سرع عبور

کردم نتوانستم بخاطر نگاه دارم و وضع آنها باین گام

از رواق طرف جنوب مغرب در میان الطاق بزرگ مرکزی معبر و سپیدست که از حرم عبور کرده میرود
 بعضی مسجد کوه رشاد و این بهترین مسجد است که من در ایران دیدم باین مسجد کوه رشاد زن مینوا
 شاهرخ است که پسر امیر تهمور بوده در این مسجد فقط يك کنبه است و طاق بپنا بلند دارد کلاسه
 که در هر طرف آن مناره های بسیار بلند میشود و جمیع مسجد با کاشی بسیار ممتاز مزین و در هر
 سمت کنبه مزین بود طاقهاست که زمین آنرا با حصیر فرش کرده اند که طلاب و معتکفین و آنجا که در مسجد
 تلاوت قرآن مینمایند و بی این فرش بنشینند درجا و حرم در این مسجد بوائز است که آن نیز برای آنها

عبادت با حصیر مفروش است و اکثر مردم درز بر طاق رو بروی حرم باز بر طاقهای کوچک اطراف
 نماز و دعا مشغول میشوند و در طرف صحن مسجد بناهای دو مرتبه دارد و زمین از سینک فرش شده
 در وسط جای آبست و ظروف آب متعدد هم برای وضو آب خوردن در هر گوشه هست تمام این بناها
 که بمنزله بگذشت عمارتست بنی عده و واحد آن کاشی کار است و خیلی باشکوه بنظر میآید مثل یک کمان
 چینه فروشی یا یکی از جعبه های منبت شده در بمبئی که خیلی بزرگ باشد

از زیر طاقهای طرف شمال شرقی صحن داخل مدسه میرزا جعفر میشوند و این مدسه بهترین بنا و مدارس
 مشهد است صحن آن مربع مستطیل که تقریباً شصت بار در طول و چهل بار در عرض دارد و در آن دو مرتبه
 حجرات که هر یک ابو انچه های طاق دارد در وسط با انچه کوچکی طرح نموده که دور آن سکوی
 سینک فرش است این مدسه هم با کاشیهای خوب مزین شده و درهای حجراتش کهنه میباشد

پادشاه خالیه (خاقان مغفور فتحعلیشاه طابراه) در طرف جنوب حرم صحن جدید میسازد که آن نیز
 دو مرتبه است و مدسه دیگر با یکبار تمام نیز متعلق بر روضه رضویه است یکجا از دو مدسه مذکوره
 در خلف صحن جدید در جنوب غربی مسجد کوفه مرشاد است از مدسه دیگر و حمام اطلاع حاصل ننمودم
 اما تاریخ این روضه مقدسه آنچه در زمان توقف مشهد معلوم کرده ام اینست عادت بر این جاری است
 که اماکن شریفه و زیارتگاهها را یک ابتدای شب آدمی هست مردم بر آن قدمت معتقد اند بنا بر این عادت
 گویند ایسکنند کبیر که اهالی ایران آنرا ایسکنند رومی مینامند در اسپیلای بر این مملکت سزایرده خود را
 در محل روضه رضویه زده خوابد و بد با صورت هولناکی بنظر آوریسید آنرا بوز پر خود از سطوکف
 از سطودرجواب اظهار داشت که بزرگی از نسل پاکان در اینجا مدفون میشود بنا بر این ایسکنند خواست
 از پیش در اینجا پادکاری بگذارد و بنائی در اینجا نمود قرها این بنا مینامند و کمی از التفات بدان بنویسند
 الرشید حکایت مذکور از کتاب ارسطو بخواند در او آخر عمر خود وصیت کرد جسد او را در آن مکان

دفن کنند در محاذی آن جانی برای مدفن آن بزرگ معین ننمایند و دانست که بزرگ ازال علی علیه السلام است
 و همانست که در کمال سختی او را تعاقب مینماید باری هر و باین ناحیه آمده در گذشت در بنای اسکندری
 مدفون شد در زمان مامون شیخ عیبا حضرت رضا زاد شدند استباخیال خلیفه کردیدند چون پای تخت
 مامون مرو بود برای اینکه جلو طغیان شیخ عیبا حضرت و ضا سلام الله علیه را بگردان حضرت را بطوس طلبید و
 سالها محترم با محبوس داشت و مانع ملاقات شیخ عیبا با آنحضرت بود مع ذلک هواخواهان و دوستان حضرت را
 میشد لهذا مامون قصد هلاک آنحضرت نمود و بناظر خود سپرد که چون حضرت رضا نزد من آید پسند
 انکور بمجلس آرد که بجهتین آنها را بسم آوده کرده باشد ناظر چنان کرد و مامون بدست خود از آن انکور
 بحضرت ادو ناچار تناول فرمودند فوراً احساس سم نمودند صورت خود را با لباس عری پوشانیدند و برخاستند
 مامون گفت کجا میروید فرمودند بهمانجائی که مرا فرستادی چون بمنزل خود رسیدند با بوضو صلاّت از
 امنای حضرت بود گفتند امر و زور و زمرک منست دانی که مرفون الرشید وقت حرم خود بپوش و وصیت نمود که
 او را در محلی دفن کند که قبر او روی مرقدهن باشد اما چنین نخواهد شد تعیین مکان قبر من از
 اینقرار است و قبته آنجای معین را بکنند چشمه آبی در آنجا نمایان میشود و فوراً آن مینمایند در آن آبها
 بزرگ و کوچک بسیار است ولی یکی از ماهیها از باقی بزرگتر خواهد بود و حلقه طلائی بگردن خواهد
 داشت و سایر ماهیها را با آب چشمه تماماً خواهد خورد و ناپدید خواهد شد در آنجا با بد جسد مراد دفن کنند
 پس ازین گفته حضرت رحلت فرمود و همچنین دستوالعمل مدفون کردید پاهای امام بطرف سر خلیفه واقع
 شد این هر دو قبر در میان چهار دیوار اسکندری است سصد سال که ازین تاریخ گذشت و قبته
 سلطان سنجر در مرو سلطنت داشت و بر اول او بنا خوشی جدام مبتلا شد و با چنین شخصی از خوف
 سزای ملاقات نمیکردند مگر اینکه مریض از اعظم باشد بمرحال جوان را بمسافر و ادا شدند و همیشه
 رسید و زوی در این مکان شکار و آهوئی را تعاقب میکرد آهو بمیان چار دیوار اسکندری پناه بر جوان

خواست داخل چار دیوار شود اسبش اطاعت نکرد و نه پدید که اینمکان شرافت دارد از اسب سپاره
 شده تعظیم و دعا و کریمه کرده جدام او را خدا شفا دهد چون از دعا فارغ شد فوراً صحت یافت و با
 پید خود نوشت و خواهر کرد اسب بنای روضه برای مرقد حضرت رضا از سلطان درخواست کند
 این استدعا قبول شد و بنای که بالای مرقد مطهر است از سلطان سنج میباشد مصالح آن بسیار کم
 و بادوام است گویند در این بنا کل ارضی را با آب انکور و شیم بز مخلوط کرده اند اینست که این طوسخند
 و محکم شده بدرجه که نمیتوان مینجی بر دیواری فرو برد

و قند که شاه طهماسب مشهور شد زبنا کرد با تو سبغ آن پر داخل کند مطهر را با اجزای مطلقا ندهیست نمود
 و یک مناره قشنگی بناخت و آنرا نیز مذهب داشت و در مرقد ضریح طلائی نصب کرد و همین سلطان ضمن
 روضه را بخالت خالبد رسانید و شاه عباس هم همان توجه شاه طهماسب در کار مشهور روضه حضرت
 رضا علیه السلام داشت ضریح بجا و هر طرف آراست و موقوفه زیاد برای این محل قرار داد و سایر سلاطین
 صفویه هم پیروی سلاف خود را نمودند اما نادار شاه بعد از تاخت تازا فاغنه شکوه و جلال مشهور
 بدرجه کمال رساند و موقوفه زیاد بر موقوفات سابق اینمکان افزود و در بزرگوار که در طرف جنوب
 غریب صحیح واقع است و مطلقا نمود و در بقعه با ضخامتی که زوار از آن داخل حرم میشوند نادار شاه بستان
 و مرقد را با جواهر و تزیینات مزیّن و ضریح فولادی منبت سابق الذکر را بدو آن نصب کرد و در بزرگوار
 حرم منار قشنگی بنا نمود که طرحا چون مناره شاه طهماسب و لی خلی بزرگتر است اما بعد از نادار شاه
 شکوه مشهور و بنگس گذاشت و حرم محفوظ بود نادار میرزا بعضی از زینتهای حرم و قسمتی از ضریح
 مطلقا دور مرقد را برداشت و بمصرف محاربا خود رسانید پس از آن کوی طلائی را که در بالای مرقد
 او بچینه بود تصرف نمود و برادرش نصرالله میرزا غارترا تکمیل کرد و طلاهای روضه را سکه زدند که
 بلشکریان خود دهند اما آنها بواسطه تقدس بطور مخفی طلاها را بمیرزا محمد بخش دادند و او

بمورد آنها جمع کرده خبری را که امروز بر دویک قیمتی از مرقد مطهر است بناخت

میرزا مهدی مجتهد مخصوصاً طرفی میباید این دو شاهزاده نادبی شده زیرا که از نفوذ او اندک باشد

بنابر این روزی این شخص عالم از سخن بیرون میآید ناگاه بنصر الله میرزا بر خورد بعد از چند کلمه قشاه

باشم پیر نصر الله میرزا مهدی مجتهد را بدو نیم کرد

آقا محمد شاه نجال و فرصت توجه با این مکان شریفین بود و مکاتب مدارس نیز در عهد او رونق داشتند

سلطان خالیه (فتحعلیشاه طاب ثراه) برخلاف مراقبتی دار و علاوه بر سخن جدید مرتها در می مطاله

و مرصع بجواهر هدیه روضه رضویه کرده که شانزده هزار تومان آنرا قیمت میباید و قبته که من در

مشهد بودم مشغول تعمیر این در بودند

دختر روضه حضرت رضا سلام الله علیها با دست امانه آنقدی که بنظر میباید و علما و مبایرین از آن

بیشتر بهره دارند تا خود روضه مقدسه جوهر و ظروف و فرش و چیزهای دیگر از هر طرف برای روضه

هدیه میبندند اما آنچه از هدا یا تقدیه خدمت میبندند میرزا عبد الجواد از علمای بزرگ است که بندگان

دختر ایجاد در عهد شاه سلطان حسین صفوی سالی پانزده هزار تومان خراسانی بوده و آن از اینک و

املاک موقوفه حضرت که در هر ناحیه هست حاصل میشود ولی این او را خوا قافر برده اند چیز قابل از آن

نماند و آنچه هست در ظرف سال دو هزار الی دو هزار و پانصد تومان است

خرج این مکان هم زیاد نیست اگر چه هفتصد نفر خادم دارد اما اغلب محض ثواب بخدا متشغولند

و مواجبی ندارند با وجه بسپار قبلی یا کندم میگیرند و مرتت با دهم لازم نمیشود زیرا که ابتدا مستحکم

ساخته شد و بالفرض تعمیر هم اتفاق افتد متمولین مخارج آنرا میدهند چراغها را هر شب

روشن میکنند و شمع آنها مومی است این یکی از مخارج عمده میباشد از صنعت کرابه کار و انسار

بازاری حاصل میشود که وقف روضه مقدسه میباشد در دو طرف بازار آمدن کورز بجز آنچه اند

و کسی سواره مازون نیست آنجا عبور کند اطافهای پابین صحن را هم بطور دکان کرا به میدهند و از این هم مبلغ معتدبه حاصل میشود متولین ابران هم مبلغ کثیری برای دفن اموات خود در صحن و رواق و زیر حرم میدهند یعنی از بیست الی دو بیست تومان و زیاده برای دفن بکنفر داده میشود و ایند تعلق بمتولی دارد نه بروضه مقدسه و متولی برای اداره کردن اعمال متعلقه بحضرت است و افند مذہبی او زیاد میباشد

متولی همیشه با فتنه بدین که در این صحن نماز میکنند متحد و متفق است چه آنها خاتب مقتدا اند و پیش از حاکم و مامور دولتی مییاط میباشد از اعمال و مشاغل خدام نیز با وجود صعوبت بعضی اطلاعات بهم رسانیدم اما چوز اهمیت ندارد بشرح سایر اینک مشهد میگردیم

گذشته از اینک مذکوره بنامی واحد که در خور نکارش است مسجد بزرگ کینت خراب باد و مناره که آنهم یک وقتی خپله باشکوه بود و از حرم چندان دور نیست در محلات مشهد مساجد کوچک بسیار که شرح آن لزومی ندارد اما مدارس معتبره هست که اشارتی باس و وضع آنها مینمایم

پوشید نباشد که مشهد را شانزده مدرسه است اول مدیسه نواب میرزا صالح که بنامی بزرگی است با املاک موقوفه و از شصت تا صد نفر طلبه در آن سکنی دارند

دویم مدرسه حاجی حسین که چند باب کار و وقف آنست و طلبه آن معدود

سهم مدرسه ملا محمد باقر که کاروانسرای با چند باب گان بر آن وقف است و امور آن خپله منظم و از هشتاد تا نود نفر طلبه دارد

چهارم مدرسه فاضلخان که املاک و دکا کین زیاد بر آن وقف کرده اند این مدرسه کنا باخانه دارد که هفتاد هزار تومان قیمت مینمایند بانی مدرسه شخصی است که در هند با ثروت شده گویند بانه شیطی برای سکونای مدرسه قرار داده و آنرا بر روی سنگ رسیم و در محلی که در نزد

نظر است بضم نموده و آن شرط اینست که سه طایفه نباید در این مدرسه منزل نمایند و آنست
 و عرب چه فندیها بجهت دُر و عنکوبیاشند و نماز در اینها جنکی و اعراب فامیز و کشف از شرم
 مذکور طلبه عربی مهمل آمدن خواست و مدسه فاضلان ساکن شود در پُرس مدسه گفت ممکن نیست
 و جهت با و اظهار داشت عرب ستهای خود را بسوی آسمان بلند نموده گفت ای فاضلان خدا ترا
 رحمت کند که حرف راستی زده

پنجم مدسه ملاناجی که حالا هیچ طلبه ندارد و فقط جای توقف نوار میباشد
 ششم مدسه میرزا جعفر که پیش بدان اشاره نمودیم این مدسه دامیرزا جعفر نایب ساخته که نیز
 در هند تحصیل مال و مکنه کرده است گویند این شخص در هندستان نوکر شخص هند شد بعد از
 قلیل زمانی هند در گذشته اموال او را ضبط مینمایند در هر حال مینفروشند از جمله صندوق
 کهنه پُر از جواهر و نقود داشته بگرهکنی ظاهر صندوق بدون رسید که بمافی صندوق آنرا مینفروشند
 و میرزا جعفر که از نفاوس داخل صندوق خبر داشته آنرا خریداری مینماید و نقود و جواهر صندوق را
 سرپایه خود قرار داده بتجار مشغول میشود و چون مال وافر می بدست میآورد در صل و عاودت بوطن
 خود مینماید ولی حکمران ولایت او را مانع از مراجعت میشود و مسکود کرمیل بازگشت داری باید
 همانطور که دستگیر بدینجا آمد باز کردی میرزا جعفر جواب داد که این تکلیف با آنکه شاق است قبول
 مینمایم بشرط آنکه بیست سال عمر عزیز خود را که در این شهر مملکت صرف تحصیل اینمکنست نموده ام بمن
 نمایند این جواب پادشاه را پسند آمد میرزا جعفر را اجازه داد که با مال و عیال خود
 بخرجا که پنجاه مبرود اگرچه عمر میرزا جعفر وفانکرده بوطن خود عود نماید اما قبل از وفات قیمتی
 از اموال خود را خاص خیرات و مبرات نمود و از وجوهی که بمشهد فرستاد اینمدسه بنا شد با اسم او موسوم
 گشت فی الحقیقه مدرسه میرزا جعفر بنانی است عالی و باشکوه و املاک زیادی بر آن وقف است

پنجاه المیشت نفر طلبه سنگی دارند و قتیکه من در مشهد بودم و زبیر اول ابران این مدرسه را امرت
و تعمیر میکرد

هفتم مدرسه سعدالدین نام مدرسه پانین پاست که در طرف پانین روضه مقدسه واقع شد
این مدرسه هم خیلی منظم است بکباب حمام و کاروانسرا و بعضی دکاکن و املاک بر آن وقتسب پنجاه نفر طلبه
در آن ساکن مینباشند گویند بانی این مدرسه هم مثل اشخاص مذکور در فوق بهند فنه که تحصیل ناله
نماید اما ابتدای ورود بهندستان چندان بچیز بوده که در کوچه کدائی مینموده روزی یکمقریز
مرد هند او زارنده گفت اگر قبول میکنی که چشمهای مرا بیندم و بخانه خود برم در آنجا کار و اجرت
خوب خواهی یافت آن فقیر با خود گفت بقیه از قبول این تکلیف بدتر از این که هستم نخواهم شدن
در داد پیرم چشمهای او را بست و از راههای پیر پیچ و خم او را بخانه خود برد آنجا چشم او را باز کرده او
خود را در فضائی یافت که دیوارهای بلند آنرا احاطه کرده بودند با او گفت حاضر کن چون حاضر
گردی مسکوکات طلا و نقره بسجادر آن دفن نمود اما اینکار روزها طول کشید در این مدت شش
مزد و در خیال بود که و سپله بدست آرد و بداند که روزها او را چشم بسته بلیجا میندازد و روزی
گره در آنجا دیده آنرا بگرفت و بگشت پوست آنرا از طلا پر نموده و موقعی پیدا کرده گره را از دیوار
با نظری انداخت صدای افتادن آنرا شنید فهمید که در جانی که کل است افتاده و قتیکه کارش
تمام شد چند و پیه اجرت گرفته و باز چشمهای او را بسته بجای هر روزه بردند پس از آن او بر پیدا
کردن گره پرداخت و آنرا در میان حوضچه کلی یافت و باین واسطه دیوار خانه هند برایشناخت
چیزی نگذاشت که هند در گذشت و ورثه او خواستند خانه او را بفرشند و روزی نور با همان طلا
که در پوست گره به چنگ آورده بود خانه را خرید و مالک کنج و نقود غزونه هند کرد بدجله زابه
ابرا ن حمل کرد و قتی از آنرا بمصر بنای این مدرسه رسانید اینست آنچه در بنای مدرسه سعد

الدین کُفنه اند

هشتم مدرسه بالاسره که در طرف بالای روضه مقدسیه است و مدرسه استپاک و تهنواز
املاک زدگان موقوفه دارد و تقریباً بیست نفر طلبه سکنی دارند این مدرسه را بعضی از شاهزادگان
اوزبک اخلاف امپراتور بنا کرده اند

مسووزر امپراتور
اوزبک بنا کرده است

نهم مدرسه پرنیزاد خانم که بنای کوچکی است این زن از جواری کوهرشاد آغا است در همانوقت که
خانم او مسجد کوهرشاد را منساخت و نیز این مدرسه را بنا کرد و موقوفه برای آن قرار داد بیست
سی نفر طلبه در این مدرسه سکنی دارند

دهم مدرسه دودر که آن نیز از اینک شاهزادگان اوزبک از اولاد امپراتور است
و موقوفه دارد

یازدهم مدرسه سلیمانخان اجتصاد الدوله از امرای معظم باجاری است قبل موقوفه دارد
از پانزده الی بیست نفر طلبه در آن سکنی دارند

دوازدهم مدرسه خیرالنجان است که بنای بزرگ بوده و حالا جز بیست و زیاده از پانزده بابیت
نفر طلبه ندارد موقوفه آن عمده از اجاره دکان حاصل میشود

سیزدهم مدرسه عبدالخان که حالا خالی از طلبه است گویند بانه قرار داده بود طاقچه برای
حجرات مدرسه قرار دهند زیرا که طلاب از فقر تنبلی حالت برخاستن و کتاب از طاقچه آوردن
و نگاه کردن ندارند باید کتاب آنها روی زمین و در دور و اطراف آنها باشد و از این برهنه آید که
در این قسم طلبه ها چندان ذوق تحصیل نیست و اگر کسی را محرم بدانند خود بهیچ معنی اعتراف میکنند
چهاردهم مدرسه عباسقلیان است بانی آن از طایفه شاملو و موقوفه آن از حمام و دکان
و املاک بسیار و بنای جامع کاملی است وقتی من آنرا دیدم بیستمین آن مشغول بودند

پانزدهم مدرسه حاجی رضوان است چندان وسعت ندارد ده نفر طلبه در آن ساکن و موقوفه آن
چند بابک کان و حمام است

شانزدهم مدرسه اینست ذبک چهار باغ که اسم آنرا یاد نکرده ام اینمدرسه زادروزمان نادرشاه
اصطبل کرده بودند و حالا بمساجد باقیست و تقریباً بیست و پنج کاروانسرای ذابرد را بنشهر دیده بشود
بعضی کاروانسرای با پرهم هست آنچه ذابرد است بذبک و عمارت است و سبع و نیکو و چند بابک آن و قدک
میباشد برخی راهم محض ثواب ساخته اند اما از آنجا که موقوفه برای ذابرد داشتن آنها قرار داده اند
و باینها در گذار شده بحالت خرابی افتاده است

بنام دیگر که از آن نیز باید اشارتی بنمایم آن است که عمارت شاهزاده حکمران باشد این بنا چندان
عالی نیست و در طرف محله غربی وصل بسور بلد که همین است با حصان عمارت بسیار است و در
شهر زاد روستا می توانست معلوم نمایم همینقدر گویم چند قدم بردور دیوار است خاکبریزی هم دارد در طرف
داخل خندق دیوار را از بالا سراسیمه کرده اند و خاکبریزی بکشتن عمارت دیوار حقیقی را حفظ مینمایند در
میان دیوار داخلی و این سنگ کعبی خاکبریزی معبری برای عموم مردم و حمل اسلحه قرار داده اند چنانکه
در میان دیوار و خاکبریزی خندق در تحتها منظمه معمولست و اینموضع محافظت برای مدافعه لازم این
مکان کافست چه دشمنانی که با اینجا حمله مینمایند توپ قاعه کوبی اسلحه بسیار میمانند دارند

بلی بر روی خندق برای عبور قرار داده اند و عمداً طوری بنا شده که بزودی بتوان خراب کرد و برای حفظ
این بیل بکنوع دروازه هست ولی دروازه های حقیقی و محکم غیر از این است و آنها را معبرهای مارپیچ چنانکه
در مشرق زمین رسم است خراش میکنند و اشخاصی که حمله باین اماکن مینمایند اگر نزدیک بنمایند
دوچار شلیک و هدف کلوله میگردند و از زمان پنجهای تنگ آنها را بر میزنند و لابد قوه
مقاومت نخواهند داشت

در طرف خارج خندق روبروی این دروازه (یعنی دروازه ارك) میدانچه هست و اطفاها دارد که در صورت لزوم سربازان در آن منزل بینمایند بعضی چرخهای توپ چند عراده توپ هم در اینجا دیده میشود اگر مقصود را بخواهند بقتل رسانند در اینجا میکشند از در ارك که داخل میشوند بعد از گذشتن از یک دو معبر تنگ بجا طی داخل میشوند و از آنجا از یک دری سبک باغچه کوچکی میروند که دیوانخانه با حیاط بیرونی حکومتی آنجاست پرده بردردیوانخانه او پنجه اند که شخصی که شاهزاده او را بار میدهد از دور حکمران خود را بیند چه از هر جا که شخص خاک را دید باید تعظیم کند و این فقره اسباب اشکال میشود

باغچه دیگر هم با نهر و حوضهای آب بوضع معمول مملکت در عقب حیاط مذکور است و این باغچه بخانه بیشتر شبیه است هر وقت شاهزاده بخواهد با کسی ملاقات محرمانه نماید او را در اینجا بیاورد و اندرون که اطفاهای حرم حکمران در آنست قدری دورتر از دیوانخانه است و راهی از آنجا با اینجا نیست این ابنیه کلبنه محتاج تعمیر است

خرابه قبر نادر شاه و رضاعلی میرزا پسر او در مشهد دیده میشود اگر چه جسد نادر در این قبر نمانده است از روضه حضرت رضاعلی تا دروازه شهر که در شمال غربی میباشد خیابانی طرح شده و خلعتی هم از بورد رنیمه راه این خیابانست قبر نادر شاه در طرف شمال شرقی و قبر رضاعلی میرزا در طرف جنوب غربی و این هر دو بقعه را خود نادر بنا کرده و قصد او این بوده است که بنای باشکوه بسیار عالی مانند ابنیه معتبره هند از او بیاد کار بماند چنانکه استحکام این دو بقعه زیاده از استحکام جمیع ابنیه این مملکت است قبرها در وسط بقعه و مصالح بنا آجرهای ممتاز و سنگهای حجاری شد و جلوه طرف مشرقی قبر نادر شاه یک درب مرئیست که آنرا با خارج زیاده از فراغ بدینجای آورده آنها که قبل از خراب شدن این بنا را دیده اند خیلی از استحکام و قشنگی

آن تعریف مینمایند بقیه آن نیز مصدق قول آن اشخاص است اما حالا هر دو مقبره جای

کثافات است

تعداد نفوس این شهر را نتوانستیم بدرستی معلوم کنیم چه از اشخاصی که جوان میباشند غالباً اغراق میکنند چنانکه بعضی اظهار داشتند که سکنه این شهر کلیه صد هزار نفر میباشد اما از ظاهر چنین معلوم میشود که جمعیت بلاد خیلی کمتر از اینست تخمین من باید چهل هزار نفر باشد بنا براینکه یکی از صاحبمنصبان ابراهیم برای من نمود تعداد نفوس شهر مشهد سی و دو هزار نفر میشود و در هر حال طبقه که در این شهر از همه کس بیشتر و زیادتر اند طلاب و اهل علم میباشد و اینجاست از جهت غارت با اهل علم فرسنگ تفاوت و مبادت کلی دارند طلاب ابراهیم حرفه مخصوص دارند و فقط ماهی معاش آنها توکل است علما از مدارس و طبفه ندارند تحصیل با محضاً الله است برای خصوصیت که چون مجتهد شوند مقلدین بسیار خواهند داشت و اعتباری کامل حاصل خواهند کرد از سوتوفه مدارس اگر چیزی زیاد بماند و واقف قرار داده باشد بطلاب فقیر موظفاً مبلغی داده میشود بزرگان تدریس مدارس و اجرتی مقرر و معمول نیست مگر طلبه اطفال شخص بزرگی را درس دهد در این صورت ماهانه خواهد گرفت در مدارس ابران علوم دینی از قبیل فقه و اصول و کلام و حکمت الهی خوانده میشود نیز منطبق که فقط حرفت و برای مناقشه و مناظره و حاضر جوابی خوبست از علوم متداوله است نجوم نیز میخوانند اما همان نجوم بطریق که چیزهای غریب و عجیب در آنست و شهر ثمری نیست اما احکام این علم در نظر مردم اهمیتی دارد و برای اغلب کار عوام ساعت تعیین مینمایند و منجم کامل خیلی خوشبخت میباشد اما عمده فایده علم راجع با شخصی است که فقه و اصول و تحصیل مینمایند و طب عبارتست از بعضی تجارت معرفت خواص ادویه و طبیبی واسطه بگذرد و معالجه که اتفاقاً سودمند شده با طبیعت دفع مرض کرده مشهور میشود اما حق العلاج چندان چیز قابل نیست

و علوم دینیه که آنرا غالباً با نجوم مخلوط کرده اند مفیدتر است یعنی حاصل مالی آن زیادتر میباشد
مسئله گوها هستند که کندان آنها بتعارف و هذا با مینا شد که هذا با بطور و فور غایب آنها
میکردند طلاب فقیر در مدارس بخدمت اساتید خود باطلبه هائیکه ممکن دارند سپردارند و از
این راه چیزی با آنها میرسند مدارس شیکلاچندان با کاروانسرا فرقی ندارد جز اینکه عاده صفتها
برای نماز و مدارس ساخته میشود

در مشهد تجار و ارباب مکاسب باندازه کفایت میکنی دارند یک محله مشهد مخصوص بهبودهاست
و جمعیت دارند حریفه آنها کهنه فروشی است از منی در این شهر نیست هندی هم ندیدم مگر چند نفر فقیر
از اهالی شکارپور و قندهار و ملتان که برای بعضی معاملات جزئی با اینجا آمده اند مسافرتی بجز
و تجارت همیشه در محلات دیده میشود اعراب و اترک و آفاغنه و تراکمه و از یک در کاروانسراها
و بازارها بسیارند و البته مختلفه آنهاست تجارت مشهد عمده است و این بلد بمنزله
بندرگاهی شده است هر روز قوافل عمده از بخارا و خبوی و هرات و کرمان و سمرقند و کاشان و اصفهان
و غیرها بمشهد وارد میشوند و امتعه عمدتاً مبادله میشود حق کرکی که در کخانه مشهد بدینان میدهند
بسیار بجزایر تومان است لکن ممکن است هینقد هم مباشرتین از میانان ببرند حق جواز امتعه در صد
دو نیم میباشد امتعه زیاد هم از کرک میگردانند بنا بر این مقدمتاً قدر تجارت مشهد را نمیتوان
معیّن کرد بعضی امتعه این شهر بخوبی مشهور است محل مشهد بهترین محل ایران است تیغه ها
شمشیر خوب بسیارند که از پانزده الی دو بیت بال میفروشند تیغه هائی که از استاد های قدیم
مانند بقیمتهای گران بفروش میرسند یعنی کاهی دو هزار دینال و بیشتر در ربهای آنها داده میشود
صانع شمشیر های قدیم اینجا صنعت کارانی بوده که امپرتیور از دمشق بخراسان آورده است و قیمتی از
اخرای آنها هنوز بصنعت سیلان خود اشتغال دارند اسلحه غیر آتشه دیگر نیز در اینجا بفروش میرسند

پارچه های ابریشمی و پنبه در این بلد و سایر بلاد ایران بافته میشود
 نزدیک بودن معادن فیروز برای عدک کثیری از سنگ تراشهای این شهر شغل و مکسبی ترتیب داده
 انکسرتها و فیروزه های پیاده در هر طرف شهر دیده میشود چندین کاروانسرا مخصوص تجار فیروزه
 که فیروزه ها را بفیروزه تراشها میدهند مناسب هر جائی میباشند آلات فیروزه تراشی خلیه ساز
 فیروزه بعد از آنکه تراشیده شد جلا بکمر سانند تجار آنها را نوع نوع جدا مینمایند آنها که از معدن
 عبد الرزاق است بهترین انواع فیروزه است و بخارا حمل میشود و از آنجا بروس و فرنگستان و هندستان
 میبرند ولی فیروزه خوب در مشهد دیده نمیشود آنچه خوب است بطور مخفی بجایهای بکر فرستاده میشود
 یعنی از راه قندهار و هرات بحد حمل میشود قدری هم بزوار مشهد فرخته میشود زیرا که مرز آری
 بقدر امکان کوشش مینمایند که یک انکسرتی فیروزه در مشهد ایتباع و تبرک کرده با خود داشته
 باشد سنگهایی که از معدن کمری و کورخ استخراج مینمایند اگر چه خوش رنگ تر است ولی قیمت آنها
 کمتر است زیرا که لکه سفید دارد و گاهی این لکه ها بقدری زیاد است مثل اینکه بر روی این سطح
 بود که سفید رنگی پاشیده باشند این سنگهای لکه دار خیلی بخارا و عربستان میبرند چه اعراب
 چندان اعتقاد بزرگ ندارند هر چه فیروزه بزرگتر باشد نزد آنها مرغوب تر است عریبا یک خاصیت
 طلبی در فیروزه معتقد اند از بیخمت سنگهای مرغوب و در فروش میبرند از آنها مهر و بازو بند ساز
 رسم فروش این فیروزه ها اینست که آنها را انکسرتی ساخته هر دو از ده حلقه آنها در یک لوله از
 گهنه قرار داده در دکا کین میگذارند بآورد و میگردانند از خلیج فارس نیز فیروزه بحد حمل میشود
 از فیروزه تراشها گذشته در مشهد جماعتی سنگ تراش هستند که با سنگ سبزه بعضی آلات و ادوات
 از قبیل پنجان و بشقاب قهقوش و قوری و آفتاب و غیره مینسازند و این جمله خلیه در نظر
 اهالی ایران با قدری بهر جا میبرند

مغانك بقدر كفايت شهر دزد بكي مشهد است از اضی دور شهر خالصتر است و از اینجهت از نجا
 و فراوانی اهالی را آسوده دارد قیمت ماکولات و اجناس در اینوقت از قرار ذیل است
 (نان چهار من و نیم تبریز بکر نال) (برنج خوب هندی یا نرزه شاهی) (جود و ازده من بکر نال) (گاو
 بیست و چهار من یک نال) (گوشت کوسفند کاه منی بکر نال) (روغن من سه هزار) (سپه برای شمع
 من بکر نال و نیم) (هیزم از بیست الی سی من بکر نال)

سبزی هر قسم فراوان و ارزان و مینوی غیر از انگورهای کتیش شده و انار و میوه های خشک و گردو
 که از هرات می آورند کم اما در فصل مینوی جمیع فواکه ممتاز از ایران در مشهد بطور وفور هست مخصوص
 هیزم در مشهد جمیع بلاد ایران چون قیمتی ندارد بونه های خشک و خارهاست که در تپه ها
 اطراف می روید و سر شاخه ها اشجار بجای هیزم بکار می برند در قسمت عمده از دره ها اشجار سهل
 القوعس می نمایند که چوب آنها را بمصر هیزم و تخمه رسانند کاشتن این درختها منفعت ^{دارد}
 وقت صبحی بجمعی رفتم در اینجا با بعضی آشنا شدم در مشرق زمین حمام بمنزله قهوه خانه است
 مخصوصاً صبحهای سرد در آنجا می روند در گرمی حمام صبح می کنند در حمام بعضی اطلاعات برای
 سفر آید خود حاصل نمودم از حمام که بیرون آمدم با یکی از اهالی بیلسک آشنا بجم رسانیدم
 این شخص روسی در وقتیکه بقصد تجارت سفر می کرده او را اسیر نموده بجزار ابرده فروخته بودند
 و از آنجا بشهد آمد و داخل در خدمت ایران شد داخل توپچه ها بود اهل و عیال داشت و از
 زندگان ساکرولی هنوز یاد از وطن خود می کرد و افسوس می خورد بنیز میرزا یوسف نامی را دیدم که
 با انگلیسی حرف می زد خیلی تعجب کردم که کسی در اینجا انگلیسی بداند معلوم شد در بمبئی در خدمت
 دولت انگلیس شغل مختصری داشته و در آنجا قدی هند و فکر انگلیسی یاد گرفته است
 امیدوار شدم که زبان دانه این شخص بکار می آید و با او گرم صحبت بودم که سید حسین که یکی از

خدام حضرت رضاست از در درآمد و بعد از چند کلمه حرف متفرقه گفت حالا برای بدن حرم
 حضرت بهترین وقت است برای آنکه خلوت میباشد و خطری ندارد من فوراً بالا پوش خود را بر داشته
 از عقب او روانه شدم و دگر بر کبند طلا داخل کردم و با طاق مرکزی رسیدم جانی با بزنشکه
 و عظمت کمتر دیده ام نمیدانم بزرگی و عظمت این بنا بیشتر اسباب تعجب است با شرف و مکنند
 که اینها از تزیینات آن درویشانی که اجسام درخشند چنانکه باید دیده نمیشود بعد از تماشا
 این محل نزدیک شدیم بحرم مطهر در آستانه راهنمای بطنی شبیه مسجد نمود و اذن دخول مفصل
 خواند آنچه گفت کرد منم تقلید او نمودم اگر چه پاکله از آنچه گفت نفهمیدم بعد داخل
 حرم شدیم و در هر چهار طرف مرقد مطهر زیارتها و دعاها خواندیم و تعظیمها نمودیم بعد از آن این
 بنای عالی را تماشا کردم اما کن دیگر را باز دیدم نمودم و با آنکه راهنمای من گفته بود در این وقت
 خلوت جمعیت بادی در در مرقد مطهر مشاهده کردم بسیاری هم در در واقفان شسته قرآن
 میخواندند جماعتی بالباسهای دراز و عثمانه در این اطافهای بزرگ آمد و شد داشتند مردم
 همه ساکت و جز صدای ملایم زیارت و تلاوت قرآن چیزی شنیده نمیشد اما این صدا یک اثر خاصه
 داشت خیلی میل داشتم قدری بیشتر این مکان را که فی الحقیقه در طبیعت مؤثر است ببینم اما
 واهمه اینکه عبوی در این مکان نباید داخل شود و اگر بفهمند و چار خطر خواهد شد مرا
 بجله میبنداخت و خیال میکردم که مردم بنظر ربیب تر و بد بین نگاه میکنند کمی درویشانی
 برای مستور ماندن وضع حالت من نافع بود در وقت زیارت ادای اعمال چون من خیلی نابلد
 بودم اگر کبیه درست ملتفت من بود میفهمید که من میلمان نیستم خادم راهنمای من نیز همین
 جهت عجله داشت که زود از حرم مطهر و صحن خارج شویم خلاصه پس از تماشا از حرم خارج
 و از میان صحن عبور کرده از چشم انداز مدرسه میرزا جعفر دور شدیم و اگر در وقت جمعیت

از دحام با اینجارفته بودم بهتر و با احتیاط نزد بکتر بود چیزی نکاشت که ورود من بمشهد مشهور
و معلوم همه کس شد و اگر قبل از شهرت اماکن مزبوره زاننده بودم دیگر ملبس نمیشد
(بواسطه عدم مراقبت که در آن عصر اجزاء توکلت داشته مسافرمند کور جرئت دخول بحرم مطهر
نموده اینست لیکن از آن بعد علی الخصوص در اوان سلطنت اعلیحضرت همايون شاهنشاهی دحام
ملک که خیلی مشکل بلکه محال است که چنین عملی صورت پذیر شود و خادم جسور بی تعصب
طرف سیاست و تلبیه نکرده)

سپو فرزند کوبد و قبتکه من بمشهد آمدم حسنعلی میرزا خاکرخ را سان و میرزا موسی و زبیر او
بود ابتدا من در خانه میرزا موسی منزل داشتم بعد بجای دیگر نقل مکان کردم بگروز میرزا موسی
مارا بحضور شاهزاده برد یعنی شاهزاده شپنده بود من دور بینی همراه دارم با اینملاحظه
مرا الحضر نمود بعد از مذاکره در باب جلوس قبول شاهزاده که من در مجلس او بنشینم با میرزا
موسی بحضور رفتم حسنعلی میرزا بمن جانان داده در مقابل میرزا عبدالوهاب منجم باشی
نشانید صحبت مجلس همه مطالب نجومی بود و از علم نجوم بطلب و حرفهای غریبها صحبت شنیدم
بگروز هم بدین میرزا عبدالجواد مجتهد رفتم و مرا نجومی پذیرفت این شخص پسر میرزا مهدی
مجتهد مشهد است و دو برادر بزرگتر از خود دارد ولی نشان او نیستند فرش اطاق میرزا عبدال
الجواد حصیر بود و جمعی در آنجا بودند خیلی با احترام مینمودند این عالم مشهد بواسطه کمال
دانائی با من صحبت مذهبی نداشت چه میدانست که موافقت آرافنا بمن حاصل نخواهد شد
بعضی مطالب نجومی و جغرافیائی پرسید از دور بین سئوالها کرد که علم و اطلاع من برای
جواب کافی نبود چرا اتفاقا خوب میدانست بعضی آلات ادوات که از فرنگ برای او آورده بودند
بن نشان داد بگذشت است ساعت سازی تمام داشت که برای او بی ثمر بود از فرنگستان و

سیلطنهای آنجا سؤال کرد چند کتاب بمن نشان داد که یکی از آنها سباحت نامه ملا محمد
 اصفهانی در اروپا خاصه در انگلیس بود ملا محمد شصت سال قبل این سباحت را نموده است
 و مطالب کتاب او مجملی از تاریخ فرنگ و اطلاع کمی از انکشاف هنر و تغییرات بعد از
 انکشاف بعضی مطالب بکتاب این اقلیم خلاصه خیلی ممنون از پیش این شخص بیرون آمدم و خوش
 رفتاری او معرفت اگر چه گویند خبیث است شنیدم شایخ میرزا جواهرزادای همسر عبد
 الجواد و برادران او سپرده و آنها دیکر یاوردند نموده و این جواهر نامه مکتب این سه برادر
 کرده است

بکرو ز میرزا عبد الجواد بمنزل من آمد و قدری خصوصیات را زیاد شد بعد شهادتین بمن آموخت
 و من بزبان جاری کردم و معلومست که بعدها من مسلمان محسوب میشوم و گفتن شهادتین سبب
 شد که با میرزا عبد الجواد بار دیگر داخل صحن و حرم مطهر شدم و با سودگی این اماکن زیاد بدم
 در اوقات توقف من در مشهد و در حوالی چندان نظمی نداشت از قرار مذکور صید محمدخان
 کلاهی اطراف مشهد را غارت میکرد راه هرات راه تمور بهار و هزاره ها مغشوش داشتند
 محمدخان ترتیبی هم در طرف جنوب بچیو مشغول بود و ترا که بنزد آنزد یکی شهر آمد بودند آنکه
 کلام مسو فرزند

دکتر اول و پسر المانی از مجلین دارالفنون برلن از اجزاء آکادمی علمی که جغرافیای ایران را
 شرحا بزبان المانی نوشته گوید اسم قدیم مشهد سنا باد بوده این شهر بقید متطوس است
 بلکه با جمیع قرائی حوالی از اعمال طوس بوده است

تحقیقات این دکتر المانی غالباً نقل از مسو فرزند است چه کتاب تقریباً پنجاه و سه سال
 قبل نوشته شد و بعد از فرزند اقدام با بن نگارش نموده بنا بر این آنچه را از فرزند نقل کرده

مانند کروت کُراران نمیکردانیم

دکتر و پسر کو بد بواسطه معجزاتی که از حضرت ضاعلتی و روضه مقدسه او بظهور
رسیده شهر مشهد جای معتبری گردیده است پسر شاه رخ پسر امیر تیمور مرقد حضرت رضا را
زینت کرد و شاه طهماسب و شاه عباس و نادر شاه بر این زینت افزودند در عهد شاه عباس
و شاه سلطان حسین مدارس در این شهر بنا نموده اند اما در زمان شاه عباس اغلب سکنه شهر را
اوزبکها بکشند مسبو ملک معروف (مالکام) در سال هزار و هشتصد و نود و دو معادن نیک
در پاچه ارومی سکنهای مرمر زیاد دیده که آنها را برای اینکه غالبه مشهد حاضر کرده بودند
بعد از قتل نادر شاه و سپرده نفر از اولاد و نواده انقط مشهد بصف شاهزاده نادری ماند
در عهد نادر شاه بکنه مشهد شصت هزار نفر بوده اند مسبو کوفی که در سال هزار و هشتصد
و بیست و سه در مشهد خیال رفتن به هندستان داشته شرحی از محله که صحن مقدس در آن
واقع است بنا کرد و مدتی از مردم اینجا کرده بعد مسکو بد بواری شهر مشهد از هرات عظیمتر است
ولی جمعیت آن از هرات کمتر میباشد خیابانهای از مشرق شهر بغير امتداد یافته و در جنبین آن
دکاکین است اینجا دروازه معتبری دارد که از اینکه غالبه است بکاشی زینت یافته شهر
مشهد شانزده مدرسه و تقریباً صد نفر ملای عالم دارد جمعیت شهر با اعتقاد کتول چهل و پنج
هزار و بعضی بکوردن چهل هزار نفر میباشد مسافرن زباد از هر ملک که اینجا میآیند مخصوصاً
زوار بکه از راه شاهرود بمشهد مشرف میشوند در سال از پنجاه الی شصت هزار نفر میباشد
انواع خاطر اتر ایجه فیض زیارت منحل میکردند تجارت مشهد برونق نیست جای از سواد
بعضی از بخارا و روسیه و هندستان باین شهر حکم میشود قند و آدوبه و بارها شال و ماهوت
و غیره با شتر و قاطر باینجا میآورند قرار رسم کرده است که در سال تقریباً

يك كرو تومان داد و ستد تجارتي شهد ميشود ^{و اين} غير از تجارت فبروزه و معاملات بره و كوسفند
 و نداست از شهد مخمل و پارچه هاي پشمي بجاها دگر ميبند از كاشان براق و جوراب پشمي و
 دوات و چراغها فلزي و ظروف مس و از شبر از خرما و تنباكو كه هم و اسباجا تمسيزي و حبسبر ^{و از كرا}
 شال و تريك و حنا و پنبه با بنشهر مياورند و از هند و سند قند و ادويه و مشك و عنبر و حرمان
 و خواهر و چرم و پارچه ها تا زك هتد و انگلنه و نبل و از بخارا و كشمير شال و زعفران و
 كاغذ چينه و روسي و از روسيه سالي صد بيست هزار پوستره و پارچه هاي پشم شتر و چاي
 و چرم قرمز و ماهوت و اطلس و ظروف چينه و شيشه و اسباب آهنی و سرب و براق و غيره با بنجا
 حمل مينمايند از هرات هم فرش و سرب زعفران و پسته و مصطكي و ترنجبين و شيرش
 و صمغ بمشهد فرستاده ميشود قيمت مال التجاره زياد نيست و ماكولات فراوانت اما كندم
 از نيشابور با بنجا آورده چه در اراضي شهد بقدر كفايت راعت مينكنند در مشهد است كه
 و قاطر خيلي كران است

مسافر به مسافر فرانسوي كه در سينه هزار و هشتصد و چهل و پنج از شهد عبور کرده شرح
 ذيل را در جلد اول سفرنامه خود در صفحه دو و پينستيه درج نموده است
 جا كه كه شهر مشهد را ن واقعه خالي از آبادي است و علت آن تاخت و تاز تراكه و
 افانگنه و طابغه اوزبك است در تمام صحرا بروج كوچك دبه ميشود چنانكه در شرح سگرد
 مذکور شد و جهت بناي برج راهم نوشتم دامنه كو هستان اطراف برخلاف دشت هائيسينا
 آباد دارد كه غالب آذوقه اهل شهد از آنرا بشهر حمل ميشود و قتيكه شخص از طرف نيشابور
 بمشهد ميبايد در راه ده رود (در رود) طرف است و تپه دبه ميشود كه اهالي بلد آنها
 كوه طلا و نقره ميبويند زيرا كه از اين دو فلز در اين دو تپه زياد يافت ميشود اما استخرا كه
 دزين

در این معادن کار کرده اند بعد از چند کسوف نظر نموده اند زیرا که دخل ایشان خیل کمتر از حج
 بوده است عقیده اهالی ایران اینست که درازمنه سیالیه از رگهای طلائی معادن مذکور
 فایز زیادی حاصل نمیشد است و حالاً هم که سنگهای طلائی از این معدن بچند مباد خیل
 منفعت از آن غایب میگردد اما بقول بعضی چون از موقوفه حضرت رضا علیه السلام است این طلا و
 نقره را چون در بوته ریزند بواسطه آنکه آن بزرگوار راضی نیست این هر دو فلز قیمتی بجا
 مستعمل میگردد من بظاهر تصدیق قائلین این قول را نموده ولی باطناً حل این مسئله را مصمم شده
 معلوم کردم که علاقی شدن خرج بر دخل بجهت عدم تکمیل علم تجزیه و اعمال معدن است
 و دوری آب و هیزم نیز در این کار مدخلیت دارد

میسوفریه در اینجا چند صفحه از سرگذشت شخصی خود درج کرده بعد در صفحه دوست و سی و هفتم
 بنامی شهر مشهد را چندان قدیمی بنست منها هزار سال است که بنا شده است و بزعم بعضی آبادی در
 همان محل شهر طوس که در قدیم الا بام ساینده مینامیدند واقع شده و با اعتقاد اهالی ایران طوس را
 جمید پشادای پنجم پادشاه پشادایان ساخته است خرابه های شهر طوس در شش فرسخ شمال
 مشهد پیدا است (مقصود فرسخ جغرافیائی است) اعتبار شهر مشهد بواسطه روضه حضرت
 رضا علیه السلام است چند خانه بدو در روضه ساخته شده که مسکنی برای مقدسین زوار باشد
 رفقه رفقه بر آنها افزوده و سنا باد آباد شد (در اینجا میسوفریه بعضی سکوفا کرده و چون
 خلاف آن معلوم بود ما بذكر آنها نیز داخلیم) سکنه طوس اینجا آمدند و آنجا را خالی گذاشتند
 اوقاف و نذورات سلاطین و اکابر متدینین مشهد را بجائز رساند که یکی از چهار شهر معتبر
 خراسان گردید در سینه هزار و پانصد هشتاد و هفت میلادی مطابق سال نخصد نود و نه
 هجری مشهد بواسطه استیلای عبدال مؤمن خان اوزبک ببلخه غریبه گرفتار آمد و تمام مکنت

اهالی بیگمارفت و ثلث سکنه مقبول شدند ده سال بعد بخت اهتمام شاه عباس بزرگ بنا
 و بنا بادی گذاشت نادر شاه مشهد را پای تخت خود قرار داد شاه رخ مبرزای نادری نیز چند
 سال در مشهد حکومت کرد مرحوم آقا محمد شاه قاجار انشهر را از تصرف و منزع ساخت این نیز
 یکی از خطهای مسووفریه است در آنوقت مشهد نیز در تحت حکمرانی سلاطین حالبه ایران درآمد
 حالا این شهر در نهایت آبادی است تجارت آن بارونق و زوار بادی در اینجا مینابند چون این بلد
 در سرحد تافارستان و افغانستان واقع و مرکز و محل عبور و مرور است و مال التجاره و ارده باهران
 اینجا آمد و از اینجا بممالک داخله میرود رونق و آبادی دارد سالی پنجاه هزار نفر زوار وارد
 مشهد میشوند و ذخایر خود را در اینجا بمصرف مبرسانند سکنه این شهر بواسطه مهاجرین مرو
 سرخس و هرات و قندهار شصت هزار نفر همیشه سی هزار نفر زوار نیز در اینجا هستند از جمله
 نفر یهودی در این شهر میباشد که محض حفظ جان خود قبول دین اسلام نموده اند (در اینجا بیست و
 بعضی حکایات عجول ذکر مینماید که یهودها برای او نقل کرده اند بعد در صفحه دو و بیست و سی و شش
 گوید) شهر مشهد را دیواری از گل احاطه نموده و دور دیوار هم چند قی جفر کرده اند و بیست
 امتداد دیوار تقریباً هفت هزار متر و این قلعه و خندق برای مدافعه چندان شایستگی ندارد
 و مثل سایر اینکّه دفاعیه این مملکت است آنگاه در ضلع جنوبی شرقی واقع شده و چندان آباد
 نیست در داخله شهر چندین قبرستان است که اموات را آنجا دفن میکنند بنائے که در مشهد قابل
 ذکر است روضه حضرت رضا و مسجد این روضه است و آن در وسط شهر واقع شده در وسط خیابان
 نهریت عظیم که در دو طرف آن درخت چنار کاشته اند تجارت مشهد خاصه دادوستد
 که از نهر دیبا اینجا محل میشود و از مشهد با سپای مرکزی میگردند بارونق است پارچه های پنبه
 و ماهوت و ظروف چینی و بلور از طهران مشهد حمل میشود در این بلد قابلهای خوب و شاهانه

شبیّه بتال کشمیر منج میشود شمشیر خراسان هم معروفست اقسام ظروف از سِنک
 در شهید در کمال خوبی ساخته میلاد دُبُکَر میزند
 مسبوخانکوف ستاح معروف روسی در جلد هفتم کتاب مخصوص که در مجلس جغرافیا بطبع میسر شد
 و سفرنامه ها و مطالب منکشفه ستاحان در آن درج میشود در صفحه سیصد و ششم منوبند
 مشهد در منتهای خراسان واقعه (در این طلب ستاح دانشمند روس سهو کرده منتهای خراسان
 بلخ است نه مشهد) این شهر در نهصد پنجاه کیلومتری طهران و هزار و صد پنجاه کیلومتری بخارا و
 پانصد و چهل کیلومتری خبونی و هشتصد و پنجاه کیلومتری قندهار و چهارصد و سی کیلومتری
 هرات واقع است (هفتاد کیلومتری فرسنگ است اطراف شهر اراضی غیر مزروع و بابر است
 در سال هزار و دو بیت و هشتاد و سه که موبک اعلیحضرت شاهنشاهی دام ملکه تشریف فرمای خراسان
 شد نیز در سفر سال هزار و سیصد که در هر دو نکرانده ملتزم و کاب عالی بود اطراف شهر مشهد
 در کمال آبادی و اراضی را مزروع و خرم دید) تابستان در اینجا حرارت آفتاب سورت هوا بجا
 که شبیه اسبیلاد واقع در تحت خط استوا (مسبوخانکوف در پانز از این نواحی عبور کرده
 و مؤلف خود دو مرتبه در وسط تابستان در مشهد بودم هوای تابستان آن از طهران بلکه
 از اغلب نقاط ایران بهتر و معتدل تر است) در زمستان بار شد بد که از طرف شمال جریان دارد
 اراضی اطراف مشهد زاد کربف مستور میدارد و برعکس بخار و پائیز اینجا در نهایت اعتدال است
 اما امتدای ندارد و بعد از این چند کلمه مطلب تبدیل صورت داده کلمات علی مبدل بار اجیف
 میشود تا در اواسط صفحه سیصد و سی و چهارم گوید) شهر مشهد شکلا طولانی و امتدادش
 از مغرب بمشرق نهر بزرگی بهین امتداد از وسط شهر جاریست که در اطراف آن اشجار غرس
 شده و بهترین شوارع و معابر عامه مشهد جنبین همین نهر است و ثلث طرف غربی یعنی از

دروازه مغرب ناحیه مقدسه و اعشده و شکلا مرتجع و هر طرف آن از چهار صدالی پانصد
 ذرع طول دارد از اینجا محض اجترام سواره عبور ننواند کرد بلکه عبوسو مذهب و بپروهند
 پیاده هم قدرت دخول باین محوطه ندارند خانان و کاروانسراهای خوب و حمامهای مشهور و بار
 و مدارس معتبره که هر یک را موقوفه زبادت در حوالی ناحیه مقدسه میباشد در وسط
 روضه سرقد حضرت رضا علیه السلام است و قبر نهر و ن الرشد در طرف جنوب مقبره آنحضرت مسجد
 کوه رشاد واقع شده باقی ابدیه روضه محل گنای خدام و متولی و کارگذاران این روضه
 و حکومت خراسان در این ناحیه تسلطی ندارد (در اینجا باز مطلب سباق خود را تعبیر داده
 و از طریق علی خارج مبر کرد) مسبو خانیکف هم سکنه مشهد داشت هشت هزار نوشته و روزا
 که در طرف بکسال باین بلد میباشد پنجاه هزار نوشته است کتابخانه حضرت ترا مسبو خانیکف
 گوید مشتمل است بر دو هزار و نهصد و نود و هفت فنجه در سه هزار ششصد و پنجاه و چهار جلد
 و خود از عان میباشد که باید چند ماه در مشهد ماند و حق دخول بجن و حرم زار داشت تا الملاقات
 کامل حاصل شود اما وقفنامه های اوقاف روضه مقدسه اقدم از همه وقفنامه است که یکی از
 زاین که جناب الدین نام داشته نوشته و قریه احمد آباد را وقف کرده و تاریخ آن نهصد و سی
 و هشت هجری است سایر وقفنامه ها از قرار ذیل است
 دو وقفنامه در زمان شاه طهماسب سه وقفنامه در عهد شاه عباس بزرگ یک وقفنامه
 در سلطنت شاه صفی چهار وقفنامه در دولت شاه سلیمان هشت وقفنامه در عصر شاه سلطان
 حسین یک وقفنامه در استیلای افغانه بر ایران سه وقفنامه در زمان نادر شاه
 یک وقفنامه در عهد نادر شاه یک وقفنامه در سلطنت شاه خورشید افشار نه وقفنامه در سلطنت
 گرجان زند چهار وقفنامه در سلطنت شاه شهید آقامحمد شاه هفت وقفنامه در عصر خاقان

مغفور فیحکام پادشاه ده و قفنامه در عهد شهریار مبرور ماضی محمد شاه غازی شش و قفنامه
تا کنون که دوازده سال از سلطنت اعلیحضرت شاهنشاهی ناصرالدین شاه گذشته است
در دیوارهای صحن توارنج بنای آنها کتیبه شده و این توارنج از سلطنت صفویه نمیگذرد
(مسبو خانکف را اینجا اشتباه غریب کرده چه در کتیبه ها و کاشیها توارنج بسیار قدیم و خیلی
پیش از صفویه هست و بعد واضح خواهد شد) در دیوار کتیبه ایست که از آن معلوم میشود
که تذهیب کبند از شاه عباس است اما تارنج تذهیب محوشه ابوان جنوب مسجد کوه شاد بواسطه
زلزله هزار هشتاد و هفت خراب پیدا کرده و شاه سلطان حسین در هزار هشتاد و هشت مرمت
نموده است (نیز مسبو خانکف اشتباه کرده چه جلوس شاه سلطان حسین در سال هزار و صد و
شش است و سالیکه این سفر معین میکند هجده سال قبل از جلوس شاه سلطان حسین است)
ارک مشهد طرف جنوب غربی شهر واقع شد میدان و سپی که غدغن است و بنا بدو در آنجا عمارتی بسیار
جلوارک واقع شد و بعد از فتنه آخری شهدارک را خوب تعمیر نموده اند خانه های شهر خندان
و سعی ندارد و بعضی را در حیات است و سطح آنها از سطح کوچه ها عمیق تر است و همین خانه ها عمیق
و تنگ و تاریک است شهر در جلگه ساخته شده جز اینکه در طرف شمال شرقی بالنسبه بلند
دارد و کمان میکند این ارتفاع بواسطه پتله مصنوعی بوده است کوههای اطراف شهر در دیوار
ذریعی و سه هزار ذریعی واقع شد و اغلب سنگ آنها چقماق یا بلور معدنی است در این کوهها رگهای
بسیار ضعیف طلا یافت میشود و مکرر خواسته اند در این معادن کار کنند ولی صرفه از آن
نبرده اند غیر از اینکه داخله صحن بعضی بناهای کهنه در خارج صحن دیده میشود چنانکه در بازار
کهنه وسط شهر مسجدیست معروف بمسجد شاه که بالای ابوان تارنج هزار و صد نوزده مسطوره ایست
در طرف راست هم نوشته شده است عمل احمد پسر شمس الدین محمد معمار تبریزی در سمت چهار تارنج

هشتصد و پنجاه و پنج خوانده میشود نیز در طرف شمال صحن مقبره خرابه اینست معروف به پیر
 پالان دوز بنای او از محمد خدا بنده است و تاریخ آن نهصد و هشتاد و پنج و باید از شاه محمد صفوی
 باشد در جلوار کعبه سبز است و روشی میبگفت شیخی اینجامد فونست که در نهصد و چهل و گذشت
 تاریخ مسجد شاه واقع در خیابان که شاه عباس بزرگ ساخته است هزار و سی و دو میباشد
 مقابل همین مسجد مقبره نادر شاه بوده و از اینبه غالبه محسوب میشود و این بنا از نادر در
 حیات خود ساخته است

کهنه ترین مدارس مشهد مدرسه دود راست که شاهرخ کورگانی ساخته و تاریخ آن هشتصد و
 بیست و سه میباشد دویم خیر اتخانه است که در سلطنت شاه عباس نایب در هزار و پنجاه و هشت بنا
 شد سیم مدرسه میرزا جعفر که تاریخ آن هزار و پنجاه و نه است چهارم مدرسه نواب که در
 وهفتاد و شش در عهد شاه سلیمان ساخته شد ششم مدرسه دیکر هم در سلطنت این
 پادشاه ساخته اند و اسمی آنها از قرار ذیل است

مدرسه عباسقلخان و مدرسه پابن پاد هزار و هفتاد و هشت مدرسه ملا محمد باقر در هزار
 و هشتاد و سه مدرسه امیر ناصر و بالاسرکه بانی میرزا سعید الدین بوده در هزار و نود و یک
 مدرسه حاجی حین که تاریخ ندارد

شانزده کاروانسرای شهر مشهد است و اسمی آنها از این قرار است
 کاروانسرای کاشها کاروانسرای دررود کاروانسرای قزوین کاروانسرای سیالار
 کاروانسرای ضابطی میرزا کاروانسرای کمرک کاروانسرای بنورچی کاروانسرای بدخان
 کاروانسرای امام جمعه کاروانسرای غالی چهار باب کاروانسرای این شانزده باب در حواله
 صحن مقدس است با اسمی مسطون در ذیل

کاروانسرای سلطان که در سیلطنه شاه طهاسبت شاه اسمعیل نباشد کاروانسرای مبرمچین
 کاروانسرای دارالزبارة در هزار و نود و یک در دوشاه سلیمان کاروانسرای شاه
 و اردبجان در هزار و نود و یک

در خارج شهر مشهد تنها بنائی که دیده میشود مُصَلات است که در هزار و هشتاد و هفت در عهد
 شاه سلیمان ساخته شد و شبیه است بمصلاطی که در هشتصد و هفتاد بنا کرده اند آنهم
 در یلو از نو بسند های معروف فرنگ در ضمن شرح حال بابر بن سنقر کورکان در صفحه صد و
 پنجاهم از کتاب خود گوید بابر در ابتدای سنه هشتصد و شصت و هفتاد مرض مزمنی مبتلا شده اطبای حاق
 در معالجه او همت نماند کردند سلطان برای استقامت مزاج خود از هرات بطوس سفر کرد و
 ای الورد و حضرت رضا علیه السلام شتافت و این شهر را مقدس نامید و پیش از آن باین اسم معروف
 بود و هدا باین باد پیشکش روضه مقدسه نمود و بعد از ترک شراب و توبه در مسجد جنب حرم
 طهر بر پا داشت مشغول شد و نقان خانه مخصوص خود را در باغ جنب سخن قرار داد که در آنجا توبه
 کند در هشتصد و شصت و یک بقصد شکار و تفریح به النک زادگان رفت و چند روز آنجا
 بقیف کرده بواسطه حادثه که روی داد و آنرا با من ندانست مراجعت نمیکند نمود و توبه خود را
 با طریقی آورده بزندانهای عادی خود که شراب خمر نباشد مجدد شروع کرد و روزی پس از افرات در شراب
 بغیر یکی از امراد محققه نشسته بنجارج شهر رفت در بازگشت بغیر حالی او را عارض شده
 پای آنروز در گذشت در کبند بیکه نزدیک بروضه حضرتت مدفون گشت

این بود تمام اقوال میافزین و سبناخان فرنگ در باب مشهد و ما تحقیق و دوفرد بکر را

واقوال مذکوره مبافزایشیم

موسوم بقید الکره
 قتیکه نادر شاه از هند مراجعت بایران مینمود شخصی هند بجزم حج باز روی او از هند

مشهد میابد تفصیل ذیل را در سفرنامه خود از مشهد مینسکارد.

روز نوزدهم ذی قعدة سال هزار و صد و پنجاه و سه وارد مشهد شدم در این شهر بعضی چیزها
دیدم است که از آنجمله جصاصا بلکه میباشد در خارج دیوار سینه های آن مثلث شکل ساخته
و برای مدافعه مجربین اشکالست بزا که منکام محاصره وقتیکه در این سینه ها قشون گذاشته
از هر طرف بمجمه آوزان میتوان براندازی کرد در مرکز شهر روضه حضرت رضاعلیه السلام بنا شده
عالی است با کنگد و سبع و این بنه رفیعه در اطراف آن کیند با آزار بزرگ سابق بر این در جلوه این
کیند بود اما حالا دورتر است در طرف مغرب شهر هر نزدیکی اوسط صحیح جوان دارد قصر سلطنت
در محلی واقع شده معروف بکوچه بالا (بالا خیابان) سه ضریح دور مقبره حضرت رضاعلیه السلام است
اولی از طرف بیرون نولاجو کسب و کونید از نقره قیمت آن زیاد تر است ضریح دوم از طلا می خالص
سیم که وصل بمقد است از چوب صندل میباشد عقبه بعضی اینست که در طاق این سیقف ششها
طلا بکار رفته و این عقبه باطل است خارج کیند در خشت های سبی ملامت شود و مثل مقبره
صفرخان است در شاه جهان آباد حصار شهر خراب شده بود نادر شاه آنرا تعمیر نموده بلکه در بعضی
مواضع از نو بساخت مقبره نادر در بالا خیابان است وقتیکه این مقبره تمام شد شخص شوخی
میدو آن نوشت (اسم تو در تمام اشعار مندرج است و دنیا را پر کرده اما جای حقیقی تو از تو
خالیب) مردم املا حظه این لطیفه بسیار بخندیدند اما بعد از ترس اینکه نادر شاه مطلع
شود و جمعی را بجلالت رساند با کمال دقت عبارت مزبور را از دیوار تراشیده و محو کردند
آبی که از وسط شهر میگذرد قبل از داخل شدن بشهر بنیاده از حد صاف پاکت بعد بسیار کثیف
میشود اینست که اینجا کویان مشهد چهارا همچو نموده اند آبادی مشهد سبب حراج طوس شد
طوس شهر دیگر خراسان بوده و در چهار فرسخی مشهد واقع است آنهمی

مرحوم رضا قلیخان امیر الشعراء از امر او مصنفین معظم این عهد جاوید مهتد تعین الله تعالی
 نیز شرح ذیل را در باب شهد از روضه الصفا فی ناصری نگاشته است
 شهید مقدس شهرت است لکن او مدینه روح افزا سابق بر این قریه از توابع طوس نامش
 سناباد بود و حضرت امام و الامام علی بن موسی الرضا علیهما السلام التَّحَنُّنُ وَالتَّوَادُّعُ سَنَابَاد
 فرمود که روضه من ریاض الجنه و چون آن قریه مضجع و مدفن امام شد بتدریج آبادی یافت و شهر
 طوس و بران گردید و تا بجائی رسید که گرداگرد بار و بیش دو فرسنگ شد مدت ها بواسطه
 لشکر کشی و زبکته خرابی تمام یافت چنانکه در مجلد هشتم مفصلاً نکارش یافته پس از استیلا
 شاه عباس صفوی صورت آبادی یافت علی الجملة شهرت است اقلیم چهارم و حواله بشکنده
 آتش خوشکوار است هواش سازگار و دویست سنه قد قریه آباد در اطراف آن واقع است
 و فور نعمت کونا کون در این بلد مجد کمال رسید دوره شهرش اکنون ده هزار و هشتصد و هشتاد
 ذرع و ششست بر شش دروازه دروازه عیدگاه مینانه جنوب مغرب دروازه ارك مینانه جنوب
 و مغرب دروازه سراب و بی مغرب دروازه نوقان مینانه شمال و مشرق دروازه پابن خیابان مینانه
 جنوب و مشرق دروازه بالا خیابان مینانه مغرب شمال واقع است و سبب تسمیه این دروازه ها
 اینکه از دروازه پابن خیابان خیابان ساخته اند که طولش دو هزار و نهصد ذرع و عرضش
 بیست و هشت ذرع و از دروازه پابن تا مرقد مطهر امام واجب الاحرام نهصد ذرع است
 و روضه مطهره در وسط معنوی شهر اتفاق افتاده و در سمت جنوب صحیح جدا مدسه
 پابن پا واقع است و در سمت دیگر که مینانه جنوب مغرب است و مسجد کوه شاد و در سمت دیگر
 فیما بین شمال و مشرق مدسه میرزا جعفر است و در باب دروازه نوقان کوی است پر آب طولا و
 عرضاً شصت ذرع آتش بحسب اقتضای هر سال کم و بیش بگردولی هرگز خشک نگردد
 و عرض

وعرض شهر دوهزار و سبصد ذرع و مساحت شهر چهار هزار و هشتصد پنجاه و یک جریب این
 شهر صد سی و دو برج دارد و ارك آن در يك طرف اتفاق افتاده ديو ارك ميانه مغرب و شمال
 چهار صد ذرع و از طرفي كه ميانه مغرب جنوب است و نسبت ده ذرع است و این دو بدنه را
 روی به بیرون شهر است و تمام اطراف ارك به هزار و دو دست و چهل و شش ذرع است و نسبت
 برج دارد و وضع شهر را بشری حُفنه تشبیه کرده اند و بعضی میگویند که سفند بر زمین کثیر
 شبیه دانسته اند و تا کون بدین تحقیق هیچکس این شهر را تشبیه نکرده

مؤلف گوید این بود تمام احوال علمای جغرافی و سیاحان عرب و عجم و مصنفین و رحالین
 فنک و هند شرح مشهد مقدس و تحقیق مطلب جل مسئله و در قایق و نکات آن با ادله قاطعه
 و اسناد معتبره از قرار است که در ذیل نکاشته میشود

سینا باد بلد کوچکی بوده است و محمد بن قحطبه که از جانب هرون الرشید حکومت این ولایت
 مینموده در سناباد عمارت و باغی داشته است چون هرون در طوس در گذشت در خانه محمد
 ابن قحطبه مدفون گردید و قبّه باراده عبد مامون بر فراز تریب و ساخته شد و قبّه هرون
 استهار یافت چون حضرت امام ابو الحسن علی موسی صلوات الله علیه در طوس رحلت فرمودند
 در قبّه هرون مدفون گردیدند و این که در افواه عامه شهرت تامه دارد که قبّه اولیه را
 اسکندرز و آلقرنین افرخته با چهار دیواری در این محل ساخته مینند صحیح ندارد بل از
 برخی روایات بر میآید که بلد سناباد و آلقرنین آباد کرده چنانکه در طی روایتی در باب
 دفن حضرت ضاع علیه السلام این عبارت اشارت شده که (تدفن بمدينه بناها العبد الصالح
 الاسكندر ذو القرنين ببلدة بارض طوس يُقال لها سناباد بضعة مني) و حدیث نیز
 باینضمون در کتاب کمال الدین و اتمام النعمه تألیف صدق علیه الرحمه دیده میشود و

هیچیک

حافظ ابودردکتاب غیر معتاد
 زینة التواریخ نامبر بعضی که
 صدعا بنیاد مشرع ذیل را
 سبکار
 موضعی که حال این شهر معتاد
 قریب آنرا سناباد میخوانند
 و بسبب نزدیکی که سلطان
 خراسان شمرغ کرتی در سناباد
 در اینجا مقام گرفتند حکم
 و سلطان تغتم و توتیر
 و غلبه در آن منظور داشته
 الهالی امار از زمان تکالیف
 معانی استند میرکت آن
 جانی معتبر شده عامر دراز
 شهرهای مغرب خراسان یکی
 است و قات علی بن یونس
 در سوال سناباد معانی
 بود و از آنوقت باز شد
 مؤمن و عزت پیدا شد و
 ممالک مصر شام مردم برآید
 او نصرت میجویند و اکابر
 اشارت در اینجا عمارت عالی
 بنا نهادند در این باب هرون
 امر او را کان دولت عمارت
 ساختند خصیص حضرت
 مهد علیا محمد و مؤمنین
 جهان فاتح امارات المشرق
 بنیامه مقدسات العبادات
 صفوة الدین و الذین رضی
 الله عنهم و السالین کوفیه
 آغاز الله فلا رحله
 بسط علی المصطفی و اولیها
 و انما لها از سر صفای مقصد
 و کالمن ایمان کرا تامل
 مساجد الله من امن و اقامه
 اليوم الاخر بنیامه مسجد
 در حوازم استبرک مشهد
 مقدس اشاره فرمود و در
 تا کید ارکان و تشبیه استل
 مینالعه بنود عمارت آن سان
 رد دولت و زلفزون و مسیح
 پذیرفته طایفه چهر آسایان
 از غایت معرفت غیر محبت
 برین دل کمال استبرک است
 چنانکه در این باره و در باب
 مفضول که میتوان از آن
 کردن عجم سر بر کتب
 و اشکال آسمان و

هیچک از این دو خبر دلالت بر مدعا و بنا کردن ایسکند قبه آنحضرت ندارد و آنچه از تتبع
 بلیغ و تصحیح شد بد در کتب سیر و خبر بدست آمد آنست که قبه مبارکه و روضه مقدسیه
 حضرت امام ثامن صلوات الله علیه چهار بار بدست چهار بانی عمارت شد بمجملت و بزاین اول
 قبه هر وی است که بامر عبد مامون بنا شد و قبل از ارتحال امام همام آنرا ساخته اند و امامت
 سبق این عمارت چند عبارتست یکی روایت عبون که منوبند (ثم دخل دار حمید بن قحطبه الطائی
 ودخل القبة التي فيها قبر هرون الرشيد) یعنی حضرت رضا داخل خانه حمید بن قحطبه طائی
 شد بقبه که در آن هرون الرشید است و در فرمود دیگر حدیث ابو صلت هر وی است که آن
 حضرت بنوی فرمودند (ادخل هذه القبة التي فيها قبر هرون) دیگر کلمات مورخین و محدثین
 که منکوبند (ودفر في دار حميد بن قحطبة الطائي التي فيها قبر هرون الى جنبه) خلاصه
 این بنای عبد مامون را که نخستین بنا بوده و بزعم بعضی دیالیه بنیاره تزئینات مزین نموده امیر
 سبکتگین بر انداخت و ظاهر امتیاء حرکت امیر مذکور تعصیبی بوده است در حال چندین
 سال روضه آن بزرگوار خراب بنیاب افتاده از خوف مخالفین کیمی با عادت عمارت آن همپرا داشت
 تا آنکه بهمین الدوله سیطان محمود پسر ناصر الدین سبکتگین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
 در واقعه دید که آنحضرت بار و خطاب کرده فرمودند تا چند اینچنین خواهد ماند محمود آنست که
 مقصود امیر مشهد حضرت رضا است همینکه بیدار شد مشغول عمارت کرد بد و بارگاه نیک بپر داشت
 و قبه بلند بر افراخت و مباشر اینکار همان خاکر بنشایور بود که در عنوان کتاب اشاره شد
 عز الدین ابن الاثیر در کامل منکوبند (وجدت سلطان محمود عمارت الشهد بطوس الكوفة قبر علی
 ابن موسی الرضا و الرشید و احسن عمارته و كان ابو سبکتگین آخره و كان اهل طوس
 يؤذون من بزوره فبنعهم من ذلك و كان سبکتگین انه رأى امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام

دیوارها بر اطران آن از
 بزور و درون با بنون آنرا
 و انواع تکلف و مناشد در
 زمین و شک خلد بر زمین
 افتاد و بنو دار از آنجا
 الکی و خلق مثلها و البلاد
 معانی گشت (بشارت کرد
 آنحضرت با آنری من الهی
 فخرنا بالمجد) و در همه
 منبر و میمنتات معویر
 آن فصل طاعت و مهبط
 اجابت دعوات و قضا بود
 حق سبحان و تعالی چند آنکه
 آدمیزاد را با قیامکن استقام
 پیرهای آناش که اولی
 در کف نال اوست با بناد
 مستدام نازاد تجمله الا ایضا
 و مشهد چند جمله است این
 قرار (علاء کازیر) (علاء شاه
 آباد) (علاء خان) (علاء
 دستر) (علاء منصور) (علاء
 ابوبکر آباد) (علاء
 بار) مزایع متعلقه بمشهد
 از قرار ذیل است
 (مزروع ملرت) (مزروع ملو)
 (مزروع سمرقند) (مزروع محمد
 آباد) (مزروع سلول ناز)
 (مزروع برهی) (مزروع بک آباد)
 (مزروع بزرگ) (مزروع بره)
 (مزروع بدنا) (مزروع جناد)
 (مزروع بالاداد) (مزروع محمود
 آباد) (مزروع روه رود) (مزروع
 چونکران) (مزروع رسکوان)
 (مزروع کلارخلع) (مزروع
 سرکرد) (مزروع دسلک)
 (مزروع خوش باب) (مزروع
 سادکر) (مزروع صغاب)
 (مزروع حمید)
 نیز حافظ ابرود همین کتاب
 گوید از مزایع که شاد رخ
 وقف شده است و در قریه
 شهر آباد است

فی المنام وهو یقول له ایمنی هذا فعلم انه یزید امر المشهد فامر بعمارتیه) همانا ابن بناء نانی
 در نظرات قبائل غز سانه و برای پدید آمدن در عهد سلطان سنجر سلجوقی شرف الدین
 ابوطاهر قسمی آنرا اصالة از مال خاص خود بنا و کاله از جانب سلطان سنجر اگر قصه انکشاف تریب
 مطهر استوار بوده باشد عمارت نمود و خلاصه آنقصه بر وجهیکه در السینه خلق مشهور و
 بعضی کتب تاریخ منقولست اینست که گویند سلطان سنجر را پسری بود مبتلا بر مرضی مزمن معالجه و
 آب هوارا سفری بطوس نمود در ارضی طوس روزی در اثنای شکار آهو در واقعت صیگرد
 آهو داخل چاردیوار روضه مقدسیه پناه با پنمکان شریفی در پسر سلطان هر چه کرد که آب
 داخل چاردیوار شود نشد دانست که اینجار روضه مقدسه حضرت ضاع علیها است بل غا و ملکنا
 خود پذیرد اخت روان انام هم را شفیع ساخت و در حال شفا یافت واقعه را بغرض سلطان
 رسانید بجد عمارت و روضه را استدغان نمود سلطان شرف الدین ابوطاهر مثال داد
 و اینکار پذیرد اخته شد شهر بند کوچکی نیز بنا نمود و بعضی بجای پسر سلطان سنجر پسر وزیر سلطان
 سنجر را گفته اند و هر حال مقتضای ظن مناخیم بعلم اینست که اینقصه را را صاحب ندانیم
 بلکه شرحی موضوع در مقابل انکشاف تریب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام باشد ولی در
 عمارت بنا شرف الدین ابوطاهر قسمی شکی نیست چنانکه قاضی سعید نور الله شهید در مجلس
 المؤمنین آورده و سقم قصه مزبوره کردند بر صحت اصل ترتیب که مقصود ماست نمیرساند
 و این شرف الدین ابوطاهر بن سعد بن علی القصبی بانه کیند مطهر مردی متدین فاضل بود
 در جوانی از قم بغداد رفته ملازم عارض لشکر ملک شاه سلجوقی شد و چون رعایای مرو
 از عامل خود شاکی بودند خواه نظام الملك او را عامل مرو نمود و مقرر داشت که در مشور
 از وی بوجه الملك تعبیر کنند پس چهل سال تمام در مرو عامل بود آنگاه دیوان دار و الد

سلطانید و بعد از فوت شهاب‌الملک بوزارت سلطانینجر رسید و سه ماه و زهر بود که در کتک
 و از قرار مذکور در جوار روضه عمرش درجه مدفون گشت و بعد از فوت او امر قماج وزارت
 سلطانرا بهزار دینار برای طغان بیک محمد بن سلیمان کاشغری بخرید چنانکه در خلاصه کتیبو
 الوزرا بنظر رسید خلاصه ابن بنای شرف‌الدین ابوطاهر قمی را که بنیاد سیم بود در وقت کتیبو
 و پورش قوی و پزای سیم طاری کرد بدیچه تولخان پسر چپک پسر خان بعد از قتل پشاپور بطوس
 رفت و روضه مقدسه حضرت رضا علیه السلام و آبادانی ابن ناچه را نیز منهدم ساخت و این
 بتصریح دو عالم معتبر است بکه عزالدین عبدالمجید ابن ابی الجدید در شرح خطبه ملازم که امر
 المؤمنین علیه از خروج ترک و صفت سیرت ایشان خبر داده است در طی شرح عماد و قایع و خلا
 حروب تا نار سبکوبد (ثم عمدوا الی طوس فنهبوا وقتلوا أهلها و حرقوا المشهد الذی به
 علی بن موسی الرضا علیه السلام و الرشید هرون بن المهدي و ساروا الی هراة) دیگر عزالدین
 علی بن الاثیر الجززی که گوید (فلما فرغوا من ذلك سبروا طائفة منهم الی طوس ففعلوا بها
 كذلك ایضا و حرقوها و حرقوا المشهد الذی فیہ علی بن موسی الرضا و الرشید حتی
 جعلوا الجمیع خرابا ثم ساروا الی هراة) و همانا عمارت این خراب عادت صورت سابقه آن بود
 احسن بدست آن کاز دولت سلطان محمد اول بجا بیاورد و این شعبه شعبه مغول شده است و بعضی
 از سببا خان فرنک نیز باین معنی تصریح کرده اند و چون خرابی قبّه و بارگاه در پورش تولخان
 ثابت و مسلم است و آبادی آن نیز در زمانیکه قاضی شمس‌الدین بن بطوطه طنجی از جام بدین مقام
 رسید محقق است غالباً معین میشود که عمارت چهارم را سلطان اول بجا بیاورد و بعد از آن
 چه ابن بطوطه در سال هفتصد سی و چهار هجری در عهد سلطان ابوسعید مغول بمشهاد آمد
 و ما بین زمان چپک پز و عهد سلطان ابوسعید پادشاهی که اینگونه آبادی و تزیینات و این را

که قاضی شمس الدین بن بطوطه روایت نموده ملازم عقیدت شخص و سیرت عهد او بدانیم غیر
 اسلطان محمد خدابنده دیگر نیست کلاً لا یخفی علی الخیر المنظر علی الاخبار المتطاع علی السیر
 والاثار و عن عبارت ابن بطوطه اینست (والمشهد المکرم علیه قبة عظيمة فی
 داخل زاویه و تجاوزها مدیة و مسجد و جمعها مبلج البناء مصنوع الجحطان بالقاشان و علی
 القبر دکانه خشب ملبسه بصفائح الفضة و علیه قنادیل فضة معلقة و عتبه بالقبنة
 فضة و علی بابها سحر برمد ذهب و هی مبسوطة بانواع البسط و از آوند القبر قبر هر روز ^{نشیند}
 و از تاریخ مفصل سنی چها و باز در جانی ندیدم و از کبی نشیند اہم که خرابی اخذ امی بر قبه و
 بارگاہ حضرت رضا علیه رسد باشد مگر در عهد سلاطین صفویہ کہ بزلزلہ شد کبد
 ایستقامت در کنبه مقدس بهم رسد و بر متان برداختند پس اول قبه آنحضرت قبه هر و نته
 بوده و آخر قبه کہ ہم اکنون بر قرار است از بناها ^{عهد} الجاہل و بنجاد و خانت کہ قبه چهارمی میباشد
 ولی بعد از الجاہل و پیش از او دایم سلاطین و بزرگان بتزیینات و وضه و قبه برداخته اند ^{نکند}
 ذکر جمله بنیاد و از مضمون اینکلمات استفاد میگردد کہ اہمیت این شهر بواسطه وضه مقد
 حضرت رضا سلام الله علیه است بلکه بجهت خلعه تمیز در بر نموده و اما تعییر اسم و وضع
 و آبادانی کامل آن بموجب استقر و استقصا کامل معلوم میشود از عهد سلطنت میرزا شاه
 کورگانی است ہر آکہ پس از خرابی بلاد خراسان در اسفار و لشکر کشیهای امیر تیمور این پادشا
 فرزند خود شاهرخ را حکومت خراسان داد و او در صد آباد نمودن بلاد منہدم شد بر آمد
 خاصہ بعد از فوت امیر تیمور و اغتشاش سمرقند کہ شاهرخ خود غازم آن صوبی درخواست
 اول متصرفات خود را مضبوط کند بعد بجانب سمرقند زانند لهذا در سنہ ہشتصد و شصت
 جلال الدین فیروز شاهرخ امیر متبرج و بارہ ہزار ^{خواجہ} سید میرزا را بعمارت طوس مامور نمود و قبتہ کہ

او بطوس آمد دبد در کوفه های امیریه و چون طوس خرابند بقیه السیف ان مردم بر دور
 مرد سنا باد اجتماع نموده برای خود خانه های گلی ساخته اند آنها را تکبیف بگویند از
 آنجا و مغارت بطوس کرد قبول نکردند و انجا را مامن خود شمردند بنا بر این با اجازه شاه خرد
 همانجا بر دور بیوتات آنها حصاری کشید اینجا شهر معروف بشهد شد و طوس یکباره متروک
 ماند و با وجود لطمه های اوزبک و ترکمن پیوسته بر آبادی آن افزود و اگر احیاناً دوروزی نگر
 و قوفی در آن پدید آمد بزودی باز اسباب تر آن فراهم شد و اینک این شهر شریف و کمال عموم
 و رونق و جلوه است و اراضی اطراف آن همه مزروع و خرم و قرای بسیار در هر طرف آن دیده میشود
 و حاصلخیزی زمینهای خراسان مسلم و لباقت استعدادهای آن مشهود طوایف نام کرده

صنعت غزارت میناه و لطافت هوای آن بجز خار سبزه و هر که برای العین ندیده بمعقول شنیده
 در کثرت و مقدس حضرت ضیاء السلام الله و انبیا صلوات الله علیهم

حرم مطهر که تفریباً در وسط شهر واقع شد بنا بر اینست مربع و اینبه چند آنرا احاطه نمود
 بعد از آن اینبه در سه طرف صحیح نباشد است یکی در طرف جنوب آن صحیح هم متعلق بحرم است
 هم بمسجد کوه شاد صحیح دیگر معروف بعینق که در سمت شمال حرم و محاذی مسجد کوه شاد است
 صحیح سیم که آنرا صحیح جدید گویند در طرف شرق واقع شده و شرح دخول و خروج حرم از این
 قرار است که چون از درب طلای پیش روی که در سمت واقع شده بیرون آیند داخل دار الحقا
 میشوند پس دار الحقا در جنوب حرم است از دار الحقا بطرف دیکت راست که سمت مغرب
 باشد از درب نقره که مرحوم حسام السلطنه سلطان مراد میرزا این نایب السلطنه رضوان
 جا بگاه عباس میرزا طاب ثراه ساخته با یوان معروف با یوان حسام السلطنه آمد و وارد دار
 السیاده میکردند و از دار السیاده بطرف جنوب فند با یوان مسجد کوه شاد ورود نموده از این

ایوان از دُستِ سار و پهن مسجد کوه شاد میروند پس ایوان ^{شمالی} مسجد کوه شاد طرف جنوب
 غربی حرم و صحن مسجد کوه شاد نیز در همین سمت واقع شده است این بکراه خروج از حرم است
 برای دخول از این راه میتوان گفت از صحن مسجد کوه شاد که در جنوب غربی حرم است داخل ایوان
 مسجد کوه شاد میشوند و آن نیز در همین طرف است از این ایوان به سمت شمال رفته داخل دارالسیما
 میگردند و از دارالسیما به طرف شرق روانه شده از ایوان حجام السلطنه گذشته از در
 نقره حجام السلطنه به دارالحفاظ ورود مینمایند و میسرند بدربیش رو که رو به شمال است
 از این در داخل حرم مطهر میگردند راه دیگر که از حرم بیرون مینمایند نیز از دارالحفاظ است
 به دارالسیما بوضع مذکور از آنجا به طرف شمال رفته از راه روستاخانه ایوان طلایی صحن عتیق
 که در گوشه ایوان واقع است با ایوان آمده بعضی عتیق ورود مینمایند و قرینه این درگنا
 مبارکه است پس ایوان طلایی مذکور در شمال غربی حرم و صحن عتیق نیز تقریباً در شمال حرم
 واقع شده است برای دخول از این راه میتوان گفت از صحن عتیق که تقریباً در شمال حرم است
 از کفش کنهائی که در سمت مغرب ایوان طلایی صحن عتیق میباشد با ایوان که در شمال غربی حرم است
 داخل شده و از این ایوان دو راه بجز حرم مطهر است یکی از در گوشه دُست راست ایوان که مخدای
 کتابخانه مبارکه است وارد راه روستاخانه ایوان طلا گردیده از سمت جنوب به دارالسیما
 و از دارالسیما از در بقره حجام السلطنه به دارالحفاظ آمده از در بطلایی پیش رو بجز
 مطهر مشرف میشوند راه دیگر از طرف شرق ایوان و نزدیک کتابخانه که از آن بتوجه خانه
 رفته از آنجا به سمت جنوب میاید شده میرسد بصفه شاه طهماسب از آنجا داخل حرم میگردند و این
 در بقره طرف شمال واقع است ^{روضه} راه سیم که از حرم خارج میشوند از در طلا و نقره پائین پاکه در
 طرف مشرق است وارد کبند حاتم خان شده از آنجا به سمت مشرق یعنی بخت مقیم به دارالسیما

آمد از آنجا با یوان طلای صحیح جدید که در مشرق حرم واقع شد مبرسند و از طرفین بهمین بنا
 ایوان صحیح که در طرف مشرق حرامست و رود مینمایند و از برای دخول از اینراه نیز میتوان گفت
 از صحیح جدید وارد ایوان طلای این صحیح شد پشت بمغرب بخط مستقیم وارد دارالسعا و از
 آنجا داخل کنبند خاتم خان گردید و از در طلا و نقره پائین پائین تا به تاسعین ترابستان حضرت رضا
 سلام الله علیه نایل میگرددند

بنای حرم چنانکه ذکر شد مربع است و وسعت داخله آن ده ذرع در ده ذرع و ارتفاع کنبند
 مطهر کفینا پشت ذرع است داخله کنبند با مرها یون شاهنشاهی (اعلیحضرت ناصرالدین شاه)
 دامملکه مرحوم مهرزاد صادق قاسم مقام نوری در کمال خوبی آئینه کاری کرده و دیواره و آزاره
 حرم کاشیهاست که فی الحقیقه از چینیهای بسیار ممتاز و باصفا تر و کرانهها تر است بعضی
 از این کاشیها مربع و بر روی آنها خطوط رقاع و اسلیمی برجسته دیده و خوانده میشود
 و برخی خشتهها مسدس سفید است که با خطوط طلا در آنها آیات و احادیث رسم شده گویند
 خمیره این کاشیها از معدنیست که فعلاً در مشهد موجود میباشد

صورت کتیبه شاه حرم مطهر

در دوردیواره در پیش روی مبارک این عبارات بر روی کاشی چینی مانند بسیار منظر
 بخط ثلث برجسته کتیبه شده است (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ هٰذِهِ الرُّوْحَةُ الْمَقْدَسَةُ
 الْعَظْمٰةِ الْمُكْرَمَةِ الْمُطَهَّرَةِ لَوْلَا نَا الْاِمَامُ الْمُعْصُومُ الشَّهِيدُ الْمَظْلُومُ الرَّضَاعِلِيُّ الْكَاظمُ
 ابْنُ الصَّادِقِ وَ جَعْفَرُ بْنُ الْبَاقِرِ مُحَمَّدُ بْنُ زَيْنِ الْعَابِدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الشَّهِيدِ بَكْرِ بْنِ اَبِي
 الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ اِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَ وَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ
 ابْنِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَ عَلٰى اٰلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اصْحَابِهِ الْمُسْتَجِيبِينَ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ

وَبِرَكَاتِهِ) دَرِهِن مَوْجِ سَمْتِ بَارِكِي كِه وَارِد رُوضَه مَبشُود رَقْم كِتَبَه سَطُورَه چِنين شُدَه
 (مَنْ عَمِلَ الْعَبْدَ الْمَذْنِبَ الرَّاجِي رَحْمَةَ رَبِّهِ مَوْلَى الْأَنَامِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى نَبِيِّهِ الْمُقَرَّبِ
 غَفَرَ اللَّهُ لَهُ) وَدَر ذِهَل هِبِن عِبَارَتِ بِفَاصلَه ثَابِتِ بَارِقَم شُدَه اسْتَكِه (اضْعَفْ عِبَادَ اللَّهِ مُحَمَّدًا
 ابِي طَاهِرِ بْنِ ابِي الْحَسَنِ بَعْدَ مَا عَمِلَهُ وَصَنَعَهُ فِي تَارِيخِ غُرَّةِ جُمَادَى الْأُولَى سِنَةِ اثْنَيْ عَشَرَ
 وَسِتِّ مِائَةَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَلِوَالِدَيْهِ وَلِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِمُحَمَّدٍ وَعَنْتِهِ الطَّاهِرِينَ)
 اَز اِبْنِ دُوعِبَارَتِ مُسْتَفَاد مَبشُود كِه عَلِي نَبِي مُحَمَّدُ مَقْرِي بَانِي اسْتِ مُحَمَّدِ بْنِ ابِي طَاهِرِ اسْتَادِ وَصَحَابِ
 دَر پِشَانِي هِبِن دَر بِ مَقْدَسِ دَر دُورِ عِبَارَتِ (وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبِرَكَاتُهُ) شِعْرِ ابُونَوَاسِ نُوشتِه
 كِه دَر مَدْحِ حَضْرَتِ ضَا سَلَامِ اللَّهِ عَلَيْهِ مَبكُودِ

مُطَهَّرُونَ نَقِيَّاتِ جِبُوبِهِمْ	تَجَرَّى الصَّلَاةُ عَلَيْهِمْ ابْنَادُ كُرَا
مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَوْ بِأَجْرٍ تَلِيْبِهِ	فَمَا لَهُ مِنْ قَدِيمِ الدَّهْرِ مُفْتَحِرٌ
اللَّهُ لَمَّا بَرَى خَلْقًا فَاتَّقَنَهُمْ	صَفَاكَ وَأَصْطَفَاكَ أَهْلَ الشَّد
فَأَنَّمُ الْمَلَائِكَةَ الْأَعْلَى وَعِنْدَكَ	عِلْمَ الْكِتَابِ وَمَا جَانِبِ السُّورِ

وَدَر يَا بِنِ (وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبِرَكَاتُهُ) نُوشتِه اسْتِ (تَقَرَّبَ بِهَذَا الْعِمَارَةُ الْعَبْدَ الضَّعِيفُ
 الَّذِي لَيْلُ الْمَحْتَاكِ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى مَوْلَى مُحَمَّدِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ آدَمَ بْنِ أَبِي نَصْرِ الْقَسْبِيِّ
 حَسْرَةً مَعَهُ وَمَعَ إِلِهِ

بِهَزْدِ دَر دُورِ ذِهْوَارَه دَر پِشِ رُويِ مُبَارَكِ ابْنِ عِبَارَتِ بَكَا شِي مَعْرُوقِ كِتَبَه شُدَه اسْتِ
 (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ إِنَّا نَذِيرُكَ وَأَنْتَ هَارِيهَا وَالْحَسَنُ قَانِدُهَا
 وَالْحُسَيْنُ سَائِقُهَا وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ جَامِعُهَا وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ غَارِيهَا وَجَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ صَارِيهَا وَمُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ
 يُجِيبُهَا وَعَلِيُّ بْنُ مُوسَى يُنَجِّبُهَا وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَانِمُهَا وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ غَالِمُهَا وَالْحَسَنُ عَلَى مَنَابِقِهَا

وَالْقَائِمُ الْخَلْفَ مِنْ سَابِقِهَا) سبقت این حدیث محل نظر است همچنین در این مقام ابن عباس
 بخط کوفی کتیبه شد (از بی ذکر آنکه لایات اللّٰه سببها سبجان الله انا الله الکل و اطراف
 النهار سبحان الله بالغدو و الاصل سبحان الله بالعشی و الاضکار سبحان الله و الحمد
 لله و لا اله الا الله و لله الحمد على ما هدينا و الصلوة و السلام على نبينا و شفيع ذنوبنا
 و مولانا الخ)

و در حرم در بالای ازاره در دوره بر روی کاشی چینی نمای بسیار ممتاز کتیبه است بر جسته
 و آن عبارتست از سوره مبارکه اِنَّا فَتَحْنَا وَاَبْتَدَايْ اَنْ دَرِيش دُو اَز دَسْتِ شَرَعِ شَدَه
 تَا (وَلِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوٰتِ) و از در پائین از اول سون هَلْ اَفِي اسْتَا (حِسْبَتَهُمْ) و تَمَّة
 سُونِ اِنَّا فَتَحْنَا اِز (الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ) تَا (اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ) در بالای ازاره پائین پاز
 سمت راست نوشته شد تَا بِتَصْفَةِ شَاه طَهْمَامِي وَاَزْ كَرِيْمَةٍ (اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا مُّبْتَلًا
 وَ نَذِيرًا) تَا (سَعَلْنَا) در بالای ازاره پس بِتَصْفَةِ مَسْطُورَةٍ ثَبَّتْ مَبْنِيًّا وَاَز (السِّنِّمِ)
 تَا (بَلْ ظَنَنْتُمْ) مخازی بالای سر مبارکت و تَارِيخِ اِنْرِ كَتِيْبِهِ دَرِصْفَةِ شَاه طَهْمَامِي بِتَعْبِيْتَا
 و اَقِيْعِدَه (اَشْبَهَنَ مَجَالِدِي الْاٰخِرِي سِنَةِ سَبْعِيْنِ وَ سَبْعِيْنَةِ هِجْرِيَّةِ) در کاشیهای ازاره دور
 رَوْضَه که بِشَكْلِ مُيَدَسِ اسْتِ بَعْضِي اِزْ اَحَادِيْثِ وَاَبَاتِ وَاَكْلَمَاتِ فِصَارِ جِكْمَانَه وَاَمَثَالِ وَاَنْفَا
 وَاَشْعَارِ بِخَطِ نَسْحِ عَرَبِي رَسْمِ شَدَه اِزْ جُمْلَه دَرِصْفَةِ شَاه طَهْمَامِي رَسْمِ پَائِيْنِ شَخْصِيْ كِه
 مُوَاْجِهْ ضَرْبِجِ بَاشَدِ اِيْنِ عِبَارَتِ نُوْشْتَهْ شَدَه (عَنْ كَلَامِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ لَنْ
 تَعْبُوْا النَّاسَ بِاَمْوَالِكُمْ فَعُوْهُمْ بِاَخْلَاقِكُمْ وَقَالَ اِبْرَاهِيْمُ بِنُ الْعَبَّاسِ الصَّوْلِي لَوْ وُزِنَتْ
 هَذِهِ الْكَلِمَةُ بِاَجْسَنِ كَلَامِ النَّاسِ لَرَجَحَتْ عَلٰى ذٰلِكَ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ خَافُوْا مِنْ عُقُوْبَةِ
 ذُوِي الْمِرْوَةِ (مَنْ شَهُوْرَ سَنَةِ اِسْنِيْ عَشْرٍ وَ سِتْمَانَه) در چهلوی آن حدیثی است نبوی که

(لا یجتمعا زنی قلب المؤمن النخل وسوء الظن وبعد نوشته است صدق رسول الله

صلی الله علیه و آله) هم در این مقام ابن دوشعرا بنام شاعر و تاریخ مسطور است

بأذا هنر بار فزون تر سلام حق بر تو با غیرت خراسان امام حق

مثنای حضرت تو ام ای شهید حقا که هستم از دل باز جا اعلامی

قائله بحمد الله بن محمود بن محمد الله فی شهر رسینه اثنی عشر و ستائنه و در ذیل ابن اشعار سو

ارایت الذی است با سوره قدیم در سبب بار که که مواجه ضریح باشد نوشته است (قال

رسول الله صلی الله علیه و آله الذی یسجن المؤمن و جنة الکافر سینه سبتین و سبعائة) و

در خشت بکر ابن حدیث ابن رقم است که (من قتل ذوزنیه فهو شهید من قتل ذوزنیه

فهو شهید اللهم اغفر علی بن محمد بن معد) در یکی از خشت های جدید که تا نقی ندارد

نزدیک محرابی که در باره صلی تحت قبّه واقع شد و قرینه محراب پیش روی مبارکت

قریب برین و زاویه پائین یا نوشته است (للحاجی عبد العزیز بن آدم القسری

الشمی شریع و شوهر نایک بول وی بازوی تور و نوق بازار رسول

در عالم علوی و جهاز سفلی بحب و ولای تو عمان نیست قبل

دو محراب رجدار جنوبی حرم در جنبین در پیش روست چنانکه در عینارات سابق بدان اشته

رفت و دور هر یک ازین دو محراب چند کتیبه دارد از این دو محراب دور آنکه در بار

شخص مستقبل واقع میشود کتیبه اول که بر روی کاشی چینی مثال بخط کوفی برجسته

رسم شد این (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّمَا وُكِّدَ كُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَىٰ آخِرِ كَرَمِيَّةٍ

بِأَبْنَاءِ الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخْذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ تَأَخَّرُوا) کتیبه دوم بخط ثلث

برجسته (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اِقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ وَاجْعَلْ لِي مِنْ أَمْرِكَ

سُلْطَانًا نَصِيرًا) بِرُكُوبِهِ ابْتُ كُو فِي دَرَهْلَا لِي مَحْرَابِكِهِ (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ أَلَى عِندِ اللَّهِ الْإِسْلَامِ) دَرِيشَانِ مَحْرَابِ بَخْط
 كُو فِي نَوْشَنَه اِسْتِ (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ) وَكُتِبَهُ دَبِكْرِ خَفِي تَر بَرَامِدِ
 سَفِيدِ (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ أَلَى هُمُ الْعَادُونَ) كُتِبَهُ دَبِكْرِ
 خَطِ زَرْدِ خَفِي (أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ أَلَى فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ)
 دَرِ آخِرِ زَرْدِكِ زَبِينِ بَخْطِ خَفِي نَوْشَنَه اِسْتِ (سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ) دَرِيشَانِ مَحْرَابِ
 نَوْشَنَه اِسْتِ (كُنْ فِي صَلَاتِكَ خَاشِعًا)

وَاز اِبْنِ دُو مَحْرَابِ زَرْدُورَانِكِ دَرِ طَرَفِ بَمِينِ شَخْصِ مُسْتَقْبَلِ اِسْتِ بَخْطِ كُو فِي نَوْشَنَه (از الحسنا
 بِذَهَبِ السَّبَاتِ اِلَى لَا يَضِيعُ أَجْرُ الْحَسِينِ) كُتِبَهُ دَبِكْرِ بَخْطِ ثَلَاثِ كِه (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قَدْ زُرَى تَقَلَّبَ وَجْهَكَ فِي السَّمَاءِ اِلَى وَلَيْرِ اِتَّبَعَتْ اِهْوَاهُ هُمْ) كُتِبَهُ كُو فِي هَلَالِ مَحْرَابِ اِنْبِشِ
 (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ اِلَى غُفْرَانِكَ رَبَّنَا)
 وَكُتِبَهُ خَفِي سَفِيدِ دَرِ دُورَه هَلَالِ اِبْنِ مَحْرَابِ بُوْدَه كِه رُيُخَنَه چَبْرِكِه اَز اَن بَاقِبْتِ اِسْتِ
 (قَالَ الرضاع عليه السلام من زارني على بعد ذاري ومزاري اتته يوم القيمة في ثلث مواطن
 حتى اخلصه من اهلها اذا تطاهر الكُتِبَ مِمْبِنَا وَشَمَالًا اَوْ عِنْدَ الصِّرَاوِ عِنْدَ الْمِيزَانِ)
 نَبَزِ دَرِيشَانِ مَحْرَابِ اَز حَدِيثِ بَكْرِ دَرِ ثَوَابِ حُضْرَتِ ضَاعِلِيَه اِبْنِ عِبَارَتِ بَاقِبْتِ كِه (وَالْف
 عَمْرُؤُ مُتَقَبَّلَةٌ كُلُّهَا قَالَ اَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ اِبْنِ بَصْرِ فَلْتَلَا بِجَعْفَرِ الْفَحْجَةِ قَالَ اَبُو دَاوُدَ
 الْفَ الْفَحْجَةُ لِمَنْ يَزُورُهُ غَارًا بِحَقِيهِ) وَهَمُ دَرِ دُورَه اِبْنِ مَحْرَابِ بَخْطِ كُو فِي نَوْشَنَه شَدَا سَدِ
 (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ اِلَى الْاٰخِرِ) وَهَمُ دَرِ كَاشِي
 سَفِيدِ بَرَجِسْتِه نَوْشَنَه اِسْتِ (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ اِلَى الْاٰخِرِ)

و در پیشانی بخط کوفی نوشته است (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ) و در این مقام اسم نقاش ابن الواح رسم شده با این عبارت (اللَّهُمَّ لِمَنْ اسْتَغْفَرَ لِي زَيْدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ زَيْدِ بْنِ النَّفَّاسِ) و در زیر آن بخط کوفی نوشته است (كُنْ فِي صَلَوَاتِكَ خَاشِعًا) و در دورۀ طاب کُوجِک این محراب بخط خفّی نوشته است (عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَيِّدِ رَجُلٍ مِنْ وَلَدِي يَأْتِي خُرَاسَانَ الْآخِرَ) و هم سورۀ توحید بخط خفّی در هلال کُوجِک محراب رسم شده و در آخر محراب قریب فرش زمین بکاشی برجسته تاریخ نوشته است با این عبارت (فِي ربيعِ الْآخِرِ سَنَةِ اثْنَيْ عَشَرَ وَسِتِّ مِائَةٍ) در میان کتیبه کوفی اول بخط جلی است بیج سطر خفّی بخط ثلث نوشته است با این عبارت که (خُداوند اَبِجّو ابن امام باک معصوم بر آن بندۀ رحمت کن که بکار سورۀ فاتحۀ الْکِتَابِ بخواند از بَهر اینضعیف عبد العزیز بن آدم و بگوید خُداوند اَکنا هائش عَفُو کُنْ و اَوْز اَرْحَمَ کُنْ بِفَضْلِكَ وَ کَرَمِكَ وَ رَحْمَتِكَ)

و محراب ثابثی در بالای سُمبارک در مکانی که محل نماز را برین است واقع میباشد و در دورۀ آن محراب نیز کتیبه های ممتاز است از جمله این کریمه بخط ثلث بر کاشی خفّی مثل رسم شده که (اقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ الْآخِرِ وَ بَرْدِ دُورَةِ هِلَالِي كَرِيمَةٍ (شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) هَمْ بِخَطِّ ثَلَاثٍ دَرْدُورِ مَحْرَابِ كَرِيمَةٍ (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ نَارِنَا مَا خَلَقْنَا هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ) نوشته شده است و عبارت (عَمَلِ عَلِيٍّ) ابن محمد بن ابی طاهر عَفْرَا اللهُ ذُنُوبِهِ) رکت شده هم در این مقام بر خشته های سبز کُوجِک که گویند در مرتعی الحاق کرده و بکار برده شده است این چند فقره رسم کرده (حَسْبُ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا بَصَرَ مَعَهَا سَبِيَّةٌ) (أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا) (بِأَعْلَى أَنْتَ مَبْنِي بِمَنْزِلَةِ هَرُونَ مِنْ مُوسَى) (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ)

صَوْرُ اجَابَتِكَ ابَانُ كَلِمَاتِكَ قَصِيًّا وَامْثَالُ نِصَالِيكَ كَرِيْمًا كَاشِفًا لِنَزْوَالِهَا وَرُؤْيُ رُضِيْعٍ مَقْدَرٌ مِثْلُهُ

(لَوْ كُنَّ مَرْسَاوَاتُ الشَّرِّ) (فَلَبَّ الْأَجْمُ فِي فِيهِ وَلِسَانُ الْعَافِلِ فِي قَلْبِهِ) (مَنْ جَالَ الْأَهْلَ
أَسَاءَ الْعَمَلَ) (كَفَرَانُ النِّعَةِ مَرْبِلُهَا) (غَيْرُ الشَّيْبِ لَا تَشْبَهُوْا بِالْبُهْمَى) (أَعْمَالُ الْعِبَادِ
فِي عَاجِلِهِمْ نَصَبٌ عَنْهُمْ فِي آخِرِهِمْ) (طَلَبُ الْأَدْبِ لَوْحٌ مِنْ طَلَبِ الذَّهَبِ) (تَرَكَ اللُّوَاطُ تَكْتَبِرُ
النَّسْلُ) (مَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ) (مَوَدَّةُ الْأَبَاءِ قَرَابَةٌ بَيْنَ الْإِبْنَاءِ) (طَوْبُ
لِمَنْ رَزَقَ بِالْعَافِيَةِ) (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) (الْمُؤْمِنُ مَنْ آمَنَ مِنْهُ النَّاسُ) (الشَّرْفُ
بِالْعَقْلِ وَالْأَدْبِ بِالْأَصْلِ وَالنَّسَبِ) (قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) (إِبْرَاهِيمُ وَمُصَادِقُهُ كَالْكَذَّابِ)
(إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ) (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) (لَا عِلْمَ كَالْتَفَكُّرِ) (غَيْرَةُ الْمَرْءِ
كُفْرٌ وَغَيْرَةُ الرَّجُلِ إِيْمَانٌ) (صِيْفُ الْبَدَنِ فِي الصَّوْمِ) (جَهْدُ الْمَقْلِ كَثِيرٌ) (جَمَالُ
الْمَرْءِ فِي الْعِلْمِ) (الْإِنْسَانُ عَيْبِدُ الْإِحْسَانِ) (فِي كُلِّ قَلْبٍ شَيْءٌ) (مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ
الشَّاخِطُ عَلَيْهِ) (فَقَرَّ الْفَقْرُ الْحَقُّ) (أَهْ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَبَعْدَ السَّفَرِ) (رَسُولُ الْمَوْتِ
الْوَالِدَةُ) (أَوَّالِيَّانِ لِسِحْرِ أَوَّانٍ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةٍ) (ذَلَّ الْمَرْءُ فِي الطَّمَعِ) (رَاحَ النَّفْسُ
فِي الْبَاسِ) (مَنْ ضَيَّعَهُ الْأَقْرَبُ أَسْرَجَ لَهُ الْأَبْعَدُ) (الْمَرْءُ نَجْوَى تَحْتِ لِسَانِهِ) (أَرْحَمُ تَرْحِمُ)
(الْمُخْلِ عَارُ وَالْجِبْنُ مَنْقَصَةٌ) (الْأَدَابُ حُلٌّ مُجَدِّدٌ) (الْمَرْءُ عَدُوٌّ مَا جِهَلَهُ) (الْمَرْءُ يُعْرِفُ
بِإِيْمَانِهِ) (قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ) (بُقِعْتُ حَفْدَةً فِي بَارِضِ خُرَاسَانَ فِي مَدِينَةٍ يُقَالُ لَهَا طَوْنُ
مَنْ زَارَهُ فِيهَا عَارُ فَا بَحَقَّهُ أَخَذَتْهُ بِيَدِي يَوْمَ الْقَبْرِ فَادْخَلَتْهُ الْجَنَّةَ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْكِبَالِ
فَلَنْ جُعِلَتْ فَذَلِكَ وَمَا عَرَفَانَ حَقِّهِ قَالَ تَعْلَمُ إِنَّهُ إِذَا مُمْفَرَضَ الطَّاعَةَ شَهِدُ مَرْزَاةً عَارُ فَا بَحَقَّهُ اعْطَا
اللَّهُ تَعَالَى أَجْرَ سَبْعِينَ أَلْفَ شَهِيدٍ مِمَّنْ اسْتَشْهَدَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى حَقِّقَةٍ

ودر کاشیهای ازاره دورر وضه شریفه خطوطی رسم است بلا ترتیب و گسسته که علی التعمیر
 و بالبداهة این تفرق از باب تلاحق مرمتها بمرسیده و هر دفعه که این مقام اعمارت کرده اند
 چون کاشیهای ازاره در نهان نفاست و لطافت امتیاز بوده است هائها را داخله حرم ازین
 ساخته اند و ملاحظه ترتیب و ربط عبارات را نموده اند و چون این خطوط با وصف انضمام
 و ارسال و سیقطها و تفرقات که از بیخهت بمرسیده است بخواهد عدیده از قبل اعلام
 با ساهی بعضی از ملوک و تواریخ مرمتها و اسامی یابنها و غیر ذلک اشتمال داشت حوصلا علی
 کشف الآثار و ضبط الاخبار و قید الاوابد و صیدا الشوارب بسیار از آنها را ثبت نموده در این
 مجلد مجلد ساختیم قطعات عبارات منصره را هم جامنا بین الهلالین محمد داشتیم بدینصورت
 (الدمر عصمة الدین صفوق) (برهانها توفیق فی سنة) (والسیلابین سلطان) (بن محمد
 طغرلخان انار الله برهانهم) (سنجری الفتح محمد بن سلطان) (سید سیلابین العرب)
 (المعظم السلطان) (جری محمد بندهن الغارة) (السید الاجل) (سنة اثني عشر)
 (دستور خراسان ابی) (المعالی بن الحسین) (صاحب) (بردا الله مضیحه) (بن محمد بن
 علی بن جعفر الموسوی انار الله برهانهم) (انزبه الله الحسینی) (الفقیه المحتاج الی
 رحمة) (الجزع علی بن محمد بن یحیی) (والمسلمین اعذل الملوك) (العبد المذنب) (صد
 العالم) (الدینا و الدین غیبات الاسلام) (بدر الاسلام و المسلمین) (الکبیرة زبده)
 (فناء اهل البیت بنت ظاهر الموسوی) (برئاسة الامیر السید الصدا کبیر قوام الملة و الدین
 شرف الاسلام) (اعظم مالک رقاب) (والعجم المنصور من السماء) (المظفر علی الاعزله
 علاء) (شاهنشاه الاعظم) (بتاریخ شهر الله المبارک) (عمت بركه) (وخمسة عشر للحجر
 التی علی السلام) (ترکان زمره ملکه بنت سلطان شهید محمّد)

نکارند گوید پس در طی خطوط کاشانها منقحه از ازاره مقدسه سه تاریخ فعلا موجود است
یکی پانصد و اندی و دیگر ششصد و دوازده و دیگر هفتصد و شصت و از این تواریخ ثلثه
بر وجه یقین استنباط میکنیم که داخله این مقام کریم در هر کدام از ماهه سادسه و ماهه
سابعه و ماهه ثامنه تریزین یافته و آئین پذیرفته است

کتیبه بالای حرم که در زیر کبند واقع شده و منتهی الیه وارد حرم میباشد سو
بِسْمِ اللَّهِ است بخط ثلث برقم خطاط مشهور علی رضای عباسی در میان تاریخ طلائی که در
بالای پیشانی در پائین پاست این عبارت رسم شده (قد زینت هذه الروضة الرضوية في أيام
نولت عضد الملك الدولة العلية ميرزا محمد حسين الحسيني هزار و دویست و هفتاد
و پنج) در طرفین این تاریخ دو تاریخ دیگر است میان آنکه در سمت چپ واقع شده نوشته اند
(الحق مع علی و علی مع الحق صراط علی حوتمسکة) و میان آنکه در طرف همین است
نوشته است (لویوازن ایمان علی ایمان اهل الارض کرج ایمان علی) کتیبه بالای این
در اینست (قال النبی صلی الله علیه و آله انما مدینة العلم و علی بابها صلوات الله و سلامه علیه
نزد در این مقام است) قال صلوات الله و سلامه علیه من زار ولدی بطوس کانتما زار بید الله
سبعین مرة صدق نبي الله صلی الله علیه و آله) در پیشانی در پیش روی مبارک در سه سطر
بطلا نوشته اند که (لقد تشرف بتذکیر و روضة الرضوية التي تيمم العرش امر النبابة و
ارواح القدس تخدم جنابه السلطان نادر الاشار رحمة الله الملك الغفار سنة هزار و
صد و پنجاه و پنج) بعد از همین سطر نوشته است که (ثم بمرور الاعوام ظهر عليها الاندلس
فامر السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ناصر الدين شاه قاجار خلد الله ملكه بالبرکين
بالزجاجه و البلور لصبر نوراً علی نور) در یک طرف این سه سطر نوشته است (فاطمة

بضعه مبنی من اذاها الخ) ودر طرف دیگر (الحسن والحسين سيد شباب اهل الجنة) ودر
 پيشانی بالاسر مبارک نوشته است (قال النبي صلى الله عليه واله وسلم ضربة علي يوم الخندق
 افضل من عمل امي الى يوم القيمة) در يك سمت بن عبارت نوشته است (ج ع لى بن ابي طالب
 حسنة لا يضر معها سيئة) ودر سمت بکر (ولا يضر علي بن ابي طالب حصني من دخل في حنجرتي
 امن من عذابي) ودر پيشانی ديوار پشت سردر بسته سيطر نوشته است (قال الرضا عليه السلام
 من زارني بعد داري الى اخر هزار و دويست و هفتاد و هفت) در يك جانب اين كتبه نوشته است
 (لو اجتمع الناس على حب علي بن ابي طالب لما خلفت النار) ودر جانب بکر (الائمة من بعدك
 اثني عشر اولهم علي بن ابي طالب اخرهم القائم) ودر وسط بالاي صفة شاه طهماسب نوشته
 (قال النبي صلى الله عليه واله مثل اهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجي ومن تخلف عنها
 غرق صدق صلى الله عليه واله)

در احوال حسين و علي

و در بالاي ازاره تمام دور حرم در زير آئينه كاري بر روي سنگ مرمر قصيد بنظم مرحوم
 ديبر الملك فراهاني و خط ميرزا حسين قلي خوشنويس حجاري شده است و صورت آن
 از اين قرار است

۵ تبارك الله از بن روضه ها بود	كه بر تر از دوجهاست فزديا نظر
مشيد بنايش بنان شرع نبي	مؤيد است بقايش چو سندان جد
چه كعبه اي كه بجز طواف او همه عمر	بيوبه است در اسب سپهر چنان
بود بر بت هر زكن آن بجاي حطيم	بود بجز مت هر سنگ از آن بجاي حجر
چه قبر اي كه معمار عقل و طاير وهم	ز سر كنگره اش مانند واله و مضطر
چه بقعه اي كه بالذازان بخلد ز بين	وزان بنا زد بر عرش توده اغبر

کدام کاخ بخت است این نجیب حرم
 که هست کد از خاک سیدن او بجز
 کدام قصر رفیع است این بنای متیز
 که عرش است رکن و قرش زالنکر
 نه نخل طور است اناهی بکوش رسد
 از آن ندای انا الحق هماره تا محشر
 نه کوه سبنا باشد ولی بعجز و نیاز
 گرفته است کلم اندران مقام و مقر
 ز هر چه عقل تصو کند بود افزون
 ز هر چه وهم تجمل کند بود برتر
 فروغ نورش باشد چنانکه کوه از او
 نه چرخ باشد و نه عرش و نه سپهر
 کشده سر نیز تا چنانکه پندار
 بدورد آتش کردش فلک بپاید
 سپهر نیست من بین روضه لبک ^{دوروز} فریب
 یکی شکفتی بنکر که این نجیب حرم
 بعقل کفتم این جای کینک مش چپ
 چه گفت گفت که چند این قیاس کج بپند
 قدم گذار یکی بر وساده وحدت
 بکوش هوش شو این ندان خیل ملک
 که عرش رحمن است این در آن گرفته مقام
 سپهر حلم درین جای که بود مدفون
 کزیده است درین جای خواجه امکا
 بحق ولی خدا و وصی ختم رسل
 که هفت کد از خاک سیدن او بجز
 که عرش است رکن و قرش زالنکر
 از آن ندای انا الحق هماره تا محشر
 گرفته است کلم اندران مقام و مقر
 ز هر چه وهم تجمل کند بود برتر
 کنند کبضیا جریم ماه و پیکر خو
 هزار مرتبه جا مش نه فلك برتر
 وقایه اینت بر این طاق طازم اخضر
 چنانکه کوه کوئی افلاک را بود محور
 بدور قصرش باشد مدار شمس و قمر
 گرفته جان جهان را بتک اندر بر
 که اندران متجر بود عقول و فکر
 چه گفت گفت که چند این خیال بوک و مکر
 بچشم دل سوی این بقصر تکبار نکر
 که ملبس ایند این نکه بر بشام و سحر
 خدای کیهان یعنی خدا بر اظهر
 جهان علم درین بار که بود مضمهر
 سعی شپرخدا پور موسی جعفر
 سپهر مجد و علا و جهان علم و هنر

توان روح و روان روان و جان جسد
 قوام عرش و مدار سپهر و لنگر چرخ
 جیب خالق و مجنوب خلق و منبع فیض
 دیز خزینه فضل و در مدینه علم
 دُو بند اند بدگاه او مه و خورشید
 بکوش جان بشو این حدیث لغز که گفت
 برون خرامد پال از نواب عیسیا
 چو راه او را کبری نکبرت تا لک
 فرشته طاعت او خواند که پیمانجا
 بوستان او لایب کوفه سپراب
 بعهد دولت حجاج ناصر الدین شاه
 ز کبر قوت دین و معونت اسلام
 جهاز را پیش روشن چو آسمان بنجوم
 بقلب خویش همی پرورد بساز صد
 روانه ساخت ز راهی ز روی لطف و کم
 مکینه خادم این آستان دبیر الملک

صفای قلب و دم نطق و عقلم را جوهر
 ضیائش و ثبات مین و فیض مطر
 سخاوت همت بزدان و قدس را پیکر
 سبیل پاک بنی و سلاله جدر
 دُو خادم اند بدربار او قضا و قدر
 بحکم باری از بهر خلق پیغمبر
 در پنجریم در آید کناهار اگر
 چو مهر او را ورزی نوزد تا آذر
 سیکار تریا و کرده توتبای بصر
 بر آستان هدایت سیمان ازهر
 که نام و کتیب او اصل نصرت و ظفر
 چو کس از همه شاهان فرو بست کمر
 جفا ز عدلش پیمان چو شخص از آند
 خلوص عترت خیر الا نام چو ز کوه
 برای خدمت این آستان عرش سهر
 بنا نهاد ز شوق این کتیبه مرمر

نوشته کنگ دبیر از برای تاریخش

که نصب شد کوئی در حریم کعبه حجر

در بالای سر مبارک در مسجد بالاسر کتبه خالی از تکلفی است بخط مشتمل باینه (انما
 بعمر مساجد الله الی اخره) و کرمه (وازال مساجد لله) و حدیث (من فی مسجد)
 و بعضی اخبار دیگر مخنوم باین رقم و تاریخ که (کتبه محمد رضا الخادم المنشی
 هزار و صد و نوده

نیز قصه سطور در ذیل از سر خوش هر وی در همین مسجد بطلا کتبه شده
 اند برین رخسند منظر و اندین فرخنده ^{مکن} کامدا از منکام نظم لطف محبت
 نامو فرزند موسی کنز وجود اقدس و آمد این ارض مقدس غیرت سپینا و
 قبله هفتم امام هشتم کتبه و مثلش هفتگون آبا عقیلم چار ما در شد و
 علت عالم علی عالی اعلی که آمد خادمان خرکه او خواجه بهرام و
 خازن در دستر زان کند مهرش چو خازان اب در خیمه حاسد کند قرش چو آه
 تقه او تواند آب سوزد چو آذر طبع خلقا و تواند لادرا سازد چو لادن
 بانفا حکم او شکفت کرد در سخن گیت خیر از خار خیری روید از هر وی
 هر که جوید کین او را شرک او باشد ^{مشخص} و آنکه ورد بغض او را کفر او باشد معبر
 آن بواز دوستان او که ایلامش مسلم و آن بواز دشمنان او که بطلاشین
 من کجا و مدح آنست که الحق نیست باد برین چنبر آب سنا پیدن بجا
 درین اوصاف این مسجد که از عمرش ^{بوتر} منطوق او هام لال آمد لسان عقدا لکن
 هیچ بنی الحرام و مسجد قصی بمرت تا که باشد اتصا او بدین فرخنده مسکن
 در هوائش طاهر رضوان افرا بکوشه شپیر در پیش رحمت نیران فرو کسترده دامن
 از شهان ذکر نهادش کبریزانند زان دوده شبانکه هر یک بویار بوند و زمین

سجد هر شامش منظر بوسه هر دوش بر دین	مضجع پاکیزه پوریاک پیغمبر که آمد
ز آنرا نکلخ اورا کسوت قزاسبت بر تن	غار فان حق اورا افسر عفو اسبت بر سر
افتابش کوی زین آسمان سیمینب محجن	مسکن بد فروزان منزل خوشیدر خشت
خوشه چنند بنا کاش خداوند لخریز	موسی عیسی اسمعیل و ابرهیم و یوسف
هر غلام قصر اورا قصر قارون و قارن	دکزمان شاه جمجا سیکند در که دانه
در نمی ماند بد با زر نیم ماند معجزن	سایه نرزان و خورشید لایه نر کز نور

(مقصود اعلی حضرت هما یون شاهنشاهی ناصرالدین شاه جلدا الله ملک و سلطانیه شد)

کامد از نور سعادت دید اجرام روشن	در چنان عهد سعادت رچند روز اینکو
بود این ملک جوینا بو این کشور کلتر	اندازد آنکه از شغزاده با جو و احسان
طعن باید بصر خدایا بد برها و ک	والی اهل خراسان خمر آن کز عزم و حرمش
خالی از احسان و بدش زامن در با و معدن	گشایر ز انصاف عدلش ساصحر او هامو

(مقصود مرحوم حثمه الدوله جمره میرزا است)

خواجیه پاکیزه خصیبت فرخنده دیدن	اندازان وقتیکه شغل تولیت زابو ناظم
چون شو کریان بخند بر نوال آبر یمن	انجمن اسم و حسن نیت که کمالکاف و او

(مقصود میرزا محمد حسین عاصد الملک است)

زیر طوق حکم او چو چاکران بنما کردن	داورد و در اقوام الدوله ابران که کردون
روح افلاطون تویند در کمالش که در تن	نامود سوروشن دل محمد کز فقط
چون شهنشاه خا طیف از ملک سلیمان آهرمن	اصفغانی نظام ملت و دولت که زند
ز بهر انجمن در کسوت یار دین و لندن	در خراسان اساقصه تدبیر عقلمن

از صفای آسمانها همین خوشتر توان کن	ز این آراشت فرخنده مسجد زاکرین
مانند بجزاد زامانند در این حرف و فن	خانه صورت کران و کمال نقاشی کردند
چون بر طراوس بال مرغ بوقلمون ملون	خندان اشکال کونا کون مصفا و را
راستینداری که کرد و نیست پناه پدید	شامکه کافند شعاع شمس آینهها
با بدش بر حسین این صنعتی مردن صد	گر سبها از سیف این صبح میور آینه
زین این مهووم مقام و زین این فرخنده	الغرض چو درهماوز ساعی کرد بدخل
از قوام دولت و الاشد اینست کن	جست خوش سائار بخیر ز روح القدس

(این فصد از روی مسوده مغشوش ردی بلا نظم ترتیب و تصحیح شد) ^{۱۲۷۵}

در کتاب و کتب مقدسه و ارفقه مبارکه

کتابه درهای حرم و حوالی آن که فی الحقیقه باز مدخل روضه محسوب میشود و از ده زوج است سه در خاص حرم است اول در پیش رو که طلاست ویم در پناهن یا ابضا هم در محاذی پیش رو که نقره است چهارم در دارالسهاده که از مسجد کوه شاد بواسطه آن بهمت روضه میروند و این در نقره است و نواب علیه انیس الدوله دامت شوکتها آنرا تقدیم کرده اند پنجم در مقابل این در که از چوب شمشاد است ششم در نقره که از دارالسهاده بدار الحفظ میروند و واقف آن مرحوم سلطان مراد میرزای خنام السلطنه میباشد هفتم در بروی همین در که نیز از نقره و از واقف میر و مرزبورا است هشتم در توحیدخانه که از ابوان طلای نادری بواسطه آن وارد میشوند و این در نقره است نهم در کنا بخانه که از نقره است بوقف مرحوم مظفر الدوله میرزا ابرهیمخان زنجانی دهم در توحیدخانه که از چوب شمشاد و وقف میرزا مصطفی خان مؤتمن الدوله نایب التولیه سابق است یازدهم و دوازدهم درها نیست که از

ابوان طلای سخن جدید و آرد دارا السعادة مشونند و هر دو نقره و محاذی ناپهین نای کسباد

کتاب چهار ابواب منبر

در طلای پیش فری مبارک در ترنجهای بالایی آن نوشته است (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى نَابِهَا مَنْ زَارَنِي فِي تِلْكَ الْبُقْعَةِ كَأَنَّ كُنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در ترنج وسط آیه (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) طرف دیگر آیه (فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ إِلَىٰ بَعْضِهَا) در چهار چوب نوشته است

(قَالَ اللَّهُ تَعَالَى أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمَنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ الَّذِي هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ) و کرمیه (وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ) و کرمیه الذي آحلنا دارا المقامة الى وهو ارحم الراحمين) در مقدم چهار چوب بکاشی این اشعار که بخواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه منسوبت کتبه شد است

لَوْ أَنَّ عَبْدًا إِلَى الصَّاحِبِ عَدَا بُوَدَّ كُلُّ نَبِيٍّ مُرْسِلٍ وَوَلَّى

وَصَامَ مَا جِئَا صَوَامٌ بِلَا مَلَا وَقَامَ مَا قَامَ قَوَامٌ بِلَا كَلَا

وَعَاشَ فِي الدَّهْرِ الْآفَامُؤَلَّفَةً غَارَ مِنَ الذِّكْرِ مَسْؤُولًا

فَلَيْسَ فِي الشَّهْرِ يَوْمَ الْبِعْثِ نَبْعُهُ إِلْحَاقُ امْرِئٍ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى

در این مقام از این اشعار همین چهار بیت است سه بیت مسطور در ذیل از ما بین شیخرد ویم

و سبم حلف شد است

و حج که حجة لله واجبه و طاف بالبيت خاف غير متعل

و طار في الجولا باوى الى احد و فاص في البحر ما مونا من الكلا

واكفى التباي من الدين كلهم و اطعمهم من لذيذ البر العسل

بعد از مضاع اخبر چهار بیت مسطور نوشته است (حاجب آستانه عضد الملک میر محمد
 حسین الحسینی) و در بالای چهار جوب مرقوم است (قال الله تعالى جنات عدن يدخلون
 ويحملون فيها من أَساور من ذهبٍ لؤلؤاً ولباسهم فيها حرير) نیز در اطراف در پیش
 رو این قصبه مرقوم میرزا محمد علیخان سُروش مرقوم است

این دراز کعبه است تا باشد خلد برین	آخرین باد ابر این درگاه و این در آفرین
باز بر روی تو خواهد شد هشتم	روی کرسی آنی بدگاه امام هشتمین
زاده موشی جبهه کار خیرای قلند	بوالحسن فرخنده فرزند امیر المؤمنین
باد در جنب بود بر روی کتیبه کشته باز	کز ترا حجت کتیبه باید است این
هر چین کوه شود بر این سبا آستان	خوبی تا کانرا آمد آن رشک بجز
حلقه زرین سرد از بجز این در افتاب	مشرقی ستایشین لطف خوراد و لفظ
پاستاد رود در بانی درگاه او	فخر روح القدس باشد پاسبان روح الامین
شد بفرماز ملک آراستین در بزر	ناصر الدین شاه غازی آفتاب داد و دین
کوشد اند خوی تانک بگذارد اثر	خیر اسلام کردارش چنین باشد چنین
ملک تازی بشمشیرش همی کس بر تو	دولت عالی باقبالش همی کرد پیش
خوردین پرور است و پادشاه دادگر	آخرین نادر او از این داد آفرین
ز نور این در بغارت بر کافر نغمه	دید پادشاه عمل از شهر نازم کبر
داد فرمان تابیار ایند باز او را بزر	شهر یار بی همال و پادشاه بی قرین
حسنت سلطانیت باید بدین حضرت ^ک	منصب رضوانت باید بدین در که نشین
آنکه دارد او کلید این همان درید	خو کلید جنت الفردوس دارد در همین

زائران روضه اوداهی کبود خدا
 هذ جنات عدن فادخلوها امنين
 حاجت اين در که بدبار و ملک شمس
 کرد اين خدا برای سبط خیر المرسلين
 کون اين خرم حرم جلد بود پير دنک و بوی
 لبت جلد کرد در سن بکد سبيلين لعن
 ملک مشکين سرش از بهر نار بخش نوشت
 بوزن بر اين در و پانز نفردوس برين
 در حلاي ناپين پاي مبارک باين اشعار که با نامي ساميه امته اطهار مشتمل مطر زشده

صَلِّ يَا رَبِّ عَلَى تَمِيمِ الصَّحْبِيِّ
 أَحَدِ الْمَخَارِنُورِ الثَّقَلَيْنِ
 وَعَلَى نَحْمِ الْعَلِيِّ بَدْرِ الدُّجِيِّ
 مِنْ عِلْبِ الشَّمْسِ دُونَ مَرَّتَيْنِ
 وَيَسْفَهَيْنِ وَرُحْمَيْنِ غَزَا
 وَلَهُ الْفَيْحُ بِيَدِ رُوحَيْنِ
 وَعَلَى الزَّمْرِاءِ مَشْكُو الصَّبَا
 تَوَكَّبَ الْعَصْمَاءِ الْحَسَنَيْنِ
 وَشَهِيدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ هُمَا
 وَعَلَى الْبَاقِرِ مِقْبَاسِ الدُّجُبِ
 لِلرَّسُولِ الْمُجْتَبَى قُرَّةِ عَيْنِ
 وَعَلَى الْبَاقِرِ مِقْبَاسِ الدُّجُبِ
 وَعَلَى الْكَاطِمِ مُوسَى الرِّضَا
 شَمْسِ طُوسٍ وَضِيَاءِ الْخَافِقَيْنِ
 وَأَبِي جَعْفَرِ الشَّامِ النَّفِيِّ
 وَمَطْلَعِ الْجُودِ سِرَاجِ الْحَرَمَيْنِ
 وَعَلَى الْمَهْدِيِّ خَيْرِ الْمُصْطَفَيْنِ
 وَعَلَى الْمَهْدِيِّ عَلِيٍّ وَالرَّيْحِيِّ
 نُورِ حَقِّ تَهْدِي عَيْنِي بِهِ
 عَمَلِ اللَّهِ طُلُوعِ النَّبِيِّينِ
 هُمْ أَرْوَاحُهُمْ فَاحِ الثَّنَا
 فَهَمْ رِيَّاحِينَ رِيَّاحِ الْجَنَّةَيْنِ
 تَطْلُبُ الْجَنَّةَ مِنْ رِضْوَانِهِمْ
 لَا بُنَا وَهَابِيَةً وَجَحِينَ
 نَظَّمَ الْعَبْدُ قَوَامَ لَهُمْ
 صَاوِ الْمَعْتَكَا لِفَرْدَيْنِ
 سَمَّ اللَّهُ بِالْمُصْطَفَى
 وَالْمُجَبِّينَ لَهُمْ وَالْأَبْوَيْنِ

حَارَتِ الْأَفْهَامِ فِي أَوْصَافِهِمْ غَابَتِ الْإِبْجَادِيَّةُ الْعَالَمِينَ

دَرْتَرِيحِ وَسَطِ بَكِي از مُصْرَاعِينَ نوشته است (بَابُكَ مَفْنُوحٌ لِلطَّالِبِينَ بِأَنورِ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى حُضْنِهِ وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي بِأَوْجِهِ اللَّهُ جُودُكَ مَبِيحٌ لِلرَّاغِبِينَ) ودر تَرِيحِ مُصْرَاعِ دیگر نوشته است (بَابُكَ مَفْنُوحٌ لِمَنْ عَصَاكَ بِأَحْجَةِ اللَّهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا بَابُ اللَّهِ وَحِلْمُكَ مُعَرَّضٌ لِمَنْ نَاوَاكَ) و هَمِ ابْنِ قَصِيدِ که تاریخ و عهد تقدیم این در ب مُطَهَّرِ خَبَرِ مَبِيدِ که نوشته است

و هَمِي بَرُوي خَلَابِقِ دَرِ سَعَادَتِ مَفْر	دَرِ حَرِيمِ عَلِي بْنِ مُوسَى جَعْفَر
دَرِ بَكِي خَوَاهِدِ رِضْوَانِ زَيْدِ رِزْوَانِ	دَرِ بَكِي سَابِدِ كَبُورِ آسْتَانِ شَر
سِيَهْ خَوَانِ كِهْ بَاشَدِ بَرِ ابْنِ رَا حَجَبِ	بِدِجِهْ كَفَمِ كَفَمِ حِجَابِ خَوْشِ مَدَر
هِنِ كَفَمِ كِهْ هَسَمِ بَصْحَنِ اَوْ مَانَتَد	بِدِجِهْ كَفَمِ كَفَمِ كِهْ آبِ خَوْشِ مَكْر
بِحَايِ حَلَقَهْ زَرِينِ وَ حَلَقَهْ سِيَهِنِ	زَنَدِ بَرِ دَرِ ابْنِ بَارِ كَاهِ شَمْسِ وَقَر
بَعْرَشِ بِالذَّائِرِ بِنُ بَقَعَرِ عَالَمِ سَفَلِ	بُخَلْدِ نَا زِدِ اَزِ ابْنِ رَوْضِ تَوَدَهْ عَجْر
دَرِ حَوَائِجِ خَلْقِ اِسْتِ خَلْقِ رُوخِي هِنِ	زِ بَا خَسْرِ سُوِيِ ابْنِ بَارِ كِهْ اَتَا خَاوَر
كُنَا كَارِ دَرِ آيِدِ بَرِ ابْنِ حُجْسِ حَرِ بَر	بُرُونِ خَرَامِدِ جُونَانِكِهْ زَادِهْ اَزِ مَادَر
هَمِي فَرِ آيِدِ ابْنِ بَارِ كَاهِ دَهْرِ آيِنِ	بِعَهْدِ خَيْرِ دَوْلَتِ فَرُوزِ دِينِ پَرُور
ابُو المظْفَرِ پَرُورِ نَاصِرِ الدِّينِ شَاهِ	كِهْ نَامِ وَ كُنِيَّتِ اَوْ اَصْلِ نَصْرَتِ ظَفَر
كُنْدِ پَابِهْ تَخَشِنِ زِ پَابِهْ كُنَا	رَسِيدِ كُو تَا جَسْرِ كِهْ كُو اَخْتَر
بِلَنْدِ كُنْتِ بِلُونَامِ دَوْلَتِ اِسْلَامِ	قُوِي شُدِ اَسْتِ بِلِدِ وِ اِسْتِ دِينِ پِغْمَبِر
بَرِ زَنَابِ بَحْرِ بَقَايِ شَاهِنشَاهِ	كِرْتِ خَا زَنْ شَاهِنشَاهِ ابْنِ مُبَارَكِ دَر

یسود و سعلجان جهان دانش دین که هم فرشته خصاص و هم خجسته سپهر
 نوشت کک شیرش از برای تارنجش دین دُعای شهناشام عدلت گستر
 هزار و دو صد هشتاد و چار از هجرت فرود از در این گاه قیمت این در
درین سفر که از توحید خانه بواسطه آن وارد روضه میشوند باین قصید مهربان است
 این دراز کبک که از روی نیاز عرش دادار و زابوده نیاز
 این دراز کبک که جبریل امیر کرده در بانی آن از آغاز
 این دراز کبک که هر شماره اش بر ستاره ز شرف دارد نیاز
 شمس طالع نشود از مشرق تا بر این در نهد روی نیاز
 ماه راره ندهد راس و ذنب تا دکن در نبرد خط جواز
 کوی این باب هما یون باشد پافخض ملک بک نواز
 آرپی گوگرد رقیض است که هست در که شاه عراقین و حجاز
 شبل جدر که در دپکر خصم نیز شهر حرمش از اعجاز
 آمد این در که در عهد شاهی که بدورش در عدلست فراز
 ناصر الدین شاه غازی که همه با ابد دولت او گوید دراز
 اندران عصر که از صدر چلبک تولیت بود قرین اعزاز
 ذوالهمم مؤمن الملک سعید که بملک از ورا شد مثل
 این هما یون در گردون فرا خواست تا بردهد از سپهر طراز
 نایب التولبه فتح پسرش مصطفی خان خلف بی نیاز
 سپهر متروک که اندوخته بود در خزانه همرا که در فراز

چرخ شد ز کرم شرق کوره شمس شد بونه و جوزا شد کاز
 اندران کوره و آن بونه همی نقیصه مه ز اداد ندکداز
 پس بمسما و نجوم آوردند نقیصه بایپگر این درد مسنا
 پی تارنج صبوری بسرود در رب توحید خدا آمد باز
 در دور پنجه همین در اشعار دین قوم است
 جهانبان ناصر الدین شاه غازی که بار او خداوند پیکانه
 بسوزد خرمن هستی سراسر کشد کراتش قهرش زبانه
 بی رسم نکو آئین فرخ درین دربار مانند از دی نشانه
 برای خاکبوس خسر و طوس بسوی خاورستان شد روانه
 بدل طوف حرمش بود مقصود عدو را کوشمال آمد بجان
 غرض این فیض را چون کرد ادراک جبین قمر سود بر این آستانه
 بامر شاه و سعی خواجه عصر کج ز مدجش سخن بکس فرسانه
 جهان جود مجد الملک نازل که بجز همتش را بی کرانه
 در توحید خانه کشت بیمن ز شه مانند این اشکر اندر زانه
 کمر آن بیان بخدمت دارد که خود را می نیند در مینا
 چو بود از طاهران قدس زان رو گرفت آستانه آشیانه
 چو حیرت خواست تا نامش بماند در این درگاه عالی جاودانه

در کرب نفعی که از مسجد کوه رشاد بدار آسپاده باز میشود و وقف نواب علیّه عالیّه
 انیس الدوله دامت شوکتها همی مضرا عشری مشتمل است سه تریج در تریج بالامصراع امین بطل

فَيَتَعَلَّقُ جَلِي نُوْشَتَهٗ اسْت (قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَدَرْتَرِيْجِ يَابْتَنِ (اِنَّا نَتْلُو
 الْعِلْمَ وَعَلَى يَابْتَانِهَا) وَدَرْتَرِيْجِ وَسَطِ بَحْطِ ثَلْثِ (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَأَوْرَثَنَا الْاَرْضَ
 نَبْتُوْا مِنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ اَجْرُ الْعَامِلِيْنَ سِلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ)
 وَدَرْتَرِيْجِ بِالْاِيْ مَضْرَاعِ اَبْرِيْجِطِ فَيَتَعَلَّقُ مَكْتُوبَتِ (قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى) وَدَرْتَرِيْجِ
 يَابْتَنِ (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوْهَا خَالِدِيْنَ) وَدَرْتَرِيْجِ وَسَطِ بَحْطِ ثَلْثِ (وَسَبِّحْ اَلَّذِيْنَ
 اَنْتَقُوْا رَجْعَهُمُ اِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ اِذَا جَاؤُهَا فَانْفِثْتُمْ اَبْوَابَهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ
 اِلَى الْاٰخِرَاتِ) وَبَرْدُ وِرَابِنِ دَرِجِطِ فَيَتَعَلَّقُ بِسَبَارِغِ رَاغِبِيْنَ اَشْعَارِ كَتَبَتْهُ سَيِّدَهٗ اسْت

ابنمبارك در که بر عرش برین ساید سرا	میتوان زد کام بر نهیخ و بر هفت اختر
تا بنوسد با سبنا اساد را بن در آستان	اسما که خفته دار دشت و کاه چنبر
هر شب مهر و زبر خاک اندین در بند وار	چهره میساید بگردون ماه و مهر خا و زا
تا ز سیم زرد درین در زینت ز نور دهند	از مه و مهر اسما که سیم آرد که ذرا
از در فخر و شرف در این هابون آستان	خاک میسودا اگر ذرا او که اسکنند
حاجت این در که ساید سر عرش از فخر و فر	باج از غنم و مبع که هر خراج از قبضه
که درین درگاه روید خاک از بنای آستان	خوبتر کان و جبریل امین باشه پرا
ناشار آریند بر این در طبقها نور پاک	قد سنا آندی در چه زعرش ذ اوزا
خاک میسود فلک صد جا تا زین در	پای در کور یا س کاخ زاده پیغمبر
نور حق طور تجلی پور موسی شاه طوس	شبل زهر اسبط پیغمبر سلبل جیدا
مظهر بزدان خداوند قضا فریان ضیا	کاستا عالیش از عرش اعظم بر ترا
علت ایجاد عرش و کرم لوح و قلم	باعث تکوین خاک و باد و آب و آذرا

می‌ناید شبها و غواص قدرت تا ابد	کز برون آرد ز بحر آفرینش کوهرا
قلزم ایجاد راهم کشتی و هم ناخداست	کشتی ابداع راهم بادبان هم لشکرا
درهمايون عهد سلطان سلیمان الختاشا	درمبایک دور دارای سکند چاکرا
ظل نیران خسرو این خداوند لول	ناصر الدین شاه جم خرگاه آفرین فرا
موکب مسعودی و زرش درین خرم سفر
بانوئی از بانوان حضرت باقراو	کز چه طوف حرم ز دجهم در این کشورا
عالم عفت انیس الدوله مریم سرشت	کز چای بلقیس خواندش بعصمت فلورا
سیم و زرافشاندا ز این در بر این عالم اروا	شوکت و فر و شکو آفرود و زین و زورا
الغرض چونند تمام این در بفر و فرخی	انندان دوران که ملک این ز آشوب
چون مبرکتش هر کس را بکاش خدی	نام نیکش ماند باقی در جهان تا محشر

خان زاد بو الحسن مینا بتا ریختن شود (مصرع تاریخ فحوشد و لمی معین است که سلفش رود و پست و هشتاد و چهار سال)

در شب شیار که در در رب توحید خانه واقع است با شعاری از قصیده دعبل نیز علی خراسانی و خطبه مشتمله بر القاب اسامی مقدسه دوازده امام منبت و مرین است و چون قصیده دعبل معروف مشهور و در کتب مرآت ثبت است بدین کران نیز داخیم و دیگر خطبه که امارات تولید از عباوات آن پیدا است و بعضی از کلمات فقرات آن بطول زمان محو گردید در این در منبت شد (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فِي سَمَاءِ النَّبِيِّ الْعَرَاءِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ بَزِينَةِ الْكَوَاكِبِ الزَّهْرَاءِ الْمُرْتَضَوِيَّةِ مُصَابِحِ الْقُبَّةِ الْخَضْرَاءِ الْعَلَوِيَّةِ وَحَلِيِّ أَرْضِ الْوِلَايَةِ الْبَيْضَاءِ النَّبَوِيَّةِ بِجَلْبَةِ الْمَوَاكِبِ الْعُلَبَاءِ الْعَلَوِيَّةِ مَشَاعِبِ الصَّفَةِ الْعَبْرَاءِ السَّفَلِيَّةِ ارجات معارج بروج الأولياء و درجات

مذابح عروج الأجتاء شمس نفوس ائمة المعصومة اخبار البشر
اشيعة الأمة المرحومة بئارك الذي جعل في السماء
بروجاً وجعل فيها سراجاً وقمرًا منيرًا وشهدان لا اله الا الله الذي جعل الشمس ضياءً
والقمر نوراً وقدره منازل لتعلموا عدد السنين والحساب كتاب انزلناه مبارك لتدبروا
آياته ولتذكروا لوالالباب وشهدان محمد عبد الذي قال
إني نارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي ونعم ما قال سيد البشر الأئمة من
بعدي اثني عشر أولهم علي بن أبي طالب آخرهم محمد المهدي ان عده الشهر عند الله اثني
عشر شهراً في كتاب الله يوم خلق السموات والأرض منها أربعة حرم ذلك الدين القيم
..... خصوصاً على الأئمة الأئمة والنجاة إلى الحسن وإلى الرضا
وإلى تراب علي بن أبي طالب الذي عنده أم الكتاب وعلى المحبط والعنان واللؤلؤ
والمرجان الثمين بكل شرف وزين أبي محمد الحسن وأبي عبد الله الحسين وعلى
البيت المعمور والبلد الأيمن الإمام المبين علي بن الحسين زين العابدين وعلى
البحر المسجور والجبل النور ونج المائر ورأس الفاخر أبي جعفر محمد بن علي الباقر
وعلى الصبح الصادق والكتاب الناطق أبي اسمعيل جعفر الصادق وعلى طور
بجلى الربوبية ونور تجلى العبودية أحمد الأماجد وأعظم الأعاظم أبي علي موسى
ابن جعفر الكاظم وعلي برهان محكمات السبع المثاني وترجمان مقطعات التنزيل
بمقطعات التأويل لبيان بدع المعاني قطب العرفاء والشرفاء اللطفاء الأئمة على
الكافرين صدرا خلفاء الجنتاء حب الله وسيف الله المسلول المنصفي أبي الجواد
أبي الحسن علي بن موسى الرضا وعلي جودتي الجود ومركز آية الوجود شاهد

شهد الاشتهار ابي الهادي محمد بن علي الجواد وعلى من ابد به الكامن والبادي
 خير الندي يوم التنادي ابي الزكي علي بن محمد الهادي وعلى مفتاح كنز الفتح و
 سكينه سفينة فوح الروح صاحب منطق السكري ابي المهدي الحسن بن علي العسكري
 وعلى الخلف القائم والشرف الدائم حجة الله البالغة ونعمة الله الشاغبة خليفته الله
 بالحق وبقية الله في الخلق محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن
 محمد بن علي بن الحسين بن علي المرتضى عمدا كمال الدين كربلائي واحمد كربلائي وشاهجهز
 كتبها علي بن احمد البستاني (قدرى بالآثر ابن اشعار نوشته شده

زهی آستان تو کرسی نشان تو چون لوح محفوظ عالجانب
 سر سجده آرد برین آستان سرفراز سلطان بی فجاب
 بتاریخ از آن باقم بایند که نذر آیت این باب رضوانا

دوره چهارچوب از سمت قوحدخانه نزدیک دیوار سورۀ مبارکه عم میباشد سو
 سج اسم و دوره نزدیک درب (و كذلك نوبی ابرهیم ملکوت السموات والارض
 الی ما كانوا يعملون) و (اللهم صل علی النبی والوصی الی اخر) برعبته در نوشته
 عمل خواجه احمد و استاد کمال الدین کربلائی و استاد احمد کربلائی و شاه حسین
 و در طرف دیگر این عبارت رقم شده که (قد فاز بخدمة کتبتہ اضعف عباد الله تعالی
 محمد بن عبد الخالق القادری (القرانی) الشهیر بالامیر تقبل الله منه)

که بر نفس که از دار السباده بدار الحفاظ بواسطه آن وارد میشود این قصید
 صوری که ملک الشعری آستانه مقدسه است با اسم مرحوم جناب لیلطنه
 سلطان مراد میرزا بر آن مکتوبت

پاشنه برونه رواق طازم اخضر
 مبرسد از آن بخلق رحمت داوڑ
 گرده تماس اندزان بسط مقعر
 بر هر کپی چنانکه فعله قصه
 تا که زندش بجای حلقه بر این در
 بپهد بر کرد ظلمت است سگند
 روضه او را بند کبشت
 چشم جهان همچو کوه طور منور
 دست اهدا کند او شاه بدو د
 سود بر این در نخت همچو فلک ستر
 جامه سپین نموده بودش در
 برده لوای ظفر خد پو مظهر
 ملک سلیمان و عمر خضر مقرر
 ملک جهان از حنم او مستخر
 دولت بندگ گرفت و ملک ز نور
 خاک خراسان بنه سپهر زند
 فتح زند موج بر حنم چو جوهر
 شخصش رچی که فتح و نصرش کوهر
 رو چو خورشید بر فرخ زخا و

این در قدس از رواق کیهان
 این در رحمت کاخ کبیت هر دم
 سطح متحد بلند عرش برین را
 حکم الهی ازین در آید صلا
 پشت ازین خلق کشد روی فلک را
 خاک درین باب آب خضر نماید
 ما نا این در که رضاست که روضا
 زاده موسی که از تجلی نورش
 عرش و شعی بن بد که او بیز
 هشت چو در این جرم همچو مالک پای
 دید مبارک در پی که از کف زنجیر
 زهر لوای ولای اوسوی کرد
 ناصر پز شاه جم ز کین که مر از آ
 خور کپی ستان که از مدینت
 عم ملک خال چهر ملک که از
 اعظم سلطان مراد کنز قدم او
 فریزان حنم سلطنه کاو را
 ذاتش بر جی که قر و فالش کو کب
 این شرف از دو دمان ملک چو از

بسکه زده ز ابرین بدامن او دست
جامه سپین او در پده به سپکر
تا که بسپس دوباره جامه طرازد
باز برافشانند بدن بدن همی زرد
رنج فلک سپم مه بیوته خورشید
صبح سعادت بران دمید مگر
صفحه سپم قرچوبالک شد از غش
دوخت بر این دیمنج نقس اختر
بروخ خود برکشود در رحمت
گارش چون از در رضا و سر صد
الغرض انباشت چون بسپم بنفشه
گفت صبوری برای سال طرازش
زین در اقدس خدا پکار فلک قدر
آمد مرضی کرد کار و پیمبر
این در عالم که با سپهر برابر
اکوز سلطان مراد با فتنه زین در

در نقس مگر کیشکانه خدام که محازی در سابق الذکر است این قصیده موشح است

بیارگاه سپهر اشتباه سبط رسول
که جن انس نجاك درش بود محتاج
بکاخ زاده موسی که چون دم عیسی
هوای او مرض کرم را نموه علاج
.....
بود سراجی در بارگاه دین و هلاج
بود چوبدستی کش عنکبوت شد نجا
فرغ شمس هذابت که شمس طلعت او
ز کوی او کشد از خاک سوچرخ عجاج
بر پیش کاخ جلالش نه آسمان بمثل
که تیغ او ز ملوک جهان ستاندلاج
بنان سر ملاک برند چشم بچشم
زدوده اش جو خورشید طلعت از شبلاج
بعهد پادشه تاج بخش ناصر دین
سوده عم ملک آنکه رای روشن او
حساستن سلطان مراد کز سخطش
ز عدل او نکند شپرحمله بسکوزن
عقاب آید هم آشیانه با دراج
ز پاس او زندگردد صد به برنجلاج

به سفر که ز خاور چو آفتاب بید
 بگرد از جان شایسته خدای و نمود
 چو کرد فتح خراسان بدید ازین درگا
 تمام ز ابکت او رد زانکه ضلالتش
 بران فرود ز رو گوهر و مرصع کرد
 خلیل وارد زین کعبه کرد نصب حجر
 از آن پس این کرد این حرم نور خدای
 در این سفر که بجهت فتح و پیروند
 دو در بزم بیند دو زین عمل بکشد
 در پی مقابل این در که عرش میگوید
 چو بر داشت و ز ابر کتکت خورشید
 در بزم بیند در کاسیمان هر روز
 در چنانکه بدسال و ماه و صبح و منا
 برای آنکه کشندش چون نقره اندر بر
 اگر ازین در رحمت در آمدی شیطان
 غرض چو یافت طراز این در که تا باید
 سؤال سال طرازش هم از صبور کشد
 یکی نهاد بر این در سردار تو کند

فروخت چهره ز انوار این حرم چو سراج
 مقام درد در جلا مقربین ادراج
 ز رو جواهر کرد است خصم و نالاج
 ز صد پایک نشان کرده داده بود لاج
 در صخر بجهت یور صاحب معراج
 بی طواف چو آمد دوباره چو حجج
 در آن نمود چو مصیبت در میان حج
 سوخراستانند کج بگردند و واج
 بخوش صد در رحمت خالق

که کاج میبندد من مقابل از کج
 برین در پی که بطو الوری به کالج
 بد فرستد از زرشمن باج و خراج
 بطوع ناصب نایبند قبر معراج
 فلک بود متجرجوز ببق رجراج
 هرگز از در بگردان نمیشدی اخراج
 همی نیند اغلاق و ننگ در اتراج
 که تیر خانه او را فضا است آماج
 نهاده اند بر این در شهان عالم تراج

علامه عباسعلی نجاریاشی عماد حاجی محمد و استاد باقر و استاد عبّاس و محمد کاظم منبت کار سنه ۱۲۷۱

دوشهر میطور در ذیل در بالا و پائین تر بجها مرقوم است

بعی و اهتمام خازن شاه عطا بیک آسمان شوکت و فر

باقبال حسام السلطنه یافت زبیم ناب این در زبیب و زبور

در نفس ابوان طلای صحن عتیق با این اشعار ز کارش شده است

این درد لکش که خورشید چه کسب و شرف رخ همیابد بر آن در هر سر که حلقه

هر سر از جلالت ستار آن پوشید رخ در پس این لاجورد کجبه تاشب و شینه

کز بود کجس کبوان پاید که بی کلف اندین در بود این حلقه از نایسبک

تا بنام این بزرگ بر از کردید باز گرد کوته باز رضوان باب فردوس جنان

ز استان در جهان چه مدغای خویشتن هیچکس هرگز نشد سو مقام خور و نه

قدس با هر سلامش قافله در قافله عرش با هر طوافش کاروان در کاروان

بار بریندند هر دم جانب ارض و سما بال بکشایند هر که بر مکان و لامکان

مبدهد هر صبح کاهی از صبر بر جان فزا زیر انزاد کانی از نعیم جاودان

پادشاهان زمان از حد آن کام بخش کام بخشان جها از حضرت آن کام

عی باول پایه قدرش رسد و هم ار همه باشدش بنیایه کردون کردان نزدیک

با چنان رتبت بود پالبتی کند توب عرش را بر خاک آید حضرتش و رد زباله

باشکوه نایسبانش از سها که متر زحل با علو آستانش چون زبیب کشت آسمان

بذل و عدلش آبروی خاتم نوشیبر بند و عدلش آبروی خاتم نوشیبر

انکه شد تبخ کجج او راستی بر حفظ ملوک آهین حصه حصه بر دوره این خالدا

هم با مرخان موسی اسم و علی دم که او هستم جهان از خدمت این آستان

کَلِمَ مَشْهُورَةٍ بِرِيشَانِ سِيَالِ تَارِيخِشِ ثَوْبِ دَرِ كِشَاهِ وَلَا بِيُوسُكَاهِ اَنْزِجَانِ
وَاطْرَافِ چِهَارِ چُوبِ هَمِينِ دَرِ اَشْعَارِي رَسْمِ شَدِهْ كِهْ سَهْ مِصْرَعِ اَزْ اَنْ كَثْرَتِ اِسْتِعْمَالِ نَفْرَهْ
تَوَكَّرِدِهْ اِنْجِهْ بَاقِيَتِ اَنْبَسْتِ

نظير او خلف از چار نام و هفتيد
که روشن از دوزخ اوست اين هم منظر	امام هشتم و فرزنده هفتمين نور
که چو جناب و سکند دلست و از ادا در	بدورد او رهوشك هوش و فرخ رخ
که اختيار ملوک و افتخار بشکر	خدا بکار سلاطين عصر ناصر دين
بجگم شاه چو خورد در حوالی خاور	در آن زمان که پيچين عم شاه والي بو
که کوه کوه شکوه است و بحر بحر خطر	جلال دولت دين شاهزاده افریدون
که داده معدلتش نظم کشور و لشکر	بعهد توليت حضرت وزير نظام
در بیکه پایه برفلك فرشته سر
امین دين خداوند و شرع پیغمبر	خدا حاکم خراسان و شاه خطه طور
جها بکی صد و ذات او پيچين کوه سر	خرد بکی فلک و رای او پيچين خورشيد
بجنب همت او بجز در شمار شمر	به پیش خاطر او نور در لباس ظلم
پناه اهل زمین در دوعالم است اين در	فلم گرفت تباريچ سيال سرخوش و کفند

در کتابخانه مبارکه، مقدمه مرحوم مظفر الدوله ابرهيم خان خسته است که در ابو
طلای سخن عتيق و اقصه بر صفحه دويم مصراع اينباب بخط ثلث و فتیله باین احوال
رسم شده (قال رسول الله صلى الله عليه وآله انما مدينة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم
فلیات باب المدينة و قال رسول الله بدعی کل قوم بامام زمانهم و کتاب بهم و سنة

نَبِيهِمْ قَالَ الثَّعْلَبِيُّ قَالَ أَبُو سَعِيدٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ إِلَى الْآخِرَةِ
 هَزَارُ رُودٍ وَبَيْتٌ وَهَفْنَادُ وَوَجْهَارُ) دَرْدُورِ جِهَارِ جُوبِ كَرِيمَتِينَ آيَةُ الْكُرْسِيِّ اسْتِ وَقَالَ اللَّهُ
 مَا لَكَ الْمَلِكُ وَمَنْطُوي بِرَقِصِدُهُ مَبِيشَادُ كِهْ اَوَّلِ اَن دَرْدُورِ اَبِنَهْ نَايِدُ كِهْ كَرْدِيدَه
 اَنجِه پيدا است ابن است

بر آستانه ^{آن} بده است به مقدار	زهی جلالت شاهی که جبرئیل این
ملاذ و بلجا امت شفیع روز شما	کلید مخزن رحمت مدینه علم
ز بحر علمش بیک قطره قلزم ^{تخت}	علم دفتر ناکان و ما بکون که بو
شهی که بر در او مهر مرغ را رخسار	شهی که در کف او باب علم را مقنا
که داشت به کم و بیش از رُموزش استخوان	هنوز دفتر خلقت نخورده بود رقم
که شد عضا بکفتراژدها سحر اوبار	بعجز سحره تعلیم از او گرفت کلیم
وزان سپس دم جان بخش بافت در کفترا	سپس درس سخن خواند در دلبشترا
چو خور که کرد عیان روز روشن ^{شاد}	ز کفر پر تو علمش پدید کرد اسلام
که در زان بنی تیغ جلد گزار	گشود تیغ زبانش بدان صفت و دین
سیل جلد صفا قسیم جنت و نار	فروغ دیده زهر علی بن موسی
بنای شرع مشید حصا دین ^{ستوار}	امین سر خدا حضرت رضا که بود
همیشه از پی در بوزه دیده چون ^{مسلم}	چه در دینی که بلند آسمان برودار
حکیم بو علی اکبر قطره بر قطار	چه در دین که تواند خاک او جتر
کتابخانه فرزند احمد مختار	در خزانه علم است و هست ابن مخزن
در آستان جلالتش بخدایتی اظهار	چو هر یک ز همان رسم بندگی کردند

بعهد خیر اسلام ناصر الدین شاه
 در آن زمان که درین بتولیت منصوب
 جلال کشور و لشکر مظفر الدوله
 فخار فخرخواهین خک ابراهیم
 گزوست تا بابد فخر دوده قاچار
 فرشته فرعصد الملك آسان مقدا
 که فتنه نصرت و فتح تیغ صاعقه
 که از حرارت آذر مباد در آزار

اینست آنقدریکه از این قصید با عدم ترتیب نمودار است باقی در زیر آینه و
 غیره ناپدید است

در توحید خان از نظره است و آنرا جناب امیر نظام حسنعلی خان کروی تقی
 کرده است بخط خود که نیز در کمال جود است رسمی نموده ترجیح یک مصراع این بر
 بمله و انا فحما مثل است و در این ترجیح (قال التی صلک الله علیه و آله) و ترجیح
 مصراع دیگر که قهرینه ترجیح سیاق الذکر است بر بمله و سوره قل اعوذ برب الناس نوشته
 و در زیر آن (انا مدینه العلم و علی بابها کتبه تراب اقدام الزائرین حسنعلی کروی
 هزار و دویست و هفتاد و یک) در پیشانی این در این رباعی نوشته است

این در که بود در عرش اعظم برتر
 و افراشته بر فراز علی بن سر

از نام شریف ستولی باشد
 یعنی عضد الملك فروش زبور

قصید این در از جنب توحید خانه شروع شده است با این صورت
 ز آستانه ابن شاه کی سپا که کوفد
 گمبند چاکر او کوس بر سر کاوس
 همه هجرت امام که رنگ در و زون بافت
 ز فرم قدا و طوس چون پرتاوس
 جها مجد مبین خواجه که خوانندش
 خد بو طوس و اینس نفوس و شمشیر
 بدورد او و ایام ناصر الدین شاه
 که شمع شوکت او را فلک بود فانوس

دوران زمان که مهین غم شاه افریدون	فرشت زابت و نایب بخت بطور
بگاتولت حضرت وزیر نظام	کشت ملک خراشا ز سعی او محروم
گمشد جا کر این آستان عرش نشان	که هفتاد افواج و مفر کوهس
مخته خان معظم حین علی کاند	قرین ز خنجر و خانه بقارن و قابوس
فرود برد در توحید خانه آن زبور	که ساختن از زندان نایب مدور
رضع خانه نقاش سحر پیشه که داد	روان نانی و آذر بند و کلکش بوس
چنان بدایع فواین و لغوی پکر کش
چه در دربی که باوج و حسیض او نرسد	گند فم فلاطون و هم بطله بوس
چنین دربی که مکن حاجش بیاموزد	فروز فلسفه بر بوعلی و جالبوس
غرض چو شد در توحید خانه باز بوز	ازین کرم که طبعش بکرمت مانوس
بسی بوالحسن آن سرکشیک فرخند	که صد او است در این عالی آستان بوس

نگرده فکر بتاریخ سال سرخوشر کفند

بجو حق که درین در نشد کسی مابوس

در بین دو مصراع در رقم شده است (کتابه الداعی لردوام الدولة السلطانی
 ال محمد حسین اصفهانی) نیز این عبارت در همین مقام بخط ثلث کتبه شده است
 « بشرف بتعمیر هذه البقعة المباركة الرضویة امیر الافراء العظام معتمد السلطان
 بهر زاهد خان سپهسالار اعظم دولت علیه ایران ابن مرحوم امیر خان شهید
 ارقا جار سنه هزار و دویست و هشتاد و چهار»

بفرض ابوان طلا می سخن جدید که از کفش کن بواسطه وارد دار السعالمشوند

باین اشعار منموانست

این درِ عالی که سوجه بخوار
 بر در آن نه رواف کیند
 عکس فرغش همی چو تافت ابوان
 واله از کشت آفتاب چو حوربا
 عرش برین تاشده است فرین مینشر
 کشت مقر جلال ایند بر کتا
 آمده آکه ز امر فاخلع نعلک
 آمد موسی کرفه فعلین از با
 وادی این کجا وساحت پاکش
 مرکز سفلی کجا و ذروه علنا
 عیبی مهیم کند ز طارم چارم
 عزم طوافش همی ز روی تو لا
 در که پاکش بهرمیا و سحر که
 سجده که قدسنا عالیا
 نقره خامش بکاست قدرمه بد
 پایه قدرش شکست قامت طوبی
 کشته مفضض بدورد اور عادل
 راد محمد شه آن پکانه دنیا
 شاه جوان بخت آنکه با فتنه زین در
 شاهی و اقبال و فروشو کوالا
 شد چو مفضض ز رشک سیم ز رسوخ
 زرد شد از اینفعال کشت مطلا
 بایجان باز کرده دپد حسرت
 سوی جنابش نظاره کرب مننا
 کز قدم ز اثرین این درِ عالی
 زبب فزاید در باض جنت ماوا
 دور ز جنت نمیشدند بدان در
 راه اگر داشتند آدم و حوا

از چه تاریخ گفت حاجت این در

بایجان پی کسوده کشته از اینجا

در نیک که از ابوان طلای سخن جدید بواسطه آن وارد دارالتعداد میشوند
 در تولیت مرحوم میرزا ابوالقاسم معین الملک بناخنه و باین حادثه قصیده پرداخته شد

قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا علي أنت خير البشر لا يشكُ فيك إلا كافر قال النبي صلى الله عليه وآله وآله إنك قسيم النار وتفرج باب الجنة وتدخلها بلا حساب صدق نبي الله وعن رسول الله صلى الله عليه وآله أول ما يسأل العبد عن جنتنا أهل البيت هن الرذيلة ومشتاد ومشتاق قال النبي صلى الله عليه وآله من أحب أن يميتك فليتمسك بالعروة الوثقى

بِحَبِّ عَلِيٍّ وَأَهْلِ بَيْتِهِ (قصیده)

زهی زین در فیض و باب مواهب	فمن نحوه ام ما آب خائب
زهی زین در قدس که آستانش	بود برتر از ایمان در مواهب
زهی آستان بی که بر یاسباش	شهان عرض حاجت کند مطالب
دری کش بود صد سرافیل خادم	دری کش بود صد جو جبریل حاجب
دری هر که داخل دروگان امن	دری هر که خارج از وکان نائب
در کینت ذاتی که باشد مر او را	کذا الرفع والفتح کسر الضم
دهد بوسه بر عتبه اش صبح شارق	هدج همه بر سده اش شام غارب
در بارگاه علی بن موسی	که ساید بفرش رهش عرش خلجیب
بعهد خد بوزن ناصیر الدین	شه ایمان جاه و انجم رکانب
که بگذشته اکلش از فری فرقد	شهان بردش چون بر خور کواکب
چو از مرحمت داد مر تو لبک را	بمیرزا ابو القاسم ذی المناقب
نوعین مبین مه ملک و ملت	سپیل جیلک نیسل اطالب
حسینی نژادی حسن خلق زاد	کز و پافنه تولبت جان بقالب
ز سپهر زرخالص این وقف در را	با یوان زرد ساخت از سپهر دایب

امین مکن در او شفا بی ؛ بشد سال تا بخش از عقل طالب

بمطلع سر مطلع افزود و کفنا زهی زین در فیض و باب مواهب

در بالا و پائین ترنج هر دو طرف بخط نستعلیق مُبْتَدَأ است که (در عهد دولت ابو الفتح و النصر ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه بمحمد و الیه الاطهار تمام شد هزار و دو بیست و هشتاد و هشت در زمان تولد جناب معین الملک میرزا ابو القاسم الحسینی متولید باشی سرکار فیض آثار ادام الله اقباله اتمام یافت

دار الحفظ

این بنای عالی که در جنب حرم واقع شده از ابنه کوه رشاد آغاز و جبهه میرزا شاهرخ ابن امیر تیمور کورکانی بانی مسجد کوه رشاد است شکلا مربع میت بلبل طول آن شانزده ذرع عرض آن هفت ذرع و نیم زاهی از این بنا بحرم مطهر و زاهی بتجو بلخانه مبارک و زاهی بخزانه و زاهی از طرف ابو از حسام السلطنه بدارالنباهه و زاهی بکشتیخانه دارد و در سه طرف آن نیز پنج شاهنشین مانند است شاهنشین طرف جنوب مضمیع نایب السلطنه رضوان جا بگاه عباس میرزا طاب ثراه است در ممر تجو بلخانه قبر مرحوم حسام السلطنه سلطان مراد میرزا و در ممر خزانه قبر مرحوم میرزا جعفر خان مشیر الدوله در شاه نشین قرینه ممر تجو بلخانه که در طرف مغربت قبر مرحوم جلال الدوله سلطان نجیب میرزا و در بروی آن در شاهنشین طرف مشرق قبر مرحوم فریدون میرزای فرمانفرماست آینه کاری دار الحفظ از امر مرحوم حسام السلطنه سلطان مراد میرزا نموده جلوه و شکوه این عمارت بکمال و صفای ظاهر و باطن آن مقلب احوال خالی از تصلف از ازاره آن در نهایت تأتق و تکلف حفاظ اغلب اوقات در این مکان شریف و محل منبت رجلهای قیمتی

گذاشته و از قرائنهای کرم کتابخانه مبارکه حضرت که همه بخطوط خطاطین مشهور مکتوب
و با کابر و رجال عالم منسوبت بتلاوت سوره و آیات مبارکات میسر از اند و قلوب قاسیه را
چون موم نرم میسازند در آزاره اطراف دار الحفظ این قطعه از مرحوم حکیم قائم
کتیبه شده است

در زمان ناصر الدین شاه شهنشاهی که هست
والی دنیا بصورت از چه از قدر چیل
تبغ او داسی است که فرق شهنان جوید و رو
بخل از جودش هر سان لیا و سه و کل و
هر دفع دشمنان آفان که او جنبد ز کین
با ثبات حرم او بی ادعای مجرب
با ثبوت حلم او بی اقتضای کیمیا
نبتت بک با عیار سیم دار الضرب او
صاد در معنی ندارد در حالت چشم بتان
و رچه باشد نبل کون چون ظل خیر او سپهر
صادا ناند ضار در شکل لپکن در عد
رای او در حل و عقد ملک قلاب الامور
نبتت در ظل ظلیش نور و ظلمت نا جدال
اول ارد بهشتی در عالم دور او شد
پشتی بن و بازوی دولت حسام السلطنه

نه فلک در مطبخ احسان او شستی رماد
نالی در با معنی از چه از قلب جواد
رُح او کما ان کن خون مهان خواهد داد
ظلم از عدلش که این روز و شبی کلا واد
صرع غاصف تجنبد بهر دفع قوم عاد
اب چون کج بر سر آتش پذیرد انجماد
زیق رجز کج همچون سیم جوید انعقاد
بدر زاکر ناقد بپند بچشم انفاد
کر چه در صورتی که کل چشم خوبانستاد
هم بظل خیر او پیوسته جوید اعنضاد
هست چند بنضاد پنجهان در بطون فضا
قهر او در طی و نشر در هر طلاع الجناد
نبتت با عدل جمیلش آب آتش زانضاد
روز عمرش زاز سبب هر دم پذیرد از دباد
والی ملک خراسان عم شه سیلطان مراد

نهن کردد فقرا ز جودش چو او هام از بفر
 خصم چو بکند تبر سدا ر پلنگ است از هندا
 فرق بشیران چون سرفلوج از او در ارتعا
 گشتی نوح است اندامش که طوفان جنک
 زا ختران هر شب بدفع چشم زخم جاه او
 شام غمها عمد و ش از درازی اینچنانک
 زان سپس کند خراسان نار طغیان و قین
 شاه آنکشور بد نفویض کرد و اور ضد
 باکر از جنبه که خارا از تف شمیر شان
 در عشان موج غدیر و قوسیشان ابر مطبر
 چو ز سبک سبله زین کن کا بد از در با همچ
 کرد گرد موبک او هر هاد براتلال
 رفت باد چشم خصم از آتش خنجر نشاند
 کت دشمن را چنان کنزیم تیغ او تنش
 شهد پاک رضا را باز کرد آسان که کشد
 و ز برای آنکه آمد مضجع خیر الامم
 زاده خیر البشر فرمانروای خیر و شر
 بضعه موسی جعفر بوالحسن کنز غیر حق
 گز علش را ز کوئی عنده ام الکتاب

یت که ز خود از گز نش چو او رام از ضما
 مال چو ز بخشد نیر سدا ر طرف است از تاد
 جان مهران چون تن مصرع از او در ارتعا
 گشتش را کوه جودی کوه سب جواد
 ایمان آرد سپند و بخند خواند از بیکاد
 هر زمان کو بد اجاد ام سدا س در احاد
 دم بدم چون آتش دوزخ پدید فراتشد
 بار وانی شاه جو بر فضل حق که دعا عماد
 همچو چو بخشک از آتش پدید گرفت اتقاد
 خودشان چرخ ابر و خشمشان قدح زند
 ز بر افتیان در نیاید از تاختن خیل چباد
 ساختن فعل مرکب او هر تلالی زا وهاد
 و آب تیغش پاک کردن خاک از لوث فساد
 باورم ناید که اندر چشم پدید برد معاد
 چون حرم دارا الامان چون ارم ذات العباد
 شاید از خوانیش نار و ز جزا خیر البلاد
 مهبط وحی و کرامت معد صدق و سداد
 جنبه در مقصوره و حد در و آتش انفاد
 و رب کاخش راه جوئی دونه خط الفتا

هستند مخلوق دارد و صف خالق لا جرم
 نه توانم خواندش مخلوق چون دانم که او
 نه توانم گفتش خالق که رصع وجود
 مومار و نور و نار و وحش و طبر و ان و جاب
 غم شه زان پس که از فطر از ادت و در شب
 دار حفظ حرمت که در تعبیر آن چنانند
 تا سبع کفنی فرود این در بجنات ثمان
 سقف آن بکبر آن سوتر که کرد منتهی
 بعد این از که کیشان چون بعد کردن از زین
 خلق از آن بقعه کالد شک فردوس برین
 الغرض چون تازه شد این بقعه از تعبیری
 چون مرید کاو مراد خویش را جوید بجان
 پیر عقلم گفت قانی بی تاریخ او

در مدبش بیکه بنام طریق افضا
 عکس حقیقت نباشد عکس با عکس مضا
 ظل ذی ظل فرق دارد با کمال اتحاد
 جمله ز وجود رزق و جمله ز خواهند
 بهر طرف کرد او رفت از چشمش رقاد
 چون فلک باقی است بنیادش الی یوم التنا
 نامی کفنی قدر پیوست با سبع شد
 عالم اجسام را در ملک صورت امتداد
 فضل آن بر آسمان چون فضل انسان بر جماد
 نام عقبی شد ز یاد و حجب نباشد ز یاد
 اینچنان که عود صحت تازه مبه که در فواد
 از بی تاریخ سال آن نمودم اجتهاد
 مصرعی گویم که هم بنام پند راه رشاد

گفتش ایست مضرع دلکش چیت گفت

که مرید جوی ازین در که وزین سلطان مراد

فرش دار الحفظ کاشی است بر روی فرش کاشی در دوره این قصبه رسم این است
 چند فردی از آخر قصبه

خلاف تو خاک با اثر کان ملائک کرد با شهیر
 غبارش بوده کوئی عمر هاد رطله عنبر

زهی کلخ هما بونی که رویندش نام از
 نیش خفته کوئی سالها در بستر سوری

بجای خاک دروی عو و مشک و عنبر و لادن
 شبان تیر کرد و بی آبت خیر کز هر سو
 ز بس آینه چون آینه گون گردون بود لیک
 توراروزی اگر آینه محتاج جلا کرد
 کالیخا استجان پرور که مرغان خوش الحانتر
 ز خاک درکش خورشید دار چمن نورانی
 کداین نور نور مشتین و قبله هفتم
 خد بو خطه ایمان فخار عالم کان
 قضا حکمی که حکم نافذ اوزا از ازل جا
 هر گیتی صونفس نفیس او بود معنی
 من دعوی مداحی او حاشا زهی خجالت
 مرا این فخر بس کز هر نعمت رواق او
 بهین فخر سلاطین شاه ایران سائیه بیچون
 شخصه پنجهز سلطان قاجار آنکه میگرد
 زمین بار کاش سجده گاه جبهه طغرل
 چنان آسود با تدبیر صدر اعظمش ایران
 ز ظلم و جور بیداد و جفا و فتنه و آفت
 که دار جاد و ظل خد پولا مکان خرکه
 غنایدین و دولت جوهر تیغ جهان کبر

بجای سنگ دروی رولعل و لؤلؤ و کوهر
 کند روی هزاران مه طلوع و صد هزار
 پی تعظیم او کبریده کردون چمنه و چنبر
 فردا بد فلک در ساجتس جوز مشت خاکستر
 فرو بندند مرغان جناز انعمه در حجر

که آرد سجد بر خاک در او خسر و خاور
 قسم جنت و نیران سبیل شاه از در در
 بمو و مار و جن و انس شرق و غرب بحر
 همه عالم عرض ذاک شهرت او بود جوهر
 چه گوید بند از مولا چه دانند صادر از جبه
 سخن زانم که در عهد شهنشاه فریدون فر
 که سبنازد با و اورنگ و مهبالداز و افسر
 خراج از کشور خاقان و تلج از تارک قصر
 غبار آستانش توتبای دیده سبخر
 که نتوان یافت دروی نام ز اشوب و نشان از شر
 جهاد رسائیه عدل شه ایمن خاصه انکشود
 که زاند حکم انوی شهرار معدن اکثر
 پناه ملک و ملت عم دارای جهان داور

حسام السلطنه سلطان مراد زاد در بادل که در بنا کف در بانوال او کم از فرغ
 و در بنا بار دیکش با و هاد در روز بار آمد چو شخاک در کعبه ذلیل و خوار هم زر
 باقی این قصیده معلوم نیست کجاست اما کتیبه های قبور واقع در دار الحفظ
 در شرح مدقونین در روضه مقدسه نکاشته خواهد شد

ذات السباده

ذات السباده مناره که بنایست طولانی تقریباً طول سی دو ذرع و عرض آن مختلف است
 بعبارۀ اخری میتوان گفت سه قسمت قسمت وسطی عمارت است صدس طرف مغرب آن
 ایوان حسام السلطنه است که از آن بدار الحفظ میرود مقابل ایوان حسام السلطنه قبر
 مرحوم حاجی میرزا حبیب خان مشیرالدوله پسران اعظم است در پشت این قبر طاق مانده
 که آنرا تحویل خانه کونیند اما در سمت بکر ذرات السباده یکی در طرف جنوب قسمت وسطی است
 که از آن با ایوان مسجد کوه رشاد میرود و قسمت بکر در شمال و در برابر قسمت جنوبی در قسمت
 جنوبی جناب حاجی میرزا رضای مستشار الملک که حالا ملقب بمؤتمن السلطنه است مقبره
 برای خود ساخته است و قرینه مقبره مؤتمن السلطنه در قسمت شمالی مسجد بالاسراست
 واقع در ذرات السباده و این غیر از مسجد بالاسراست که متصل میشود بضرع مطهر و بروی
 در ایوان مسجد کوه رشاد راهرو سقاخانه ایوان طلاست ذرات السباده نیز از این کوه
 شاد آغامی باشد در بالای دری که از ذرات السباده بدار الحفظ میرود بخط نستعلیق
 جلی قطعۀ مسطوره در ذیل کتیبه شده است

سلیمان زبان چشم و چراغ دود شاهان که کنز چاک در گاه او فغفور و خاقان شد
 بنانا کرد قصر دولتش از صنع بگردانی بنای ظلم در روی زمین بکبا و پراشد

شهنشاهی که کُرک از کوزه بپم شبان دایم
 کجا شبر زبان دارد بعهدهش دست بکشد
 بفرق شاه کوناج شهبی نازد روا باشد
 بجد الله عطا فرمود ایزد این سلیمانرا
 ترزل چون با بن عالی بنا افتاد از لرزش
 بتجدد بنا بشد از فرمان شاه دین پرور
 چون بنان کف جودش نمود آغاز در پاشی
 چراغ دولت شاه با در روشن تا ابد یارب
 خرد گفت از زبان قدسیان تاریخ تعمیرش

بدور عدل او در پوستین بره پنهان شد
 بن ناخن بخوز آغشته اش از زخم دندان شد
 که خاک در کشتن بپتد د بهیم شاهان شد
 هر آنچه ری که فخر خسران و تاجدار شد
 بمرسور خنده ها چون چاک در دلهانما شد
 گفت کجور همت از پیش سپم و زرافشان شد
 گفت سائل صدسان پوز کوه ها الوان شد
 چنان کز مهر این کبند فروزان شمع ابله شد
 مظاف جن و انس آباد در عهد سلیمان شد

از این اشعار معلوم میشود که در عهد شاه سلیمان صفوی زلزله بدارالسناده خواجه و
 آورده و آن یاد شاه بمرمت آن پرداخته و شعری در دو طرف نزدیک همین در که از
 آن بدارالحفاظ مبرورند رسم است که از مباشر مرمت خبر میدهد و اینست شعر

هزارش کور که تعمیر بخشد مقام بسعی بند در کمال کشت تمام

در بالای از راه دارالسناده در همان طرفی که در ب حرم مطهر است این چند شعر بخط
 ممتاز حجاری و رسم شده است

بکاخ عالی شاهنشاهی که بر او
 چراغ دوده چند فروغ دیده دین
 همین نتیجه مو که کل خطه طوس
 بعهد دولت سلطان ناصر دین
 نموده خیر انجام بسکنت مسکن
 که چشم شرح شد از روی آفرین
 زین مرقد او رشک و ادبی این
 که شمع چشم او را هم سپهر لکن

بدورد اوی عم شاه افریدون	که بر نایفه کردون ز حکم او کردن
بگاہ تو ایست کن ملک فضل الله	که منقح بوجود و بند فضل حور
گینه چاکران آستان عرش نشان	مهمین سلاله منصور خانزاد حسین
سرخان خراسان سترک سرقپی	که روز معرکه دشمن کش استپ شکن
چو داد زینت آذین برین هماون در	که رفعت شرف و فیض زابود معد
چه در درمی که فلد سابه اش به سهر	چه در درمی که بود پادشاهش قهرن قرن
ز نایبات نایب کایبات زاملجا	ز حادثات جهاز میکتار امانز
بوصف زینت آن وهم کر کشیده زبان	بشرح رفعت آن عقل اگر کشودهن
باعتماد من آن باد بسته در چنبر	باجتهاد من این سوده درهاون
غرض چو شد در مشکوی بو الجشن دین	ز حسن سع حنجان شهر برو مستخر
بدیجه از پی تاریخ سال سرخوش گفت	از بنعل بحسن خواند بو الجشن

گینه الداعی لدوام الدوله الفاهره الساطیه العبد المحقر الفقیر محمد بن الاصفهانی
 نیرد رسال هزار و سبصد که نواب الارکن الدوله محمد تقی میرزا حکمران خراسان
 و سپستان بودند بحکم هماون اعلیحضرت شاهنشاهی (ناصر الدین شاه دام ملکه)
 دارالسلطانه مبارکه را بمرمت آئینه کاری مزین نمودند و صبوری ملک الشعراء
 آستانه مقدسه قصید مسطون در ذیل که حاکی از این اثر فرخنده است نظم کرد
 در این مقام کریم رسم شده

در کھی کا بنده اش آئین عرش کبریا	قد سبار بردش پیوستی التیلت
در کھی کردون ستمو بفعه کبوان علو	روضه رضوان غلام و کعبه جنبنا

سَقْفِ الْغَالِمِ پناه و فرزانِ عرشِ ثلثینا
 مَهْطِ فَبِضَالِهِ و مرکزِ سر و جُود
 بَرِ فِرَازِ آن چو بَدَنی لای مَکَانِ بِالْاَیْضِ
 مَسْوَبِ بَاعِشِ و حَمَنِ اسْتِغْنِ نُوْرِ خُدایِ
 کَرِ حَکِیمِ اَبْعَادِ رَا حُکْمِ سَنَاهِی ذَا دَهْ
 بَرِ رَا سِنِکَاخِ اَقْدَسِ حَلْفِیْ اَوْ بَیْخِیْتَه
 سَیْجِدْ کَاهِ پَادِ شَاهَانِ جِهَانِ بَاشِدْ کَیْلَه
 بُوَ الْحَسْبِ نَوعِیْ نَاوَهْ زَهْرَا کِه دَرِ بَاغِ و جُو
 حَیْثَه بَرِ ذَرَانِ رِضَا سِلْطَانِ بَرِ کَرِ خَانِ
 شَاهِ اَوْ رِزَاکِ و لَابِتْ طَاهِ کَرِ دُونِ شَرِکِ
 اَوْلِیَا اَوْ زَا مَیْرِدِ اَصْفِیَا اَوْ زَا مَطِیْعِ
 مَعْنِ طَوْبِیْنِ فِخْوَمِیْ نُونِ و قَلَمِ
 اَزْ خُدَا بَاشِدْ اَجْطَاهِرِ حَرِ و بَرِ اَمْسَلِدْ
 حَکْمِ اَوْ دَرِ اَفِیْنِشِ بَیْ حَکْمِ اَللّهِ مَا بَرِیْدِ
 حُبِّ و بُغْضِ اَوْ لِعَقْبِیْ مَوْحَلِدِ و حَیْمِ
 اَنجَه مَوْسِیْ خُوَادِ رَطُوْرِ اَزْ خُدَا و نَدِیْدِ
 گو یَا دَرِ طُوْسِ اَنْدَرِ زَادَهْ مَوْسِیْ مَکَرِ
 پَاکِ جَانِ و پَاکِ زَادِ و پَاکِ اَصَا و نَاکِ
 عَرِیْ پَاکِشِ رَا کِه دَارِدْ اَفِیْنِشِ دَرِ رَسَبِ

خَاکِ اَنْ عَیْبِ سِرِّ و خَشِیْتِ اَنْ بَیْضِیْتِ
 مَشْرِقِ نُوْرِ خُدَا و مَعْرِیْ بَیْ حَمِ هَدِیْکِ
 بَرِ زَبَنِ اَنْ چُو بُوْیْ اَسْمَانِ دَرِ زَبَرِیْتِ
 و دُشْنِ اَزْ اَنْ سِرِّ الرَّحْمَنِ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوِیْتِ
 گو یَا دَرِ اَبْنِ فِضَا کَ اِنجَا بَرِ اَنْ اَزْ اَنْتَهَا
 بَعِیْنِ اَنْ کُوْنِ بُوْ اَنْدِ حَلْفِیْ نَا خُوْدِ کَلْبِیْ
 پِشْ کَاهِ بَا و کَاهِ پَادِ شَاهِ اَوْلِیْتِ
 دُوْ حُدُودِ اَبْعَادِ اَزْ اَوْ هَمْوَارَهْ دَرِ شُوْیْتِ
 بِنْدِ اَمْرِشِ قَدِ فِرَازِ بَرِ حَکِیْمِ قِیْصَتِ
 مَشْعَرَا زَاهِ قَدِ اَسْمَعِ بَرِ مِ اَصْطِطِیْقَتِ
 گو مَرَادِ اَوْلِیَا و پِشْوَا یِ اَصْفِیْتِ
 دَرِ رُجْحِ اِنْمَا و بَیْ حَمِ بَرِجِ هَلِ اَتِیْتِ
 اَزْ قِضَا بَاشِدْ اَطْلَافِیْ حَرِ اَبْرَا اَوْ قِضَا
 فَعْلِ اَوْ دَرِ مَاسُوْ اَللّهِ بِفَعْلِ اَللّهِ مَا بَاشَا
 قَهْرِ لَطْفِ اَوْ بَدِنَا مَابَهْ خَوْ و رِجَا
 کَا نَفْعَا لَنْ تَرَا اِنْ شَاهِدَا اِنْمَا عَمَلِ
 کِه مَبَارِکِ رُو یِ اَوْ اَبْنَهْ رُو یِ خُدَا
 اَبْنَهْ تَطْمِ دَرِ قَرَانِ بَرِ اَبْنِ دَعْوِیْ کَوَلِیْتِ
 اَنْ کِه جَدُّشِ مُصْطَفِیْ جَدِّ کِه مَرِ قِضَا

پد نیشاه ولایت افتخار اولنا
 نیشی اندام چندانش واجب بین
 من نکونم مکنتش خاشاکر امکان بر سر
 واجب ممکن لباس ممکن واجب اساس
 خاک کاخ را بچشم اندک کشد چون بک
 چون وز باد صبا از روضه جان بخش او
 بارگاه عالی او که عبداهل صفا
 در زمان دولت اسکنند از اغلام
 ظل نردان ناصر الدین شاخو رشید ملوک
 خیر ضابط قرآن شهریار در قرن
 نبرد او با هوکرک و لجن کال جور
 روح او از راستی که است کشید کفر خم
 در جفا از فتح مهباشید بجز نخوی خیر
 اخش دولت فرزند و کوشش بیضا
 بند جامش جلال و زاده دستش نوال
 از سخاوت و احسانش که بار در درج
 منت عهدش نما الله کجا و زانکه
 زاپر بکباد و چیز او را بجل و عقدا
 تا باحق بود او را بقا باشد بلی

پد نیشاه و سالی کافنا باندیظت
 که چه از امکان بیالای فهاوش و بیتا
 هم نخوانم واجبش استغفر کان خطا
 هم بر و ن از ما سوی الله هم در و از با
 الله الله خاک در این آستان با تو بیتا
 روح روح کوئی هم باد صبت
 آستان اقدس او قبله اهل دعایت
 گز فروغ تاجش او ذک کمانه با بیتا
 آنکه فرود ما و شمس ملوک نیش
 که خداوند بد قرن زمین او راست
 نه بعهدا و بتهو باز از لجن کج
 تیغش از خمب کس کرد است قد ملک راست
 وایت مرفوع او قرآن خیر از مبتدایت
 منظرش بر جیش از خاطر شرح زیاست
 بست طبعش سخاود نرم چشمش چپ
 از بسا این ریشه کلکهای امان جای کلک
 خفته چشم پری و بان بکنج از زوایت
 نه روی ابطال بند با زوی کشور کشید
 روشن است سار این پد نیشاه خیر بقایت

واندین دوزان که در مشرف زمین یابود
 افتخار شرف رکن الدله کز فدوم مقام
 اشرف و امجد تقی بز محمد پادشاه
 چون بود مرضی این باب هابون خدش
 ز اهتمام ابن شهینت داده کاندراستان
 این هابون کاخ گردون تیر کروی شرف
 همچو گردون از کواکب نبت و این کفر
 شد برین از کواکب کوی از نور آسمان
 عکس نسیان اندین آینه ایسکندری
 شب چون پنی در حجاج روشنش عکس لیل
 نور جان ز آینه نور آینه از این امام
 شهر ناردین سلیمانند خضرش
 بر در کاخ جلالش صد ملک چون جبرئیل
 و این حرم در پیشگاه انبیا جهان
 می بر کوی گمان آب بلقیس نظر
 الغرض ز این چون آینه کفر این کاخ
 ز بنصره ناکه سرش غیبش اند کو گفت
 دید حقیقین کشای آینه حاجت طلبت
 در در ربذ از السیاده در صفة سقا خان است و در آن صفة کتبه بخط نستعلیق

در سنک رسم شده و کتبه دیگر بر روی کاشی در دهنه صفه دور میزند و مضمون
کتبه دوازده بند محتم است و در بالای کتبه در هر دو طرف صفه روی کاشی معرق
بهار خوب نوشته اند (عمل استاد صالح غابد متقی ابو بکر زین علی بن محمود نجیب بن ابوشو
خداش بنام زاکر بگوید خداش بنام زاکر کاتب رقی) کتبه سنک سقاخانه واقعه
در مزار السیاده اینست (السلطان المعظم شهنشاه الاعظم مولانا مولانا العرب العجم السلطان
ارض الله حافظ بلاد الله مجد الممالك علاء الدوله والدين غياث الاسلام والمسلمين ظل الله
في العالمين كهف الثقلين سلطان الخاقين ابو الفتح قسيم امير المؤمنين اعلى الله سلطان
السلاطين ذوالمنقب والمناصب محمد بن مسعود اعز الله انصاره بسعي العبد المذنب الفقير
الراحي الى رحمة الله محمد بن) و در زیر این کتبه سطر دیگری است بدین مضمون
(الصاحب اجل الكبر المؤيد المنصور العالم العاقل نظام الملك و صدق الله
والدين بتاریخ او ائمه سبع و سبعین و خمسمائة

در بالای چهارچوب رسم شده که از ابواز طلا داخل دار السیاده میشوند نوشته است
(امر بتجدد الباب من خالص ماله العبد المذنب الراحي ناصر الدوله والدين نصر الله ابن
شمس الدين التهامي تغبل الله منه في تاريخ سنة خمس وثلاثين وسبعائة بعمل استاد علي
نجار الكشابوري

از دار السیاده مبارکه از طرف شمال وارد میشوند به بنای مربع مستطیلی که عرض آن پنجاه
و نیم و طول شش ذراع است ضلع شمال شرقی این بنا در زیر کلدسته طلاست و در مقابل این ضلع
طرف مغرب سقاخانه مسطوره در فوق است خود این بنا بر اثر سقاخانه ابواز طلا معروفست
و پشت سقاخانه در طرف مغرب حوضخانه مثل فرشباشی آستانه مبارکه میباشد که طوک

چهار ذرع ونیم و عرض سه ذرع ونیم است

مسجد بالاسره که در جنب قسمت شمالی دارالسنه است در طرف مغرب اراک التبار واقع و بنا کنند بطول چهار ذرع و عرض سه ذرع و محاذی آن در طرف مشرق دارالسنه مسجد بالاسره است که بواسطه صفه و صل بنا لای سربارک میشود و هفتند ذرع طول و پنج ذرع عرض دارد در صفه مذکوره در دو طرف این چند شعر بخط نستعلیق بسیار جلی حجاری شده است

این مسجد فرخنده که بر مسجد اقصی دارد شرف از شهد سلطان خراسان

تعمیر و نقش شد زین کربان در دولت پانده شاهنشاهی ایران

از قنت سر حلقه اصحاب شهادت عباس قبلخان فلک جاه و بلا حیا

این نقش روان بخش جو افروذ بر این طاق ایندشت شایسته چو آورد کینا پان

خرم پی تاریخ طرازش بشنا گفت بنک و علی ناندز عباس قبلخان

از مسجد بالاسره بواسطه صفه میروند مسجد پشت سر عرض این صفه دو ذرع و طول آن سه

ذرع و قبر مرحوم حاجی محمد ولی میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلیشاه در طرف غرب این صفه

واقع شده است و طول مسجد پشت سر هفتند ذرع ونیم و عرض آن سه ذرع است و در درگاه منته

در طرف مغرب این مسجد است که یکی از آن دو پیجره دارد که بر اهر و سقاخانه ایوان طلا در

محاذی ایندو درگاه در طرف مشرق صفه اینست کوچک با تمرینت بعضی دو ذرع و طول

دو ذرع ونیم در این مسجد حاجی میرزا موسی خان متولپناشی که شرح حال آن بنیاید مدفون

از این قبر میباشد بروافی که در پشت سر واقع است و صفه ظاهرا سی و جنوب آن میباشد حاجی

میرزا علی اکبر قوام الملک شیرازی نیز در مسجد پشت سر در درگاه مانند دی در طرف شمال شرق مسجد

پشت سر بنجاک سپرده شده است در بالای از راه منبت کاری و واقفیت سر قصبه و غرائز از

مرحوم حکیم فالذکتیبه شد که مطلع آن اینست

زهی نزلت از عرش برده فرشت نور و نوق زهین زهین تو محسوس هفت کلمه مطبق
اینقصیده فزید از ترپین این رواق خبر میدهد که هفت شعبان علی نام و استاد می باقر نام
انجام یافته و شعر تاریخ آن اینست

پس از زود سرد از برای سال طرازش

زهی زهین تو مسجود نه رواق معلق

چون اینقصیده حکیم مشارالیه غفره الله در دیوان او طبع شده بنکارش تمامی آن نیز خت
از رواق پشت سر بواسطه مموری که در دزرع عرض و پنج ذرع طول دارد بطرف مشرق حرکت
کرده بمجد زنانه میانند و آن سه ذرع عرض و هفت ذرع طول دارد اما خود در رواق پشت
سر که پنجه بوجهی در خانه دارد تقریباً بطول هفت ذرع و عرض شش ذرع و نیم است
توجهی در خانه

توجهی در خانه وصل بر رواق پشت سر در شمال آن واقع است طول این بنا شانزده ذرع و نیم
و از مشرق بمغرب است عرض آن هفت ذرع و نیم و از جنوب بشمال است از طرف غرب آن به
ایوان طلای صحن عتیق میروند از طرف شرقی راه با اعوجاجی بگنبد اللهویرد پنجان دارد
جنوب آن رواق پشت سر و شمال آن صحن عتیق است قبر مرحوم میرزا محمد خان سپهسالار اعظم
در شمال توجهی در محلی است که پنجه بصحن عتیق دارد نظم و نثری چند نیز در این محلی
نوشته شده چون متعلق بالواح قبور و تاریخ و فائده فوین است در جای خود نگاشته شد

گنبد اللهویرد پنجان

گنبد اللهویرد پنجان در مشرق توجهی در خانه و شمال شرقی حرم مطهر واقع و بنا اینست متن و مترفع

با محال تائق و استحکام و خاکی از علو مقام بانی که از امرای دولت صفویه میناشد عرض
 اطول زمین اینکند بازده ذرع و اقصر آن تقریباً هشتاد و نیم و کشت صفا دارد در ^{صفا}
 بمطالک کاشی معرق ممتاز و لادت رحلت ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین و

بعضی حادثات غیر بترتیب عباوات میطور در ذیل مرقوم شده است

در صفا که بدار السعاده میزند نوشتند اولاد امیر المؤمنین و امام المتقین سلام الله
 علیه علی اولاده الطاهرین بوم الجمعه ثالث عشر رجب المرجب بعد مولد النبی ثلثین سنه
 و مضی الی ربه شهیداً لیله الجمعة الحادی و العشرین من شهر رمضان سنه اربعین من الهجرة
 و ولد الامام ابو محمد الحسن بن علی بن ابیطالب منصرف شهر رمضان سنه ثلثین من الهجرة
 و در صفا بین مرقوم توحیدخانه و مرقوم است اولاد الامام ابو عبد الله الحسین بن
 علی بن ابیطالب علیه السلام فی اربعین الاول سنه ثلث من الهجرة و مضی شهیداً بوم التبت سنه
 احد و منتهین من الهجرة و ولد الامام زین العابدین علیه السلام خامس رجب سنه ثمان و ثلثین
 و توفی ثانی عشر محرم سنه خمس و نبعین

(از اینجا اولاد که در حلت امام بزرگوار از سوق کلام بواسطه منامحه کتاب با جهه دیگر
 سقط شده بود برای رفع این منقصه از تالیف معتبره استخراج کرده افزودیم لهذا گوئیم
 ولد الامام ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام فی ثالث شهر صفر سنه سبع و خمیسین للهجرة قبل
 قتل جده الحسین ثلثین و قبض سنه سبع عشره و مائه و ولد الامام ابو عبد الله جعفر بن
 محمد الصادق علیه السلام سنه ثمانین من الهجرة و قبض سنه ثمان و اربعین و مائه و ولد الامام ابو
 ابرهیم موسی بن جعفر کاظم علیه السلام سنه ثمان و عشرين و مائه و مضی فی شهر رجب سنه
 ثلث و ثمانین و مائه للهجرة)

در صفة هر دو در ذار السعاده مکتوبست و لدا الامام ابی الحسن الرضا علیه السلام سنه ثمان
 و اربعین و مائه و قبض فی صفر سنه ثلث و مائه و و لدا الامام محمد بن علی النقی علیه السلام فی
 شهر رمضان سنه خمس و تسعین و مائه و قبض فی ذی القعدة سنه عشرين و مائین
 در صفة مرمو صحیح رسم است و لدا الامام ابی الحسن علی بن محمد النقی علیه الصلوٰة والسلام
 للنصف من ذی الحجة سنه اثنی عشر و مائین و توفی فی رجب سنه اربع و خمسين و مائین
 و لدا الامام ابی محمد الحسن بن علی العسکری فی شهر ربيع الاول من سنه اثنین و
 ثلثین و مائین

و در صفة مرمو توحید خانه و یابن پای مبارک نوشته است و لدا الامام ابوالقاسم محمد
 ابن الحسن صاحب الزمان صلوات الله علیه لبله النصف من شعبان سنه خمس و خمسين و مائین
 و سنه وفاته عند تعالی بعد ان کماله الارض فسطا و عدل انما ملئ ظمما و جورا
 و در صفة مرمو یابن پای مبارک ابن رباعی بخط نستعلیق نوشته شده است

جبریل زعرش آمد و خوراز نغم از بهر طواف شه فردوس حرم
 عمدا پر خود بردم مقراض هند شاید که بدین وسیله کردند مقه

در صفة که پنجره بدار الصبا فر دارد بخط نستعلیق ابن اشعار معرفی شده است
 خوش ناپایست این بنا که زند فرش اوت که بر فر از فلک
 ناکند رفعتش نظر بنها د از مه و مهر نه فلک عینک
 چون بود در جوار روضه شاه خردم کف کمانه بی شک
 سال تاریخ ابن خجسته مقه کعبه خلق و سجده گاه ملک

چند حدیث که در دو در صفة ها بخط ثلث معرفی شده بر ترتیب از درمی که از صحیح بابنخل

وَأَرَادَ بِشَوْنِهِ نِكَاسَهُ مُبَشُورًا

عَنْ الْأَمَامِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُقْتَلُ حَفْدَةٌ بِأَرْضِ خُرَّاسَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدًا الْجَوَادَ مَا لَمْ يَزَارْ وَالِدَكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخُرَّاسَانَ فَقَالَ الْجَنَّةُ وَاللَّهِ الْجَنَّةُ وَاللَّهُ دَرَصَةٌ جَنِبُهُ بِطَرْفِ زَائِنَةَ نُوشْتَهُ عَنْ أَبِي الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَقَلَ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِي النَّوْفَلِيِّ وَرَوَى عَنِ الْأَمَامِ مُحَمَّدِ الثَّقَفِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ بَيْنَ حَيْدِ طُوسٍ وَقَبْضَتِ قَبْضَتِهِ مِنَ الْجَنَّةِ مَنْ دَخَلَهَا كَانَ مِنْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ النَّارِ وَقَدْ تَشَرَّفَ بِكِتَابَةِ هَذِهِ الْأَحَادِيثِ بِوَفْوِ اللَّهِ فَخَرَّارًا وَوَدَّيْتُ وَرَدَّيْتُ دَرَصَةً جَنِبًا مَكْتُوبَةً عَنِ الْأَمَامِ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ بِخُرَّاسَانَ بَقَعَةٌ بِهَا عَلَيْهِ أَسْمَانٌ تَصْبِرُ مُخْتَلَفًا لِلْمَلَائِكَةِ فَلَا يَزَالُ فُوجٌ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَفُوجٌ يَصْعَدُ إِلَى أَنْ يَبْغِي فِي الصُّورِ فَيَقْبَلُ لَهُ بِابْنِ رَسُولِ اللَّهِ وَابِي بَقَعَةٍ هَذِهِ قَالَ هِيَ بَارِضُ طُوسٍ وَهِيَ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَّانِ الْجَنَّةِ وَمَنْ زَارَنِي فِي نِيَّةِ تِلْكَ الْبَقَعَةِ كَانَ كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَبَّرَ اللَّهُ لَهُ

ثَوَابَ الْفِجَّةِ مَبْرُورَةً وَالْفِجَّةُ مَقْبُولَةٌ وَكُنْتُ أَنَا وَأَبَاؤُنِي شَفَعَانَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
 دَرَصَةٌ جَنِبًا أَنْ رَسَمَ اسْتَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ائِمَّنَا بِرَبِّدَا اللَّهُ لِبُدْهِ الْآخِرِ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِثْلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمِثْلِ سَيْفِيهِ نُوحٌ مِنْ رِكْبَتَيْهِ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّهَا النَّاسُ اتَّقُوا فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَعَرَفْتُمْ أَهْلَ بَيْتِي

دَرَصَةٌ جَنِبًا أَنْ مَسْطُورًا سَمِعْتُ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرِ الْجَوَادَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَزَّ وَجَلَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ ثُمَّ اتَى الْمَدِينَةَ فَسَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ اتَى أَبَاكَ الْمُبَرَّكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَارِفًا بِحَقِّهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ اتَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ فَسَلَّمَ ثُمَّ اتَى بَعْدًا فَسَلَّمَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى بِلَادِهِ فَمَرَّ بِقَدِيقَةِ اللَّهِ مَا يَبْحَثُ بِهِ فَابْتَدَأَ بِأَفْضَلِ النَّاسِ ابْتَدَأَ بِمُخْرَجِ الْخُرَّاسَانَ

خراسان الی زیارة ابيك فقال بل باقی الی زیارة ابي

در صفه جنبت آن نوشته عن الامام ابی الحسن الرضا علیه السلام قال من زارني علی بعد ذاری الی غیر
وعنه علیه السلام قال لا تشد الرحال الی شیء من القبور الا الی قبورنا واتی مقبول بالسم
ظلمًا ومدفون في موضع غریبه فمن شد رحالًا الی زیارنی استجیب دعائه وغفر الله ذنوبه
در صفه جنبت آن نكاشنه شد روی احمد بن حنبل في مسنده عن ام سلمه رضی الله عنها انما
نزل قوله تعالى انما يريد الله ليهذهبا الی آخر الاين اخذ رسول الله صلى الله عليه واله افضل
كنايه فكنابه عليا وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام وقال اللهم هؤلاء اهل بيتي فاذهب
عنهم الرجس طهرهم تطهيرا قال الامام السلمة فدخلت الی آخر الحديث

در صفه جنبت آن مسطور است روی البخاری والمسلم في صحيحهما ان النبي صلى الله عليه واله
خرج ذات غداة وعليه مرط مرحل من شعر اسود فجاء الحسن فادخله ثم جاء الحسين فاخذه
ثم جاءت فاطمة فادخلها ثم جاء علي فادخله ثم قال انما يريد الله الی آخر الاين وروی احمد
حنبل عن النبي صلى الله عليه واله قال ابي تارك فيكم الثقلين الی آخر الحديث

گنبدیه دوره دهنه کبند از میان سوره مبارکه جمعه میباشد و جای قدم زایچه تعمیر نموده اند
از کبند اللهو بردنجان راهب کبند خاتم خان و کبند خاتم خان در مشرق حرم مطهر است
و اشخاصی که از دریا بن پا داخل حرم میشوند بکبند خاتم خان میبایند و سعادت فضای ابن
بناطولا بازده درع و عرضا هشتاد درع است قبر حمزه سبزی حشمه الدوله ابن مبرور هاپطنه
رضوانجا بکاه عباس میرزا در ضلع شمالی کبند خاتم خان است و قبر مرحوم میرزا ابوالقاسم
معین الملک در ضلع جنوبی در محاذی آن واقعست در طرف شرقی کبند خاتم خان دارالسعاده
مبارک است که از آن داخل ابوان طلا می گنجند میبایند و عزید اللوصیح کوئیم اشخاصی که

از صحن جدید میخواهند داخل حرم شوند با بوان طلا آمدند داخل دارالسعاده میگردند
 و از دارالسعاده بخط مستقیم وارد کبند خاتم خان شده از آنجا نیز بهین طریق بحرم مشرف میشوند
 دارالسعاده بنا آئینت قریباً مربع مستطیل که طول آن از شمال بجنوبست و دوازده ذرع و عرض
 آن ده ذرع اصلاً این عمارت از بناهای آللههارخان آصف الدوله ورواقی عالی و محکم بود و بی
 در سال هزار و سصد که موکب سعودا علی حضرت شاهنشاه جمجاه ناصرالدین شاه خلد الله ملک
 و سلطان عثمانیه بارت مشهد فرمودند و محمد ابرهیم خان امیر السلطان و زبردربار اعظم
 خزانه عامره و مکرم که دارای مشاغل عمده عده بدهد بکمر نیز بود التزام رکاب اعلی داشت در منزل
 داورزن من اعمال سبز و داعی حق را البت کجایت گفت بر حمت حق پیوست نفس مرحوم عمری
 الهه زابارض اقدس حمد کرده در ضلع جنوبی دارالسعاده بجایک سپردند جناب امیرزا علی اصغر خان
 امیر السلطان و زبردربار اعظم و خزانه عامره و مکرم و غیرها خلف مرحوم پناه امیر السلطان
 مرحوم از اعمال خیریه که بجهت ترویج روح والدبزرگوار خود بنجا آورده یکی تربیت این ذوق
 مقدس (دارالسعاده) است که با آئینه و زینتهای مناسب آراسته و چندین هزار تومان بمصروف
 اینکار خیر رسانیده اند و شرح آنرا در قصیده مسطوره در ذیل صبور پی ملک الشعری
 آستانه مقدسه بنظم آورده و هی هذا

مرحبا کخ فلک منظر خورشید ظهور	جدا دارها بون سعادت ستور
سره چشم ملک غالب طره حور	بارک الله حریمی که بود خاک درش
سجها کرد پی مغفرت از رب غفور	لو خوش الله مقامی که در آن ابرهیم
با چنین خجکی ز همت بجان باشد دور	با چنین کخی رفعت بفلک باشد کذب
که شود ذیل کنه پاک ازین خاک طهور	سوا اینکاخ بچم خاک بیوس از سر صد

راست چون در فلک چهارم بدت المعز
 همچو آینه درون صفا کن از زنگ غرور
 آب کوثر نخورد دست شرباب انکور
 تا شو لایق اخضاد زین بزم حضور
 گشت از امر خداوند تعالی مأمور
 سبزه نهند کند از این حرم قریب غرور
 کامدا نند نظر موسی در وادی طور
 اری که گفت ولی دید بودش مپسور
 منظر زاده موسی هم او را منظور
 پافنه ز امرها بونش در دهر ضد
 آن چو خورشید بانوار هدايت مشهور
 گرز جلال حرمش نور دهد تادم صور
 رخساری از محمدش هر چه بتورته و زبور
 در کفش قبلة اقبال اناشت و ذکور
 امر او سار بر هر چه و خوش است و طهور
 از سرتیپ پاکش چو کند باد عبور
 گزینند بلباب جلالش عصفور
 خدش شاه و کداد رخور هم مقصود
 که بود عبثش پابند و جیشش منصوب

اندر اقلیم چهارم بود این کعبه قد
 گزید بن دارستان بود وی امید
 ره بخت نبرد منکر این حضرت قد
 غایب از خود شو بپنود سو آنحضرت بوی
 گز کلیم الله در طور بجای نعلین
 عوض پای تعظیم ز گردون خورشید
 اری اینطور تجلی که آن نور بود
 فی خطا کفتم نوری که دیدی آن
 موسی از طور سو کوس شد کاشک هست
 اولین جلوه داد از رضا اندک قضا
 اخبر بچ نبوت خلف پیغمبر
 نور مشکق ابدی تو مصباح ازل
 جزوی از معرفتش هر چه بقران مجید
 حضرتش کعبه مال خواص است و عوام
 حکم او جار بر هر که وضیع است و شریف
 مغزسگان هم او شود غرق عبیر
 راست در سگد بچیر یک شو هم پرو
 چون نبود از چه تقدیم در پیکان شهید
 در زمان ملائکستان ناصر دین

شمشیر او بکس ز فرق و قدش تاج و کبریا
 آن شهنشا که تاریخها چون عهد
 اند که بر در که او تاج کس زار دختا
 عالم سلطنتش امن از آشوب فساد
 و اندر آن دوره که با تولى بطلان بود
 اشرف ماجد شهنشاده رکن الله
 عزم فرمود در تبعه کس که بجز طوفان
 خرد که سلطنت افراشته جوانی سوشق
 صد فرخ فرمید و رامین السلطان
 آسمان رتبه خورشید مقام ابرهیم
 آن برومند سرختی که بیباغ دود
 آن امینی که بهغانوز امانت کرد
 حزم او ز اهر بفرمید زین بود وزین
 پیشتر زانکه کند و کس شاه می خضد
 شاه چون یافت با الهام که از دست سپهر
 خواست تا زنده بود از جوتازنده شود
 داد فرمازی که بار ای از راهی ستم
 خود ز راه طبرستان تابو شمس شومس
 قصه کوتاه که در راه بهین خواججه زاد

تا ابد هم شادی بود و بار سرد
 رونق افزای سنهین و شرف بخش شهور
 اند که حضرت او بواج سپارد مغفور
 پایه مملکتش سال از آسبب فتور
 مرخرا سنا ز در دست طالت نظم امور
 که کشد خورش بر ملک طاک ز اهن سوز
 برد رخسار دین و زین تنظیم شعور
 رفت از ماهچه خرد که او جلوه هور
 گاندین دولت زوز افزون بد فخر صد
 که فلک زان بود قدر و مقامش مقدور
 بر او بود کفایت بر او بود شعور
 گنج ناموس همه دولت دین زاکبور
 عزم او پیشرو باد صبا بود و دبور
 گشت از عارضه جسم چو خاتر بنجور
 خواهد از پای در افغان آن کوه و قور
 خود بدد بار شد دین که بود زار سرد
 سوی طوس آمد همراه پزشکان خصور
 روی بنحافه روزگانه تراز بدد بدور
 گشت پاکیزه روان از بد پاکیزه دور

شد چو بشنید سخن کشت و لیکن فرمود
 شد الطاف شهنشاہ این السُّلطان
 کرد تعویذی پیش از آنکه هر آن رتبه ببرد
 شاه انجم سپه آنکه بید پز آئے نیش
 اندر این بفعله با کسر سه بجزام چشم
 عادت فرغ و این بود و رسم چنین
 سو و شادی همه از یاد جهان شدن غم
 کوش کردن زین آفتوس شنید آمد گو
 زاد فرزند هنرمندش امیر السُّلطان
 ایندیش داد بصور و شکبای کردید
 بار فور غم و اندوه درین ماتم و سوک
 بادل پاک تر از آینه همت فرمود
 مهرفاه آینه گشتند درین کاخ منبع
 هر صفائی که فلک داشته هر نور که سر
 گشت این بقعه چنان ز آینه روشن کی بیخ
 آسمان داشت هر آن کس ز نایند نجوم
 اینک از پرده آینه این کاخ بیخ
 عکسها که هر آینه تابد بشموع
 با صفائی که در آینه اینقصر بود

مد فرزندش از لطف عنایت مستر
 علی اصغر که بدش اکبر اولاد ذکر
 داد منشورش و توقع بزرگ منشو
 اخضران از ملک داد بخاور دستو
 نیش پاکش را آورده سپردند بگو
 خنک انکس که بدین دار نکرد مغر
 دل بختک ازین زخم الم شد ناسو
 چشم انجم زین افشاند سیر شد آمد گو
 آنکه همچون پد آمد بکفایت شو
 جد اقلب شکبای و طبع صبو
 از حریم شد درین یافت چو خطامو تو
 که کند ز آینه این منظر را اکلان بود
 آسمان آینه که آمد و انجم فرودور
 شد از آینه بدین کاخ هابون محسو
 نور از آن باید انجم بشیان دیجود
 برد ازین روضه هر آینه که آمد گو
 این دژار بست که کردید چو لؤلؤ مشو
 حور بانند بفرود و سو کوئی مقصو
 بچنان حور خود اقران نماید بقصو

اندک بن روضه زین زینت آید شکفته
 بل عجب نیست آن بدخ که شد موثر
 یافت اینکعب صفا چون ز این لاطفا
 هم از بن خدمت شایان پسر روح پدک
 مردگان رقص نمایند سراسر بصور
 نشر اموات شود پیشتر از بوم نشور
 علم الله بودش سعی نارت مشکور
 شهد که بغفران خدا شد مغفور
 چون ز این پند روشن بمثل غیر بطور
 العرض بار که زاده موسی کردید

ز درم کک صبور ز پی تاریخش

اندک پایت این بقعه بین این نور

بیز این قصیده در بالای زاره دار السعاده میطور

زهی اسناس هابون آسمان گزار
 سپهر کینک اینجا برد ز رفت نام
 خبی بنای سعادت فرای خلد آنا
 بهشت خبی که اینجا ز نددم از مقدا
 فر از شمس از اوج شمس از در نما
 از آن غبار که خیزد ز مقدم زوار
 هزاره بوده همانا مهندس معمار
 زهی شکر فینائی که تیر و برج پیشتر
 عیان از ناچ این بقعه هشت آبن
 چهل چراغ نه سوی کشید سر پسر
 چهل چراغی کرده ایست طوبی وار
 خدا دی این شبنده این هست
 همان مقام هابون که نخلش آرد بار
 فروغ بخش بد اینان که مهر و مهر پسر
 صبا و شام کنند آفتاب از آن نور
 ندرت لور این سفیر عجب نه اگر
 مجاودین آری کوشه موسی
 فک چه عرش چه در جنب بقعه که بود
 مقام بضعت سر خیل انبیا کیلا

امام ثامن ضامن علی بن موسی
 شش‌شاهی که بیک ذره از عبادش
 زر و کورای او فریختند شمس و قمر
 بریندگی نشدند از موده تا در
 نزار ملارنتش دگر را بود اغراض
 نشان او است که فریبکشد برون
 بجز در آثر عفو مرتسم نشود
 درین زمان که ز ناپیدا بود چو
 خدای عباد کجاء ناصر الدین شا
 طراز دیده از و کار دولت ایران
 برای کس بغداد ملک پناک آئین
 جبین بجا که درش سو اند صبح و منا
 بعد از ملک پناک دین و نیا که آئین
 بد همدار گیتی نزار در خوبی
 همیشه ساعی اعمال خیر در گینه
 پیران و رود خراسان و نظم انبیا
 سبزه از بر این بجز سود و فتاد
 نظر خوب برد رود پوار این عمار کرد
 فشانند بی بی بر در نیج تا از سید

مشیر و ولایت شیخ روز شنبه
 که است حاصل کونین اگر کشند نثار
 رنج و بغض می انبختند جنت و نار
 بخواند یکس نکرند کابینا اقرار
 نزار متابعتش خرج را بود از کار
 مثال او است که کلام کند برون از
 بود محنت او گز نه نقطه پر کجا
 عراض ملک از عدل شاه جم مقدر
 مهبین سبیل سلاطین دوده قاجار
 رواج جسد از دین احمد ضنا
 زر و صدق و از ادب همان نیک
 کبر نیندیش بسته اند لیل و نهار
 بد را بر شب نیکو شینت بکار
 بجد و جاه محمد علی بک افشار
 هزاره طلب ادراک فیض از دادار
 پیران و صوبان آستان عرش مداد
 بفر کرا اینکه کند خد درین با
 ندیده باقی نیکد از ان دپوار
 نمود چون دل خونان خلق و فرخ

نشاند نخل امپد دین سزای سنج گدشت مغفر قشر دین سعاد با
 گند خلد ملک دین سعادت انلی برت ککارا و باختر کتغفا
 چو این نخته بنا بافت صورت انما باهر جا کز خاص انما اطها
 مپین دبیر عطار د نظیر آقا خان مین قصید تم ز د کاک گوهر

نوشت خامه خرم برای تاریخش

از وهان بناند بعال این آثار

بیز این عبارت در دار السعاده مکتوب (قال النبي صلى الله عليه وآله لو عبد عبد الله
 مثل ما قام نوح في قومه وانفق دهباً مثل جبل احد في سبيل الله و حج الف حجة على قدميه
 ثم اقبل بين الصفا والمرق ثم بولم..... لم يشم رائحة الجنة

و قق بتجبر هذا المكان الشريف سرکار شو که مدار مقرب الحضرة السلطان مین زاعینا
 مستوفی مملکت خراسان ۲۹

در طرف شمال ما بل بشرق دار السعاده و در سمت مشرق گنبد اللهو پر دینجان دار الضیافه
 این عمارت بنا اینست و ای الاضلاع ولی در ضلع جنوبی و شمالی دو شاه نشین مانند
 دارد که شاه نشین شمالی تیر سه ذرع و نیم در سه ذرع و نیم و شاه نشین جنوبی دو ذرع و نیم
 در سه ذرع و نیم است از طرف مغرب دار الضیافه پنجن بگنبد اللهو پر دینجان دارد
 و مدخل آن در سمت مشرق است که از صحن جدید داخل میشوند با لطاق مانند بطول چهار
 ذرع و عرض دو ذرع و نیم و از آنجا بدار الضیافه ورود مینمایند در جنب مدخل دار الضیافه
 در طرف جنوب کفش داری ایوان طلای صحن جدید است بطول پنجد ذرع و عرض چهار ذرع
 اما ایوان طلای صحن جدید که اصل آن از بناهای خاقان مغفور فتح پل شاه طاب ثراه است

و با آنها بون اعلیٰ حضرت شاهنشاه حجه ناصر الدین شاه خدا الله ملکه و سلطان میرزا محمد حسین
 عضد الملک در ایام حکمرانی مرحوم سلطان مراد میرزا میحیام السلطنه مرتب و مذهب ختله
 طولاده ذرع است و عرضایش شروع طرف دیگر ایوان نیز مثل سمتی که ذکر شد کفش داری
 دارد از ایوان برینا آن طولانی داخل میشوند که استیاطاله آن جنوبا شمالا دوازده ذرع است
 این بنا سه قسمت عرض دو قسمت طرفین دو ذرع و نیم و عرض قسمت وسطی سه ذرع و نیم
 و در قسمت طرف جنوبی حاجی ابوالقاسم اصغرها ملک التجار خالته مشهد مقبره برای خود
 ترتیب داده است خلاصه از این بنا دارالتعداد و از آنجا بکندج خان و از کندج خان
 وارد حرم میشوند چنانکه پیش شرح دادیم اما کتیبه ایوان طلای صحن جدید که
 معروف با ایوان طلای ناصری است یکی اینقصید است که باطلانکاشنه شده

این بادگاه کبیت که از خاک پاک طوس	انوار او فکنده بعرش برین عکوس
ایوان او چو ملک ملک غباری از عو	بنیان او حجر فلک امین از دروس
هنکاشام نو کتیباش فراز بنام	هر یک کاسه سر کاس کوزه کوس
چونخادمان خرگوش آید ز باختر	هر نامداد جسر خاور و رنجاکبوس
خیزد همی خورش انا الخواز و بیلی	این رشک طور مظهر حقرا بود موس
کز خوانمش عرش فراتر عجب مکن	کاینجا نموده ز پور عرش برین جلوس
هستم فرغ شمس نبوت ابولحسن	گشتم زای او است کین پرتوش موس
اصل وجود و علک ایجاد کنایتا	گوین آفرینش و کوز و مکان عیو
کرننگر بکین عنایت سوی نجل	دیگر سعود را نبود فضل بر نحوس
ماندهم بخدمت افخروان جباه	سایند هم بجزر او سر و زان رؤس

تا خدمتی بمطبخی کاخ او نکرد
 گر بکند رد شقاوت خصمش بیوستان
 در عهد شهریار جهان که جسم سپهر
 سلطان عصر ناصر دین کز پند او
 روزی که تیغ تیز برون آرد از بنام
 بادشمنان دولت دین در عزا کند
 در بزماکاه خامه او قاسم الکنوز
 در آن زمان که بود مهین عم شهریار
 رخسار حسا سلطان سلطان مراد زاد
 این طاق سدر رفت کردون روز او را
 فرزند بوالحسن عیضد الملک شجیه
 از امشاه عادل و سلطان دادگر
 با عون حق ز فاضل موقوفه امام
 از زر و زینب و زینب ز زبور بی کز ما
 و ز انعام کاسر شیشه زر سنج او
 اندک ضیاء شیشه شمس
 الفضر چون تمام شد ایوان ناصری
 آتش نکشید قبله که ملک مجوس
 پیدا شود بنیای شقایق شقایق
 کز ستم او است و لوله دگر
 همچون پند پاره شود
 کرد در زبانه سنج تراز دین خورس
 کاری که کرد تیر تهمتن باشکوب
 در زمگاه خنجر او قاطع النفوس
 از ای ملک خاور و فرمانروای طوس
 گز سگوش لبو تا جم زادم از تنوس
 گز رشک او سپهر کسی بود عبوس
 گور ابدت تولیت اینک بود جلوس
 بنمو همچو شمس فلک ز نشان لبوس
 شد آنچنان که چرخ برین خورد از قوس
 هر هفت کرده کشت چو زنجاره عروس
 شد زرد روی خور خاور چو سندان
 خورشید ماه خیره تراز دین پدکان
 گز زبوس راست خلبان ایوان آنبوس

سرخوش بدین از چه تاریخ سال گفت

تا بد شمس شمیه ایوان شاه طوس

در اول اینکتابه بخط ثلث نوشته اند (سلام علیکم طیبتم فادخلوها خالدين ودر آخر
نکاشه شد (سلام علیکم بما صبرتم فغم عقی الدار) در زیر چهار غره ابوان بنیر
این چهار شعر مکتوب است

بدورداد شهنا هزاره اعظم جلال دولت سلطانی حسن جم دربان
بفضل ایندوعون امام و حکم ملک چو بازگشت زری صد پاسبان کبوان
ابوالتخاضع لکم نوالخیر قیام کرد در اتمام این بلند ابوان

چو شد تمام بتاریخ سال میناکند

هلا بشوکت ابوان فرورد صد حج

(بخط) العبد الفقیر حنیفله ما زنده زانی

در دو طرف دهنه ابوان نزدیک بازاره دو عبارت یکی بخط نستعلیق و دیگری بخط ثلث
کتیبه شده آنکه بخط نستعلیق است اینست (ایمانت خیر الحاج حاج سید ابوالحسن
خان امین سرکار آستانه وبعی خیر الحاج جعفر جعلی زرگری باشی اتمام رسیده) و آنکه بخط
ثلث است اینست (ایمانت خیر الحاج سید ابوالحسن خان امین سرکار وبعی خیر الحاج رجیعلی زرگری
باشی آستانه تمام شد)

در دو ضلع دهنه ابوان دو پایه مرمر خجاری شده مقررش منقش است در یکی بخط
ثلث این دو شعر میطور است

تجدد رسم العلم هذا فاستند دعایم مبناه وقد کان دارسیا

باقبال ظل الله من فضله ظل بخون دین الحق والملك جارسیا

در پایه دیگر نوشته اند

زهی اسانس تو همچون دل بنان سنبلیلی شکستہ سنک تو فدا نگار خانہ چین
 عمل العبد شمس الدین بن ایثار شیخ علی محمد سنک تراش مشہدی
 در پیشانیہ ابوان در کاشی نکاشته اند (العظۃ والجلال والغدۃ والکمال الخالو اعلا
 الشایخۃ والجمال الراسبلا وهذا الطاق الرفیع والبنیان المنیع شاهد علی قدۃ الصانع
 المبدع البدایع قد تشرف بعناء هذ الرواق والابوان بانى مبانى العدل والأحسان والى
 مملکت خراسان اصفیاء الدولۃ العلیہ العالیہ وزین المطلقۃ الموقوفات کتبہ محمد حسین الشہید^{۱۲۶۲}
 کتیبہ دورہ ابوان سورہ مبارکہ عم مہباشد بز یادنی سبحان ربک رب العزۃ عما یصفون
 وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین کتبہ راجباً الی اللہ محمد حسین الشہید^{۱۲۶۲}
 اما ابوان طلای صحیح عتیق کہ بفریب یاد شمال حرم واقع است نہ ذرع طول و ہفت ذرع و نیم
 عرض دارد و در مغرب توچہ دخانہ است و از این طرف کفش داری ندارد بلکہ کفش داری آن
 در سمت شرق و بنا بہین طولاً فی منقسم بہ قمت کہ طولاً باز دہ ذرع و عرضاً چہا ذرع
 مہباشد و قبر حاجی مصطفی خان صارم الملک در انتہای مغرب این کفش داری است
 و کتیبہ ہای ابوان طلای صحیح عتیق معروف با ابوان طلای نادری کہ اصلاً از این قبیلہ
 علی شہر است طلای آن از نادرشاہ از قرار ذیل است

اولاً بخط ثلث در این ابواز کتیبہ شدہ است (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ
 رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ عَلٰی خَیْرِ خَلْقِہٖ مُحَمَّدًا وَآلِہٖ الطَّاهِرِیْنَ وَسَلَامٌ تَبَلَّغًا کَثِیْرًا رُوِیْ عَنِ
 الصَّادِقِ جَعْفَرِ عَنِ ابَانِہٖ عَلِیِّ عَنِ اِمْرِئِ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلِیِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ
 سِتُّ فُرْبُصَۃٌ مِّنِّیْ بِارْضِ خِرَاسَانَ لَا یَزُوْرُهَا مُؤْمِنٌ اَوْ جَبَّ اللّٰہُ عَزَّ وَجَلَّ لَہٗ الْجَنَّةُ وَرَمَّ
 جِسَدَہٗ عَلٰی النَّارِ وَقَالَ عَلِیُّ بْنُ مُوسٰی الرِّضَا عَلَیْہَا الْجَنَّةُ وَالشَّامَنْ زَارِبِیْ عَلٰی بُعْدِ دَارِ

ابنه يوم القيمة في تلك مواطن حتى اخلصه من اموالها اذا نظرت الكعبة منها ونكلا
 وعند الصراط وعند الميزان قال النبي صلى الله عليه وسلم لعلي عليه السلام يا ابا الحسن جعل الله
 قبرك وقبر من ولدك بقاءا وبقاء الجنة عرسه من عرساتها باعلى من عمق قورم
 در محراب ابوان قصیده مسطوره در ذیل مکتوب است

جد این منظر اعلی که فردوس بن	بود در صحنش جوز آنرا صد جبهه میتا
آسمان زین آستان فیض سعادت میرد	وز فضایش عالم انوار را کب میتا
چشم انجم روشن از گرد غبار درکش	دیده سبازا ثاب ازین در تو پلنت
شهر ناز انرا ازین ابوان کبوان روز	دیده امید چون کشول بر دست گلنت
ماه را از مهر مینجد ضیا اینک اش	شکل خورشید کعبه عیان اینجا ز مرغش پلا
رکت از صحن جهان کلدسته زین مهر	اشیا مرغ آهین است باد کست دغان
بافروزان شعل نور بدست در دست	گرفروغ آن منور تا ابد صحن ممان
جان فکر و خضر کف فضل رب العالمین	مغفرت در چشم و معصیت در دست
فیض کعبه زین که اندک اشک در یک طرفه	دست کلها می عفو از نیم عصیان با
گردنجد بد بنا انجام سکنند طالع	گرفتار مان در سلطان علی موسی خا
کلبه نگاه امیر المؤمنین نادر علی	انکه در مکر امیدش توفیق خدایت
والی ملک خراسان انکه از اخلاص صد	نه صافش بحق از روز اول آشننت
دیده تا فیض نظر از ساق کور مدام	بر کفش ناند ز کس متصل جام طلا
هم زین فیض او اند جهان افشارا	بر تمام خلق ایران تا قیامت فخر خا
چون زد دست جود او ایضا بصر میرد	این طلا را هر کس دست افشار مکتوب

تاج بخش عرصه عالم که از شمشیر او	فتنه و اشوبها پنهان بکنج انزوا
انکه لچین جبین قهرمان صولتش	رای هند و قبضه خاقان بکنج مسلا
لشکر او را خطاب از غیب اصحابین	در حقیقت حاشیة شرع مبین مصطفی است
شعله عالم در آن ملک که شب گهروئی	درد دارنکی نباشد که در درد حنا
آنخواه منبش از کمرکان بود در عهد	شیر آموز از عدل او بیکر تجریر است
از قزلباشی علم ناکشته شخص همتش	صفت کلدسته سخن مقدس از طلا
شد بتوفیق خدا کلدسته ایوان تمام	با دباقی تا اثر از کوشش دوران نیست
از زبان کعبه کفتم بهتر از بخش ندیم	دم بدم زان صفت ایوان هویدا صد صفت

کتابه محمد علی بن سلیمان الرضوی غفر له بونما فی شعور سنه خمس و اربعین و مائه و الف
 در زیر این کتیبه بخط خفی نوشته (کتیبه تلوک فی تعلق که در این ایوان در نشان عالی
 بخط ابن بنده عاصی محمد علی الرضوی است طاعی آن پیدا هتمام محمد طاهر ولد استاد مہج
 شیرازی با تمام رسید ۱۱۴۶

در جنب مسجد خانه زیر آئینه بزرگ بخط خفی نوشته (این ایوان در نشان عالی بر بنائے
 استاد علی بنی شاکر استاد معصوم شهدی با تمام رسید

بودی از دل ای سبب ایجاد علم	تو در ملک العرش تو مقصود حرم را
بریک کف دست تو نهاد اسخاوند	گرداب عتاب خود و در پای کرم را
تا پند ضایب نه روی کراقبال	بر لوح نه نقشی ز قضا بود قلم را
درد و قبول هر کس با قلم صنع	دست تو نکار قدم لا و نعم را

تا نطفه جود شیجهان نقش نبسته
 مولود ندادند که هر مادر بهم را
 خور طعمه دهد ز امر تو در مسلح کردن
 از مغز سرش بر فلک شبر علم را
 اندر طلب آب عطای تو بود بجز
 مستقی و از موج بر آورده و دم را
 ز انوف کندر بر سقارون چو کداز
 بر بخنی کردن قدری بار هم را
 تا خیمه اجلال تو افراخته تقدیر
 گردون هر دزدیده ز اندیشه شکم را
 توقع تو منشور جهان نقش جبین دلند
 روزی که نشان بودیم زانه عجم را
 در دبر بر باد ز کوب چو غباری
 رونق شکنند غزب غزا و صنم را
 آنان که فی از جام ولای تو کسبند
 از عهد ازل تا باده دست مباحات
 گفتا خرد این مدح که باشد که مایند
 گفتا که بمدح خدامدح تو لایق
 کفتم که مدیح علی آن ثامن اطهار
 بر در که او ناصبه عجز فرو هل
 شاهان بگفت دست تو بگذاشته کردن
 این ظاہر اندر قفس جرم گرفتار
 مینار در آن سد بسی اشک ندلم
 شاهان بگفت دست تو بگذاشته کردن
 مقلح جنت و سقر و نار و نعم را
 گش بکشه بیاد دست خوار ششم را

سُلْطَانِ عَاصِيٍّ اَسْتَكِدْرًا مَعًا

رحمی که عقوبت روا صید حرم را

نیز در همین ابوان بخط نستعلیق جلی بر سنک نوشته اند (بِسْمِ مَعْبَرٍ اَزْ حَضْرَتِ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) که فرمودند زود باشد که بان تن من دزدین خراسان مدفون کردی هیچ

مؤمنی اوز از بارت نکند مگر اینکه حقتعالی بخت را برای او واجب گرداند و بدانش را بر
جهنم حرام سازد و در حدیث معتبر دیگر فرمودند که پاره از بدن من در خراسان مدفون
خواهد شد هر عثمائی اوز از بارت کند البته حقتعالی غمش را از اهل کرداند
در کتبه مجازی این کتبه مسطور است (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) حضرت امیر المؤمنین ^{فرمودند}
زود باشد مردی از فرزندان من که بزهر کشته شود در زمین خراسان بظلم و عدوان که نام او ^{فرا}
من باشد و نام پدرش نام موسی بن عمران هر که اوز از غربت اوز بارت کند گناهان گذشته و آید
اوزا حقتعالی بنام زرد هر چند مثل عدد ستاره های آسمان و قطره های باران و برك
درختان باشد

بیر در کتبه ابوان که پیش ^{بقوله} واقع شد مرقوم است

در عهد دولت اعلی حضرت قد قدرت هما یون شاهنشاه جمجاه کبکی بستان دارا در بان سکنه
شان سپید سلاطین زمان الموبد من عند الله الملك المنان السلطان بن السلطان ناصر الدین
شاه قاجار خلد الله ملکه و بفرمان فرمائی جناب جلالت و شوکت و ابنت فضا امیر الامراء
العظام و زبرد زبان هما یون و حکمران مملکت خراسان ظهر الله له العلیه محمد ناصر خان قاجار
ایشیک آقایی باثبی دیوان اعلی با تمام رسبد

کتبه دوره ابوان در کاشی سوره مبارکه که بعضی است الخ لک عیسی بن مہرم قول الحق
و در آخر آن بخط خفی نوشته است اول و آخر این کتابت بخط فقیر محمد رضای امامی اصغر نما
و در دوره آن بخط کوفی زرد سوره مبارکه بس مرقوم است الخ قوم میرفون

در پیشانی ابوان مسطور است في ايام دولت سلطان الاعظم والخاقان المعظم ملك
الرقاب والامم مولی ملوک العرب والجم شاه سلطان نجیب مبرزای باقر محمد خلد الله ملکه

ایوان دیگر روضه مقدسه ایوان مسجد کوه رشاد است که رو بقبله واقع شده طول آن
از مشرق بمغرب دوازده ذراع و نیم و عرض آن پازده ذراع و در دو طرف آن دو کفش کن است
در جنب کفش کن سمت مشرق دو صفا کوچک بطول پنج ذراع و عرض چهار ذراع و نیم سینک
سپاه رنگ چهار نیا به است عظیم بعقیده عوام اذالی ابتدا این سنگ دوی مرقه مطهر بوده است
خطوط مسطوره در این ایوان فقط اعلانیست ان قرار داد های خیره که روی سنگ نقش
کرده اند و در محل خود رنگاشته خواهد شد

بله بام حرم در صحن عتیق که صحن شمالی باشد در پشت گوشه مشرقی توحید خانه است قرینه
کفش داری در کعبه اللهور در میان و در حرم مطهر واروقه سبزه که با ستونهای ضریح که در بالا
نکران بنیاد بنائی نیست که ذکر کرده باشیم مگر کتابخانه حضرت که تقصیل آن از این قرار است
آستانه رضویه زاد و کتابخانه است یکی کوچکتر که قرانهای کرم و صحیفه های ادعیه بخطوط
ایمه ظاهرین سلام الله علیهم اجمعین و مشاهیر خطاطین عالم در آنجا گذاشته شده و آن در
گوشه جنوب مشرق ایوان طلای صحن عتیق است

اما کتابخانه بزرگ که مخزن جواهر کتب نفیسه است در بالای کتبخانه خدام است یعنی عمارت بند
فوقانی و کتبخانه خدام در جنب شرق حرم در جنب تحویلخانه یعنی خزانه آستانه و در مشرق
آن میباشد و مدرسه علی بن ابراهیم زاد در مشرق کتبخانه و وصل بدانست جنوب کتابخانه
شیراز مسجد کوه رشاد است مشهور بشیراز گرم و شمال آن زاهر و کتبخانه طول کتابخانه
ده ذراع و نیم و عرض الحقیقه شش ذراع و نیم و سه قسمت مثل اینکه سه اطاق باشد در
مرقمتهی کتابخانه های نماز با چوب ساخته شده اند اذخانه کتابها در آن دسته گذاشته اند
یعنی کتب لغت بجا و کتب اشعار عرب بجا و تواریخ بجا و دوا و من بجا و کتب طب بجا و این قبیل

کتاب سایر علوم و برای اینکه صورت کتابها آنکه در سال هزار و سبصد و این کتابخانه
موجود بوده ثبت و مُخَلَّداً ضبط باشد ما اسامی تمامی کتب و صحف و قرآن و دعواتی که در کتابخانه
بزرگ و کوچک است در آخر این کتاب بطبع مبرسانیم انشاء الله تعالی

ضريح مطهر

مرقد مطهر راسته ضريح است اولی از فولاد میباشد و همچو وجه کتبه و تاریخ ندارد
مابین ضريح اول و دوم شبکه های من طلا هستند که برای حفظ جواهرات ضريح دوم مرحوم
میرزا سیدخان وزیر امور خارجه در ایام تولد خود تتبع و نصب نموده کتابت تاریخچه
ضريح دوم نیز از فولاد است ولی در هر کوی آن چهار دانه باقوت و یکدانه زعفران نصب است
که دانه هاد روی طلای ضخیمی نصب است مثل نیکین دان انکثر و آنرا در روی فولاد ضريح
نصب کرده اند بطوری که طلا از دور نمایان است در این ضريح کتبه منحصر بحد وسط خط
نیست علق چهار دانگ است که بالای سر ضريح مبارک طلا کوب کرده اند باین عبارت (بنار
مند و حمت ایزد مستغان و ثواب اقدام زوار این آستان ملائک با سبنا) سبط سطلک
نادر شاه خ شاه الحکیم الموسوی الصفوی بهادر خان بوقف و نصب این ضريح و کتبه

مرصع چهار گوشه ضريح مقدس مبارک موقوف گردید (عالم)

ضريح سیم نیز فولاد است ولی سوره هل انی را تماماً بر پیشانی آن دوره بخط ثلث کتبه
کرده اند ولی بطور تزیین و سرتیج باین طور که میان تزیینها و سرتیجها را بکودی یک عرض جو
خالی کرده اند بعد صفحه طلا با اندازه تزیین و سرتیج بضمات یک عرض جو ساخته است که
خط ثلث بچندانک با اسلیمهای خیلی ظریف در آورده آنوقت قالبی در آن میان نصب کرده اند
و سوره هل انی را از پیش روی ضريح بالای قفل شروع کرده در تزیین و سرتیجها بترتیب

نوشته تا در پائین پای مبارک تمام شده است

در پائین پای مبارک در بند وسطی یک برآمدگی دارد که در عقب آن در موضع خاقاقه مغفول
فخعی پادشاه طاب ثراه میباشد و اشعار کتیبه آن اینست

شاه خلد آشیان فخر علیها که یاد اروح او باروح نوام
دری از زرخا لصر پیشکش کرد بسبب اشرف اولاد آدم
جنان نیش ساروش بیغما ببرد کرد از دینار و درهم
حیا السلطنه سلطان مراد اند بود عم شهنشاہ معظم
رکب صراع پیش چار خوب خواندند تو ز زرو کوه راوردش فراهم
در پائین پای خسروی باش بنارنج طرازش گفت خرم

کتبه آقاخان

این در در موضع نیست محض نمایش آنجا گذاشته اند اصل در چوب نیست که طلای ضخیم
بر روی او است که بدانند های با قوت و زرد و لعل درشت بقدر بادام و کوچکتر بقدر پسته
و بزرگتر و کوچکتر موضع کرده اند در تریج در این دیبای نقش است

این در که در روی بود در دهکام بست فضل از اخلاص درین روضه

فینی غلط است و نیست باشد نش کاز هشت هشت است از این در یکشت

چهار گوشه ضریح اول و دوم قبه های طلای غیر موضع دارد که هر گوشه دو قبه مجموعاً

هشت قبه میشود روی ضریح مبارک شبروانی چوبه با تنکه طلاست بالای شبروانی

در وسط یک سرتون دو طرف دو قبه کوچکتر هر سه موضع اعلی

اما داخل ضریح مبارک فاصله ما بین ضریح و صندوق مبارک طرف پائین پانصد و سه طرف

دیگر ششگن فرش خشت بلور صندوق مبارک چوبه و بر روی آن تنگه طلا بر
عقبه صندوق اسم شاه عباس در کمال اظهار مذلت نقش است

کتاب مطهر

کتاب طرای حضرت ثامن الائمه در دوره کتبه ابست خلیجی جل به خط علی رضا عباسی بر روی
خشهای طلا و چهار تریج دارد و ابتدای کتبه در تریجهای پشت سر مبارک است و عبارت
آن از قرار ذیل است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَظَائِمِ تَوْفِيقَاتِ اللَّهِ بُحَانُهُ أَنْ وَقَّ السُّلْطَانُ الْأَعْظَمُ مَوْلَى
مُلُوكِ الْعَرَبِ وَالْجَمِّ صَاحِبِ النَّسَبِ الطَّاهِرِ النَّبَوِيِّ وَالْحَسْبِ الْبَاهِرِ الْعَلَوِيِّ تَرَابِ أقدامُ خَدَامِ
هَذِهِ الرُّوضَةِ الْمُنُورِ الْمَلَكُوتِيَّةِ مُرْجِ انْثَارِ أَجْدَادِ الْعِصْوَ مِ بْنِ السُّلْطَانِ بْنِ السُّلْطَانِ أَبُو
الْمُظَفَّرِ شَاهِ عِبَّاسِ الْحُسَيْنِيِّ الْمَوْسَوِيِّ الصَّفْوِيِّ بِمَادِرْخَانَ فَاسْتَسَعَدْنَا بِالْحِجْئِيِّ مَا شَبَّاعِلَى
قَدَمَيْهِ مِنْ دَارِ السَّلْطَنَةِ اصْفَهَارِ إِلَى زَبَانِ هَذِهِ الْحَرَمِ الْأَشْرَفِ وَقَدْ تَشَفَّرَ بِرِزْبَتِهِ هَذِهِ
الْقُبَّةُ مِنْ جُلُوصِ مَا لَهُ فِي سَنَةِ الْفِ عَشْرٍ وَتَمَّ فِي سَنَةِ الْفِ وَتَيْعَشْرٍ

در زرد و محل از این کتبه دو عبارت نوشته شد یکی بخط ثلث خفی و آن اینست
(عجالتاً لایحیی موری نالیری فی مزلوینا) دیگر بنسبت علی خف با عبارت (کتبه
علی رضا العباسی)

عبارت کتبه تریجها با نشاء علامه اجل آقا حسین خوانساری قدس سره میباشد که در موعود
و منقول از مشاهیر فحول آن عصر بشمار مینامد و در ادبیات و انشاء رسائل استاد می دارد بود
و او را ذوالجمالین گفتند که پدر و پسرش جمال الدین و مولانا آقا جمال الدین آقا حسین ابن
جمال الدین طاب مسه از اکابر فقهها و اعظم علما عهد شاه سلطان حسین است

طبیبان و مضاحک آن بزرگوار نهایت اشتها را در سبب الافاضل صد الدین علی بن نظام
الدین احمد شارح صحیفه و صاحب جذائق الندیة اقا حسین مذکور از در سلافة العصر مسطور
داشتند و در صفت او فرموده است علامته هذا العصر الذي عليه المدار و امامه الذي تخضع
لمقداره الاقدار ابن رباعي فخر از اقا حسین است

ای باد عجب طریقی را مینائی از طوف کداین کفیا مینائی

از کوی که برخاستند از سبکو ای کردی چشم آشنایان

فیحه اصل این کتیبه شریفه بروحی که در کتب تراجم و تواریخ علما بنظر رسیده مضاعف این
عبارتست ولی چون مقام کنایش تمام آنرا نداشته با این مقدار اجتناب کرده اند و می هذا
من مبین من الله سبحانه الذي بن السماء بزينة الكواكب و رصع هذه القباب العلي بدرد
الدراري الثواب از انسعد السلطان الاعظم و الخافان الافخم الاكرم شرف
ملوك الارض حبا و تسبا و اكرمهم خلقا و ادا بامر و ج مذهب اجادة الائمة المعصومين و
مجی مراسم ابانه الطيبين الطاهر بن السلطان بن السلطان شاه سليمان الحسيني
الموسوي الصفوي بهادر خان بتدھیب هذه القبة العرشية المذكورة و تزینها و تشر
بتجدیدها و تحيينها اذ تطرق اليها الانكسار و سقطت ليلانها الذهبية التي كانت شرق
كالشمس في رابعة النهار بسبب حدوث الزلزلة العظيمة في هذه البلدة الطيبة الكريمة
في سنة اربع و ثمانين و الف كان هذا التجديد الجدد سنة ست و ثمانين و الف
كتبه محمد رضا الامامي

کتبه کلدیته روی ابوان مبارک صلوات بر خضر رسول صلی الله علیه و آله و ائمه
ظاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و در آخر آن نوشته است کتبها بنها الدین محمد الحاد

هزار و صد چهل و دو بعد آیه شریفه **إِنَّ اللَّهَ بِكُمْ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا** و از نوشته اند در جای آجر منار پائین بخط بنا آیه از اول سوره مبارکه انافحننا نگاشته شده است

صحن عقیق

صحن عقیق که تقریباً در شمال روضه مقدسه و پشت سر حضرتت نصف آن که در سمت غرب طلای نادری است از بناهای امیر علیشیر و وزیر شاه سلطان حسین باقر میباشد و نصف دیگر از بناهای شاه عباس است طول این صحن تقریباً هشتاد و شش ذرع و عرض آن شصت ذرع و از طرف طول نهری در وسط این صحن است آب چشمه کبلاس (کلب) از بالا خنابان داخل این نهر میشود و از طرف دیگر خارج میگردد و پائین خنابان می رود سیاقخانه طلای نادری در وسط این صحن است و اطراف صحن حجرات فوقانی و تحتانی دارد همه خانمرتب بکاشیگاه ممتاز و از پنج درازین صحن بیرون میروند دری بخنابان بالا دری بخنابان پائین دری بیاز بزرگ دری بیاز بزازان دری بسمت قلکاه رو بروی ابوان طلای نادری شاه عباس ابوانی ساخته که کاشیکاری آنرا امتیازی تمام است و این ابوانرا ابوان عباسی مینامند در بگذر سه میزاجعفر نیز در این صحن میباشد در دو طرف مشرق و مغرب صحن که دو مدخل است بنا لاخنان و پائین خنابان دو ابوان میباشد که از وسط آنها خارج و داخل میشوند در بالای ابوان طرف مشرق نقاره خانه آستانه است و در بالای ابوان سمت مغرب که محاذی نقاره خانه است ساعتی بزرگ نصب شده اما کتیبه های صحن عقیق از قرار ذیل است

در ابوان عباسی در دوره سوره مبارکه جمعه نوشته شد و بعد از آن این عبارتست

امرت بجمع هذه العجا المباركة الرضوية السلطان الاعظم والخاقان المنظم مولى ملوك
العرب العجم السلطان ابوالمظفر شاه عباس الثاني الصفوي الموسوي الحسيني
بهادر خان خلد الله ملكه كتبه محمد رضا الامامي في ۱۰۵۱ د راول و آخر سورة جمعه
دو عبارت نوشته شد یکی اینست (بسمی مقرب الخاقان حاجی قناد علی بیگان صاحب
خانقاهی بیگانا بی آقایی دیکری اینست) ناظم امور سرکار فیض انار جناب حاجی میرزا
خان از مال توقوفه موفق بتعمیر شد) دوره ابوان کوچک میان ابوان عباسی سلطانک
بسمله وصلوات بر حضرت رسول و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين است و کلمه
نوشته است كتبه محمد رضا الامامي الاصفهاني سنة تسع وخمسين و الف ميان
ابوان کوچک بخت کاشی نگاشته قد امرت بجمع هذه العجا المباركة الرضوية السلطان
والخاقان المعظم محمد شاه قاجار خلد الله ملكه واجسانه در زب چهار غره واقعه در ابوان آبه
قل اللهم مالك الملك الى اخره در غره دیگر سورة كوثر در دو طرف میان ابوان پهلوئی غره بخط
تعلیق ناد علی و در آخر كتبه محمد رضا الامامي ۱۰۵۱ در گلدسته ابوان عباسی بخط
صلوات بر حضرت رسول صلى الله عليه و ائمه طاهرين عليهم السلام است و در آخر سورة
في ذبقة الحرام ۱۱۴۵ بعد بخط تعلیق خفی نوشته است غایب بلسلا الی الی
العظام امیر سید احمد الجینی سرکشیک و کلب عبته علیه و روضه رضویه محمد جعفر
الخادم في شهر رمضان المبارك ۱۱۴۶

در پیشانی در ب صحن بجا بان بالا آبه الله نور کتبه شد و در سردر صحن از طرف داخل
بخط ثلث بکاشی معرق چند حدیث نوشته اند که گیسنگی در عبارت دارد بدین صورت
(من صحیح البخاری عن عائشة قالت خرج رسول الله صلى الله عليه و آله ذات غداة

فِي صَحِيحِ مُسْلِمٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ وَقَاصٍ قَالَ لَمَّا نَزَلَ فَقَالَ تَعَالَوْا نَدْعُ ابْنَانَا وَابْنَاتَنَا
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا مَا فَدَا ذَا فِي وَمَنْ إِذَا فِي فَقَدْ
 إِذَى اللَّهُ وَمَنْ إِذَى اللَّهُ فَقَدْ كَفَرَ صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَتَبَ عَلَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ
 بِخَبْرِهِ فِي دَرَجَتِهِ دَرَجَتًا نَوَافِلًا نَوَافِلًا نَوَافِلًا نَوَافِلًا نَوَافِلًا نَوَافِلًا نَوَافِلًا نَوَافِلًا نَوَافِلًا نَوَافِلًا
 الْقَرِيبَةَ إِلَى الْآخِرِ دَرَجَتُهُ كَشَيْخَانَهُ دَرَبَانَهَا قَرِيبَةً طَرَفِي كَذَكَرْتُ نَوَافِلًا نَوَافِلًا نَوَافِلًا نَوَافِلًا نَوَافِلًا
 دَرَبَانَ إِلَى دَرَجَتِهِ نَجَابَانِ بِالْأَلْفِ نَجَابَانِ نَجَابَانِ نَجَابَانِ نَجَابَانِ نَجَابَانِ نَجَابَانِ نَجَابَانِ نَجَابَانِ
 أَنْصَارِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ لَمَّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطَّعُوا اللَّهَ وَاطَّعُوا
 الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ عَرَفْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَمَنْ أُولَى الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ
 اللَّهُ طَاعَتَكَ بِطَاعَتِهِمْ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَنْ خَلَفَانِي يَا جَابِرُ وَأُمَّةُ الْمُسْلِمِينَ بَعْدَ أَوْلِي
 عَلَيْهِ ابْنُ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ وَاسْتَدْرَكَ
 بِالْبَاقِرِ أَقْرَاهُ مَبْنَى السَّلَامِ ثُمَّ الصَّادِقُ وَجَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ نُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ
 ابْنِ نُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ
 ابْنَانِ كَتَبَهُ شَدَّ وَدُرُوسُ خَوَانِدَه نَمُشُورُ مَكْرَدِرَاوَا خِرُوكِ سَكُوبِدِ قَالَ جَابِرُ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ
 فَهَلْ لِيَعْتَبَهُ انْتِفَاعٌ فِي عِبَادَتِهِ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي بَعْتَنِي بِالنُّوقِ لَهُمْ بِتَضْيُوقِ
 نُبُورِهِ وَيَسْتَفْعُونَ بِوَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعٌ بِالشَّمْسِ وَإِنْ تَخَلَّجَهَا السَّحَابُ يَا جَابِرُ هَذَا مِنْ
 مَكْنُونِ سِرِّ اللَّهِ وَفَخْرُؤُنْ عِلْمِ اللَّهِ فَكَمْ هِيَ الْأَعْيُنُ أَمَلِيهِ كَتَبَهُ رَاجِعًا إِلَى اللَّهِ عِنَابُ اللَّهِ
 دَرَبَانِي سَرْدِ رَجَبِ نَجَابَانِ جَلِي ابْنِ رَبَاعِي مَرْحُومِ مَهْرَا سَعِيدِ خَانِ سُوْلِيَا شِي وَزَكْرَامُورِ
 خَارِجُهُ سَابِقُ نَوَافِلًا شَدَّ اسْتَدْرَكَ

دَرَجَتُهُ شَدَّ كَفْتُ يَا بَدَلِيكَ ابْنَانَهُ سَلَامِ رَسْمِ بَاشَدَنِي عَلَيكَ

ابن وادی قدس استغفار ادب ابن عرش مقدس است فاخلع قلبك

بعد از رباعی ابن عبارت مسطور است (بسم الله الرحمن الرحيم قد تشرف بعناق هذا الباب الاعلى
وترميم تلك العتبة العلبا حال كونها مشرفين على الاندزاس والانظاس في ايام الخلفه
البهية والساطنة العلبه السلطان العادل المعظم والملك المقدر المعظم معجز الاكابر
الماضين ومحسود قباصة الحاليين اسكندر العهد في مملكته وحشيده الزمان في سلطنته
القاهر على الجصاء المؤبد من السماء ظل الله الممدود في الارض ابو المظفر والنصر ناصر الدين
شاه قاجار لازال كمن في دولته مصونة عن حوادث الايام وجعل الله مواهف جلاله ...
لجناه الملوك وصناديد الانام الوزير المعظم والمشير الاجل الاكرم الاعظم
مؤتمنا لملكه معتمدا لقوام مملكته المقوم للفضائل النسيانته والمتمم للخصائل الانسانية
تاج الوزراء الفخام مهرا سعيدي خان حاجب هذه العتبة العلبه دام اجلاله
در بالاي در بخط ثلث عبارت در بل تجاری شيد است امر تجدد هذا الباب المبارك العلبه
السلطان الاعظم والخاقان الاكرم مالك رقاب الامم مولى ملوك العرب العجم السلطان
ابن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابو المظفر شاه عباس الصفوي
الحسيني بهادر خان خلد الله ملكه بسعي ذرته خاكار قبادينك ايشيك آقاسي باشي حرم
علبه عاليه با تمام رسيد بمغاری استاد محمد شريف ولد امين ادعرب معمار شيرازي
كتبه محمد رضا الامامي

در سردر طرف چناباز سفلی نوشته است (بعد الابوان السلطان المغفور
شاه عباس الصفوي وظهر آثار الاندزاس عليها بمرور الدهور السلطان بن السلطان
والخاقان بن الخاقان ناصر الدين شاه قاجار خلد الله ملكه والمامور العالم عضد الملك

وَالدَّوْلَةُ الْعَلِيَّةُ وَحَاجِبُ الرُّوْضَةِ الرَّضْوِيَّةِ مِنْ زَاوِيَةِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ كَتَبَهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ
 الشَّهْدِيُّ ۲۷۰ دَرْبَا لَمَى ابْنِ كَتَيْبَةَ بِخَطِّ نَتِجْ زِدْ بِسْمِ اللَّهِ نَوِشْتَهُ وَدَرْ پِشَانِ دَر
 بِكَا رِجَه سَنَكِ اسْتَعْرَضَ دَهْنَه دَرْ مَلَالِي وَبَعْدَاز (هُوَ الْبَاقِي) اِنْ اَشْعَارِ بِخَطِّ
 نِيتَعَلِيقِ مَسْطُورِ اسْت

دَرْ زَمَانِ شَهِنَشَه دَوْرَانِ	اَز نَسَبِ بُوتَرَا بِنِ كَبُرُورِ
خَمْرُ و..... شَاهِ صَبَغِ	سَابَه لُطْفَا اِنْزِدَا وَاوَرِ
دَرْ يِ اَز بَهْرِ صَحْرِكِ كَر دَهْمَامِ	بِنْدَه نِيَكِ خَوَاهِ اَنْسُورِ
كَلْبَالِ عَجَلِ خَلْفِكَ كِه بُوَدِ	حَلْفَه دَر كُوشِ دَر كَشْتِ قَبْرِ
وَه چِه دَر كَزِي ضِيَا هَرْ صَبْحِ	بُوسْدَشِ اَسْتَانِ شَخَاوَرِ
وَه چِه دَر كَزِي شَرْفِ جَبْرِ پِلِ	كِرِه جَارُوبِ كَرشِ اَز شَهْپَرِ
چُونِ زِدْ دَوْلَتِ سِرَايِ شَاهِ رِضَا	بَاغْتِ اَيْنِ بَابِ بِنْدَتِ رِيكِرِ
خَوَانْدِ مَعَارِ كَابِنَاتِ اُوْرَا	قَبْلَه كَاهِ دُعَايِ اَهْلِ نِظَرِ
چُونِ دِي چِيْمِ زَخْمِ اُو كَرِيَانِ	اَخْتِرِ اُوْرِدِ دَر بِنْتِ دَر مَجْمَرِ
بَانَكِ تَحْسِينِ زَا سَمَانِ بَرِ خَلِيَتِ	كِه مَرِ بَرَا دَر دَسْتِ صَنْعَتِ كَرِ
دَهْرِ كَفِي نِشَانِ دَوْلَتِ رَا	كِسِ مِي بِنَادِ بَسْتَه تَا مِشَرِ

هَاتِفِي كُفْتِ نَالِ تَارِ نَجَشِ

بَهْرِ فَرْدُوسِ رِه بِجُوزِ بِنِ دَرِ

دَرْ دَوْرَه اَيْنِ اِيْبَاتِ بِخَطِّ رُقَاعِ بِيَارِ مَتَا زَا اِنْ عِبَارَتِ مَسْطُورِ اسْت (قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ اِنَّا مَدِينَةُ الْعِيَامِ وَعَلَى بَابِهَا وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدِّينَا مَرْعَا لِاِخْرَجِ صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

بعد از آن صلوات بر حضرت رسول و ائمه هدی سلام الله علیه هم است در آخر صلوات نوشته
 منقح عبد الله در بالای در کتبه معرقه است کتفهاست مبارز و عبارات آن اینست در علی
 ابن مهنر بار قال قلت لابی جعفر یعنی محمد بن علی الرضا جعلت فداک زیارة الرضا افضل ام زیارة
 ابر عباد الله الحسین علیه السلام قال زیارة ابي افضل وذلك ان ابر عباد الله بزور كل الناس و ابي
 صلوات الله عليه لا يزوره الا الخواص من الشيعة

کتبه دوره ابوان سون با آنها المزملة است و آیه از الله و ملائکته یصلون و آیه سبحان
 ربک رب العزى الى آخر و بعد از آن سنه احد و ستم و مانین بعد الالف کتبه محمد حسین
 الشهدا الشهدا عمل محمد تقی کاشی نیز ۱۲۶۱ در دو طرف کتبه مرقوم است (بسی ذره
 خاک را علی قباد بیک چوله اشک آقاسی ناشی حرم علیه عالیله با تمام رسد ستم و لفظ
 در پیشانی ابوان آیه نور و آخر آن کتبه محمد حسین ۱۲۶۰ کتبه بالای در شمعخانه جنب
 در خیابان سفلی اینست (قال الرضا علیه السلام ان بخراسان بقعة بائی علیها.....
 تصیر مختلف الملائكة فلا تنزل افواج السماء ينزل و یصعد الى ان ینفخ فی الصور فقلت
 له یا بن رسول الله انه بقعة قال هی بارض طوس وهی والله روضة من رياض الجنة من
 زاره فی تلك البقعة من زار رسول الله صلی الله علیه و کتب الله له ثواب الف حجة
 مبرورة و الف عمر من مقبوله و کنت انا و ابائی شفعانه يوم القیمة کتبه عنایت الله ابن
 محمد حسین حامدا مسلما در جنب ابوان خیابان سفلی قرینه شمع خانه اینخذ رسم است
 قال امیر المؤمنین علیه السلام یفضل رجل من ولدی الى اخر کتبه محمد رضا الامامی
 جلو کفش کن کتبه اللهو بود پرخان نیز همین حدیث سطور است کتبه روی درودهنه
 ابوان خیابان سفلی از طرف داخل اینست روی عن صاحب الکشاف عن النبی صلی الله

عليه واله وسلم في تقدير قال الله تبارك وتعالى قال لا ايسئلكم اجراً الا المودة في القربى
من مات على حب آل محمد مات شهيداً مغفوراً الا ومن مات على حب آل محمد مات تائباً الا
ومن مات على حب آل محمد مات مؤمناً مستكمل الايمان الا ومن مات على حب آل محمد بشره
ملك الموت بالجنة منكرو ذكرا الا ومن مات على حب آل محمد يرف الى الجنة
كما ترف العروس الى زوجها الا ومن مات على حب آل محمد عن النبي صلى
عليه واله وسلم انه قال فاطمة بوجه لقلبي وابناها ثمة فوادى وبعلمها نور بصير والانه
من ولدها وجده المدد ودينه وبين خلقه من اعتصم به نجي ومن تخلف عنه
در طاق روبروى بنجر جنب ابوان عباسى حديث سيّد فن بضعة متى وحديث عن الرضا
عليه السلام من زارنى على بعد دارى مسطور است و در آخر كتبه عن ابى الله در صف قبر
شيخ حر عاملى آية الكرى و در آخر كتبه استاد ابراهيم بن ابي شهيد در سرد وهدى
ميرزا جعفر حديث بقدر رجل من ولدى مرقوم است و در آخر نوشته است كتبه
عن ابى الله ابن محمد حسين

صحن جديبد

صحن جديبد از ابيبه خاقان خلد اشبان فتحعليشاه طاب ثراه است طول آن تهرباً هفتاد
و دو ذرع عرض چهل و نه ذرع كاشى كارى صحن از حاجى ميرزا موسى خان و در كنار
امتياز ميباشد از آره سنك آن قدرى از مرحوم مشارالیه و قدرى از ميرزا عبد القبا
منجم باشى و ميرزا فضل الله وزير نظام آنرا تمام كرده است در وسط صحن نيز حوضى است
از ابيبه مشارالیه و در رهن جا حاجى ميرزا رضاي مؤمن السلطنة كه سابقاً ملقب بمبتلى
الملك بود سقاخانه بنا نموده است اين صحن با چهار در است بكي در مقابل ابوان موسو

بدیضرا بخانه یکی در خنایان پائین یکی بیازار زرکرها یکی بطرف مقبره مرحوم شیخ بهشتا
 دوزاد و در صحن حجرات فوقانی و تحتانی است برای اقامت طلاب در طرف جنوب و شمال
 این صحن در وسط دواپوان است از پوان شمالی میروید بچوبیست پائین خنایان و از پوان
 جنوبی میروید بترتیب خانه و آشپزخانه خدام

اما کتبه های این صحن در مقابل پوان طلایی ناصری کتبه در بالای راست با تعبیرات
 و فی التهذیب عن سلیمان ابن یحیی المازنی عن ابی الحسن موسی علی السلام قال من زار
 قبر ولدی علی کان عند الله کسبعین الف حجة قال و من بات لیله عند کان
 کن زار الله فی عرشه فقلت کن زار الله فی عرشه قال اذا کان بوم القیمة کان علی عرش الله
 عز وجل اربعة من الاولین و اربعة من الاخرین فاما الذین هم اربعة من الاولین فنوح
 و ابرهیم و موسی و عیسی و اما الاخرین فمحمد و علی و الحسن و الحسین صلوات الله و علی
 علیهم اجمعین کتبه محمد حسین الشهدا الشهدا ۱۲۷۱ عن الایام جعفر الصادق علیه السلام قال
 یقتل الی آخر (در هفت حدیث معروف است) و قال امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
 سبقتل و جل الی اخر در جنبین در سطر بیت بخط ثلث در یک طرف نوشته بسعی سلالة
 السادات اقامه زابا با مشرف سرکار فیض آثار انجام یافت در طرف دیگر با اهتمام عالیجناب
 علی اکبر امین الشجرات سرکار فیض آثار اتمام یافت

کتبه دوره پوان سون القیمة و سون و العصور و در آخر قد تم فی سبعین و مائتین بعد
 الالف من الهجرة النبویة کتبه محمد حسین الشهدا الشهدا ۱۲۷۱ عمدا استاد محمد تقی
 در پیشانی پوان بخط زر در مکتوبت قد زین هذا الصحن و الایوان الذی افخر به غفر
 الجنان من الموقوفات المطلقه فی ایام دولت السلطان الاعظم و الخاقان المعظم الغالی محمد

قاجار خلد الله ملكه الى يوم القرار كتبه محمد حسين الشهبندى ۱۲۶۳
 اما ابوان اشپرخانه و شربتخانه كه مقابل درخنا بانست در میان آن چهار غرفه میباشد زبر
 یکی قل با ابها الكافرون و زبرد بکری سورة توحید که در آخر آن نوشته است کتب محمد حیدر
 الشهبندى فى شهر ربيع الاول ۱۲۷۷ در زبردستى قل اعوذ برب الفلق و در زبردستى
 قل اعوذ برب الناس مکتوبت میان ابوان روى در کتبه با عبارت دور مکرود
 وفى العيون عن محمد بن ابراهيم بن اسحق الطالقاني رضى الله عنه قال حدثنا احمد بن محمد
 ابن سعيد الكوفي مولى بنى هاشم عن علي بن الحسين بن علي بن افضال عن ابيه عن ابي الحسن
 علي بن موسى الرضا عليه السلام قال رجل من اهل خراسان يا ابن رسول الله رأت رسول الله
 صلى الله عليه واله فى المنام كأنه يقول لي كيف انتم اذ ادفن في ارضكم تا آخر حديث
 كتبه در میان دهنه ابوان مکرود که عبارت آن بقیه حدیث مذکور است و بعد از آن
 حدیث قال رسول الله صلى الله عليه واله من زارني في منامه فقد راني اذ الشيطان لا
 يتمثل الى آخر الحديث

کتبه دوده ابوان شربتخانه سورة المنافقون است تا آخر بعد از آن نوشته است کتبه
 محمد حسين الشهبندى ۱۲۶۲

در بالای ابوان ابن عبارت مسطور است قدامر باذاع الصحن المقدس السلطان المبرور
 والنخازان المغفور فتحلى بادشاه من الموقوفات المطلقة لقد شرف بتزكيتيه في زمن سلطان
 العادل والنخازان الباذل محمد شاه قاجار خلد الله ملكه السيد الجليل حاجب الروضة
 الرضوية حاجي ميرزا موسى خان اعلى الله كتبه محمد حسين الشهبندى در اول و آخر این کتبه
 نکاشته شده پاسبان آستان عرش نشان اشرف السادات میرزا محمد حسین عضد الملک
 بانام

باتمام عمارت موقوف شد ۱۲۷۲ ناظم مدرسه سرکار فیض آثار مقرب الخاقان حاجی

میرزا موسی خان بتعمیرات سرکار موقوف شد و در ضلع دهنه ابوان نوشته است

عَمَلِ اسْتادِ رِضایِ مَشْهُدی بِنایِ

در پیشانی ابوان در رب خنابان بخط ثلث در کاشی مرقوم است (قدم تزیین تِلْکَ العِزَّةِ

العَالِیَةِ الَّتِی نَزَّهَ عَلَی الْجَنَازِ فِی اَبامِ دَوْلَتِ السُّلْطَانِ الْعَادِلِ الْمَرْوَجِ لِذِیْنِ اللّٰهِ السُّلْطَانِ

ناصر الدین شاه قاجار خلد الله سلطانه فی تولیة جناب المستطاب مؤمن الملك میرزا علی

خان لازال مستظلاً بظلال حضرة الامام وعنايه سلطان الایام کبیر احمد بن الشهد

المشهد فی ۲۹۵ کتبه دوره ابوان سوره انا ارسلناک و در آخر آن نوشته است

کَتَبَهُ وَجَبَعَلِی الخادم ۱۲۹۵

قصید در بالای در است بخط و شعر مرحوم میرزا سعید خان متولباشی و وزیر امور خوار

سابو که مطلع آن اینست و باقی چون بدستی خوانده نمیشود از نگارش آن صرف نظر نمود

بیالای جور کد طاق بر کردون میثا که بسیار از آسمان آسمانها

مسجد کوه رشاد

این مسجد در حسن بنا و استحکام و زینت ^{بکالت} نظیر آن نادر دیده میشود از اینبه کوه رشاد آغا

زوج شاه رخ ابن امیر تیمور است و فی الحقیقه صحیح جنوبی حرم مطهر محسوب میشود

کاشیهای معرق و غیر معرق که در این بنای عالی بکار رفته بنفاست و صفای چندینهای

ممتاز است و سعنت فضای مسجد طولاً قریب پنجاه و سه ذرع و عرض تقریباً چهل و هشت ذرع

و چهار ابوان دارد غربی و شرقی و جنوبی و شمالی که شمال آن ابوان حرم است و معروف با بوان

دار التباده ابوان مقصوره که جنوبی است کنگد بسیار عالی دارد باد و کلدسته بلند کاشی

دهنه ابن ابوان دوازده ذرع و ارتفاع آن بیست و پنج ذرع و نیم و طول آن سی و چهار ذرع
 ارتفاع کنبدی که در وسط آن واقع چهل و یک ذرع و قطر په های ابوان پنجاه ذرع و ارتفاع هر
 یک از گلدسته ها چهل و یک ذرع است و مخصوصاً این ^{عظمت} از سال هشتصد بیست که بنا شد
 تاکنون محتاج بمرمت نکرده و در کمال صفا و بهمانند است در ^{طرف} مسجد باستانه
 جای ابوانها شایان است و شبستان جنوبی معروف است بـ شبستان مرحوم حاجی میرزا
 و شبستان میرزا محمد و شبستان مشرقی یکی با اسم ملا مصطفی موسوم و دیگری بـ شبستان
 کرم مشهور است شبستان مغربی یکی با اسم میرزا نصرالله دیگری بنام امام جمعه شبستان است
 ملا محمد تقی معروف است در وسط سکو مانند است تقریباً بشکل مربع متساوی الاضلاع که هر
 ضلع آن دوازده ذرع است اینجا را مسجد بیون زن میگویند در چهار طرف آن چهار حوض است و
 آب هر که از یک طرف آن داخل و از سمت دیگر خارج میشود و در این سکو کرده از حوضها گذشته
 بیرون میرود این مسجد را چهار در است یکی بیازار بزرگ دیگری بمحوطه بیابان پاکه مقبره مرحوم
 شیخ بهائ علیه الرحمه است دری بـ بیتخانه حاجی میرزا موسی خان معروف بدر قبله که بمعبور
 شارع عام میرود حد مشرقی مسجد منازل جعفر قله میرزا است که بنامین مسجد مدرسه بیابان پاکه
 واقع است حد مغربی بازار بزرگ حد شمالی رواق و حرم مطهر حد جنوبی بیوتات اهالی شهر ^{شیراز}
 اما کتبه های آن در دور کنبه ابوان مقصود از سمت و حشی آن که سمت محبت باشد سوره مبارکه
 بس تا حتی عاد کالعرجون الفدیم بخط ثلث و برقم محمد رضای امامی و تاریخ هزار و هفتاد و هفت
 مکتوب است در ابوان رو بقبله که از دارالشاهه داخل مسجد میشوند در پیشانی در نواب
 علیه غالبه انیس الدوله دامت شوکتها بکاشی معرق بخط زرد در وسط را بعبارت نوشته است
 (قد وقع تعبير هذا المسجد الجامع في ايام دولك الخاقان الاعظم شاه عباس الصفوي الجبني من

عَبْنُ مَالِ الْمَغْفُورِ الْمَبْرُورِ وَخَوَاجِدِ صَفَرِ الْجِبَلَانِي بِسَعْيِ الْفَاصِلِ الصَّالِحِ النَّفِيِّ مَوْلَانَا حَسَنِ الْخَادِمِ
 الْجِبَلَانِي فِي طَلِبَاتِ الْبَيْتِ ثَوَابِ الْأَخْرُوعِيِّ كِتَابَةِ مُحَمَّدِ حُسَيْنِ الشَّرِيفِ) دَرَجَبِينَ ابْنِ كِتَابَةِ حَفِي تَرَكِ
 بِهَمَانِ وَضَعِ نَكَاشَتَهُ أَمَا خَطَّ طَرَفِ بِنَارِ قَدِيمِ اسْتِ وَعِبَارَتِ كِتَابَةِ بِنَارِ ابْنِ (الْأَمْرَةِ بَعَارَةِ
 هَذِهِ الْمَسْجِدِ صَاحِبِ الرَّشْدِ وَالرَّشَادِ الْمَعْظَمَةِ كَوْهَرِ شَادِ) دَرَجَبِينَ نُوْشْتَهُ اسْتِ قَدْ وَقَعَ قَعْمِ
 هَذَا الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ فِي أَيَّامِ دَوْلَتِ الْخَاقَانِ شَاهِ عَبَّاسِ مِنْ عَبْنِ مَالِ الْمَغْفُورِ وَخَوَاجِدِ صَفَرِ حَبَلَانِ
 دَرَجَبِيَانِي تَاسَقَفَتْ تَرْكِبِ تَرْجُمَاحُهَا مُتَعَدِّ كَرَفَتَهُ بِأَخْطِ بِنَائِي كَاشِي مَعْرَقِ زَرْدِ وَزِينَتِهِ لِأَجُودِ
 سُبْحَانَ اللَّهِ نَكَاشَتَهُ شَدُّ وَشَكْلَاهَا يُثَلَّثُ بِنُزْهَتِ كَهْ كَلِمَةُ جِلَالِهِ دَرَانِهَامِ قَوْمِ اسْتِ دَرِ
 جَبِينَ دَرْدُودِ دُورِ بِيهِ وَدُورِ دَاهِرِ بِنَارِ بَكَاشِي مَعْرَقِ صَوَاتِ بِرِ حَضَرِ رَسُولِ صَلَّى
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآئِمَّةِ ظَاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اسْتِ دَرِضِي بِخَطِّ بِنَائِي نَكَاشَتَهُ (قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَادَى لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ إِلَى الْآخِرِ دَرَانِهَامِ بِخَطِّ حَفِي تَرِ زَرْدِ نُوْشْتَهُ
 اِسْتَادِ عَلِي بِنَا ۱۰۵۲)

دَرَجَبِيَانِي تَرَكِ فَنَكُنْ سَمْتِ بِيهِ بَكَاشِي مَعْرَقِ مَرُومِ اسْتِ (قَدْ تَمَّ مَرْمَةٌ هَذِهِ الْعِمَارَةُ
 سَيِّدِ سُلْطَنِ الزَّمَانِ وَأَعْظَمِ خَوَاقِينِ الدَّوْرَانِ السُّلْطَانِ بْنِ السُّلْطَانِ شَاهِ سُلْطَانِ حُسَيْنِ
 الصَّفْوِيِّ الْحُسَيْنِيِّ بِهَادِرِ خَانِ خَلْدِ اللَّهِ مُلْكِهِ وَأَفَاضَرَ عَلَى الْعَالَمِينَ بَرُّ وَعَدْلُهُ وَأِحْسَانُهُ
 دَرَجَبِيَانِي كَفَشَكَنْ سَمْتِ بِنَارِ كِهْ وَاقِعِ دَرِ بِنَانِ ابْنِ نَوَاسْتِ بَكَاشِي مَعْرَقِ مَسْطُورِ اسْتِ (حَبْنِ
 تَشْرِيفِ بَزَابَرَةِ هَذِهِ الرُّوضَةِ الرُّضْوِيَّةِ وَتَقْبِيلِ تِلْكَ الْعَتَبَةِ بِاهْتِمَامِ مُقَرَّبِ سَيِّدَتِهِ السَّنْبَةِ
 مُحَمَّدِ كَاطِمِ بِيكَ الْخَادِمِ وَالنَّاطِرِ هَذَا الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ كِتَابَةِ مُحَمَّدِ رِضَا

دَرْدَهْنَةُ ابْنِ دُورِهِ لَفْظِ اللَّهِ الْبَاقِي بِخَطِّ ثَلَاثِ مَعْرَقِ وَالْمَلِكِ اللَّهِ كَوْفِي مُكْرَرِ نُوْشْتَهُ
 دَرَجَبِينَ وَبِنَارِ دَهْنَةُ ابْنِ دَمِ اِزَانِ ابْنِ چِنْدِ شَعْرِ بِخَطِّ لَيْسَتْ عَلِيقِ مَرُومِ اسْتِ

در زمان پادشاه جم شکی شاه کردون رتبه در بانوال

آنکه دارد از سواد مملکت سمره در دودا او چشم غزال

از تزلزل مسجد جامع زهم ریخت در مسجد با مرد و الجلا

بهر تعمیرش بنام زال بیک از سلیمان از زمان آمد مثال

داد آنهاش بانداک فرصتی بزرگ نقی که میبندد کسچال

در تفکر بود معمار خرد از برای گفتن تاریخ سال

ناهان بر صفحه از کلاک قضا شد م تعمیر مسجد کرد زال

عمل حقیر فقیر غاصی شجاع بناء اصیها^{۱۰۱۱}

در جلو ایوان دو کتبه است یکی سوره انا فتحنا لالبس علی الاعنی حج و دیگری سوره

تبارک کوچک تا فی عتو و نفور و رقم آن محمد رضای امامی اصفهانی است در جنبین بیجا

ایوان در دو مربع کلمه جلاله بخط بنائی مرقوم شده پانین تر از آن در دو طرف مربعی است موشح

بکلمه محمد پانین تر از دو طرف مربع است مزین بلفظ علی در پیشانی ایوان بخط زرد زیننه

لا جورد بکاشی معرق مرقوم است القدامر بجات هذا البیت و المقام الذی کالمسجد الحرام

السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم ظل الله فی العالم السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه

سلیمان الصفوی الموسوی الحسینی بهادر خان ادام الله تعالی نور عدله علی سبط الارضیر

خلد ظلال عاطفته علی مفارق المؤمنین فی سبع و ثمانین بعد الف کتبه محمد رضا الانا

الاصفهانی در دو ایوان جنبین دو ترنج و سرترنج بخط بنائیت در ترنج لفظ الله اکبر و در

سرترنج کلمه محمد مرقوم است در سمت پانین ایوان سه طاق نماست در پیشانی طاقناه

اول که کفشکن است بکاشی معرق نوشته (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم قال الله سبحنا

تبارک و تعالی هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم تاهو العزیز
 لکم حکیم ترتبی متصل بغرفه اول است که در بالای کفشکن مزبور باشد و در آن بخط کوفی ملکه
 لله نقش شده در بالای طاق کوچکی که در زاویه مسجد سمت همین است بجلوی ممر که از
 بازار مقابل خان ناصریه است لفظ سبحان الله و کلمه طیبه لا اله الا الله و الله اکبر و لا اله
 الا الله بخط ثلث مسطور است

در جنب ممر مذکور سه طاق است در پیشانی طاق اول نوشته (عزای حمزه عن ابی جعفر
 محمد بن علی الباقر صلوات الله علیهما قال قال له رجل کیف سمیت جمیعہ قال ان الله عزوجل
 جمع فیها خلفه لولایة محمد و المبتاوی و صبه فتماه یوم الجمعة لجمعه خلفه فیہ فی أربع
 و ثمانین و الف اما نصف این عبارت در پیشانی طاق دوم است در طاق سیم بخط ثلث
 پست نوشته و تعمیر شده این عبارت (در ایام دولت پادشاه جمجاه کامکار خد بوکشو کبر -
 معدنک آثار نجفی مراسم شریف احمد مجتاز محمد شاه قاجار خلد الله ملکه باشاره جناب مرتضو
 انتساب فخر الحاج حاجی میرزا موسی خان مترقب فبوضات حضرت الله و قدوة الاشباه میرزا
 عبد الله مستوفی مسجد جامع موفق بتعمیر کرد بدی ۲۵۴ هـ

ایوان طرف همین که آب از میان آن میگذرد و در عقبه سه طاق است در پیشانی طاق اول بکاش
 معرق بسیار ممتاز نوشته است قال الله تبارک و تعالی لله ما فی السموات و ما فی الارض
 و ان تبدوا ما فی و در بالای آن بخط کوفی لفظ سبحان الله مرقوم است و در طاق دیگر که تعمیر
 پستی شده در یکی ایه و لا یؤکلف الله نفسا الی و اخطانا ۲۳۲ هـ و در طاق دیگر
 ایه و ان یکاد تا آخر مسطور شده است در بالای دو پایه جنبین طاق وسط در دو سطر
 که بکاشی معرق قدیم نکاشته اند این ایه مرقوم است قال الله تبارک و تعالی قد نری تعقل

وجهت فی السماء تا آخر و در بالای آن بخط کوفی ابتدا لفظ الحمد لله و بعد الملک لله بینه
در طاق اول از سه طاق پیش بقبله که تعبیر کرده اند آیه وان یکاد بخط ثلث معکوس مرقوم
و در دو طاق دیگر که بکاشی معرق قدیم است آیه لا یکلف الله نفسا الی اخطانا در طاق
وسط و طاق دم ابوان بقبه آیه است از ربنا ولا تحمل علينا تا و اغفر لنا در دو سطر پاره
جنبین طاق وسط باقی آیه مقابل که قد نری تقلب باشد از وجهت ما کنت الی من ربهم و در
ضریف سفلی ابوان در وسط ترنجی بنائے نموده و بخط بنائی جلے نوشته اند راست و معکوس
توکل علی خالقہ پیش بقبله سترنج لفظ الله بخط بنائے بسیار جلے و در میان خط لفظ الله
ثلثا چند است مثلا در میان الف الله بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
نوشته اند و در خود لفظ جلاله سوره حمد که اول حمد در لام جلاله است و لا الضالین
بر مبر کرد و در همان لام تمام میشود در سترنج لفظ محمد معکوس مرقوم و همان شود در
آن مسطور و از هم شروع نموده اند و در دو طرف ترنج بخط بنائی جلے این آیه مسطور است
اِنَّمَا یَعْبُدُ الْمَسْجِدَ اللهُ الی من المهدین بزنادتی لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
۵۹ شد در دو بار ابوان شمالی در کاشی بخط بنائی کوفی در ترنج وسط لا اله الا الله محمد رسول
علی ولی الله نوشته و بقبه لفظ الله اکبر الله ربی محمد نبی میباشد

در پایه دهنه ابوان دوره در شکلها مثلث با الله بخط کوفی مرقوم است و در پیشانی
ابوان سوره سبح اسم تا بصلی النار الکبری بکاشی معرق و در دو طرف پایه ابوان بقبله
غرف لفظ با علی بخط بنائے مرقوم و در هر دو قل هو الله احد مرقوم است در آن سمت انوافم
سه طاق طاق اول و دویم تعبیر شده و خط کتبه زانانقی نیست در طاق اول نوشته
قال علی علیه السلام العالم یعرف الجاهل لانه کان جاهلا قبل الجاهل لا یعرف العالم لانه

لم يكن غامقا قبل ودر طاق دویم نوشته (قد توفى بتوفيق الله الملك الصانع لتعبد هذا
 المسجد الجامع العالم الجاه ذوالجاه امير الامراء الكرام محمد اسحق خان سردار قرانی ۱۲۱۴
 در طاق سیم بر کاشی معرق بخط محمد رضای امامی ولی در رقم نکاشته قال الله تعالى
 قل الحمد لله الذي لم يتخذ ولدا ولم يكن له تات كبير ودر درووار پشت بقبله جنبین ابو
 مقصود فرماید که از بازار داخل میشوند بالای طاق ممر بازار و شبستان بکاشی معرق ترنجها
 لفظ سبحان الله است و در سر ترنجها لا اله الا الله الله اکبر و در پیشانی طاق وسط قال الله
 تبارک و تعالی انما نعمر مساجد الله تا آخر کتبه محمد رضا الامامی بالای ممر چیلوی منار
 نیز همین کتبه را دارد منارین را دو کتیبه و ترنجهاست یک کتیبه زیر مقرنس بخط ثلث
 تعبیرت و در هر دو این آیه مرقوم است (قال الله تبارک و تعالی یا ایها الذین امنوا اذا
 نودى المصلوق نالعلکم تعلمون کتبه محمد حسین الشهید المشهد ۱۲۷۴

در جمیع ترنجها اسماء الله مرقوم بعضی تعبیری بعضی بکاشی معرق بخط قدیم در آخر ترنجها
 چند ترنج دیگر است مشتمل بر چند حدیث بدین ترتیب که در ترنج اول نوشته است قال النبی
 علیه السلام الصلوة معراج المؤمن صدق قال النبی علیه السلام من ترک الصلوة شعثا فقد کفر
 و در ترنج سیم قال النبی علیه السلام الدنيا ساعة فاجعلها طاعة و در ترنج چهارم که تعبیرت
 قال علی علیه السلام عجّلوا بالصلوة قبل الفوت و در ترنجها بخط بنائی جلی کلمه طیبه لا اله
 الا الله مرقوم و محمد رسول الله از کمر لا اله الا الله بعد است و در بران قصیده بخط
 نستعلیق نوشته شده که نصف آن بر منار بار ابوان نکاشته است و قصیده اینست

در آستان ملک پاسبان خروطوس رضا ولی خدا شاه آسمان خروگاه
 علی سلا له موسی که کاینات بر کند بر آستان جلالش خادانان پناه

ز بار منشا و پشت نه سپهر دوتاه	منبر مهر خراسان ابو الحسن که بود
بعهد خسر و مهر افسر ستاره سپنا	بدر داور جم چاکر فریدون فکر
فخار خطبه تیغ و نکهت افسر و گاه	سهر بخش سلاطین عصر ناصر دین
ز احسن اوز عدلش بر اخند ز فاه	بدر داور ی صد اعظمی که جهانه
حسا سلطنه عم شهتیه جمجاه	در آن زمان که در اینحال یال و لاله
فرشته فر عصد الملک صد گانگا	بگاہ تولیت سید جواد جیلد
سلیل ال علی ظاهر بن عبد الله	ز باب تولیت مسجد از قضا چو زدشت

تتمه قصید که در منار پسا را بنوان نوشته اینست

بزرگ چاکر شاه جهان شمس الملک	گر جم دیو کند ز استان شوکت شاه
حسین خان حسن خلق هم نواز کبر	که کوه در نظر همتش که است گاه
چو از حواد گردون دون بوقلمو	مر این مناره ابو انخر اکتب و تها
در دم فشانند و نمود اتمام در تعمیر	که ذکر چهرش مانند در السن افواه
بقای شه طلبید و سعادت ابدی	چو شاهراز سر صدق بود و لخواه
بنامد زین عملش نام نیک جاویدان	درین چمن که نه کل مانند از خوانه
جبین چو سود بدگاه شاطوش خست	نمود سعی و نهاد این اثر درین ^{درگاه}
چو شد رفعت تاریخ سال تعمیرش	کنند فکر منبخر و بهین کونیا
ساز در بچه مؤذن برون نمودش	اذان اشهدان لا اله الا الله

در اینان مقصوده دو کتبه در حاشیه محراب است یکی منبت در سنگ مرمر و یکی کاشی معرق
در کاشی معرق آیه ال کرسی تا الی التور بزبان صدق الله العظیم و صد رسوله الکریم

بخط کوفی زرد در میان همین کتبه نوشته با این مضمون سُبْحَانَ اللَّهِ حُبُّنَ تَسْمُونَ وَحُبُّنَ
تَصْحُونِ إِلَى وَحِبُّنَ تَظْهَرُونَ وَبُحْرُجُ الْحَيِّ مِنَ الْمَبْتِجِ يُخْرِجُ الْمَبْتِجَ مِنَ الْحَيِّ وَيُبْحِي الْأَرْضَ بَعْدَ
مَوْتِهَا وَدَرَكْتِيهِ مَرْمَرِ بْنِ أَبِي مَبْنُوتٍ شَدَّ اِقْمِ الصَّلَاةَ لِلدُّوْكَ الثَّمَرِ إِلَى غَسْوِ اللَّبَدِ وَقُلِ
الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي دَرَكْتِيهِ مَرْمَرِ بَخَطِ كُوفِي سَخْتِي نَقْرُ شَدَّ اسْتَأْذَانَ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنَا
وَأَوَاخِرَ اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ السَّعْدَاءِ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْأَشْقِيَاءِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
دَرُخْرُوجِي جُلُوبِ ابْنِ سَمْتِ بِهَيْنَ بَخَطِ ثَلَاثِ بِكَاشِي مُعَرِّقِ مَسْطُورِ اسْتِ قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ
السَّلَامُ فِي الْمَسْجِدِ كَالْيَمِّكَ فِي الْمَاءِ وَدَرَسْتِ بِنَارِ نَوْشَةِ الْمَنَافِقِ فِي الْمَسْجِدِ كَالطَّيْرِ فِي الْقَفِيرِ
فِي شَهْرِ سَنَةِ أَحَدٍ وَعِشْرِينَ وَثَمَانِمِائَةٍ دَرُجْهَلَوِي هَيْنَ حَدِيثِ بِفَاصِلَةٍ بِكَزْرَعِ تَرْبُخِي اسْتِ
بَخَطِ نَسْتَعْلِقُ زَرْدِ بِرَكَاشِي مُعَرِّقِ مَتَنِ لِأَجُورِدِ بَابِ عِبَارَتِ

بِتَوْفِيقِ حَقِّ ابْنِ مُبَارَكِ مَقَامِ سَبْعُمِائِي كَثِيرِينَ شَدَّ تَمَامِ

مُحَمَّدِ بَاقِرِ هَزَارِ وَهَشْتِ

دَرِیَابَةُ دَبُورِ خُرُوجِي كِه جُلُوبِ ابْنِ اسْتِ لَفْظِ اللَّهِ اكْبَرِ بِخَطِّ بِنَائِي وَلَفْظِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبِكُوفِي دَرْمِيَانِ كَتَبِيهِ آيَةُ الْكُرْسِيِّ تَابِكِ آيَةَ بَعْدَازِ فِيهَا خَالِدُونَ نَوْشَةُ شَدَّ
بَابَةُ دَمِ هَمَانِ خُرُوجِي كَتَبِيهِ اسْتِ كُوفِي تَعْمِيرِ نَاشِدِ وَأَيَةُ نُورِ تَاوَالِي اللَّهِ الْمَصْبُورِ بِخَطِّ مُحَمَّدِ بْنِ
أَمَامِي مَرْقُومِ اسْتِ وَدَرَسْتِ بِهَيْنَ سُبْحَانَ رَبِّي الْأَعْلَى وَبِحَدِّهِ وَبِحَطِّ كُوفِي زَرْدِ دَرْمِيَانِ نَوْشَةُ
لِأَحْوَالِ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيمِ وَدَرِيسَارِ لَفْظِ سُبْحَانَ رَبِّي الْأَعْلَى وَبِحَدِّهِ بِخَطِّ كُوفِي نَوْشَةُ
شَدَّ دَرْمِيَانِ أَنْ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَاللَّهُ اكْبَرُ اسْتِ بَابَةُ دَهْنَةُ ابْنِ أَرْمِيَانِ أَنْجَرِ
دَرَقْدِيمِ كَارِشُدِ عَوْضِ كَاشِي سَفِيدِ سَنَكِ مَرْمَرِ شِكَايَا مُخْتَلَفَاتِ شَدَّ وَنَضَبِ نَمُودَةِ اللَّهِ
وَلِي دَرْتَعْمِيرِ أَنْ بَعْضِي جَاهَا بِجَايِ أَنْهَا كَاشِي قَرَارِ زَادَهُ أَنْدِ دَرْمِيَانِ بَابَةُ بِخَطِّ مَسْتَقِيمِ دَرُوسَطِ دَرُ

بفاصله بگذرد چند تریج است یکی زرد و یکی سفید بخط بنای الحکم لله نوشته
در پیرون دهنه ابوان کتبه است بخط بابن مغربان عبارت بسم الله الرحمن الرحيم
قال الله تعالى انما اعز مساجدا لله تا اخر آیه وقال النبي عليه السلام من بنى لله مسجدا لله
الله فبنى الله له بيتا في الجنة وبعد فعلی مضمون (تا اینجا خط بابن مغربان است از اینجا
بعد تعمیر و کواخط محمد رضای امامی است با بن عبارت قال الله جل جلاله وعم نواله و قول
النبي صلى الله عليه قد انشأ هذا المسجد الجامع الأعظم والبيت المحرم في أيام دولت
السلطان المعظم والخاقان الأعدل الأكرم مولی ملوک العرب العجم السلطان بن الخاقان
بن السلطان ابو المظفر شاهرخ بن تیمور کورکانی بهادر خان خلد الله ملكه و سلطان و افاض
على العالمين بن وعدله واجسانه الحضرة العلباء والجليلة الكبرياء شمس بناء العفة
والتداد الموصوفة بالشرف والعز والرشاد كوه رشاد ابدت عظمها ودامت عصمتها وكثر
بركاتهابالنبوة الصادقة القصوة والعقيدة الراسخة العظمية لحصول المأمول دلجته
من الله باحسن القبول من عين ما لها الحسن ما لها واصلح بالها يوم تجرى كل نفس اعمالها
ابتغاء لوجه الله (از لفظ الله خط بابن مغربان است) و طلبا لمرضاته وشكرا على الآنة
وحمدا على نعماته فقبلها رتبها بقبول حسن وخبر بها باحسن اجر الحسنين وخصها باكلا
اعدن بعباده الصالحين كتبه واجبا الى الله بابن مغربان شاهرخ بن تیمور کورکانی في
درمیان کتبه بخط کوفی الملك لله است در سر کتبه بابن مغربان و وسط است بخط خفی بر
کاشی معرق با بن عبارت اتفق تبحرهما فی او اهل شهر الله المبارک رجب المرجب سنة احد
عشرين وثمانمائة در آخر کتبه بقرینه سر کتبه بنزد و وسط است با بن عبارت عمل العبد الضعیف
الفقیر المحتاج لعنايت الملك الرحمن قوام الدين ابن زين الدين شيرازي الطيوان

در پیشانی ایوان بخط ثلث زر در معرق مرقوم است بِالْعَطِيَّةِ وَالْكِبْرِيَاءِ وَبِالْعَزْوِ
 الْبَقَاءِ لِخَالِقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ هَذَا الطَّاقُ الرَّفِيعُ وَالْإِيْوَانُ الْمُنْبَعِ الْعَالِي شَانَ هَذَا قَدَمُ^{كَلِمَةً}
 عَلَى الْكَبِيرِ الْمُتَعَالَى الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَلِكِ الْوَاحِدِ الْبَاقِ بِإِخْفَى الْأَلطَافِ بِنَجْنِي مِمَّا خَافَ لَا
 إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَبِحَبْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ يُنَجِّي
 الْمُؤْمِنِينَ صَدَقَ اللَّهُ الْعَظِيمُ كِتَابَهُ مُحَمَّدٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الْأَمَاقِي الْأَصْفَهَانِي فِي سَنَةِ ١٧٠٠ دُوْر تَرْجَمِ زَرْد
 مُعَرِّقٌ دَرْدُو كُوشَةُ پِشَانِي دَارِدٌ بِخَطِّ ثَلَاثٍ دَر تَرْجَمِ بِهَيْمَنِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ
 إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ دَر تَرْجَمِ بِنَارِ لَاحَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ دَر مَنَارِ سَمْتِ سَبْعِ
 أَحَادِيثِ بِلِ دَر بِلَايِ كِتَابِهِ فَيَسْتَعْلِقُ مَسْطُورًا اسْتِ دَر تَرْجَمِ أَوَّلِ فَالِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدُّنْيَا
 مَرْعَةُ الْأَخْرِقِ دَر تَرْجَمِ دُوْرِهِمِ قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدُّنْيَا جِنْفَةٌ وَطَالِبُهَا كَلَابُ دَر سَمِ
 قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدُّنْيَا سَجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ دَر چَهَارُمُ كَرِ قَبْرِ سَبْتِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 عَجَلُوا بِالتَّوْبَةِ قَبْلَ الْمَوْتِ دَر چِهَلَوِي مَنَارِ كَرِ قَرْنِ مَنَارِ بِهَيْمَنِ اسْتِ دَر نَوْشَتِنِ دَر طَاقِ وَسَطِ
 ابْنِ آبِهَ مَسْطُورًا اسْتِ كِهَ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى خُدُ وَا زَيْنَتَكَ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ فِي سَنَةِ
 دَر دِيْوَارِ سَمْتِ بِنَارِ سَهْ طَاقَتِ دَر پِشَانِي أَنَهَا ثَلَاثُ بَرَكَا شِي مُعَرِّقٌ قَدِيمٌ سَهْ خُدُ نَوْشَتِ دَر
 طَاقِ أَوَّلِ قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ كَسَحَ بِهَيْتَا مَنْ يُوتُ اللَّهُ فَكَانَ مَآجِجَ أَرْبَعَانَةَ حُجَّةٍ وَغَزَى
 أَرْبَعَانَةَ غَزْوَةٍ وَأَعْتَقَ أَرْبَعَانَةَ نِيْمَةٍ وَصَامَ أَرْبَعَانَةَ يَوْمٍ وَدَر مَنَارِ كِتَابِ بِخَطِّ كُو فِي لَفْظِ
 سُبْحَانَ اللَّهِ مَرْقُومٌ اسْتِ وَدَر طَاقِ دُوْرِهِمِ قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَسَاجِدُ يُوتُ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ
 وَقَدْ ضَمِنَ اللَّهُ لِمَنْ كَانَتْ الْمَسَاجِدُ يَبْتُهُ بِالرُّوحِ وَالرَّحْمَةِ وَالْجَوَازِ عَلَى الصَّرَاطِ إِلَى الْجَنَّةِ
 دَر طَاقِ سَبْتِ قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنْ الْأَرْضَ الَّتِي يَتَّخِذُ مَسْجِدًا تَبَشَّرَ قَبْلَ ذَلِكَ بِسَبْعِينَ
 سَنَةً وَهِيَ تَدْعُو لِنَعْمَتِهَا وَتَجْمَلُ دُعَائُهَا الْمُؤَدِّتُهَا وَأَمَامُهَا وَدَر مَنَارِ كِتَابِ لَفْظِ الْمَلِكِ اللَّهُ

مِطْوَرَاست در این چند طاق در داخله آنها بر کاشی معرق شیش ذابره از اسماحتی
 بدینوضع باحتنان پامنان بادبان باغفران باسبحان بابرهان با امان بنز بخت کوفی الملائک
 مِطْوَرَاست در ابوان سمتینار که پهلوی همی زین پای مبارکت جمع خطوط معرق قدیم
 در دیوار پشت بقبله طاق اول نوشته است قال النبی علیه السلام بین العبد و الکفر ترک الصلوة
 صدق فی الله در میان آن بخط کوفی مِطْوَرَاست با کرم با رحیم با عظیم با حکیم با الله
 در طاق دوم قال النبی علیه السلام من بنی سجداً بنی الله له بیتا فی الجنة در طاق سیم قال النبی
 علیه السلام الصلوة عماد الدین فمن اقامها اقام الدین ومن ترکها فقد هدم الدین در دیوار
 طرفین طاق وسط و وسط است سطر اول قال الله تعالی و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله
 احداً سطر دوم و انه لما قام عبد الله بدعوته کادوا بکونون علیه و در هر دو بخط کوفی
 سبحان الله و الحمد لله مِطْوَرَاست در دیوار رو بقبله طاق اول قال النبی علیه السلام
 در طاق دوم و کتبه و رسله لو تعلمون ما اعلم لضحکم قلیلاً و لیکتم کثیراً در
 طاق سیم قال النبی علیه السلام احب الی الله مساجدها و اغض البلاء و اسواتها و
 در این دو کتبه بخط کوفی لفظ الحمد لله است در سقف جلوسه در این آیه بخط بنائی
 چه مرقوم است قال الله تعالی لقد صدق الله الرؤیا بالحق الی فمخاضاً کرباً ۵۳
 در سقف ضربه هشت شکل مربع است بلفظ علی و در آنها در هر یک سوره توحید مرقوم
 که ابتدای آن اعوذ بالله و بسم الله است از دهنه عین علی و بسلام ختم میشود
 کتبه پیشانی ابوان بقیه سوره سبح اسم است که در ابوان رو برو نکاشته شده با سوره
 و العصر و در آخر کتبه ابرهیم فی ۳۳ در طرفین ابوان لفظ علی بخط بنائی شکل
 و سوره توحید نوشته شده در پیشانی محراب این ابوان در ستک مرمر سطر بخط کوفی

بعبارت قال التبی علی السلام منبت است سطرې بخط ثلث جلی است یا بعبارت عجلوا

بالصاوق قبل الفوت وعجلوا بالتوبة قبل الموت

دو منبر در اینجا است منبت کاری ممتاز بجز بزرگ معروف بمنبر صاحب شاه دیگری منبر مرحوم حاج
میرزا عسکری امام جمعه در پهلوی منبر بزرگ کاسه سنک بزرگی است و در اطراف آن پنجها
دارد بخط ثلث بعبارت یا کافی المهنات و یا غافر الخطیبات ۹۵ هـ

در پیشانی عرشه نوشته است الخطبة و عید المؤمنین در همین عرشه منبر در دو گوشه
مرقوم است اذ اُصعد الخطیب علی منبر ولا یحدثن احدکم و در دیوار قال التبی وارد منبر مرحوم
حاجی میرزا عسکری که هشت پایه دارد در پایه بالا شکل کلاه فرنگی مشبک و منبت و مقرنس
چیزی ناخنه اند و تمامی منبر در کمال خوبی و امتیاز منبت است و امام جمعه حاله بنزح حب الوریثه
خطبه جمعه را بالای همان منبر میخواند در پایه بالای منبر دو تریج است موشع و منبت بان بکا
فی ۲۴۲ در پایه اول در پی دارد دوران قطعه مسطوره در ذیل خاتم کاری شدن است

بعهد آفتاب بن و دولت خسرو عادل که کند اندر زمانه دست عدل ظلم زانینا

ش صاحبقران فتح علی شاه زاور گیتی که زبید جسمه نباید بود درش که فیض خاقا

قد قدر که باشد و ز کارش دهند بی جا که قضا حکمی که دارد آسمانش کوش بر

بدر آن شهنشاه که سطرش لرزد من شرفک ز هبیتش گاور زمین و جان

شجاع السلطنه شام فقرش بود نصرت ز سلطان خراسان پادشاه واجب الامان

که بخشش نخل از دستش خاتم و جعفر که گوشش که زبان از خبیش رستم دستا

در ابامی که مصعبا شبنامها بت بد فرغ منبر محراب اندر خطه ابراه

بکانه کوه و رخسار درج علم و معنی آن که در اقلیم عقل و نکت ذانی آمد سلطنا

تمام این منبر از سعی جبل آمد کف مانند خطبه فلك في دبد

چه منبر سلی بجز غرورج هر دعا واضح
 چه منبر نردن با چه برهمنوط رحمت بزبان
 بر این منبر دوتن از شیعیان متقی بانی
 که در پر هیز کاری هر یک چون بود
 جواز نوزیب و غیر بکفت این مقصودین
 ز رشک مسجد اقصی قرین محنت و حرک
 رقم زد کلاک حجت از پی تاریخ اتمامش
 بنامی استادی هنر و ریافت انجام این
 که ز بید خوانش استاد کمر بوجه استاد

در پایه اول در تریجی نوشته است این منبر محل فقیر حقیر محمد خراسانی ۲۴۳

در پیشانی در منبر بخط ثلث در تریجی منبت شده انا مدبنة العلم و علی بابها در سر بختها
 نصر من الله و فتح قریب مسطور است

در دهنه ایوان جنوبی نزدیک بازاره بخط نستعلیق زرد بکاشی معرق این عبارت مرقوم است
 (تعمیر این عمارت مسجد جامع منون با شراف میرزا شکر الله فرزند شایسته حرم محترم روضه رضوی
 و در آئینت ایوان قرینه عبارت مد کور بخت کاشی نوشته (تعمیر این عمارت مسجد جامع با شرف
 نتیجة السادات و النجباء العظام میرزا ابوالقاسم مشرف سرکار فیض آناه (تاریخ مغشوش است)
 در پایه دهنه دوره آزاره تا سقف از سقف آزاره دائرة نما از اسماء الله بکاشی معرق
 رسم شده است و در دهنه ایوان مثل ایوان روبرو و لفظ سبحان الله بخط کوفی مرقوم است
 در سطاق که یکی نماز است بنام ایوان یکی شستان و یکی کتبخانه فرشان مسجد دو آب و
 حدیثی بکاشی معرق مسطور است در بالا کمر آیه انما اولبکم الله است تا آخر و بخط نستعلیق
 نوشته است (تعمیر این مسجد جامع مبارک بکار ای اقل عباد الله میرزا احمد غامری امین
 باشی با تمام رسد کتبه محمد رضا ۱۰۱۴ بالای شیدستان قال النبی صلی الله علیه و سلم

مِنْ طَهْرٍ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ مَشَى إِلَى بَيْتٍ مِنْ بَيْتِ اللَّهِ فِي أَرْبَعٍ وَثَمَانِينَ وَالْفَ بِالْأَيِّ كَيْسُكَ إِنَّهُ
 قَالَ اللَّهُ سُجَّانَهُ وَقَالِي قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا أَنَا أَعْرِضُ عَنْكُمْ فَتَابَ عَنْهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۰۱۷
 در پایه های این طاقها و در روی آن مقابل غره ^{شکل} مربعی است بعبارت الحکم لله بخط کوفی
 دو طاق که در کنار ایوان دارالسهاده است یکی بالای مسجد است که سنک چار پایه در آن است
 و حفاظ معین در آنجا بجهت کوه رشاد تلاوت قرآن مینمایند و طاق دیگری بالای کفشکن است
 در سنک چار پایه بخط ثلث خفی منقور است (الفقیه شمس الدین بن جعفر الموسوی سنه
 اثنی و ستین و ثمانمائیه طاق بالای مسجد مزبور تعمیری و خشت کاشی است و سوره انا انزلنا
 تا والروح در آنجا مسطور و تتمه سون دبا لای کفش کن است و سطر کتبه تعمیریست بخط کاشی
 اخر کتبه نوشته است کتبه محمد رضا الف کتبه دوره مسجد که نزدیک بنام دوره میگردد
 بخط محمد رضای امامی بوده ولی خلی جا های آن بخت کاشی تعمیریست و بخط وسطی است
 و سه سون نکاشته شدن با این معنی که سون هل لک از نخلوی منار دینار شروع شده و دبا لای
 کفشکن سمت بهین با ختم رسیده و از آنجا سوره جمعه ابتدا کرده بنا لای سمرقمر با زاختم
 شدن و از آنجا سوره قدر مرقوم گردیده که قدری از سوره بخط محمد رضا ستار رقم او
 در جمیع پایه های مسجد تا لب غره بند رومی از اجر گرفته شده و در میان آنها یک کاشی معرقه
 لفظ الله الباقی مرقوم است و از لب غره در تمام دوره در چهار سطر که بفاصله یکدفع
 از هم میناشد یک کاشی معرق کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله مرقوم است
 و در پائین پایه خادام از اهره شکل محسوس سطر کتبه و در دوره آنها ابات قرآنیست از سوره
 جمعه و غیره و در دو گوشه پیشانی جمیع طاقها و دایره از لفظ جلاله ترکیب شده و در محلی
 مری که پائین پاست تعمیری و خشت کاشی وسطی و این عبارت در آن مسطور است قال الله

تعالی یا بنی آدم الطبعونی بقدر حوائجکم واعصونی بقدر صبرکم علی النار و تزودوا اللّٰه
 بقدر سکونکم فیها و تزودوا الاخره بقدر مسکنکم و در وسط بخط فیتعلیق نوشته
 عمل فقیر کربلانی ابرهیم کاشی پز مشهد ۱۲۱۴

این بود تمام خطوط و کتبه های مسجد و از تعلقات معتبره آن وقف نامه است که بانه
 این بنای نبیل و جامع شریف پرداخته و نسخه آن که بس چهار واسطه بنسخه اصل میرسد
 در مشهد مقدس دیده شد توضیح آنکه نسخه اصل و دوسه نسخه دیگر هر یک بمور
 دهور قریب باندزاس شد لهذا متولّیها و مباشرین امور مسجد محض حفظ بادق تمام
 تجدید نسخه نموده اند و نسخه حاضر ابتدا حمد و نعت و صلوات و سلامی است بمقدمه و
 بعد از آن عین عبارت اینست

الحمد لله که نوبت و لک ایام حضرت پادشاه شاهنشاه عالم و عالیمان الخاقان المعظم مالک
 بنی آدم شهریار عرب و عجم خسر زمین و زمان اسکندر کشور کشای دوران

پادشاهی که ز فرست جهاندار او دفتر نوری و رخ خیزدیم رقم

حسینا الله کفی ناله طلبش در زبر فل هو الله احد نعره کوشش دریم

مظهر سر الملک و الدین تو امان مظهر از الله بامر بالعدل و الاحسان السیطان بن السلطان
 و الخاقان بن الخاقان معین الدوله و الدین شاه رخ بهادر خان خلد الله تعالی فی
 المشرقین ظللال سلطنه علی مفارق المسلمین الی یوم الدین مصداق این نسبت آنست که
 عالیمان را معلوم است که بهمان معدن و محاسن رحمت آن خضر حکومت و ریاض سلطنت
 تازه و فیض آن از برکات اندازه و دلهای مشایخ کرام و صلحای انام بجمعیت و فراغت تمام
 مسخری طاعت و عبادت و علماء اعلام بطلب علوم بجد جهد تمام مشغولند رغایا

شادمان و ممالک و ممالک امن و امان و آبادانت و ارکان دولت و اعیان حضرت زین
تربیت خاقانی در افاده حشاً و رونق جمع و جماعات و اقامه صلوات و صدقات غایت
و ثنات سعی مبذول میدارند و ثواب آن با تمام دولت هماهون قاهره و اصل میشود چنانچه
در این ایام مجتهد فرجام خیرات و مبرات الحق که بر همگان روشن و هواید است که عالینجا
عصمت مآب عفت ابا خورشید منکرت مشنری طلعت مهد علیا و ستر عظمی بدن نیاید
العالمین نتیجه اعظم الکبراء و الخواتین مهر سپهر دولت و بختاری و سپهر مهر سعادت
و کامکاری عصمت الکتب و الدین کوهر شاد خدا الله ظلال خیراتها و حسناتها الی یوم الفیام
که جمالی اوقات شریفه اش بر نوح مراد و بمنهج رشاد است موقع همه اوضاع طریقه قویه و جاده
مستقیمه و خاطر خطره بتسبیح احوال اخروی مایل و ضمیر منیرش مواکب خیر و احسان را مستقیم
خلود سعادتش و علامت و دلش آنکه همت بلند پرواز بران مقصود گردانند و اکرام تمام و
انعام عامش همچنانکه در ایام جنات بخاص و عام میسرید بعد از وفات نیز همان فواید مواید بزیاد
همگنان غایب و خیرات جاریه شایسته از اعمال حسنه ججه رفع درجات و محوسبات موافق
کلام معجز نظام لکنالوا البر حتی تنفقوا مما تجبون بجمع جان استماع فرموده و از اطلب الالک
و اسباب بجهات شرعیّه و وجوهات مرضیه و انقالات دینیّه بجناب شرفش منتقل شد
و در تحت تصرف و کلام حضرتش بلا مانع و منازع و مزاحم و معارض و مساهم استمرار و استقرار
بافت و سجالات قضاة اسلام و احکام حکام ملت مصطفوی علی الصلوٰه و السلام بمصداق
و تجادی ناطق و مشتمل کشته و وقف و تسبیل کرد عالینجا مشارالینها بر مسجد جامع مبارک کتبه
طیبه در مشهد مقدس و سرقد اقدس الرضوی علی رافدها السلام و التجهه که داخل روضه مطهر
و تربیت عطریا فرمود که در شک هشت برین است مطاف ملائک مقربین مشمول بر خلد و معینه

شرقیها برترت مقدس و روضه منور داخلینها و غریبها شارع عام و رباطی که بانی آن جناب مغفرت مآب آصف صفات خواجه نظام الملک ابن خواجه حسن علی طوسی است و دکا کبیر جناب مرحوم شهابها منتهی شود بینا زار چه که وقف مسجد جامع و اراضی که معا وقف مسجد مذکور است جنوبیها باراضی وقف مذکور و شارع عام و مستقلات و متصرفات و موقوفات بر این مفصل محدود و معین بدین نوع تفصیل خواهد شد

در ذیل این عبارت در اینجا دفعا تبیین است که املاک و مستغلات چند کوه شراد بیکم بر این جامع شریف وقف کرده که بعضی از آنها الآن معدوم الاثر است بعد از آن شرط موقوفه و وقفنامه را از قرار ذیل نکاشته است

و شرط کرد که متولی بقاع متبرکه و اوقاف مذکوره اولاد اولاد حضرت مشارالیه باطنابعد بطن و قرنا بعد قرن باشد و نفوذ بالله که نسل حضرت ائمه مشارالیه منقطع گردد اولاد اولاد غایب جناب شریعت پناه تقوی شکار فضا بل دستگاه افتخار الاکابر و النبیاء مولانا علاء الدوله و الفضیله و الدینا و الدین علی حمید العلوی المشهد الرضوی متولی اوقاف مذکوره باشد بدستور اولاد حضرت ائمه خیره مشارالیه و اگر نسل غایب جناب مشارالیه نیز منقطع گردد ذکر و انا تا یکی از صلحا سادات عظام مقدس الرضوی ^{مشهد} متولی باشد بدستور اولاد غایب جناب مشارالیه از مجموع ربوع محصولات و موقوفات مذکور حق التولیه بقرار عشر کامله بپردازند و عشر دیگر بجهت کارکنان و ضابطان و عمال و معمار بقاع مذکوره که نظام رتق و فتق و نسق و مهتما و معمو و بقاع مذکور و اوقاف آن ببعی ایشان وابسته مقرر است

و شرط دیگر آنست که در اوقاف مذکور صد ر عظام و وزرای کفایت انجام مدخل نمایند و رسم الصداره و رسم الکفایه و حق التولیه و محصلانه و ضابطانه بپردازند و عمال و ضابطان

نسخه جمع و خرج نطلبند و بحسابی فتر تعرض نوسانند و هیچوجه من الوجوه من الفیل و
 الکثیر در اوقاف مذکوره دخل نمایند و عزل و نصب از بابی ظایف و صلاح و فساد و همما
 ان بدنه متولی شرعی اند تا بوم الجزاء

و شرط دیگر آنست که اوقاف مذکوره را از باده از سه سال باجارت ندهند و تا آنکه مدت اجاره
 منقضی نشود عقد اجاره دیگر نکنند و مستزاد را بعد اجاره شرعی اعتبار نمایند ^{متعلبه}
 و طالب حمله و تاویل ندهند

و شرط دیگر آنکه از ربوع اوقاف مذکوره چیزی که زیادت آید بزوار مقدسه رضوی از صلحا
 و اغراب مکه و مدینه رسول صلی الله علیه و اله و مسافران بروجیه که رای و صوابد
 متولی باشد شرعاً بغیر عشر حق التوبه و عشر دیگر شرح صد بر این موجب که مفصل میشود
 بر این باب ظایف بر وجه استحقاق صرف نمایند بعمارت مسجد مذکوره در اینجا نیز چند دفعه
 تفصیل این شرط مسطور شده بعد گوید و شرط دیگر آنست که موقوفات مذکوره را نفرشند
 و نخرند و استبدال نمایند و یکی نبخشند و در هر چند سال سوادی از وقفه تان سازند
 از حاصل مستغلات و بقود و شروط مسطور مذکوره عمل نموده خلاف نمایند فمن بدل بعد
 ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونہ فعلیہ لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین
 کتب هذه الوقفة الشرعیة فی اوسط شهر رجب المرجب سنه تسع و عشرين و ثمانمائة
 چند مهر و سجل در آخر این وقفنامه بوده بشرح ذیل (مهر حضرت پادشاه)
 سجد از مهد علیا با این عبارت (این وقف از من صادر شد بشرط مذکور صدر
 مهر نقابت پناهی مهر از مهد با
 مهر نقابت پناهی علاء الدوله

سجده باینهضمون (الطلع بمضمونه وحکمت بصحتها حکما صحیحاً صریحاً شرعياً حرره العبد
المحتاج الى رحمة الله سبحانه جلال بن نصر الله المطهر الساماني حمد لله رب العالمين (بامهر)
سجده باین عبارات (حکمت بصحة هذه الوقفة لسجد الجامع الشريف المتبركة المذكورة حکماً صحیحاً
شرعياً وانا العبد محمد بن عبد الرحمن بن عبد الامام القاضی (بامهر)

الشاهد بمضمونه نصر الله بن جلال القاضی (بامهر)

الواقف بمضمونه وحکمت بصحتها وانا العبد ابن خسر بن عبد الله القاضی

الشاهد بمضمونه محي الدين بن جلال الباهلي

ثبت مضمونه عندك وحکمت بصحتها شرعياً نافذاً وانا الفقير نظام بن عبد الله ابراهيم الصاعدي
صد عن الواففة المذكورة الاعتراف بما اشتملت عليه هذه الوثيقة الشرعية وحکمت بمضمونه
حکماً صحیحاً شرعياً وانا العبد نعمة الله

پنج وقفنامه دیگر علاء برابن وقفنامه نیز این مسجد شریف دارد که بعدها صاحبان خیر
موفق گردید موقوفات برای این مکان قرار داده احراز از اطباء و متعرض آنها نکردید

مقبره مرحوم شیخ بجائی علی بن محمد

از اینکه متصله باستانه مقدسه مقبره شیخ بهائی رحمه الله علیه شرح حال او در مجتهد
احوال رجال بنیاد ابن بناد رضلع جنوب مغرب صحن جدید است توضیح آنکه در طرف
پایین پای مبارک در میان شبستان مسجد کوه رشاد معروف فی شبستان کرم و آشپزخانه صحن
جدید و مدرسه پائین یا فضا نیست تقریباً بطول بیست و شش ذراع و عرض شانزده ذراع از
ابن فضا راه نیست صحن جدید و راهی دیگر مسجد کوه رشاد بعضی کاکین در اطراف ابن فضا
هست در رضلع شرقی شمالی فضا مقبره مرحوم شیخ بجائی است در اطراف بطول هشتاد و عرض

چهار ذرع و نیم که شاهنشینی هم بطرف فضا دارد و قرنیه این شاهنشین شاهنشین کوچکتر
 هست قبر شیخ نعمان الله بغفرانه در گوشه مشرق و جنوب این طاق واقع است و صندوقچه چوبی
 دارد مشبک تقریباً با ارتفاع یک ذرع و قبر تقریباً میسوی باز من و سینه مرمی بر روی آن
 قرار داده اند در بقعه کتبه است بخط طلا با این عبارات (قال الله تبارک و تعالی و من تعظیم
 شعائر الله فانها من تقوی القلوب و لما كان العالم الرباني و الخیر الصدق في شیخ الملة
 و الاسلام بهاء الدين العالمی نعمان الله بغفرانه و اسكنه بمجوحه جناحه من العلماء
 الدين قال رسول الله صلى الله عليه و آله فيهم العلماء و رثة الانبياء و علماء امتي كانباء نبي اسير
 فابدا الله الملك الاعظم مالك رقاب الامم رب الفسق و الرئق و الى مملكة الشرق مؤيد الملك
 و الدين مؤيداً بالغز و التمكين و سد عضده بالصد الاعظم و الصاحب المعظم رب المرتبة
 العلية المتولي بخدمة الروضة الرضوية على مشرفها الاف السالم و التحيه حضر عضد
 الملك دام اقباله و اجلاله لهذا الطاعة العظيمة و عمارة هذه البقعة الكريمة ان الله
 لا يضيع اجر من احسن عملاً قدم بغير هذا البقعة في اواخر شهر رمضان المبارك من شهور
 سنة اشين و ثمانين بعد الالف كتبه و جعل الخادم المشهد

در صفة پهلوی قبر بنیاد اول از مرآت محتمم بخط نستعلیق وسطی کتبه شد و در صفة
 بروی آن کویا قبر است و بمناسبت آن قبر این ابیات رسم است

شدا ز فراق تو جانا قد کشید خمین هزار خار مغیلان بیاد بد خلیل

شب گذشت بیاد تو مردمان دو چشمم هزار غوطه بخون خور تا سفیدم

بشوره زار بود بیشتر چرا که آهوه بجز تم که غزاله جز از دیده و سبک

ایناک تیره دلبر ماران کناه دار این نور چشم ما است که در بر کفر

درهین صُفّه بنز قبر مرحوم حاجی رحبعلی نبلی است از مشایخ عرفای عصر و بر سر تربت او
 نوشته اند از اقدم قدس شریف و ضحیح ابن مضجع منیف قدس العارفین و زبید السالکین
 کاشف الاسرار و البهین حاوی لاسر الحقائق و الدین الكامل فی معرفه الله و الهادی فی ضراط الله
 اشرف الحاج و المعتمربن المستغرق فی انوار رب العالمین حاجی رحبعلی نبلی البسه الله تعالی
 حلال النور و اسکنه فی دار السور فی شهر ذیحجه الحرام ۱۲۱۴

اما بر سنگ قبر و تربت شریف شیخ بهاء رضوان الله علیه ابن عبارت مسطور است
 هُوَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ

بهاء الله و الدین شیخنا بهاء علیه الرحمه سلسله انتساب ابن جناب بخارت همدا فی منته
 میشود و در سن هفت سالگی در خدمت پدرش شیخ حسین بولایت عجم آمد و صید فضیله
 بشرق و غرب رسید و آوازه محامد ذات ملک صفتش بجا ملکوت پیچید و طلوع نور لادن
 در غروب پنجشنبه شهر محرم الحرام در بعلبک در سنه نهصد و پنجاه و سه واقع و در هزار
 و سی و یک در سوال بر حمت خدا ارتحال نمود

شَمْسُ الْعُلُومِ بِهَاءِ الدِّينِ وَالْحَلِيمِ مِنْ كَانِ بَاهِيْ بِهَاءِ الْفُرْسِ وَالْعَرَبِيَا

لَمَّا تَوَفَّيْنَا بِهَا بَوَاقِيَهُ نُوْرُ الْهَدْيِ وَضِيَاءِ الدِّينِ قَدْ غَرَبَا

لَوْ شِئْنَا كَرِهْنَا لَمْ يَكُنْ فِي غَامِ وَحَلَّتْهُ فَادْكُرْ مَنِيَّ وَبِهَاءِ الدِّينِ قَدْ ذَهَبَا

صُوْرُ خُطُوْطٍ وَالْوَا حِ مِنْ صُوْبِ رَمَلٍ نَبِيْرٍ لَيْسَانُهُ تَعَدُّ بِجَهْدِ
 اَيْشَاعُهُمْ وَخَيْرِيْبُهُمْ وَرَفَعُ بَعْضِيْ يَدَيْهَا

در ایوان رو بقبله مسجد کوه شاد که در رب دار الشباده در آنت در درگاه دست راست
 مرقومه ذیل بخط فستعلیق بر سنگی رسم شده است

باعث بر تحریر و توقیم اینکلمات شرعیه الدلالات است که در باب حمام اَرک مشهد مقدس
 از برای سرکار نواب اشرف الاجلال الدوله روحی و روح العالمین فداه و جناب جلالت
 سرکار و ظهیر الدوله التفات فرموده که مخارج آنرا از دیوان اعلیٰ بکبرند و دخل تجامهای ارض
 اقدس نداشته باشد و این بدعت را از میان برداشته تا زمان قائم محمد خداوند عالم وجود بخود
 پادشاه اسلام پناه را از جمیع بلیات محفوظ داشته و شاهزاده را هم سالم داشته و سرکار ظهیر
 الدوله و امنای دولت قبرین صحت بوده بحق محمد و اله و من بعد الیوم اگر کسی از جمامهای
 مذکور دیناری توقع کند بلیغ خدا و پیغمبر رسول گرفتار شود آئین پادشاه العالمین

بتاریخ یوم دوشنبه اول شمر جمادی الثانی ۱۲۸۴

نیز در دیوان دیوان که رو بقبله این شرح بخط نستعلیق نگاشته شده
 چون اراده خیرات و اشاعه میرات باعث دستکاری جاودانست و چون مشهد مقدس ملام
 محل مجاورت فقر و عبور و مرور و آراست باید امر معاش آنها باسانی بگذرد و محصل
 دعای خیر و از دیوان عمر و دولت و عظمت سلطنت سلطان نشان و خاقان قازان کجا
 غیاث الاسلام و المسلمین مروج المله و الدین کف الملوك و الخواصین السلطان السلطان
 و الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه قاجار شهید الله تعالی خیرام سلطنته با و ناد الخلود
 مستطاب من اللد رقاب مشیدار کان الذوله القاهره مروج المله الباهره شاهزاده جوخت
 نامدار عم شاهنشاه معدلت دستگاه تاجدار امیر تومان معظم کامکار حسام السلطنه علیه
 سلطانمرد میرزا فرزان فرمای مملکت خراسان ادام الله ایام ابالت مالکات دیوانی ضعیف
 مشهد مقدس بجهت این را که مبلغ نهصد و سی و سه تومان رایج خزانة است از ابتدا
 هذه السنه او دیبل نجسته دلیل مطابق سال فرخنده قال بکهنزار و دیوت و هشاد

هجری نبوی صلی الله علیه و آله و ما بعدها بصیغه تخفیف مقرر داشتند که اهل این ارض
 اقدس از زائر و مجاور این آستانه شبر که بدعای ذات بجمال شاهنشاه جمجاه آسمان خروگاه
 خدا را الله ملکه پروراند توقع از دفاتر خراسان بدین نیت شرفصدور یافت و در جراید
 ثبت گشت و هر که بعدها ابدان تغییر و تبدیلی در این حکم جایز نماند و بلغت خدا و تقربین رسول
 گرفتار کرد و بخون امام شرکت نموده ۱۲۸۱

در سنک پهلوی همان سنک بخط استعلیو جلیت گناشته شدن است
 در عهد دولت ابد مدت سلطان سلاطین روزگار و خاقان خواقین کرد و ز افندار اعنی
 اعلمتت قدرت شاهنشاه جمجاه دولت علیه ایران السلطان بن السلطان بن السلطان
 ابو الظفر ناصر الدین شاه قاجار خدا را الله ملکه و در ایام حکمرانی و مملکت داری نواب استعلی
 ملک جناب مالک رقاب که بان رفعت و غرنا نغمه ای دولت علیه ایران نواب شاهزاده فریدون
 میرزا ادام الله بقائه و اجلاله و در او ان وزارت و زبیر فلاتون تدبیر و مشیر سطور نظیر
 که از سعی جیش بسا بدعتها از زمانه بر افناد و از رای نبیاش بی خرابها آباد شد اعنی
 وزیر اعظم و دبیر اجل الفخم مقرب الخضر الرضویه مؤتمن السلطنة البهیة جناب الامیر
 میرزا فضل الله وزیر نظام ادام الله اجلاله بافضاء توفیق اهل صنعت و رفاه حال کبر
 رعیت حکم و مقرر شد که از جماعت شایان ارض اقدس از غربا و متوسطین کرنا و کتبی
 و غیره که در این بلد طبعه مشغول صنعت شایان میباشد مناشین و عمال دیوان اعلی
 هیچوجه من الوجوه ما البات صادرات و حواله جات دیوانی جماعت مزبوره و الحاق
 نمایند و این جماعت بدالآباد مرفور و مرفوع القلم بفرغت حال در صنعت خود با کمال جد
 یجهد بدعای ذات اقدس پادشاهی مشغول باشند حکام و وزرای من بعد بمقتضای

سواد این لغت ناچه اگر دیناری خواله نمابند ملعون خواهند بود مقررانکه عالیه جاه قدا
 وازارت آگاه مهر از محسن کلانتر ارض اقدس حسب الحکم این لغت ناچه زادرسنگی ثبت و
 نصب نماید و در عهد شناسد شهر ذیقعد ۱۲۷۱

نیز در طرفین در رب ذار السیاده این عبارت بخط نستعلیق جلجلی مرقوم است
 هو الله تعالی شأنه چون مضمون حدیث حقیقت مشون بین الجبلین روضه من ریاض
 الجنة ابن بلان طینه قطعه از مرغزار جنانست و روضه از ریاض رضوان مطاف افلاک
 و مهبط املاک تالی مرتبه بلد این و ثانی اشین طور سنین است تخمگاه سلطان سلاطین
 و آرامگاه شاهنشاه دین است مرقداقدس بضعه رسول و مضع مقدس سبل بتول است
 احتراماً لراقدها و تعظیماً لضا حیحها سکنه ابن بلان طینه و هقیمان اینمدینه جامعه را
 مغاف از بعضی تکالیف فرمودن و برخی از تجملات را از ایشان برداشتن بصواب اقریب و یارب
 انبیب منمود سبما از آنچه متعلق بارض اقدس باشد و بخشتی که شمره اش اعم و نتیجه اش اتم
 و از هر جهتی کامل و خواص و عوام را شامل آید سلب و رفع و جوم عشرته اینده و عمارات
 و دکا کین و مستغلات بود که ترکش موجب تجدید اینده بالیه و امکانه خالیه و اینمعه سید
 فزونی و آبادانی ارض فیض مینایه است لهذا در عهد السینه مبهونه قوی بل خیرت بتحول
 مطابق سنه هزار و دویست و پنجاه و یک هجری که بندکان جلبل الشان اقبال همعنان نظاماً
 للشوکه البهیة آصف الدوله العلیه اللهب ارخان ابده الله تعالی بالبر و الاحسان بامر
 نامذ و حکم محکم اعلیحضرت خورشید زاین الشطان الموبد و الخاقان المجدد محمد شاه قاجار
 سل الله سبغه علی رؤس الکفار و التجار بنظم و اصلاح مفساد مملکت خراسان مامور بودنا
 و از حدث این بدعت فیه و سنت تبعه اطلاع یافتیمت عالی بر رفع آن کاشتنه ساء

چپله در این باب مبکدول داشتند تا بتابید حضرت سبحان و بحسب اهتمام ایشان نوابتک
 کامناب اختر بوج سلطنت و شهرناری کو هر ذبح جلالت و کامکاری و الی مملکت خراسان
 قهرمان مپزا ادام الله اقباله نظر یازن عام و اختیار تام که از درگاه جهان پادشاهی و دربار
 مرحمت مدار حضرت ظل الهی داشتند محضاً لله الخالق و تعظیم الهادی الخلاق و ترجماً للعباد و
 سبباً للتعظیم البلاد امر بتحریم و تعطیل و مؤاخذن و جوع عشر خانات و حثامات و دکاکین و سایر
 ابنه ابن بلده ارم ترین قدیها و جدیداً اصلاً و فرغاً فرمودند و در حق مالک و متصرف آنها
 بخشش ابد عنایت و مرحمت مبکد شد و هرگاه بعد از این رؤسای عمل در حصول مطالب و جوب
 عشر قدیمی جدیدی اقدام و شعابت نمایند و سبب آن متصرفین و مالکین خانات و حثامات
 و دکاکین شوند عند الخالق و الخلاق ابد ملعون و مطرود و در معصیت قائلان سپید
 الشهدا علیهم شریک خواهند بود .

و نیز در سنک و بکر شرح ذیل بخط فی تعلیق نوشته شده است

هو الموقوف للعدل و الاحسان در زمان معدلت بنیان اعانت حضرت قوی شوکت خلد بکانه و
 شهرنار فرمانه السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابو النصر الدین
 شاه قاجار ابد الله بنصره و دوام دولت و ای بیضا ضمای شاهنشاهزاده معظم حضرت امجد
 اسعد افخم اعظم و الارکن الدولة العلیه فرمانفرمای مملکت خراسان و بستنان دامت شوکت
 مقتضی آن شد که محض شمول عدل و احسان و بیطرفی و رحمت و سوم باج جام و باخرز و خوا
 از فاطمه تجار و عامه زوار و صادرین و ساکنین آن طریق بردارند لهذا از هذه السنه مهمو
 بونت پیل و ما بعدها اخرین باج و رسوم خراج را که معروف باج جام است موقوف و متروک فرمودند
 که میناشین دیوان و سرحد داران جام و باخرز از این بابت هیچ وجهی من الوجوه مطالبه چیزی

نکنند و بفاد البدعه شرك الشرك از بن امر شنيع احتراز نمايند و عمو غايرين و ساكنين و
 زايرين در دهرات و ابالات خراسان و افغانستان فارغ البال عبور نمايند و بلوازم دعاگو
 دوام و قوام دولت ابد آيت قوتوتك جاويد آيت قاهر استغال و رزند و هر كس بعد از بن ايقاف
 اين بدعت و عمل شنيع و قبيح قيام و اقدانمايد بلغنا بك و نفرين سركه خداوند قهار
 جبار و رسول مختار و ائمه اطهار صلوات الله عليهم اجمعين گرفتار كرد و السلام على
 من اتبع الهدى زافه الفقيه محمد الموسوى شهر ذى حجه ۱۲۹۹ هـ

ذِكْرُ فَيْتُوْا فَعْرُهُ رَدُّ وَقَرُّ مَبَاكِرُ وَ خُطُوْطُ الْوَلُوحِ اَنْهَا

بعد از آنکه این خاک پاک مدفن امام ثامن ضامن و مهبط انوار رحمت و اشرف اماکن
 گردید بسیاری از بزرگان اهل عالم آنرا برای مضجع خود اختیار نمودند تا در وادی
 سلامت باشند و آسوده از فزع ^{و سوال} روز قیامت از جمله مشاهیر که در بن تربت بجان نهند
 آسوده خفته اند شاه طهماسب بن شاه اسمعیل انار الله برهانه میباشد این پادشاه زینک
 مراد ولوح و کتیب نیست که از آن چیز معلوم شود و تا واقع متعلقه بقبر شاه طهماسب در ضمن تواریخ مشتمل خواهد بود
 در اینجا برای اینکه شرح حال این پادشاه را بطو اجمال بیان کرده باشیم روزنامه را که بقیام خوشاه طهماسب
 شد و متضمن خیل و فواید تاریخیه و غیره است باینجا درج نمائیم تا در روزنامه شاه طهماسب از رشتانفس و نکات
 مما است نسخه از آن از کتابخانه تو استظا اشرف و الاجام عند الدوله که حضرتش جمع فضا و مرجع افاضل
 بد آورده و چند جا که در اصل نسخه سفید گذاشته مانده در اینجا بیاض اصل را بنحو باز نموده و در حاکم
 بطوند بیل و قایم همه تمام ایام سلطنت شاه طهماسبی زاد و کمال اختصا ابراد مینماییم تا جالی نماید
 و جبرستو مطالب این روزنامه شریفه مزبوره شود پس از نگارش این رساله بد کسایر مد فونین در این امکان
 خواهیم پرداخت و اینست صورت آن کتاب و الی الله المرجع و الماب

روزنامه شایسته ما اول صیغو طاب ثراه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیاس بقیاس حضرت پادشاه سزاست که دولت خسروان مظفر منصور بتایید عینا
اوست و رفت منزلت پادشاهان روزگار بمرحمت شفقت جانب اوست و این طبقه را از
کُل افراد انسان بعینای خاص مخصوص و ممتاز نمود و در میان امثال و اقربان بمرکز شوکت
و حیثیت و از دبا دجاء و دولت بلند پایه و سرفراز فرمود تا اسباب مقدمات و قایده نظام مصلحت
عالیه که صلاح همه در آنست ترتیب تمهید نمایند و نفوس و طباع بشر را از شوائب مبل بسط
و تغلب بر این نوع تجرید فرمایند .

بی چشمه سار تبخ سیلاطن کامگار سر سبز باض شرعی طمع مدار

بی ساینه سزاست شاهان فتنه سوز کس در سزای امن نباید می قرار

و درود و صلوات بی شمار بر حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله که دنیا جبهه کند
نبیا و آدم بین الماء و اللبن را بخاتم و لکن رسول الله و خاتم النبیین مکمل گردانید و
حجت بعثت کلام مکارم الاخلاق را بینه لانی بعد مسجل و مطرز کرد و بروصی برحق
و جانبین بلافاصله مطلق آنحضرت اعنی حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب
الدین اسد الله الغالب و مظهر العجایب و مظهر الغرائب آنسرافراز بخطاب مستطاب انما
ولیکم الله و رسوله و آن تاجدار سوره هلاله و مبارز میدان لافنی که یکی از جمله
احادیث نبوی که در شان او وارد شده اینست که لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابیطالب

لما خلق الله التارن انا مپکه زبان عالمبان از وصف شمه از صفاتش قاصر است اگر بجز
 جبر کرد و اشجار فلم و هفت آسمان و ورق شود و جن و انس تا حیرت نویند از هزار باب و صفت
 نتوانند نوشتند و مبدینه علم رسول الله صلی الله علیه و آله ابو الجحین علی بن ابیطالب
 و حضرات ائمه صلوات الله علیهم اجمعین **اما بعد** بنده ضعیف باری تعالی جل شانہ
 و امت نجیب حضرت ختمی پناهی صلی الله علیه و آله و غلام با اخلاص حضرت سید الوصیین
 و اولاده صلوات الله علیهم اجمعین طه فاسن اسمعیل بن جند الصغیر الحسینی را بظلم
 شکسته جنطور کرده که از احوالات سرگذشت خود تذکره بقلم آوردم که از ابتدای جلوس
 الی یومنا هذابچه نوع گذشته تا از من بر سبیل یاد کار و در روز کار بماند و دستور العمل
 اولاد انجاد و احباب شود تا هر وقتی بنظر محبان رسد بدغای چیزی یاد آوری نمایند چون
 بی تکلف نوشته شده از در خرده کبری بر نیابند و از شایبه کذب و با مبری اند و الله
 الموفق والمعبین

بتاریخ نهصد سی و رحل چاشت و زد و شنبه نوزدهم شهر رجب موافق پیچیل جلوس
 بر سر رجهانانی واقعه در سن ده سالگی و مولود در کبنت ششم شهر ذی الحجه سنه
 و تسعمائة موافق ایت ایل ترکی و ظل تاریخ است ^(ظ ل) بو سلطان روم و ملوک الامم بود مصطفی
 سلطان مشهور بکیک سلطان که بجای برادرش جاپان سلطان سمت ایلک با فنه بود در
 امیر الامرانی او را با بو سلطان شریک کردم و قاضی جهان قزوینی را که از سادات سنی است
 و بشرف علم و فضل و حسن خط و انشا و ادب و رسوم عدل ندانست بجای پسر شاه حسین و زان
 صاحب دیوانی دادم و منصب صدراعظمی را لیا الدین استرآبادی و مبرقوام الدین حسین نقیب
 اصقما دادم چون منصبی است عالی با یکدیگر بر راه برند چرا که منصب بزرگست و مبالغه های کله

میشود که میناید بمسئولان برسد و خود نیز هراتام بمداخل و مخارج آن میرسندم که میناید
 اگر اندک تقصیر واقع شود در این امر موجب عقاب و مسخ عذاب لهم شوند و خواجه جلال الدین
 محمد بنابر بعضی قبایح که از او صادر شده بود مؤاخذ گشت و آخر سوختندش و در محل سوختن
 این اشعار را میخواندم

کرفتم خانه در کوی بلاد رهن گرفت آتش کس کوی خانه در کوی بلا کبر و چنین کرد
 و مولانا ادهم منشی چهار جی قزوینی هم بقتل رسید و قتل او در تبریز شد و خواهه سلطان
 نکلورا الکاء اضعها داده بدینجا فرستادم چون ششماه از این بگذشت و در مجلس خان شامو
 که لکه نام میرزا بود در هرات وفات یافت و حسینخان برادرش را که از عجم متولد شده فاقم
 او کردم و در تخاف و بیل احد و ثلثین و سیمانه به بیلاق سهند او جان رفتم و روزی چندش
 و کامران میگذرانیدیم که در این اثنا خبر آمدن اوزبک بخراسان رسید بنا بر این داعیه توجه
 بدان صوب کردیم چون داخل تبریز شدیم نزول در باغ علقان تبریز افتاد امر را جمع نموده در
 این باب جانقی زدیم دیو سلطان که در امیر الامرآئمه مقدم بر یک سلطان بود دفع اوزبک را
 مستعد شد بشرط آنکه امرآء عراق و فارس و بیلاق لاریجان سرحد طبرستان بد و ملحق کردند
 و در این باب احکام بدادیم که خواهه سلطان تکلوخاکم اصفهان و علی سلطان ذوالقدر والی شیراز
 و قراجه سلطان تکلوخاکم همدان و بیرون سلطان تکلوخاکم خراسان در بیلاق مذکور پیش او
 جمع شوند و دفع اوزبک از خراسان نمایند چون جماعت مذکور اجتمعند و میدهند مقدمه اوزبک
 موقوف کرده دفع استاجلوزا پیش نهاد خاطر کرده بخراسان نرفته باز کردیدند چون این خبر بنا
 رسید یک سلطان با اعتقاد آنکه بملاهیبت رفع آن شود از روی تعظیم استقبال ایشان کرده در
 ترکمان گشت با ایشان میرسد باتفاق نزد ما که در تبریز در چرند آب بودیم آمدند بعد از آنکه پاپوس

کردند در همان روز بجهانه دفع قرآنچه بیک استاجلو نارین بیک قاجار را بقتل رسانیدند و قاضی
 جهانرا گرفته بقلعه لری فرستادند و منصب او را بمیر جعفر اوجی که بسلسله دیوسلطان مربوط بود
 دادند چون بیک سلطان صحبت کنین دید متوجه الکاء خود شد جوهره سلطان بجای او مهر بر
 احکام نهاد دیوسلطانرا ملک الافرا و جوهره سلطانرا در کلسلطنه نوشتند در این سال امیر جمال
 الدین صد و مهر محسن رضوقبی بخلد برین شتافتند (ادخلوها بسلام آمین) تاریخ وفات ایشان
 چون در رمین خان شاملو لله نام میرزا در هرات فوت شد بود و جای او را بحسین خان ابن عبدکبید
 شاملو که برادرش بود داده بودم چنانچه خواجه جید الله ساوجی که وزیر در رمین خان بود فرصت یافته
 خواجه حنا و دو پسرش و دیگر معارف مثل میرزا قاسم میر که باموازی هفتاد نفر بقتل آوردند این مقدمه
 بسعی طایفه شاملو و احمد سلطان افشار شد بود و احمد سلطان کورکانی اصفهانی بجای او^{نشسته}
 بر این مقدمات مذکوره صبر میکردم تا باینکه در میانم خواست کرد کار چیست که در اینوقت علی سلطان
 ذوالقدر حاکم شیراز در تبریز متوفی شد قشون و الکاء او را بمیراد سلطان برادر زاده اش نافر کردند
 بر او قرار گرفت بجزیره سلطان چمشلوز و القدمقر شد و در ایل ایل سنه اثنی و ثلثین و تسعمائیه
 یک سلطان استاجلو که در غنبد الکاءش را قطع کرده بودند بقصد مقابله روملوت و او
 در اوایل شهر رجب از خلخال بسطانبه آمده بعضی امراء استاجلو مثل قلیچ خان بن خان محمد و بنیقینا^{بیک}
 تمشلو برادر زاده سار و پیره قورچی باشی و ندر بیک که قورچی باشی بود و کردی بیک بدیو کسته متوجه
 ا ردوشدند و در چاشت و ز شنبه چهاردهم ماه شعبان در مقام هشتاد جفت که ترکان سکسجاک
 گویند شروع در جنگ بنمایند در این اثنا قراجه سلطان تکلو از همدان میرسد رسیده همان و
 کشته شد همان میشود و برون سلطان تکلو هم بقتل آمد اما قورچیان و امراء روملوت و تکلو
 زور مینا آوردند و امراء استاجلو که بجزیره بانه میروند و در آنجا نیز ابلغار جماعت تکلو بدیشان میرسد

بالضرورة بطارم رفته بمظفر سلطان کبلان خاک رشت موصل میشوند در این وقت عبد الله خان
 ولد مرحوم قراخان که برادرزاده خان محمد بود قاضی جهان قزوینی را از قلعه لوی خلاص کرده بنا
 رساند اظهار مخالفت جماعت و ملو و تکلو کرد احمد سلطان صوفی اغلی استاجلو حاکم کرمان هم
 بدیشان ملحق میشود و بار دیگر میان این طوائف استاجلو در الکاء خرز و بلجکی عظیم مینویسند
 بسا که از کبلان آورده بودند کشته میشوند و شکست ^{عظیم} با استاجلو و کبلانان میرسد در
 قزوین بودم که خبر این فتح بمن رسید و سرسپای از آن جماعت آوردند چنانکه از سرفرای ایشان
 مناری ر قزوین ساختند و ایشان باز برشت میروند و هم چنین فتحی روی داده و در آنسال میرشکا
 ابن مبر عبد الکریم بن مبر عبد الله از سادات مرعشبه قوامیه که اباعن جد فرزند مازندران
 بوده اند بنی امیر قوام الدین المشهور بمهریزك المرعشبه که در تاریخ شهر محرم الحرام سنه احد و
 ثلثین و سبعمائه و فایافته در آمل مازندران مدفونست و ایشان از سادات صحیح النسبند بر این
 موجب که مبر قوام الدین و هو ابن سید ضاق بن سید ابی ضاق عبد الله بن سید ابو هاشم بن سید
 علی بن سید ابو محمد سید حسن بن سید علی المرعشبه ابن سید عبد الله بن سید محمد الاکبر بن الحسن بن
 الاضرع بن امام علی بن الحسن بن زین العابدین علی بن اوزا چند پسر بوده از آنجه سید نصر الدین
 و الی آمل و سید فخر الدین سزدار بعضی از دستم دار و سید کمال خاکساری بوده و بعد از ایشان
 در الکاء مذکور فرمایند با هدا های پسادر قزوین خود را بنا رساندند و از آقا محمد روز
 افزون و بنی اعمام خود شکایت نمود و بمبلغ کلی بقایای مازندران را معهد شد که سامان داده بد
 فرستد و تحصیل آنرا بعلت آن بیک تکلون بنی برون سلطان رجوع و فرمودم که بنی اعمام او مبر عبد
 و سید بن العابدین را نیز ما آورد و آقا محمد روز افزون را دیگر جلی و هم تمام مازندران نباشد
 در شب جمعه پنجم شهر شوال سنه احد و ثلثین و نه مائة میرشاهی مذکور القبح خانی داده ما خلع

و بعد از آنکه در قزوین
 و بعد از آنکه در قزوین

فانه باتفاق علی خان بیک تکلور وانه آنجا بنمودم بعد از چهار ماه میر عبد الله و سید بن العابدین
 غزوین آوردند میر عبد الله را با میر مراد خان شریک نمودم چون مرضه طبع نبود مغزول شد تر باک خود
 در شهر رجب الثانی سنه ثمان و ثلثین و تسعمانه وفات یافت مردی بغایت شارب الخمر و سفاک بود اما
 برادرش سید بن العابدین مردی متقی و عالم است توکلت انما زادته واجب التعمیر و الذکر محسن
 ابن سلیمان علی بن موسی الرضا علیه السلام بانقیب الاشراف با و از زانی داشتم و الحال ازاده آنست که چون مردی
 عالم و دین دار است با بلجیکری نزد حضرت خوندگار باستنبول روانه تمام در تنگوزیل سنه ثلثین و
 تسعمانه خبر غوغای اوزبک و محاصره هرات بهمان آمد و خود عازم خراسان شدم در ساوجبلاغ خبر رسید
 که اخای سلطان تکلور و دبری سلطان شاملو در بیطام با عیبدا و زبک جنک کرده کشته شد و خبر
 دیگر از اذربایجان رسید که امرای استاجلو از رشت با دلیل رفتند با دینجان سلطان روملو حاکم
 اینجا بوده است احمد قای چاوشلو تو اخی کیک سلطان کشته شد از آنجا متوجه چخور سعد که اردوی
 دیو سلطان در آنجا مقام و مسکن داشت شد دیو سلطان و جوهه سلطان اینجور شنید که در روز جمعه
 بیست و نهم رمضان در ارپه چای منجوان با ایشان رسید جنکی میکنند شکست بر استاجلو افتاده که سلطان
 کشته میشود و محمد بیک که بگرام بیک قرمانلو گرفتار شد بقتل میرسد در تاریخ بیست و هشتم ماه شو
 این اخبار را چون شنیدیم باز کردیم بقزوین آمدیم تا منتهی آنکه این اخبار مشخص شود در پیش بیک
 و حرم بیک حاجلو ترکان ابشیک آقاسی که از درگاه روگردان شده بودند با یکدیگر منازعه نموده
 مرد و کشته میشوند الحق اینمقدان فتوحاتی بزرگت که از جانب الله تعالی رو میدهد در قزوین در
 وقت محققنا د شاه شدم و بعضی از متردین که در هر محل بودند هر یک بنوعی برداشتم و در تاریخ روز
 پینشنبه دوازدهم شهری الحجه بناعی بنکوبد پوانخانه پدم که در قزوین بود آمدم و جار فرمودم که
 تا از امر و سپاهی و اکابر و اهالی هر کس که بود حاضر گردیدند و الا اخای سلطان تکلور و دبری سلطان

شاملو که در جنگ عیند اوزبک کشته شد بودند برضای من رفته بودند منخواستند که رشید
وضاحت داعیه باشند ندانستند که کار بکوشش نیست

ای بکوشش فدا ده از پی بجفت بجفت دولت بکار دانی نیست

هر گز آجابه و مال حثمت هست جز بتابد آسمان به نسیب

جای اخی سلطان تکلوزا و اسکاء او که در قزوین بود بمحمد بیگ شری الدین اغلی تکلوزا دم و او را
لقب محمد سلطان نهادم و جای دمری سلطان را بمحمد بیگ روملو گذاز ملازمان او بود ادم و همچنین
ایالت حکومت هر بلاد و دینار بهر کس که قابلیت آن داشت از زایتی داشتم و در این وقت رسول آقای جلوس
آمد و احوال پرسیدم که زین خان حاکم ایتر آباد و چکر که سلطان شاملو صاحب سبزواری و مصطفی سلطان
تیلو دار ساوه دو فرزند کوی باز امیش نهاد را اوزبک جنگ کرده مرته بقتل آمدند و اوزبک قوت تمام
گرفت من کار سازی بجز که میناست که دم بالشکری آراسته در ابتدای سبختان بیل متوجه خراسان شد
در طهران خبر من رسید که ذوالفقار بیگ بن علی بیگ بن خود سلطان که حاکم کلهران بود بر سر عرش ^{در آن وقت} این
موصله که قشون امیر خان بدو منسوب گشته بود بمحکومت بغداد و عراق عرب سپید و در آن جنین در سید
ماهی دست بوده ابلغار کرده عم خود را با اکثر نجبا عمام خود در بغداد بقتل رسانید خصوصاً چون سلطان
ابن امیر خان را بکشت و والی تمام عراق عرب کرد بد گفتم حالا وقت آن نیست هر چه خواستی برورد کار است
چنان خواهد شد و الحق این معنی هم فتحی بوده و حالا در حساب بغداد از ما شد و بد دیگر چیزها مقید شدیم
و متوجه دفع اوزبک شدم و در بر پر جام مضاف روی داد اول مرتبه دهله از جانب اوزبک بر قبر لباش آمد
بعقوب سلطان قاجار و اولامه سلطان تکلوزا دیگر امراء دست راست شکست خورده پشت کرده اوزبک
بکسب افشا دهند توکل بذات برورد کار و توسل بمجرب حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین کردم
وقدمی چند پیشتر رفتم قضا را قورچی از قورچیان ما بعبید سپید نا شناخت شمشیری با او میزند از او در ^{کشته}

بد بگر مشغول میگردد و بقلیج بغداد رود بگر جان داران اوزبک عبیدنا ز خدا ز از میان بدر میزند و کوچو
 خان و جانی بیک خان چون از اینحال آگاه میشوند هزمت کرده تا بر و نه ایستادند و مردی بیکه از لشکر ناگزین
 بودند باز در آن روز بمالمتی کرد بدند و انشب در آنحضرت ایستادیم و بنهادانستیم که احوال عبیدنا و اوزبک
 رسید باز بخاطر میسر شد که مباد اینهارا از مکر و ال کرده باشند در انشب آقا و مولای خود حضرت امیر المؤمنین
 و امام المنفقین و عبیدالدین اسید الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام را در واقعه دیدم که بر روی من تبسم
 فرمود و گفت فحی بنکوی محمد (ص) نماز امیر شد چون صبح شد دانستم که اوزبک شکست خورده گریخته اند
 تا بنشابور متعاقب بقیم هر که ماندند بود گشته شد خراسان از لوث وجود خست جوود اوزبک پاک شدن
 بنشابور آمدم و بواسطه خبر بغداد توقف نکردم بقره بن آمدم و لشکری را فرمودم که در قم قتلاق
 نمایند و در قره بن نهجه عراق غریب مشغول بودم در این زمستان آنچه لازم بود مهیا کردند و بعضی مناصب
 که موقوف ماند بجهت لایق بودند دادم چنانکه منصب صدارت را بمرغمت الله جلی که دعوی اجتهاد میکرد
 بامیر قوام الدین حسین نقیب اصفهانی شریک کردم بناعتی بنکودر روز نوروز او دهل سنه سبع و ثلث
 و تسعمائة از قره بن بجانب بغداد روانه کردیم هوا بغایت گرم بود مدت محاصرین بسیار طول یافت
 فتح حصان بغایت مشکل بود بحمت الهی و شفقت حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم شامل گردید
 قضا را اعلی بنک بیکتاش اعلی بنی صوفی خلیل موصول و برادرش احمد بیک برد و الفقار بیک دست یافت
 بشمشیرش گرفتند و سرش را در روز پنجشنبه سیم ماه شوال نزد من آوردند و بغداد مفتوح شد محمد سلطان
 شرف الدین اعلی تکلوزا محمد خان لقب کرده حاکم بغداد کردم و نسق محاصره و لشکری و قورخانه و
 آذوقه قلعه زاد دست کردم و بجای خود و ارسیدم و بامید بکران نگذاشتم و بغراق عجم باز گشتم و در حواله
 فارسین ابهر میر قوام الدین حسین وفات یافت چون بقره بن رسیدم جایز بمرغبات الدین منصور
 شبرازی دادم و بامیر نعمت الله جلی شریک شدند و بعد از فوت بمرغمت الله صدارت بر او قرار گرفت و در این

سنة ثلثین و تسعمائة بقية امرأ استاجلو که در کبلان بودند چون بدرخان و منتشا سلطان و
 حمین سلطان برادر جهان سلطان در قرظین بغر ضباط بوسی رسیدند و برای هر یک الکانه تعیین کردم
 و گفتم که آن روز کار که پیش از این دیده بودید رفت الحال بدانند که بچه طریق سلوک خواهد نمود چرا
 که بتحقیق دانستم که دولت را خدا میدهد و بجد و جهد و قوت امر اسوای زبان بکس چیزی نمی رسد پس
 در این صورت رضای الهی منظور داشتن و در رفاه حال عجزه و رعایا کوشیدن اولیست بخواهر جمع بدفع
 اوزبکان که در مرجع شده بودند روانه آنصوب شد چون قبل از این سام میرزا و حسینخان را ترا گذاشته
 از راه سیستان بفارس رفته بودند بهرام میرزا را بحکومت هرات تعیین نمودم و غاری بیک پسر چرکس
 حسن تکویر الله شاهزاده کردم اما چون اوزبک از آمدن ما آگاه شده بودند و مرا گذاشته باور
 التمهیر که پنجه بودند اما در این وقت میان مجتهد الزمان شیخ علی عبدالعال و میرغیاث الدین منصور
 صد مناقشات علمی صدر یافت با آنکه مجتهد الزمانی غالب بود از غان اجتهاد او نکرده و مدار بر
 عناد داشتند طرف حق را منظور داشته اجتهاد بر او ثابت کردم در توشقان پهل سنة سبع و ثلثین و
 تسعمائة حسینخان و سام میرزا خود سرهرا ترا گذاشته بشیر از رفته بودند امر شفاعت نموده در سیلا^ق
 کندمان اصفهان ایشانرا با قشون خردیدر گاه آوردند سام میرزا تا بخدمت آمدن چند مرتبه پیشکش
 اخلاص بر زمین سوده در غایت شرمندگی بود نوازش بسیار نمودم و امیدوارش کردم و او را همراه خود
 بدرون حرم بردم تا بیکم را که بمنزله مادر او بود دیده همشهرها بدیدن سام میرزا مسرور گردیدند این غیبه
 بر حسینخان شاق آمد و وقت سحر حسینخان مکمل و مسلح گردیده با حشر و لشکرش بر سر دولتخانه آمد
 غوغا بلند کردند قورچیان ذوالقادر و قورچیان شاملو که در کشک بودند جنگی مرزانه کردند بقیه
 التیف حسینخان از راه اصفهان بفارس گریختند بعد از آن چون جوهر سلطان را پیشتر ز رکش قباد
 و جای او را برادر کوچکتر او علی بیک دادم و هر دو را بسطانی موسوم گردانیدم امرآ استاجلو و ذوالقادر

وافشار چون مدت‌ها تسلط طایفه تکلور اکتبده بودند قاب بناوردند و بنیاد عربی در خضبه بسکرت
 پسران جوهر سلطان بی آنکه با من صلاح بینند بگدو سه نفر از جماعت استاجلوز و القذافشاکنه
 بودند و با لکله طایفه تکلو مکمل و مسلح بدر و لنگانه جمع شده بودند این معنی بسیار با بر خاطر
 ما گران آمد حکم مثل جماعت تکلو کردم امرآ معتبر ایشان مثل پرانه بیک قوچی باشی و ابرهیم خلیفه
 مهری از قبل آمد و امپراطورهای تکلور بیک بگدو دو بسته بدرگاه بناوردند و همان شربت که
 اندک روزی پیش از ایشان آغاز بان

هرات بخانی رسید که گوشت سک گربه میخوردند بالضروره متوجه خراسان شدیم عبید ملعون
 از توجه ما واقف شد فرار نموده بجانب الکاء خود رفت و انسال قشلاق در هرات واقعه شد امر و لشکر
 به محل فرستادیم که قشلاق نمایند خبر آمد که اوله بر سر شرف بیک واجه سلطان و امر آن که با او
 بودند آمد و میانه ایشان جنک شد و شرف بیک در جنک کشته شد ما چون محل مقضی آن بنویسند
 نموده مقید بدان نکرده در هرات قشلاق کردیم و گفتیم آنچه خواست حضرت پروردگار است آن خواهد
 شد اوله کاری بطراری و دزدی کرده باشند ما را از جای بدر بنا پد آمد از جانب خوندار این معامله
 نداشت و او بر سر الکاء ما بنامه است بگردن چهار اینسال برادرم القاسم را با بعضی همراه نموده
 بجانب مرو فرستادم و منتشا سلطان و حسینخان و امپریک روملور را با بعضی از قوریچیان بغرچستان
 فرستادم و من بطواف مشهد مقدس ملائیک پاسبان حضرت امام الثامن و الضامن ابوالحسن علی بن
 موسی الرضا علیه السلام بر رفته و ایشان همگی فتح مرو و غرچستان کردند و بهرات آمدند و من نیز زیارت نموده
 مجازت معاودت نمودم و مدت یکماه در شهر هری نیشتم در بازدم شهر هری الحجة الحرام از هرات
 ناچهل روز در چمن الک نشین توقف کردم که لشکر جمعیت کرده بر سر بلخ رویم اعتقاد بنام ضعیف

لهما سب الحُكْمِ اِنْتِ كِه هر كس حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه را در خواب ببندد آنچه ایشان
نمابند همان ميشود و در آن شك نيست كه شب چهاردهم شهر ذي الحجه الحرام مذكور كه از

كه از هري سه منزل بيرون آمده بوديم بگرديم و چند روز مريض بودم شب كه رواقه ديدم حضرت امير
المؤمنين عليه السلام در خانه زينب خاني كه در قزوين است در آن محل دو لنگخانه بود نيشته اند جوان ^{مخاطب}
كه تخمينا بيست و پنج ساله بوده باشد در عقب سر آنحضرت بر سپر ناي استاده بودند من پيش آنحضرت رفتم
ز من خدمت بوسيدم و بدو زانوئى اديك نشستم و سؤال كردم كه يا حضرت يقربانك شوم بدان طرف آب
ميرم يا مرا با جماعت او زيك جنك ميشو يا نه حضرت امير المؤمنين عليه السلام فرمود اى طمها سينا غايبه
كدام مهمت تو بجنك ساخته شده كه دنكر باره شود مرتبه ديكر سؤال كردم قرانك شوم بفرماي كه حال
مادر آنطرف آب چون خواهد شد جواب فرمودند كه در آنطرف هيچ نيست هر چه هست در اينطرف آب است
سه مرتبه تكرر اينسخي كردم همين جواب فرمودند بعد از آن حضرت على عليه السلام مرا پيش طلبيد و ميفرمود كه
سه چيز تو سفير نايم نذركن كه در آن جهد نمائي اول آنكه نهر علقمى از بادت نروى در حرم آنكه بعد فتح
سمرقند كند مرا با اولاد تو مثل كند امام ثامن ضامن امام رضا عليه السلام ايناز بدستم سفارش فرم
بيك كه برو آنجى حضرت شاه بود فرمودند كه او زامتولى آستانه مقدمه كردن كه او از مناست على
الصبا بيدار كرده خوشحال بعد از نماز صبح و او را در بازار اجمع نموده خواب اشخ كردم و گفتم كه
در اينطرف آب مارا با او زيك جنك خواهد شد بعد از بيست و يك روز احمد بيك و زير آمد پريشان
و از رد مخاطر از او پرسيدم كه شراب پنجورى كه خما باشي چرا مكد پي گفت كاشكي به مردم كه اين
روز زانميد بدم اوله نمك بحرام تير بزآمده تمامي اهل و عيال قزلباش را اسير كرده پرسيدم كه

ابرهیم پاشا همراهِ او ست گفت نه احوال حضرت خوندگار پُرسیدم گفت راستنولست گفتیم که حضرت
 پروردگار جل شانہ جزای اولیہ و ابرهیم پاشا را بدهد که بجهت ولی نعمت خود دعای بد حاصل میکنند
 و خواهد داد و این حکایت برای تمثیل آوردم که در میان قوم بنی اسرائیل سی هزار
 کس قائم اللہ و صائم اللہ بودند سه کس در میان ایشان بودند در میان سی هزار کس که زنا و
 فسق میکردند چون غضب حضرت الهی نازل شد تمامی سی هزار کس هلاک شدند حضرت کَلیم
 بددگاه الهی جل شانہ مناجات کرد که الهاسه کس بودند در میان این قوم کناه کار ما بقی چه کناه
 داشتند خطاب پروردگاری در سبده که این قوم قادر بر منع این سه کس بودند و نکردند تا اثر کناه
 ایشان بهمی ایشان رسید حالا ابرهیم پاشا جانب حضرت الهی جل شانہ را نگاه نداشته اولیہ
 رخصت داد که باعث این همه خون و نهب و غارت عرض و مال و سبوت و هم انواع فسق و فجور از این
 مقدمه بهم رسید و خواهد رسید بعد از آنکه زمانی غیرت حضرت پروردگار چنان کرد که
 خاطر مبارک خوندگار از او رنجیده بقتل رسانید و بجهت پیوستن این آیات مناسب حال بود
 فریون و زبیری پسندیده داشت که روش دل و دور بین دیده داشت

رضای حق اول نکه داشتی

نهد عامل سفلہ بر خلق رنج که تدبیر ملکست و تو فر کنج

اگر جانب حق ندارد نگاه کنندش ساندهم از پادشاه

بعد از ایستماع این بهرام میرزا و قاضیخان را گفتیم شما در هرات پیمانید پانہ قاضیخان گفت
 که مردم ما پریشانند و محنت و جفای بسیار این مدت کشیده اند چنانچه اوقات بجزم کا و کاندانند
 ایشان اوقات و قدرت آن نیست که دیگر حضا داری توانند کرد و در اینجا بودن را آخر روز خان
 قبول کرد که سام میرزا بمن دهید من هرات را نگاه میدارم منتشا سلطان امیر بیک رو ملو و قاضی

خان ذوالقدر خاکشیر از سُلیمان سلطان در خلوت آمده گفتند که صلاح نیست که نام پسر را
 باغریوار خان داده در هرات بگذارید من گفتم هرگاه ایشان محل اعتماد نباشند همراه ما نیز نباید باشد
 اگر چنانچه محل دغدغه نماند در هرات بودن ایشان بجز راست حکایت از آرا که در جنگ با امکنند
 بدست ملازمان خود گشته شد بمثل آوردم بعد از خبر اوله بیست و هفت روز دیگر در هرات ماند
 بعد از آن خلیفه محمد قوریچیناشی را با بعضی از قوچیان و منتشا سلطان پیش فرستادیم و خود از
 عقب روانه شدیم در اسفرائین تبهو کرد که در آن محل امیر آخور قوریچیناشی بود باز گردانیده بنا
 جاسوس ما که آمده بود در حوالی ترتیب جام بنارسپند خبر آوردند که ابرهیم پاشا بتحقق آمد کتبت
 ابرهیم پاشا که بر سبک نوشته بود و شخصی از ملازمان شمس الدین خان ولد شرفخان داده فرستاده
 بودند مضمون آنکه از براق و مرجع آلات که از حضرت شاه اسمعیل علی الرحمة والرضوان مانده
 چیزی چند یافته بفرستید که من آنها را بخدمت خواندگار فرستاده التماس صلح نمایم و نگذارم که
 خود متوجه ایندبار شود و با این ملکر انبیا مسلم دارد و ما نیز باز کردیم و اوله بنزد این پادشاه
 بر سبک نوشته بود القصه ما از ترتیب بدو کوچ بگوید گنبدی آمدیم مرکبان و شتران ما تمامی
 لاغر و زبون شده بودند و بسیاری در راه مانده بودند در آنوقت که من با سفر آیین و قنبر اغلی در مجلس
 حرفی زد که بگریه دیگر کس بفرستید که خبر مشخص از جانب ابرهیم پاشا و اوله بنا آورد بر طبیعت من
 کزان آمده از روی قهر گفتم از تو بجز کسی از کجا بناورم اینکار از دست تو بر مینماید او از اسفرائین باز
 نگر از ملازمان روانه انصوب میشوند چون بمرغه میسرند و حوالی اردوی ابرهیم پاشا جمعی از
 رومیان میسرند سه کسرا گشته و بکفر رانده گرفته روانه میشوند قضا را یکی از ملازمانش سرها
 باروی نند برداشته فرار مینماید و قنبر اغلی با بکفر ملازم خود دو کسرا زخمی کرده میبندند که از عهد
 بدد نمیتوانند آمد جنگ بگریز مینمایند یکی از رومیان نیز با او میسرند جقه دم کاو که در سر داشته

بادکستارش افتاده بود بر داشته و او سر برهنه از چنگ رومیان خلاص شده جقه و دستارش را نزد ابرهیم پاشا برده بودند اوله شناخته بود چون بشهر قزوین آمدیم او بقزوین رسید احوالات را بالتمام از رویی که زنده آورده بودند معلوم کردیم بعد از آن شاه قلی خلیفه و محمد سلطان افشار را فرستادم که بروند از مردم الوسات و اوهمات هر کس که اراده ملازمت نوکر نموده همراه بیاورند و سونک بیک فرمودیم که برود خانه کوچ را که در قم بودند بقزوین بیاورد که چون خوندار همراه نیست معدود چند که با ابرهیم پاشا همراه اند از ایشان چه اندیشه باشد تا روزی که قزوین بجای که خود در ابتدا محله جعفر آباد ساخته ام رفتم و از حتام بیرون آمدم در بانچه زینلخان نیشتم که خدا با قزوین طعامی بخته آورده بعد از خوردن طعام از نزد القاسم و بهرام میرزا که در رودخانه زینجان نشسته بودند کسی آمد که ابرهیم پاشا اراده رفتن دارد در ساعت منشا سلطان اباصد نفر دیگر فرستادم که بروند و بالقاسم و بهرام میرزا و لشکری بگری بگری که در چرخه بیند بودند متفق گردند از عقب ابرهیم پاشا و اوله بروند شاید اوله را بدست آورند و گفتیم که من نیز بروی از عقب شما میآیم چون لشکری بالتمام در کاروانسرا نیک بی بهم ملحق میشوند بکنزل با باغار میروند قضا را بجمعی از رومیان میسرند بعضی را کشته چند نفر از نده گرفته از ایشان احوال معلوم مینمایند میگویند ابرهیم پاشا مکر کرده بود و اینست خوند کار خود داخل تبریز شد و روز شنبه از تبریز بیرون آمد متوجه اینجانب میشود و از آغلی اینجاعت را برداشته نزد من آورد و خیر حضرت خوند کار روز بروز کمتر میشد از قزوین کوچ کرده باینجا ابهر رفتم امر آه و لشکری پیش لشکر خوند کار را گرفته مرد مرا بجهت جانب کوچانید و مناز را خراب نموده تا زینجان آمدند در ابهر خیر رسید که بنحقی حضرت خوند کار داخل زینجان شد لشکری را در سلطانیه بودند حرم را از جانب ابهر بقسم فرستادم و خود از ابهر بمنزلی که قرا اجاج میگویند فرود آمدم نزد امرای کس فرستادم که کبلاطایه میآیم و شاهم در اینجا باشد امیر نیک چراغ سلطان و ذوالقداغلی را

بقراولی مقرر کردیم و خلیل آقا کنکر لوزافر ستادم که حُسنخان و مستنشا سلطان و قاضی خان ذوالقدر
 خاگ مشیر از هر کدام باده کس از مردم کار دینک بیابند تا مشورت کنیم که چه باید کرد بعد از آنکه خلیل آقا
 ایشانرا آورد حُسنخان گفت که اسبان ما لاغرند در مقابل رومی و لشکرش نمیتوانیم رفتن کنیم که مگر با
 اراده کردیم که بار و مپان جنک رو برو کنیم که تو این حرف میگوئی و از لاغری اسبان اندیشه داری و فرار
 بر این دادیم که اراد دورا چند بخش کرده حوالی رومیان را با هر و خراب کنیم من بابی نفر از قورچیان بزبالای
 بلبگ رفتیم که به بینیم اردوی خوند کار از زنجان کوچ کرد بانه ساعتی که ملاحظه نمودم دیدم که خیمه ها کنگ
 بالتمام فرود آمد و خود را از سلطانه بطرف کوه میکشند دانستم که رومی آمد و با ایشان نزدیک شد از آنجا برو
 آمد بار دوی خود آمدم قنبر اغلی فرستادم که القاسب و بھرام مبرزا و امرار انزلی من بیاورد که بعد
 ازین از هم جدا بنام قنبر اغلی آتش بست و صباح ایشانرا آورد گفتند که ذوالقدر اغلی با هزار
 کس که بیخت بار دوی رومیان داخل شد پیش ازین مدت است که رومی که مستنشا سلطان و لشکر کی
 در چرخه بند بودند هنوز حضرت خوند کار با دجال بنامد بود ذوالقدر اغلی بقراولی فرستاد
 بودند که حوالی چرخه بند بقراولان رومی که پانصد کس بوده اند دوچار میشوند صد الدین اراک
 جنک میکنند قورچیان جمعیت میکنند چون این امر اراکه از اول الهه بودند گذاشته بود که مردم رو
 در عقب نشینه بیاندازند ما را دستگیر میکنند سه کس از مردم صد الدین بیک باندون کار انسر
 میروند که زبانی از رومی بگیرند مردم رومی که میبایند ایشان از کار و انسر بیرون آمد جنک میکنند
 اسبکی از ایشان در مزار میافند او را رومیان گرفته پیش خوند کار میبرند خوند کار او را خلعت داد
 کتابتی بمن نوشته فرستاد مضمونش بدر توحضر شاه ایامعل علیہ الرحمہ و الرضو اباید من جنک
 کرد تو نیز دعوی شجاعت میکنی یا جنک کنیم و اگر جنک نمیکنی بگرد دعوی شجاعت میکنی در جواب
 کتابت و نوشتیم که بزرگتر از جمیع خلایق پروردگار جل جلاله و عظم شان است و در کلام شریف تو

که در جهاد و غزاه که با کفار نماشد خود را بتملکه میندازد بقوله تعالی وَلَا تُلْفُوا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
 جاییکه در غزای با کفار از تملکه انداختن منع فرموده باشد من چگونه دو لشکر مسلمانرا که در عدد
 برابرده بوده بجنگ فجوی هم و این مسلمانانرا در تملکه که اندازم پدیدم در آنروز که با پدر شما
 جنگ میکرد دور میبخان و سایر امر بلکه تمامی لشکر اوست بوده اند شب تا صبح شراب خورده و صبح
 آهنگ جنگ نموده بودند و این مقدمه بغایت نامعقول و بد و اعیسده بود از آن تاریخ هرگاه حکایت
 چالدران بمیان میآید من دور میبخانرا دعای بد میکنم که پدر محضرت شاه اسمعیل را فریفته بود و جنگ
 کرد دیگر آنکه حضرت الهی غزای فرموده که باک مسلمان باد و کافر جنگ نکند ما خود بجهت همین بد
 کس در برابرده کس ز نپاده چکنیم پس چگونه خلاف امر خدای تعالی جل شانہ با پدر خود را دانسته در آتش
 با بدد دبوانه با بد پامستی که جنگ بیصرف کند خود را بهرزه و غرور و جهالت و معرض تلف اندازد
 الحمد لله و المنة که لشکر و قلمرو من از شراب فسق بلکه از جمیع مناهای توبه کرده اند و در کل مملکت من
 شرابخانها و بوره خانها و بیت اللطف سایر نامشرعات بر طرف شده و من خود در وقتیکه از هرات
 کوچ کرده بزبارت شمشهد مقدس ملک آشیان حضرت امام ضامن امام رضا علیه الصلوة والسلام
 میفرم شب میرسد محمد پیشناز مدینه مبارکه حضرت سالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله را در دوافعه
 دیدم که بمن میفرماید از مناهای بگذر که ترافوحات خواهد شد رصیح با حمد بیک و زبر و بعضی از امر
 که حاضر بودند این خوابرا بیان کردم بعضی از ایشان گفتند که از بعضی از منتهیات بگذریم و از بعضی
 دیگر مثل شراب که ضروری سلطنت است نمیتوان گذشت و هر کس حرفی در این باب میفرمودند من گفتم که
 امشب بدین نیت میخواهم بهر طریق که مینماید بدان عمل خواهم کرد و حدیث حضرت سالت پناه صلی الله علیه و آله
عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّؤُوبُ بِالصَّالِحَةِ الَّتِي تَرَاهَا الْمُؤْمِنُ الصَّالِحِ اَوْ بَرِي قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 الرَّؤُوبُ اجْزُءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَاَرْبَعِينَ جُزْءً مِنَ النَّبِيِّ وَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَنْقَطِعِ الْمَبَشَرَةُ وَاَبْرَدُ

مناشبت واقعہ دیدم کہ در پیرن پیچہ پانہن پای حضرت امام ضامن امام رضا علیہ الف الف التحتہ
 والثناء سبادت پناہ مبرہادی محتسب را گرفته از شراب زنا و جمیع مناهی توبہ کردم صبا اینجور
 بیجا عن بیان کردم بقدرت و توفیق حضرت یاری جل شانہ بھمان طریق کہ در خواب بدہ بودم درھمان
 موضع سید مذکور حاضر شد ستم را گرفته از جمیع مناهی توبہ کردم الحمد لله والمنة از آن تاریخ
 کہ اینست عالمی بسر شد از کل ملک من فسق و فجور برطرف شد و روز بروز توفیق الله تعالی فوعل
 کونا کون روی نموده بطریق کہ مرکز در خاطر ما شمه از آن نبرسد و جمیع عقلا در این مقدمہ جہانند
 ومن هر چند مردانہ باشم در عمر خود از عہد شکرتہم از این مقدمات بپزن نتوانم آمد

اگر هر موی من کرد زبانی شو هر یک ترا تسبیح خوانی
 هنوز اینی باقی خفته باشم ز صد شکر تکی ناکفته باشم

بعد از آن منتشا سلطان و قورچی باشی بار ارفع مکاتب عتاب کردند و قصد قتل او داشتند من
 ایشان کردم و در آنوقت موازی هفت ہزار کس ہمراہ من بودند زیادہ از سہ ہزار کس کہ بکار آیدند
 ہمہ از مرکبان چون از ہری بلغار کردہ بودیم و زیون شدہ بودند و لشکران ما نیز جمعی بودند مثل
 حسینان و قاضیان و ملک بیک خوی اتباع ایشان کہ بدل دشمن و بزبان دوست بودند دائر
 الاوقات منتظر فرصت بودند کہ شکستی در کار ما واقع شود و در این قسم محلی من بغایت مضطرب
 بخصرت پروردگار پناہیدم و کار بد خواہان دین و دولت را بد و خواہ کردم و مذاوت بدعا و اہل کفر
 قوله تعالی حسبن الله ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر و در آنوقت حکایت خلیل الرحمن
 علی زینبنا و علیہم بخاطر رسید رحلی کہ آنخصر تراد در منجیق گذاشتند کہ در آتش اندازند حضرت
 جبرئیل نزد او آمد گفت یا خلیل الرحمن مدد میخواہی آنخصر فرمودند مدد میخواہم اما از تونہ در
 زمان در پای رحمت الہی غراسہ بجوش آمد و امر شد باتش کہ بانار کونی برد و سلا ما علی ابرہیم

و این آیات شیخ نظام را بخاطر رسانیده مکرر منخواندم

ای همه هستی تو پیدا شد خاک ضعیف از تو نماند
 ز پریشانی علمت کاینات ما بتو قائم چو قائم بذات
 هستی تو صورت و بیرونند تو بکن و کن بتو مانند
 آنکه نمرده است نبرد توئی آنکه تغیر نپذیرد توئی
 ماهم فانی و بقا بس توئی ملک تعالی و تقدس توئی
 فافله شد ایسی نابین ای کس ما بس کسی ما بسین
 چاره ما ساز که بی باوریم کز تو بران بکه رو آوریم

اما حضرت خوندکار کم فرصتی نموده و در این قسم محلی که از سفر هرات و حرب اوزبک برگشته ایم بالکاه
 ما آمد که ممنون ناکسان باید بود حضرت پروردگار ما آمد کند و این بدیجه بخاطر مرسید

که در حق در بجهاده مدد کار اولن قولنه همان کونده عنکخوار اولن

فضارا منزل منزل مادر پیش و ایشان بکنزل فاصله ما آمدند تا بحوالی قزوین رسیدیم از مد
 حضرت الهی جل شانہ و توفیق حضرات ائمه معصومین علیهم السلام چنانکه خواجہ حافظ گفته
 کار خود کز نجد باز گذاری حافظ ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنی

در ابتدا ای محو بل عقرب در شب شنبه شهر صفر بر فی عظیم بار بد بمرتبہ کہ اردوی خوندکار
 در میان برف ماندند و بعد از یک هفته بصد هزار محنت و آنہ بجانیک رجز بن شدند در این اثنا خاک
 کوه کلوپه با هزار کس آمد طو ابلدین از اسبان چاق آورد در شب قرا محمود اوچی باشی را طلب
 کردیم و اسبها دادیم و او را با پنجاه نفر از قوچیان بزبان کبری فرستادم در حوالی قران پنجاعف
 سار بلو تکلود چار شد جنگی کرده بودند و یکدست حسین بیگ قلیچ اغلی را در آن جنگ انداختند

سی و پنج نفر از رومیان ترا گرفته با هفتاد سر آوردند و یک نفر از رومیان که مردی انا و خوش محاوره بود
احوال آنرا معلوم کردم بالتام احوال آنرا گاه و حقیقه بر استی بنان کرد و گفتم که حضرت خوندکار با
وزراء اعظم جانقی کردند که بیغداد روند اوله و ذوالقداغلی را با جماعت ایشان و جمعی از مردم
بلوک متفرقه از میان لشکر خود جدا کردند دانسته و فرمودند که بجانب تبریز روند چون حال را بدین
منوال دیدم و ازاده خاطر ایشان معلوم شد در جگ ابدال و حمزه بیک غزالا غلی را بدین محمد خان شرف
الدین اغلی فرستادم که آذوقه آنچه در آن محال باشد تمامی را در آب پنجه از آب بگذرد و از راه
جزیره با جماعت خود بیاید امر آفرین باش جمعیت نموده نزد من آمدند که از عقب خوندکار بروم دست
بردنمایم گفتم مرا با حضرت خوندکار کاری نیست کار من با اوله است تمامی این فتنه و آشوب که واقع شد
سبب شده است انتظام اینهارا از او میناید کشید که نقصان کلی بخوندکار و بیمار سپید قنبر
و منتشا سلطان گفتند که اکنون خاطر ما از جانب و میان جمعیت قاضیانرا که بزبان شعبه خوار است
و بدله مردانی میناید گشت چون با او در هرات سو کند خورده بودم که مادام که لشکری باغی در برابر بقصد
ماندند که قاضیان در میان این لشکر است و بجنک آمده من او را بکشم بنا بر این بموجب کشتن او نکردم
دو سه روز بیکه بر این گذشت بکشت قاضیان با چند نفر از ملا زمان قدیمی خود که خنج اگر از دنبال او
ابلاغ می کردم بدست صبا و مردم مردم گفتند نزد خوندکار خواهند رفت ترک او کرده از عقب او ابلاغ کرد
قضا را قاضیان نیز پیش او می رفت او در روز هشتم شهر ربیع الثانی وارد تبریز شد بود اوله را خبردار
کرده بود که ما بر سر او خواهیم آمد و ما بواسطه اینکه راه کل بود و شتر ما لاغر و زبون بودند بگرفت
بعد از او در یک شبه داخل تبریز شدیم در همان شب اوله و قاضیان که پنجه بودند بستان زد در تبریز
توقف کردیم بعد از آن کوچ کرده روانه بجانب ان شدیم پنجه را و چهار صد کس از لشکری ما همراه بودند
بکهار و سبصد از فورچیان ما و ما بقی مردم امر بودند قلعه و انرا محاصره کردیم و نزد بیک که فتح شود

که قبا اقاملازم حسین بیک بوزباشی دروغه بتکرز آمد و من در مقام بودم منتیاسلطان و امیر بیک
 او را در مقام نزد من آوردند احوال پرسیدم گفت نام مبرز باغبند و خوند کار او را پس خود گفته کار ملک
 منزل شد گفتیم که ذوالقداغلی زامن نیز پرسیده بودم او با من چه کرد که نام مبرز باخوند کار چه کند
 من با او در مقام بیک بنوده دایم بیک کرده ام او چون قطع صلیه رخم نموده با من در مقام بیک درآمد
 کار او را با آقای خود حضرت شاه و لایق پناه امیر المؤمنین علیه السلام حواله می‌کنم مردم قلعه وان از اینها
 آگاه شدند اضی بدان قلعه شده بزینهار آمد بودند پیش ما شدند چون مقدمات بر اینها بود
 لا بد از پای قلعه برخاسته کوچ کردیم **فصل دیگر** شمه از احوال قاضیخان آقا قاضیخان مریدی پسر
 و شیطان صفت جمله بازو دروغگوی بود این بدست من است حال او است

رو بیهی در کچی و غمنازی چرخ زاده از چهل بازی

از تبریز با اوله فرار نموده بجانب بغداد می‌رود و ابرهیم پاشا را می‌گوید که نام مبرز باغبند اکنون
 صلاح در آنست که شما باز متوجه ولایت قزلباش شوید در آن ملک جار کنید که حضرت خوند کار نام
 مبرز را پس خود خوانده و ملک حضرت را باو داده من او را بخدمت خوند کار بیارم ابرهیم
 پاشا را فریب میدهد و او با وجود آنکه حضرت خوند کار بغداد را ستاده بود و ترک این ولایت کرده باویش
 بآمد ترغیب و تحریض نموده دیگران را بدین مختصر و لایق طمع کرده روانه اینجانب شد

شنیدم که در روز کار قدم شد سنگ در دست ابدالیم

مپندار کاین قول معقول نیست چو قانع شوی سنگ و سیمت

کذا را کند بکدم سیم سیر فریدن بملک عجم نمیسیر

اما چون بتبریز خبر آمد که حضرت خوند کار عود نموده آمد تو کمال بذات بیچون حضرت الهی شای
 نمودم و مقرر فرمودم که سید پناه سید عبداللہ از جانب سیم و شاه سیوار کرد از جانب منتیاس سلطان

با لیلچیکری نزد ابرهیم پاشا روند که شاید بجهت انباش عجزه و رعایا که و ذابح الهی اندنفت آشوب
 بر طرفند در میان صلحی واقشو چون نزد پاشا میرند مکتوبرا میدهند ابرهیم پاشا مرد ترپاکی بود
 در محلی که نشاء داشته میگفته که معامله حضرت خوندار در دینت منست اگر خواهم میکشام و اگر
 خواهم برعکس مینبدم اما در عدم نشاء میگفته چه کاره ام من مرد غلام عاجز فقیرم از دست من چه
 کاری میباشد امر حضرت خوندار است آخر الاقران ناپاک را ضعی بصلح نشده کنایه بتجدید تمام نوشته
 فرستاده بود در او جان بهار سپید مردم گفتند که سام میرزا با غلبه است از آن طرف خوندار

آمد آباد را بن مهبانه چگونه خواهد شد در جواب ابن ابیبات که از شیخ سعدی است خواندم

فراموشی نکرد این در آن حال که بودی نطفه مدهون مدهوش

ده انگشتت بر کرده بر کف دوزباز و بت کرده بر دوش

روانت داده فهم و هوش و ادراک کمال و رای و عقل صورت و هوش

کنون پنداری اینا چهره همت که روزی خواهد کردن فراموش

مِنْ اسْتَعَانَ بِغَيْرِ اللَّهِ ذَلَّ تَوَكَّلْ بِذَاتِ حَضْرَتِ اللَّهِ جَلَّ شَانَهُ نَمُودَهُ از او جان کوچ کرده متوجه سلطان

شدیم و چون بزنجان رسیدیم کل پیراغله را حاجی لورا باز بنکی خود را بجای آورده تحفه و هدایا

و پیشکش داده با لیلچیکری نزد خوندار فرستادیم که شاید منازعه بر طرف نشود

اما اولمه و ذوالفداغلی او را باز بر غضبت رده از او جان کوچ کرده باز متوجه عراق شد ما

در درجزین آمدیم و دو سه روز ماندیم پیراغلی آمد که اینست خوندار آمد نزاع بر طرف شده

صلح است من گفتیم اگر صلح میبود خوندار چرا کوچ کرده میباشد غله در جزین و آنحوالی را تمام خسته

اردو را با صفتها فرستادیم و خود بجانب میدان رفیقیم و حضرت خوندار تا در جزین آمد چون مقدم

بنوع دیگر دید و لشکرش از آب آذوقه و علیق ذواب عاجز و زبون میشدند از آنجا باز گشتن این

از عقب کوه الوند متوجه تبریز شدیم در سال اول که از عقب لکه تبریز ابلغار کردیم و قاضی
 کریمت شیب واقعه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را دیدم که گفت ای فرزندان بطواف آستانه بنا
 و مشایخ را طواف کن و دروازه شمع ^{نشد} بنا و بعد از آن بجزا که خواهی برو چون در آن مرتبه این فیض
 مبشر شد بلا شبهه کار ما از آن پیش رفت و فوجی واقعه شد اوله نمک بحرام گرفتار نکرد بدو این مرتبه
 چون حضرت خوندگار داخل تبریز شد ما از راه کاروانسرای عباس آباد باریدیم و دروازه
 شمع که فرموده بود باندر یکدیگر که خود کرده بودیم برده بعد از طواف مشایخ و نماز در حوالی آستانه
 در خانه حضرت سلطان ^{جله} علیه الرحمه و الرضوان خوابیدیم باز حضرت شیخ صفی الدین علیه الرحمه زار
 خواب دیدم که فرمود بعد از بیست و نه ظهور نمیدانم فرمود با خروج خواهی کرد از این ^{هفتاد} دو کله یک
 فرمودند چون از خواب بیدار شدم با خود گفتم که ظهور مخصوص حضرت امام الهام حجه الله فی ارضه
 المنظر قائم الحمد علیهم الصلوة والسلام است ^{ال} خروج چه معنی داشته باشد از اردبیل کوچ کرده به
 سراب آمدم و بار دو ملخو شدیم چون حضرت خوندگار از تبریز کوچ کرد ما از سراب بمرآغه آمدم ^{ما}
 آوردند که حضرت خوندگار با خلط رسیده ما متوجه قرانقوره خوی شد شکار ماهی میکردیم که
 دو نفر از جاسوسان ما آمدند خبر آوردند که حضرت خوندگار در اخلاط توپخانه و غزاده ها و لغو
 گذاشته با بلغار بجانب استنبول رفت و حالا اوله در وان نشسته است من نیز برهنه در آب شکار
 ماهی میکردم و کل باب سرخود شستم و همان لحظه بنجیل تمام سوار شدیم و تا زاویه ملاجسن با بلغار
 رفتیم چون زاویه رسیدیم تب کردم و فرود آمدم و خیمه زدند خوابیدم و ملا محمد قصه خوان و ^{بعضه}
 از امرانگشته بودند حکایت میکردند و از غایت اضطراب با وجود تب از آن نبود قیابیک شکر افله
 و شهر حسن قویچی یا شیخ با جمعی مقرر کردم که سوار شد بر سران بروند و زدیگر محل عصر بود که
 دو نفر قویچی آمدند و خبر آوردند که اوله وان را گذاشته فرار نموده است ما نیز از آنجا کوچ کردیم

بوان رسیده و در دزدان بودیم غار بنجان خاکه شهر از و بعقوب سلطان قاچار را با جمعی کثیر
 از تورچیان و کویک قرانز با حسن بیاب بوز باشی همراه نمودم پنجهزار کس از مردم امرافرمودم بروند و الکا
 سبد محمود را غارت و تاخت کنند و از خوی بهرام میرزا و منتشا سلطان و امیر نیک و ملو و شاه قله
 خلیفه و بو افغان و صد الدین خان سفرچی و بسا اولان و قاپوچیان و قیپاچیان و هم مردم کارخانه را
 فرمودم که تا از عقب و میان بروند ایشان بود افغان و صد الدین خان ابقرا ولی فرستاده بودند بخانه
 دوچار میشوند جنک میکنند و از اشکسته و دو بیت پنجاه آدم اوزان زند و یک هزار کشته او با چند نفر
 بیکر نزد ^{دراغما} اخرمه و سرهای آنها را بار و میا زند فرستادند روز دیگر سلیمان سلطان روملو بیکار در با
 میر و دو نماز سبکدار چون از نماز فارغ میشود محل عصر بود پیش من آمد و گفت کنار در با چمن است و هوا
 خوب است چراگشت نمیکند و مدعای او این بود که در میان عدل حور و ارجش کردی دید بود بمن بنماید
 من که آمدم گفت این کرد را میبیند جرم و تحقیق که لشکر خوندارند که ابرهیم پاشا و اوله را آوردند
 بر سر بهرام میرزا برودند و این اثنا شاهو پرورد خلیفه سوگن اغلی که خالا علمدار است در آن محل
 قورچی بود در حال پیش امر او بهرام میرزا فرستادم که اینست گری نمودار است با احتیاط باشد
 مباد از جوانب سرزاهی بر شما بگردند یا غافل بر سر شما برزند این کرد را هر کس که دید تخمین کرد گفت
 از سنی هزار کتر نیست تحقیق خبری بفرستید صبح میخواستم که کوچ نموده بجانب سلطانیه برویم آنچه
 همینکه دشوش خاطر بودیم و تکاهل نمودیم وقت ظهر نشسته بودیم که هلهل بجادر عرب کرد لو
 کور سخی حسکر کلوهر بیکار در باب رفته بودند آمدند و یک نفر وحی نده را همراه آوردند بادوسرا
 که از مردم اوله بودند از پیش او کر پنجه بوطن خود مبرفته اند بانهاد و چار شد بودند از روی حال
 پرسیدم گفت که همراه اوله و احمد پاشا بودیم ایشان بو سلطان آمد بودند میخواستند که بوان بیابند
 و آذوقه و لشکر همراه داشتند آنرا قاهم کنند شنیدند که شاه دروان است بنامند و بجانب دربار

حاجت باشد ما نیز بهر دستار بیایم در آن وقت در شهر بی انجان رسیده

بگررفتند من ناسف بسیار خوردم که کاش آنروز سوار شده با اوله دوچار میشدم بعد از آن هشتاد
نفر قورچیان را فرمودم که بوسطان بروند چند روز که گذشت امر اینکه با بلغار رفته بودند آمدند با
ایشان گفتم که چنانچه اوله بزرگ ما آمد بود و از دست ما بدرفت سلطان گفت بنیاید تحقیق
نمائیم که آنچه کرده بودند کس فرستادیم که قورچیان ترکمان از وسطان باز کردند و لشکر جمعیت
بجانب ان حس بعد بجزام میرزا برویم در این اثنا فرستادیم عجل قورچی و کور شهسوار آمدند و بکری روی
آوردند از روی اجوال پرسیدم گفت غلام خوند کار و در خلا نشان حکومت و انرا بمن داده بجای اوله
آورده بودم دهر روز خبر اوله را در آنجا بستم و سگام گرفته ام که نشین است و منظر اینست که شما از وان
کوچ نمائید او بر سر وان بیاید من نام اوله را شنید بنیاید بشدم فرمودم که لشکر بی سوار شوند
من براق و اسلحه پوشیدم در همین شب مشعلها روشن کرده روانه شدیم از قورچیان ترکمان و ذوالقدر
و ایستاد جلوس بصد کس را چرخ می کرده پیشتر فرستادیم و ما نیز از عقب با بلغار روانه شدیم بعضی مردم
از پل و بعضی از آب گذشتند اما در این وقت عبدخان و کوکجه سلطان و پادکار محمد سلطان
و یعقوب سلطان و حسن بیگ پوزباشی که از آل کاء سید محمد بازگشته بودند بر سپر بل که میسر کنند
آتش از دور می بینند تصور میکنند که اردوی ناست که فرود آمدیم ایشان نیز در همان محل

اقل نوشته بود من پسر خوند کارم و حضرت خوند کار مرا بفرزندی قبول کرده و ملک پدر مرا بخشا
 بمن داده چون این نوشته بمن رسید بوانگی و کم عقلی رومیان بیکبارگی معلوم شد که بقول
 فعل چه قسم جماعت عمل مینمایند در جواب کفتم که ملک من از منست و نه از تو و نه از خضر خوندگار
 خداوند گهست که ملک از او است بجز کس نخواهد میده که قوله تعالی **لِیْنَ الْمَلِکُ الْیَوْمَ لِلَّهِ
 الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ**

کهنه زین دایره دهر پای کولن الملک زندگ خندای

دیگر نوشته بود که حضرت خوند کار با هفت ساله براق و آذوقه و چندین هزار لشکر شجاع مکار
 مسلح میآید و از آنجمله ده هزار زایشه آب کشتی است که بر اشتران بار کرده همراه آورده که اگر ایشان بر
 چول روند آن صد هزار کس را از عیب ایشان میفرستد در چول از ممر آب خاطر جمع کرده اند
 کفتم میدانم که خضر خوند کار عظمت شوکت تمام دارد بجز طریق که خواهد میتواند آمدن کند
 از خضر **رَبِّ الْعَالَمِیْنَ مَالِکِ یَوْمِ الدِّیْنِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ عَمَّ نَوَالُهُ** میخواهم

پیر دردی کش ما کچه ندارد در روز و خوش عطا بخش و خطاپوش خداوند دارد

دیگر نوشته بود سوای اسبان و مریخ آلان واقشه و استر و اشتر سب صد هزار اشتر بمن انعام
 داد در جواب نوشتم که اسباب نقدینه دنیوی تو فایده نخواهد داد که دین را بدینا فر و حتی حدیث
قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدُّنْيَا حِیْفَةٌ وَ طَالِبُهَا كِلَابٌ وَ عَقْلًا كَفَنُهُ اند در این باب

این نقد دوز و زاده لا باز کدار کز نقد دوز و زه بر نماید کار

زانیان نقد کزین که در روز شمار بان کبری قرار در دار قرار

این اسباب تجلات که تو نوشته و میدانی که هر یک از امر آماز پاره از اینها دارند و من بطریق تو ایله
 باشم که بر نقد دنیوی و ملک و اسباب و بنازم من نقد که دایم بان نازیده ام و خواهم نازید درون جان

و در خود جای داده ام و از جان خود صد هزار بار و از جمیع دنیاها عزیزتر و گرامی تر می شمارم که
 مدد در عالم آن بکار من مباد آن مهر و محبت آقای من و جمیع مومنان نیست تصور میکنم مزانه لشکر است
 و نوزانه و اسب و نه مدد کاری از اهل عالم خواهی دید که مدد کار تو نقد نهد و اسبابی که بشود
 بوجه فایده خواهد رسانید نقد نهد من که مهر و محبت آقای من است و مدد کار من بمن چه خواهد رسانید

نقد نیست مراد روغن جانم	مانند کیمبای اجس
نقد نیست که آدم صغی را	بی آن نشدش دعا مؤثر
نقد است که چون خلیل جزو	بک موی سوختن در آذر
نقد نیست که علم و زهد مونس	بیا و بخرد و نبرد و نجو زر
نقد نیست که مصطفی امیر	می کرد او را بخود برابر
نقد نیست عزیز و برتر کرام	دانی چه بود و لای حید

آقای من نزد حضرت پروردگار از آقای تو عزیزتر است و اخلاصی که مرا با او است بظاهر است
 اوصاف و قرب و منزلت و حرمت او بدرگاه رب العزیز بر تبه نیست که اگر صد هزار جن سال
 اشجار قلم و اوراق کاغذ و دریاها مدام شرح شمه از فضیلت او توانست نوشت

کتاب فضل ترا آب بحر کافه بنیست که ترک کنی سرانگشت و صفحه بشمار

و بیان روشن بر صد قول من از کلام شریف آبانست که فی الجملة از آنها نوشتم اول آیه قال و من ذر
 قال لا ینال عهدک الظالمین ایه و ما تعلمنا و یله الا الله و الراسخون فی العلم ایه ال عمران
 علی العالمین آیه دیگر آیه روز مباحله است قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نسااتنا و نسا
 و انفسنا و انفسکم ایه دیگر کرمه و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
 و دیگر آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و دیگر

أَيُّهَا تَمَّوَلِكُمْ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ ذَاكِرُونَ
 وَآبَاءُ كَرِيمَةٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسَنَ مَا بِآبَاءِ كَرِيمَةٍ دَرَّغْدِرُحْمَ نَازِلَشِد
 قَوْلِي لِنَجَائِزِ آيَاتِهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ مَا بَلَّغْنَا رِسَالَاتِكَ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ
 النَّاسِ وَآبَاءُ كَرِيمَةٍ قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَ أُمِّ الْكِتَابِ ذِكْرُ آيَةِ يَوْمِ بَدَأُوا
 كُلَّ آنَاسٍ بِآيَاتِهِمْ ذِكْرًا لَهُمْ قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِي لَنفَدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَفْعَلَ كَلِمَاتُ
 رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا وَإِنَّ كَرِيمًا تَمَّارًا يَدَّابِرُ مَا بَدَأَ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
 ذِكْرُ آيَةِ إِزْنِ اللَّهِ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَإِبْرَاهِيمَ قُلْ لَا آسِئْتُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا
 الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَإِنَّ كَرِيمًا بَابُ آيَاتِهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِ مَوَابِنَ بِيَدِي نَجْوَيْكُمْ
 صِدْقًا وَدَرَّهْمًا ذَهَبِي قَالَتِ كَذِبًا حَوْضُ كَوْثَرٍ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِتَقْنِينِنَا
 وَإِبْرَاهِيمَ إِذَا ابْرَارٌ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا وَإِبْرَاهِيمَ يَوْمَ نُفُوذِ الْبَلَدِ وَبِخَافُونَ
 يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا وَيَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسْرَارًا وَجَزَاءُ مِمَّا صَبَرُوا
 جَنَّةٌ وَحَرِيرٌ وَذِكْرُ آيَةِ كَرِيمَةٍ عَمَّ يُتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاءِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ وَذِكْرُ سَوْئِ
 إِنَّا عَاطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ

ثَلَاثُ كَلَامٍ وَصِفِ انَّمَا اسْتَبَدَّ شَيْئِي انكسر كه شيك نمود بود منكر و درغا

ذِكْرُ أَحَادِيثِ حَضْرَتِ رِسَالَتِ نَبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ
 لِمَجِيٍّ وَدَمَكُ دَجِيٍّ وَجِيهَتُكَ جِيهَتِي وَرُوحُكَ رُوحِي وَحَدِيثُكَ حَدِيثِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ
 لَا نَبِيَّ بَعْدَكَ وَذِكْرُ حَدِيثِ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيُّ بْنُ مَوْلَاهُ وَدَعَا بَيْتَكَ دَرَّحُوا أَنْحَضَرُ فَرَمُودَ اللَّهُمَّ
 وَالْمِنْ وَالْأَهْ وَالْعَادِ مِنْ غَادَاهُ وَأَنْضَرُ مِنْ نَصْرِهِ وَأَخْذَلُ مِنْ خَذَلِهِ وَذِكْرُ حَدِيثِ مَرْثِيٍّ إِذَا بَلَغَكَ
 اللَّهُمَّ ابْنِي بِأَخْصِ خَلْقِكَ إِلَيَّ بِأَكْلِ مَعِي مِنْ هَذَا الطَّيْرِ وَذِكْرُ أَنَّكَ شَمْسٌ وَعَلِيٌّ قَمَرٌ وَحَدِيثُ

قدسی لافنی الاعلی لا یسفل الا ذوالفقار و ذبکر انا مدینه العلم و علی بابها و ذبکر یا علی لا
 یحک الامور تنقی و لا یغضک الا منافق شقی و ذبکر انا و علی من نور واحد و ذبکر انا و علی
 حجه الله علی عباده و حدیث قلبی لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابیطالب لما خلق الله النار القصد
 در بنیت چهارم شهر خجادی اوله جاسوسان ما انده خبر آوردند که حضرت خوندگار بسوا آمد هفت
 در آنجا بنشیند که شرفارار و غن بنا لند و ما در قریب بودیم اکابر و اهالی و کدخدایان هر محل را طلبند
 گفتیم که جمعی از لشکریان خود را تعیین نموده ام که در پیش لشکر رومین باشند غله و محصول ترا سوزانند
 آنچه توانست بخورند خاطر خود را جمع دارند و دعای بد بنا نکنند که باعث این فتنه و آشوب باشد ام
 آنچه نقصان شما میشود عوض بنا لوجه شما منما هم غله آن محل را خورایند و سوزایند و کاربزار اینا
 کردیم کار و بار جنک بر عقلا و صاحبان هوش و رای واضحت که حکم باری دارد بفریغ که مایس شود و از
 پیش برود میناید کرد که غنیمت از بون خود کنی و کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است

در حربگاه بگریز و خواه بفریب نوعی میناید کرد که فرصت بدشمن نداد و الحال از مجبران صحیح القول شنیده
 و تحقیق شد که تخمیناً سیصد هزار سوار جنگی سوای قلیچی همراه حضرت خوندگار آمد اند چنانچه هر
 کد از ایک خدمتکار همراه باشد سیصد هزار نفر میشوند که الاغ در ایشانند هر روز در من آذوقه
 باید که هر روز پانزده هزار خوراک صد مینی میشود و بر تقدیر و توقع پانصد هزار پانصد هزار شتر آذوقه
 که همراه آورده باشند بکماه زیاده دارد ایشان نخواهد دادن ما جو همه جار خورایندیم و سوزایندیم
 که جنک در و برو با ایشان نکنیم حال ایشان چگونه خواهد شد اگر بکماه راه پیش آیند محل بر کشتن
 چه علاج دارند دیگر آذوقه از کجا بدست میآورند بارها من گفته ام در حضور ما که لشکری روم بمشابه
 مرض اشک اندا کرد در ابتدای طغیان خواهی علاج کنی مریض را میکشد و اگر ملاحظه آن نمیکند بد
 پس در ملاحظه باید بود تا مدتی کار را نمی خود بکنند بعد از آن باندا و سببه علاجتشان میشود و ایشان

سواى قلت آذوقه بطریق دیگر چنان عاجز و زبون میتوان کرد

گرهه زر جعفری داری مردی توشه بربندار دکام

در بیان غریب کوسنده شلغم پنجه به زنقره خام

در این باب نیز شیخ مصلح الدبر سعیدی شیرازی گفته

کوش تواند که همه عمر وی نشو آواز دوز چنک و نه

دیده شک بیدناشای باغ دی کل و لیسین بر آرد دماغ

گر نبود بالش آکنده پر خواب توان که حجر ز پر سر

و ز نبود لبر هم خواب پیش دست توان کرد در آغوش خوا

این شیکم بچین بچ بچ صبر ندارد که بسازد بچ

غرض علاج سپاه روم زاد بکر سواى این چاره نیست اگر چنانچه در الکاء ما بنشیند علاج ما نیست
که از هر جانب راه آذوقه ایشان را مسدود نمایم چنگ با ایشان همبست و سواى این دیوانگی و بیقراری
که خوز مسلمانان در میان رنجنه شود و خود را دانسته به هلاک انداختن امر حضرت پروردگار
جل شانه است چون حضرت خوند کار بخوی آمد کس در عبد چنان وجهیکه بقراولى فرستاده بودیم که
حوالی ایشان را چول کرده اصلا خود را ننماید و در روز بازگشته در بیلاق اسکر نیز زمین بیابند
که چون حضرت خوند کار داخل تبریز شود ماده هزار کس با بلغاریای قلعه وان بر سر اوله فرستیم
که شاید آن نمک بجرام را بدست آوریم چون کس با ما می رسد بگر و در آنجا توقف کرده بعضی محالوا
که بجهت آن وقت خود نکاه داشته بودند سوختند و پیش لشکر خوند کار نیز با ایشان رسیده نزد ما
آمدند اما در وقتیکه حضرت خوند کار تبریز رسید این جماعت امر را در پنج فرسخی تبریز بودند اول
بهرام مبرز با یک هزار و هشتصد نفر و چراغ سلطان با یک هزار و پانصد نفر و علیقله بیگ ترکان

باد و هزار نفر و الله قلی بیگ حاکم دارا بجزد با پانصد نفر و چو نداب سلطان حاکم ارج و شانکاره با پانصد
 مرد و ابره بیخان حاکم شهر از باسه هزار و پانصد مرد و شاه قلی سلطان حاکم کرمان باد و هزار
 نفر و کیک سلطان حاکم کازرون با هشتصد نفر و محمود خان کوهکلو به باسه هزار نفر از
 افشار و چرمک و قورچیان قزوین یک هزار و شصت نفر و جماعت سوکلان وارد بید
 چهار صد نفر بناخته با جماعت امرا و لشکران جافقی کردیم که ما با بهر رویم و در آنجا بنشینیم که
 جماعت مذکوره نیز با ملحق شوند و بعد ازین جمعیت در یکجا باشیم در منزل اول که کوچ کردیم چراغ
 سلطان و چو نداب سلطان و علی قلی بیگ رسیدند در منزل دوم بهرام میرزا و ابره بیخان حاکم شهر از
 و الله قلی بیگ رسیدند حضرت خوند کار در تبریز و زاد را بهر بودیم بزبانت شیخ شهاب الدین ابهر
 بودیم از غایت آفرودکی القاسم بن نفرین کردیم و مناجات بی پای بدرگاه حضرت پروردگار جل جلاله
 کردیم و گفتیم پروردگار از تو فرموده که دلها شکسته زاده و دست بندارم و در دلهای شکسته ام و من
 سرگردانی عجزه و رعایا بسپاردل شکسته ام محل رحمت است سوی رحمت تو چیزی بگردم ما نیستند
 شد و زاری بسپار کردیم در همان شب شیخ شهاب الدین زاد در خواب بدم فرمود که جمیع مشایخ باتو
 امروز در دعا بودند البته که مستجاب شد بعد از این واقعه حضرت خوند کار چهار روز در تبریز
 نیت هم و همی در دلش بگم رسید باز کردید

کار خود گریختد باز گذاری حافظ ای بساعتش که با نیت خدا داده کنی

و ایضا خواجمر حافظ علی بن محمد فرماید

تو بلخدای خود انداز کار خوش در پیش که رحم اگر نکند معذ خدا بکند

قبل از آنکه خوند کار باز کرد من بامر اکتفم که شما شش هزار کس تعیین نماید که اردو زابر
 داشته از راه جوشین در بار بجانب اردو بار بروند و شامه هزار کس بوان بر سر اولیه ابلاغ کنید

و پنجاه هزار کس بقاص بروند که من از عقب شما کوچ کرده بسوی شما راه داشته باشم جهاد کنند که
 اوله را بگیرد و حوالی وان و هر کجا که غله باشد بسوزانند که خوند کار اگر از عقب نیاید از آنجا
 بطرف خجور سعد بیرون آئیم و جمعی از لشکری که بجانب قاص میروند جماعتی از رومیان که بعبادت
 آمده اند قتل رسانند امر کنند تا بهرام میرزا با جماعت امر که بنامده اند بنایند بنا ملحق شوند
 رفتن بجهت طرفی مصلحت نیست بنا بر این مقرر کردیم که در اهر باشم و ابره پنهان با سه هزار کس
 بقراولی فرستادیم در این اثنا شتران عرب آمده دو بیت ^{گفتند} و پنجاه خروار براق قورخانه بر زمین میمانند
 اگر کوچ میگردیم قرار دادیم که بکترال پس بنشینیم و این براق را بشکری قیمت میآئیم بعد از آن باز
 کوچ کرده باز آئیم ما که چهار فرسخ پس رفتیم بکروز آنجا نشیم و براق بخش کردن مشغول شدیم
 جاسوسان ما آمدند و خبر آوردند که خوند کار برکش ابره پنهان در هشت فرسخی تیر بز بود از عقب
 رومیان تا سوح رفتند ما نیز بر کشته از عقب ایشان روان شدیم بچالدران که رسیدیم گفتند که
 خوند کار رفت و قلعه وان را حصار کرده شاه قلی سلطان و محمّد خان خاکه کوه کبلوبه در آن
 روز بار دو رسیدند بعضی مردم گفتند که بر سر رومیان پیشخوان بزنیم من گفتیم که از اینجا بارض
 روم بیرون میرویم که چون خوند کار بشود که ما بالکاء اوفه آئیم البته از سرفران بر خواهد خوا
 با امر اینگونه قرار دادیم و اسماعیل میرزا را با هفت هزار کس بر سر قلعه قاص فرستادیم که برود و در
 قاص را قتل و غارت نموده از آنجا متوجه ارض روم شود و خود بکروز در میان بار جیش رفتیم و آواز
 توپ و نشتک رومیان منقطع شد معلوم کردیم که چرا گفتند که شاه علی سلطان چینه قلعه را سپرد
 از اینجهت بغایت ملول و آزرده خاطر شدم که سابه سار و قبا تمام اذریا بجانزاد پناه خود داشت
 بکستون الکاء اذریا بجان افناد لا علاج از آنجا متوجه خوس و پاسبین شدیم چون در رسته
 اول که خوند کار بدین جانب آمد قرار داده که قبل از آمدن ایشان قلعه وان را خراب کنیم و

در کل آذربایجان یک قلعه آبادان نگذاریم در آن مرتبه بعضی مانع شده فکنداشند و ایندفعه
 که حکایت آن و القاسب و افتد مرا از روی غیرت تا بر کرد باز بخاطر مبرسپند که تا القاسب دست
 ایشانست نزاع و فتنه بر طرف نخواهد شد علاجی سوای این نداریم که تا هر کجا از الکاء خونداران
 دست بر نیاشد خراب کرده و محصولات ایشانرا سوزانیده تا تحت غارت نمائیم و بگرد زرد یکجا
 توقف نمائیم و آن سرداران تمام چول و پهران نمائیم که مطلق آباد کرده روزی نباشد تا آمد شد
 ایشان بر طرف نشود همگی بر این تدبیر صلاح دیدند پس بدیند الفصه خوس و پاسبان سوختیم
 و در پاسبان منظر بودیم که خوندار چه فکر خواهد کرد که خیر آمد که خوندار بخوس خراب
 و ما در پاسبان نشستیم که دانسته بودیم که مرکب ایشان در گل لاغر و زبون شده در میان اردو
 ایشان قحط شده باز گردیدند ما نیز از آنجا کوچ کردیم بالکاء موش رفتیم خیر آمد که خوندار ایتلیس
 گذشت ما نیز از آنجا که نشسته بودیم پیشتر رفتیم قوچیان مسکر کلو که بر ما کبری پیشرفته بودند
 آمدند و دو جاسوس را گرفته آوردند احوال معلوم کردم گفتند که خوندار با اولمه ورستم پاشا
 حکم نوشته بود که ما بقر احمد زقیم شاد در ترجان بنشینید تا محلی که برف بیارد و بعد از آن
 از زنجان قشلاق کیند چون این خبر شنیدیم علی سلطان تاقی اغلی را با دو هزار کس فرستاد که اخلا
 و موش را تمامی بسوزانند مردم گفتند که اولمه در ترجانست صلاح اینست که بر سر اولمه برویم چون
 حرفشان موافق مدعای من بود در روزا بلغار کردیم اتفاقا در روز پیش از آنکه ما برسیم اولمه
 ورستم پاشا بجانب پاپور دفته بودند و اولمه در ارزنجان بود فرمودیم که تمامی الکاء بیاورد و تر
 و تر جان را سوختند و خراب کردند مقرر کردم که هر کجا مسجد باشد یکی از اعیان لشکر دفته
 در آنجا بنشیند که کسی متعرض مساجد نشود سوای مساجد تمامی خانها را بسوزند چون
 در هر مرتبه که ایشان بالکاء ما آمدند مال ما را جلال میدانستند ما هرگز مال ایشانرا جلال

نداشتیم و چیزهای حلال از مرغ و گوشت و روغن و آذوقه هر چیزها را همراه بفرستیم در این مرتبه
 نیز بدستور اجناس حلال همراه داشتیم و مقرر کرده بودیم که هر روز سی قاب طعام در
 صبا و بچاه قاب در شب حجت من ترتیب میکردند در این اثنا هر روز از ماه مبارک رمضان سوار
 شده بکنار آب فتم که ماهی بجهت خوردن شکار کنیم که حلال باشد دیدیم که بخت نفریناده
 میبایند شاطری را فرستادم که از ایشان تحقیق نماید که چه مردمند کفشد که ما مردم خوشیم
 ما را غارت کردند اگر در اینجا میماندیم از گرسنگی هلاک میشدیم آمده ایم که بدینا بگریزیم
 القاسب را بالای آب فرستادیم و بر حال ایشان گریه کردم و از آنجا کوچ کرده بحوالی آب بویون
 فرستیم دو نفر جاسوس مسکری را آمدند کفشد جزم و مخفی که القاسب را بخدمت فرستادند
 و لشکری ما و امراد را بپردوارز نجان بودند و غیر از قورچی هیچکس نزد من نبود جاسوسان کفشد
 که اینست خوند کار باز کرده بجزر آمد و احمد پاشا را باد و هزار تفنگچی پیش فرستاده اینست که
 بکفه رسیدند و بعد از آن با قورچیان صلاح دیدیم که چه باید کرد ابراهیم آقای بوردور گفت که
 کوچ کنیم و بما ما خاتون فرود آئیم و کس بفرستیم که امر از با پدر بیاپند و جمعی از امر که در از نجا
 اردنجان را سوخته ایشان هم بیاپند و دو هزار کس پیش بفرستیم که اگر احمد پاشا بکفه آمده
 باشد با دستبرد میمانند جلودار محمد پوز باشی و مقصود بیک اینان اغلی کفشد که اینجکایت
 از تدبیر و مہمان دوار است که القاسب از دست خود بگذارند که بعراق رود البته نزد پاشا
 بغداد آورده اند که در مسک خانقی و قزلرباط برود تا بما خبر رسد که القاسب بعراق رفت تا باز
 کردیم و بعد از بازگشتن ما باز کسی فرستاده القاسب نزد خود آوردند محمد آقا و اینان اغلی کفشد
 که ما بده فرسخی اردنجان بار اردنجان نویم و آنجا را بنا تمام بسوزانیم بجز اینکه احمد پاشا پیش آمد
 چرا خود را معاف داریم اگر چنانچه خوند کار باز خود بیاپند از راه با پردزده بیرون آئیم و فرستاد

مَعْقُول دِیدِم یَسَنَدِیدِم کُوج کَرِدِه بَار رَنْجَان رَفِیْمِ آن بُوْد کِه عَثْمَان پَاشَا بَقُورُ چِیَان دُو آقَدَر
 وَ اسْتَا جَلُو کِه بَقْر اُولی کُذَاشْتِه بُوْدِیْم بَر خُور دِ جَنک کَرِدِه بُوْد وَ شَکَن پَافَنه بَد کُرفْتِه بُوْد جَمْع
 کَثِیْری اَز رُومِیَان کُشْتِه شُدِه بُوْد نَد بَعْد اَز آن اَز اَر رَنْجَان کُوج کَرِدِه بِنَار دَآمَدِیْم وَ دَر اَنْجَا بَسْتَد
 اَلطِفَال اَر مَنی ذَا قَر لِبَاش اَسْبَر کَرِدِه بُوْد نَد هَم کِی رَا جَمْع کَرِدِه دَر سَبْد هَا شَانَدِه بَا ز کَر دَ اِنْدِیْم وَ
 عَبْدُ خَان رَا فَر مُوْدِیْم کِه بِنِیای قَلْعَه بَر دِه کُذَاشْتِه نَز دِنَا آمَد بَعْد اَز آن بَار ض رُوم اَمَدِیْم اَغْلَان
 قَاسِم پَار وکی رَا اَنْجَا عَیْشَه کِه اَز قَلْعَه بَجَنک بَیْرُون اَمَدِه بُوْد نَد قُورُجِی کُرفْتِه اُور دَر اَو بِنَز خَبَر رَفْتِن
 الْقَاسِبُ رَا هِجْدَان کُفْت کُفْتِم مَن اَز تَد بَیْرُو مِثْلَا اِنْبَرَا بَغَايْت دَر مِیْدَانِم کِه الْقَاسِبُ رَا اَز خُود جُدا کَرِدِه
 کُذَار نَد کِه بَر وُد اِن بَیْت نَجَا طَر م رَسِیْد

بِنَاد وُلک اَب دَبَر کُنُر کَآه چُومر دَا کِه نَبَاشَد کِم کُنُر اَه

دَر اَنْجَا اَلشُکْرِیَان چَن د نَفَر اَز اَطْفَالِ اَلْاَسْبَر کَرِدِه بُوْد نَد اِیْشَان رَا بِنَز کُرفْتِه بَحْمَل دَسْتُور بِنِیای
 قَلْعَه فَر سْتَادِم وَ خُود مَتُوجِه چُور سَعْد شُدِیْم وَ هُنُوز بَا وُر مَن کَر دِم کِه الْقَاسِبُ ذَا اَز دَسْت کُذَاشْتِه
 بَاشَنَد اَسْمَعِبِل مِیْرَا رَا بَشِیْر وَا ن فَر سْتَادِم کِه اَنْجَا رَا مَتَصَرَفُود قُوجِی بَاشِی ذَا بَا هَزَار و پَانَصْد کَر
 فَر سْتَادِم کِه شَکِی رَا بَکِر د و بَهْرَام مِیْرَا وَا بَر هِیْمَخَان ذَا بَا اَمْرَ اَعْرَاق وَ فَا رَس و کَر مَان رُخَصْت دَام
 کِه بَا لَک اَخُود بَر وُند و مَن بَقْر اَبَاغ رَفْتِم کِه دَر اَنْجَا قِشْلَاق نَمَايْم دَر اِن اِشْنَا مَتَعَا قَب خَبَر رَسِیْد کِه
 الْقَاسِبُ بَعْرَاق اَمَد و خَانَه کُوج بَهْرَام مِیْرَا وِجْرَا عِیْلَطَان رَا غَار ت کَر دِه کِنِزَان اِیْشَان رَا قِیْمَتِ سُوْد
 وِیْسِر بَهْرَام مِیْرَا رَا هَمْرَاه خُود بَر دِ شَخْصِی کِه اَز نَز د الْقَاسِبُ اَمَد بُوْد اَز زَبَان او نَقْل مَبْکَر د کِه بَا مَر دِم
 خُود مَبْکُفْتِه کِه اَکْر مَن بَیْسِر بَهْرَام مِیْرَا رَا نَز د خُون د کَا ر بَر مِ خَوا هَد فَر مُوْد کِه مَن او رَا بَکُشْتِم بَعْد اَز اَن کِه
 مَن بَیْر اُو دَا کُشْتِه بَاشِم بَهْرَام مِیْرَا اِیْرَان مَرَا خَوا هَد کُشْت پَس مَر اِنَز د حَضْر خُون د کَا ر نَبَا بَد رَفْت
 الْقِصَه دَر قَم خَبَر تُوْجِه مَابَد و مِیْرَسِیْد بَهْرَام مِیْرَا رَا بَا مَال وَا سَبَاب کِه غَار ت کَر دِه بُوْد بَر دَا شْتِه

بجانب شہزاد کریم و در آنجا از غائب اضطراب توقف نموده از جانب شوهر بغداد رفت و از شوهر
کتابتی نوشته فرستاد و استدعای صلح نموده درخواست خود کرد من نیز پروانه استمالت او
نوشته فرستادم فاما در آنوقت مردم میگفتند که فردا القاسم آنجا نباید و حصر خود کار
از بنظر معلوم نیست که احوال ما چه خواهد شد و صلاح دیدم بودند که شہزاد را با و داده
این نزاع را بر طرف سازیم که او متوجه شہزادان کرد و مراد را باینحال دل در دست گرفت و بغائب آزرده
شدم چنانکه کریم ام دستداد و در اثنای کربه این ابیات از هفت بند مولانا حسن کاشفی
رحمہ اللہ بخاطرم رسید کریم از کربان میخواندم

اہم عظم کعبہ اصل از بیان مصطفی	قبلہ دنیا و دین جان و جہا مصطفی
از نفوس کو هر معنی لبالب شد دہانت	تا نهادی لب بصورت در دہان مصطفی
ای باستحقاب بعد از مصطفی نایب بود کس	تا نهادی نایب تمکین بر مکان مصطفی
تبع تو ابرکت در ہادل کہ فتح الباب او	تا زہ دارد زان نصرت بوستان مصطفی
تا سپہر شرع از او پیر نور شد پیکر نیت	از توروشن تر مہی بر آسمان مصطفی
دہر و ان عالم تحقیق زانا بودہ راہ	بی زمین بوس درکت بر آستان مصطفی
از زبان خلق بر ناید صفات ذات تو	و بر ابد آن الا از بیان مصطفی
لا فیداجی را بنحضر نمیباید زدن	ای شاخوان تو ایند از زبان مصطفی
عرض جابر نوجاہت میدانی کیست	حال اخلاص من اندخاندان مصطفی
منت خاتم بجان آورده رحمی کس منرا	وارہان منت خلقان بجان مصطفی
رو بر رحمت من است ایہ کام جان از روی	حرمت روی ہمیز نظر کن سوی من

رستم پاشا کتابتی محمد پاشای خاکہ بغداد نوشتہ فرستادہ بود کہ کشتن در اینولا ہتھا صلح

بنیاد فسخ و فحور کردی ظاهر که با حضرت پیروز در کار جل شانہ نیز باغی شدہ بودی

هر که را کوشش از برای خُداست همه کارش ز این بر آید راست

کارها جز خُدا ی ن کشاید و بخدا گرز بندہ کار آید

الفصہ بعد از چند روز دادم کہ از من ایمن نیست و ذایم بی فکر است و زاهراہ ابرہیم و حنین
بوز باشی کردہ بقلعہ فرستادم ایشان او را بقلعہ الموت برده حبس کردند و آمدند بعد
از شش روز جمعی کہ او را در قلعہ نگاه میداشتند غافل گردیدہ دوستہ در آنجا بودند کہ
القاسب پدر ایشان را کشته بود ایشان ہم بقصاص پدر خود او را از قلعہ بزور انداختند
بعد از مُردن او عالم امن شد با خود قرار دادم کہ بعد از این بر سرِ حرس و گرجی روند سوہ
کفار با مسلمانان نزاع نداشته باشند تا اینکہ بکبار اسکندر پاشاهی در میانہ پیدا شد

مضمون این ابیات بیست و قوع یافت قطعہ

اگر اینکہ نخواهد کسبِ اهل دل کہ بکل خطہ بی زای رحمت نبد

مکس ز اید بد آورد روز کار کہ تا بر سر زای رحمت رید

حکایت اسکندر در آنوقت کہ پاشای ارض روم چیزها بنحاطر قرار داد تحریک منہ
و نزاع میکرد ہر چند امر با و چیزها نوشتند و او را بصلحت کردند و کتابات فرستادند قبول
نمیکرد در جواب تہدایات مہنوشت بکتوبت کتابتی بچینخان سلطان فرستادہ بود کہ من
قلعہ ارده نوح کرجستان را حصار کردہ ام اگر پادشاہ شما بر سر من آید جنگ خواہم کردن اگر
شکت دادم پادشاہ شرق را شکست دادہ ام و اگر شکست خودم غلامبراشکستہ باشد بچینخان
سلطان پیغام فرستادم کہ در جواب او بنویس کہ این خطہای نامعقول از جملہ نادانان و کم
عقل است مرد عاقل بجد گاہم پادرازا نمیکند و ذایم الاوقات بر سر پر خاش و مُغبتی نباید بود

بکرتبه شاهقلی سلطان خا که چور سعدا بن ابیات دانوشته نزد او فرستاد

دو عاقل را نباشد کین و بیگنا ز نادانی سهند با سبکار

الفصه تو مرد عاقل هستی تو نسبت ندارد که با اولاد حضرت سید المرسلین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله این چنین بی ادبی کنی هر کس که با این خاندان دشمنی کرد جزای خود دید تو نیز خواهی دید که بچه بلبله مبتلا خواهی شد و در اخبار بخواند که روزی ملا عین بنی امیه در

کربلا با حضرت امام حسین و اولاد و اصحاب او علیهم السلام مبارزه و مقاتله نمودند سواهی خصر

امام زین العابدین علیه السلام دیگر کسی نماند بود و از بنی امیه در آن روز تا هزار طفل در کوه ارقبه

طلا موجود خال بقدرت حضرت رب العالمین ملاحظه میکنی که از ایشان آثار نماند و چندین

هزار سبد از آن سلسله موجودند و هر چند امر از دوز را قاپوی کس میفرستادند مانع شده

نمیگذاشت و مانع ابلجیان و تجار و مترددین میشد و غارت میکرد و از غایت غرور و نخوت کار

و بجائی رسانید که سبادت نام کرده در کتابتی که بشاهقلی سلطان نوشته بود آیه کریمه

و نوشته فرخرفات بسیار گفته و شاهقلی سلطان

در جواب کتابتی مطول بر او نوشته فرستاده بود و از بنسخان منته نشد ترک بد ذاتی

نیک کردیدم که هیچوجه کار ما از پیش نبرد بالضروره گوشمال او واجب شد

کاری که بعقل بر نیاید دیوانگی در او نیاید

آخر الامر علاج سفر ارجش و اخلاط را لشکری آراسته کردیم که بدین وسیله او را نیشیه

نماییم که یک بدو بر سر او رفتن کسر شان ما بود در ماه رجب و آنه انصوب شدیم و ماه رمضان

المبارک در اخلاط بودیم و باغ ملک شمس الدین را خریدیم در آنجا روزه داشتیم القصه بکا

پانصد نفر از مردم خرجهن لوی قراباغ و کرچی که قبل از این بدو اهل بلبله بودند اسکنند با انا

خبردار کردید هزار کس سزاه برایشان گرفتند با وجود بکه مردم خرجین لوکم بودند جنک روبرو
 کرده بودند و مقرراتی که پانصد کس در مقابل ده هزار کس هنری نمیتوانند نمود فرار کرده جمعی از
 ایشانرا بقتل رسانیدند سیرهای ایشانرا بطریق هر چه تمامتر بایستبول فرستاد و اینمغز افتن
 عظیم نام کرده بود و بعد از آن چندان عجب و تکبر بخود راه داده بود که شرح نتوان داد بنا بر این
 بخاطر رسید که اگر من بر سر او بروم از قلعه بیرون نخواهد آمد و گرفتن قلعه ارض روم در اینوقت
 مستعد است اسمعیل پسر زازا با جمعی از احرار بر سر او فرستادم از قلعه بیرون آمده که جنک روبرو
 نماید چون تپ ایشانرا دید بود فی الحال باز بقلعه گریخته بود احرار حوالی ارض روم را تاخذ
 کرده نزد ما آمدند و ما متوجه نجوان شدیم و این شرحها را بالتمام نوشته مصحوب محمود پیک
 حاکم ابلقا که در جنک ارض روم گرفتار شده بود و مدتی در نزد ما محبوس بود خلاصش کرده و
 خلعت داده نزد حضرت خوندگار فرستادم بعد از مدتی کتابت خاصی حضرت خوندگار و سلطان
 سلیم و حضرت خوندگار که همیشه به ام نوشته بود و کتابت تم پاشا که با ام نوشته بود رسید
 خلاصه مضمون اینکه ابلیجی فرستادید که در مبانه صلح واقعه شود و قرار می بدیم که بعد از این
 عجزه و میا کین در مبان پانمال نشوند ما نیز نوشته و مصلحت ایشان سبادت پناهی امیر
 شمس الدین را با ابلیجی مقرر کردیم بعد از آنکه با استنبول رفت بود رستم پاشا و جمعی از سوار
 حرفهای ناخوش در مبان آورده از جوانب دو بدل بسیاری کرده و نکذاشته بودند که کار
 بجزر بگذرد و کتابتی طولانی نوشته مصحوب سبادت پناه مذکور فرستاده بودند که علای روم و مغان
 اینها بالتمام فتوی داده اند که خون و مال و اهل و عیال تمامی اهل شرق از پناهی و رعیت مسلمان
 و آرمینی و یهودی حلال است جنک با ایشان غزاست کفتم این فتوی بسیار خوبست ماکه نماز
 روزه و حج و زکوة و تمامی ضروریات دین را میدانیم و بعل مینا و پریم ایشان ما را کافر میدانند حضرت

رَبِّ الْعَالَمِينَ مِثْلَهُ مَا وَابِثَانِ حَكْمَ فَرَايِدٍ وَدَرْمَانِ اِيَّامِ پيشِ دَرِ وَاَقْعِهِ دُبْدُمِ دَرِ خَوَاسِرِ كِهْ شَبِ
 جُمُعَةُ بَيْتِ وَهْفَتَمِ شَهْرِ جِبَالِ الرَّجَبِ سَنَةِ سَبْعِ وَخَمْسِينَ وَتِسْعِمِئَةً بُوْدَ كِهْ مَاهِي دَرْمِثَانِ آسْمَانِ اِيَّاشِ
 وَبِكِي دِيكِرِ اَزْ جَانِبِ شَرْقِ وَدِيكِرِ اَزْ جَانِبِ مَغْرِبِ پِيْدَا مِشُوْدَ مَا هَبِي كِهْ اَزْ جَانِبِ مَغْرِبِ بَرَامِدِ بَغَابِتِ
 بَزْرَكِتِ اَزْ جَانِبِ شَرْقِ كُوچِكِ وَشَخْصِ نُوْرَانِي اِيَّاتَادِهِي مَن مِي كُوِيْدِ كِهْ مَاهِ مَغْرِبِ خُوْنِدَكَارِ اَسْتِ
 مَشْرِقِ عَيْبَادِ اَوْزْبِكِ وَمِثْلَهُ مِثْلَهُ اَزْ تُوْاَسْتِ نِكَاهِ مِي كَرْدَمِ اَوَّلِ مَرْتَبَةِ مَاهِ مَشْرِقِ چُونِ نَزْدِيكِي
 آسْمَانِ رَسِيْدِ كِنْدَهْ شُدُوْ اَفْنَادِ بَزْمِيْنِ فَرُوْرَفْتِهْ نَايِدِ بَدِ شُدُوْ بَعْدِ اَزْ اَن مَاهِ مَغْرِبِ بَدِ سُوْ اَفْنَادِ
 بَزْمِيْنِ فَرُوْرَفْتِهْ مَاهِ مِثْلَهُ بَطْرِيقِ كَاغِذِي كِهْ دَرِ هُوَا بَا شُدَا هَيْتِهْ اَهِيْنِهْ مِثْلَهُ مِثْلَهُ اِلَايِ
 صُفْهَةِ شَاهِنَشِيْنِ كِهْ دَرِ قُرُوْبِيْنِ اَسْتِ جَايِ مَرَا نِدَا خْتِهْ اَنْدِشِيْتِ جَايِ مَن بَرِ اِلَايِ قَالِيچِهْ
 اَنْدَا خْتِهْ وَدُوْشَكِ بَرِ اِلَايِ اَن اَنْدَا خْتِهْ بَرِ اِلَايِ دُوْشَكِ مَن فِشْتِمِ وَ مَرْتَبَةِ بِيكِرِ دَرِ شَبْحِ اَمِ
 شَهْرِ صَفْرِ الظَّفَرِ سَنَةِ اَحَدِ وَ سِتِّيْنِ وَ تِسْعِمِئَةً دَرِ نِجْوَانِ بِنِجْوَابِ بَدَمِ كِهْ بَرِ آسْمَانِ بِنِجَابِ قَلْبِهْ
 دَرِ مَحَلِّ كِهْ اَفْتَابِ فِتْ عَصْرِ بُوْدِ خَطِي پِيْدَا شُدِ كِهْ بَرِ صَفْحَةِ آسْمَانِ نُوْشْتِهْ اَنْدِ مِثْلَهُ عِبْرِي وَ نَدِ
 خَطِ بَرِيكِ آسْمَانِ اَلَا خَطِ كِهْ اَزْ بُوْمِ آسْمَانِ بَا شُدِ شَفَا فِ تَرِ اَسْتِ بَطْرِيقِ خَطِ مَعَاذِ كِهْ بَرِ كَاغِذِ
 فَرِيكِي بَا شُدِ سِرِي پِيْرِدِ سُوْرِ مَحْرَابِ بَرِيكِ كِهْ دُوْ ذَرَعِ وَ نِيْمِ پَهْنَايِ اَن بَا شُدِ سِرِي وَ نِيْمِ
 طُوْلِ اَنْخَطَرِ اَخْوَانِدَمِ اَبْنِ اَبِهْ نُوْشْتِهْ بُوْدِ فِي كَفِيكُمُ اللهُ وَ هُوَا السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ اَزْمِثَا
 اَنْخَطَرِ لِرِزِهْ وَ اَضْطِرَابِ دَرْمِنِ اَفْنَادِ دُبْدُمِ كِهْ اَنْخَطِ چُونِ اَبِ مَوْجِ پِيْدَا مِي كِنْدِ اِيَّارِهْ اَرِ اَسْمَا
 كِهْ دُوْرِ خَطِ اَسْتِ بِنِجَابِ غَرْبِ رِ لِرِزِهْ مِي آيِدِ چنانكِهْ مِي خُوَا هَدِ آسْمَانِ شَكَا فْتِهْ شُوْدِ وَ چنان
 مِي بِيْنِمِ كِهْ اِنْخَطِ وَ مَحْرَابِ رِ لِرِزِهْ اَمِ دِ چنانكِهْ دَرِي اَزْ آسْمَانِ كِشَادِهْ شُدِ مَن اَزْ اَضْطِرَابِ دَرِ
 خُوَابِ مِي بِيْنِمِ كِهْ مَكِرِ اَزْ خُوَابِ بِيْدَا رِ شُدِمِ وَ خُوْدِ رَادِ رِ بِلَاقِ خُوِي مِي بِيْنِمِ وَ بَادِي عَظِيْمِ اَزْ جَانِبِ
 وَ اَن پِيْدَا مِشُوْدِ وَ مَرْدَمِ مِي كُوِيْنِدِ مَرْدَمِ رُوْمِ بَرِ سَرِ شَمَا اَمِ اَنْدُو دِ غَدِ مِشُوْدِ كِهْ اَكْرِ اَن بَادِ

بدنبال رسید تمامی خیمه های نار خواهد گذشت من بقور چنان حرم و ابقت آقای نوزبانی
 حرم میگویم که برنجان و سلطان ابرهیم میرزا را اگر آزی کنند ایشان را داشته بگرزید که ما
 سوار شد پیش میرویم منبینیم که مرتبه مرتبه پیش میاید و بچینی و منتر که مادر آنجا نشسته ابر
 پیش میاید هنوز بکار اردو نرسیده بود که بر طرف شد و اصلاح خاک و غباری بهمان رسیده
 بکناری میخورد و از عقب کرد و غبار کاو کوهی بسیار قوچ بسیاری پیدا شد همه دنبه
 دار طریق کوفسند با ما میگویم که هر کس که میخواهد از لشکری شکار کند و از عقب برود
 ایشان میروند و من کاو کوهی و قوچها زده میارم و میگویم اسب من خام است پیش نمیروم
 سلطان ابرهیم میرزا و اطفال دیگر میگویم که آنها را اکاب کنند تا امر اینانند و من در خیمه
 منبینیم بعد از آن هر کس میاید سی و چهل از آنها را گرفته میآورم بعد از آن در خواب میبینم که
 بیدار شدم اما باز در خوابم و من میبینم که هشته ام در چهار کنج زبرد و شک انداخته و در
 هر یک زنان صاحب جمال در نهان بلند و حزن نیشته و اصل زینت و آرایش ندارند اما
 چون خوش شکلند که در میان آدمیان آن نوع شکل که میباشند از وی پرسیدم که اینها
 کسند گفت اینها را از کرجستان برای تو آورده اند یکی خواهر و زهر است که در خانه ما بود
 و سه دیگر حالا آورده من گفتم خواهر و زهر این شکل نداشت کجا این چنین شد گفت حالا
 چنین شد این مرتبه از خواب بیدار شدم خود را در همان هیئت خواندن این فسک کفیکم ^{الله} دیدم
 باز در خواب شدم همان خواب اول را همان طریق بالتمام و باز ایه کریمه فسک کفیکم ^{الله}
 میخواندم گاه بخاطرم میرسد خبر میگویم که این ایه بجهت دفع اعداست از مشاهده این همه
 اضطراب جزا واقعه شود باز بخاطرم میرسد که چون پرتو نور حضرت الهی غرامانه تجلی کرده
 و ظهور آن شده بود سبب لرزه و اضطراب این خواهد بود و در خواب میگویم که نور تجلی ناخسته

کَلِمَةً عَلَى بَيْتِنَا وَعَلَيْهِ السَّلَامُ دَر طُورِ سِنَا آن بود که در قصص و اخبار مسطور شده و حضرت خاتم
 النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَر شَبِّ مَعْرَاجِ دَر پَسِ پَرْدَةُ حِجَابِ بِاحْتِضَارِ پَروردگار مُشْکَلَمَه
 شَدَه مَبِيتِ وَ صَوْلَتِ حَضْرَتِ اَلْهِی جَلِ شَانَه دَر آنحضرت اثر کرده که بدین نوع عجایب است و بدین
 طَرِيقِ اَبْتِی بَرزبانم جاری شود و من کمان مَبِکَم که حضرت خوندگار متوجه این جانب شد
 چَیْنِ بُوَد چُون بِنَاسِیْنِ اَمَد تَوَقَّفِ کَر دَ تَا نَزْوَلِ وَاذْوَقَه اِبْتِشَانِ بَر سَدَ تَابِئِنْمَه قَر اَلْاِزْمِ اَوْلَمَه رَا
 فَرَسْتَا دَنَدَ کَه دَر مَبَانَه صَلْحِی شُوَد مَن بَیچُوچَه رَاضِی نَشُدَم کِه حَرَامِئَتِ اَوْلَمَه صَلْحِ شُوَد کَر اَو
 بِنَاوَلَمَا بُوَد اَلْحَالِ بَر سَالَتِ اَو دَر مَبَانَه مَا و خوندگار صَلْحِ وَا قَعُودِ اَکَر چِنَا پَنجَه بَکِی اَز پَاشَانِ
 خوندگار و سَبَلَه مَبْشَد بَھَمَ خَالِ جَايِ اَن دَاشْتِ کَه بَجَمْتِ اَمْنِئَتِ مُسْلِمَانِ صَلْحِ نَمَائِمِ

مَرکَ زَا جِسَانِ خَوَاجَه اَوْلِی تَر کَا حَتْمَالِ جَفَايِ بُوَا بَانِ

بِتَمَنَی کُوشتِ مُرْدَنِ بَه کَه نَفَاضَتِ هَزِشْتِ قَصَابَانِ

دَر هَفْدَه مَشْهُرِ ذِی قَعْدَه اَلْحَرَامِ کُوچِ کَر بَه بَارَا ز چَانِی رَفِیْمِ وَ نَسِیْمِ خَبِرِ بِلَو نَدِخَانِ کَر چَرِی فِتْنَه
 بُوَد کَه خوندگار اَمَد و بَعْضِی لَشْکَرِ شَاهِ دَسْکَتَه وَ زَبُونِ کَر دَه وَ دَسْتِ پِیر اَو رَا کَه هَمْرَاهِ بَابُو
 دَر جَنکِ اَن دَاخِنَه اَن دَر نَزْلِی دَر اَحْوَالِ اَنفَادِ کِتَابِی بِشَخْصِی دَا دَه نَزْدِ پِیْرِشِ خَوَاجَه تَاجِ و کِلِی
 خُوَد فَرَسْتَا دَه کَه اَبِنِ نَوْعِ اَخْبَارِ رَسِیدِ کِبِیْتِ اَحْوَالِ رَا کَا هُو حَقَه نَوْشْتَه اَرْسَالِ دَا نَدِیْمِ
 شَخْصِ اَقْرَاوَلَانِ مَا کَر فِتْنَه بَا نَوْشْتَه نَزْدِ مَن اَو رَدَدِ دَر جَوَابِ اَو نَوْشْتَمِ

اَبِنِکَه کُوچِ کَر دَه اَمْرِ اَخْرَجِ اَن خَوَاجَه دَشْدِ اَنچِه دَلْخَوَاجَه مُجْتَابِ اَن اَن خَوَاجَه دَشْدِ

حَکْمِی زَا نِکُو نَرُخِ خَوَاجَه مَوَا رِ سَرِغِیْبِ کَا نَدَانِ جِرَادِ و چِشْمِ نِکَر اَن خَوَاجَه دَشْدِ

اَبِنِعْلَامَاتِی وَ اَنَارِی کَه مَبِیْدِیْمِ مَا چُو زَاوَلِ کَفْتَه شَدِ اَخْرَهَا خَوَاجَه دَشْدِ

دَسْتِ سَنَازِ اَمِصْطَفِی وَ مَرْتَضِی اَنچِه مَخْجُو اَهْنَدِ اَبِنَا اَنچِنَا خَوَاجَه دَشْدِ

القصة حضرت خوند کار بنحو آن آمد کتابتی از ساروقا پلان ولد سید حسن ابدال لورید
 که ملازم جامی را گرفته و چیزی نوشته فرستاده بود که بنیاید تا جنک کنیم اینترتیب حسن سید
 پوز باشی بمن گفت شتر و اسباب ابا القمام با اردو به پشته ها و کوههای کج و آنحوالی
 بفرستیم و خیمه و خرگاه ما باشد ما بر سر کوه رفته راه را بیایم خوند کار اگر جدا شود و
 بر سر نیاید ما از راه دیگر بار دوی او برویم آنچه ایشان از اردوی ما بیاید مال ایشان
 و ما نیز اردوی ایشان را قتل و غارت کرده آنچه میسر میشود برداریم و آنچه نتوانیم برداشته
 سوخته و شکسته و خراب کنیم قبول نکردیم و گفتیم ایشان را هیچ دردی برابر این نیست که قتل
 کرده با ایشان جنک نمیکیم و داخل خون ایشان نمیشویم بخودی خود بجهنم و اصل میبند
 مشخص است که بالشکر که جرات نمیکند که با کاء بیایند و لشکر بیاید شمر علیق و اب
 خورش اند و مرا از این فرستادن ایشان که بیایند تا جنک کنیم معلوم شد که اراده رفتن دارند
 که بالضروره بگویند چند مرتبه نوشتیم بنامدند و جنک نکردند و کرختند تا بر کشتیم
 القصة سه روز بعد این مقدمه خوند کار بر کردید بعد از آن شاه و پودی سلطان گفتند
 که اگر میفرمائید من بیشتر بروم و نزولی که در ارس جمع شد و اسب جمالت که در آنجا جمع
 ستاف و چون خوند کار بارض روم شود پاسن و ارض روم را سوخته و غارت کرده
 بیایم قبول کردیم و پنجهزار کس همراه او کرده از آق منقان متوجه پاسن شد و ما بکرورد
 در آنجا فیسته بعد از آن بجانب خجور سعد کوچ کردیم روزی که بقر باغ رسیدیم اول
 ماه مبارک رمضان بود این روایت بخاطرم رسید که در اخبار آمده که روزی حضرت رسول
 بر سر منبر چون پای مبارک بزین اول نهاد فرمودند آمین و همچنین دوم قدم مبارک نهادند
 فرمودند آمین بواسطه روایتی که گفتیم چون ماه مبارک رمضان بر سر کاء مسلمانان

نزدیک قرار دادیم که بجانب کرجستان رویم و الکاوش پسر شاه که کافر خردی اند غارت کنیم و در
 الکاوش قمره بنشینیم تا اسبهای نافریه شوند و لشکر کوه کپلو به در این روز آمدند و بنحله
 متوجه کرجستان شدیم و تا به گاه در الکاوش شوشاد و الکاوش دست کرجی و قمره نشینیم
 بعد از عبور رمضان المبارک آذربایجان ملازم عبسی خان نزدیک بسات کرجی فته بسات باو
 سفارش کرده بود که بازه پاشا تنها در قلعه الطی نشسته و خوند کار در راض روم است
 و ما نیز از حوالی قلعه پیره کن شاه قلی خلیفه مهرداد و محمد بیک موصلی و ادهم بیک روملو
 و الغخان بیک سعدلو و ترخان بیک و ابابغضی از افراسیابیم و ولد قمره کرجی دیونا و آذربایجان
 چرخچیان شدند تا موازی پنجهزار کس بر سر بازه پاشا رفتند بکشایم هر خان و لدا
 کلدی بیک با دو بیت نفر از دست چپ قرار اول شده بود که چون در قلعه کافر ملک
 کمی بد را بد خبردار شوند اتفاقاً بنام بیک دوچار میشود او را شکست داده گرفته پیش
 من آوردند احوال معلوم کردم سنار بیک گفت تمامی لشکر سوای خوند کار با الطی آمده اند
 و خوند کار نیز از عقب ما آمد از الطی برگشته بقاملو چمن رفتیم و بار دوی خود ملحق شد
 اگر لشکر نیاید بر سر کل جنگ کنیم در این اثنا ولد دلو افندی و پسر شارت کله ملازمان
 هر دو کپرتنه آمدند و گفتند که پاشان کرجی چند من نیز امر ارجع نموده جانقی کردیم که محمد گفت
 خوند کار در راض روم نشسته ما بقلعه وان برویم و کردستان را غارت کرده اینجا بنشینیم
 و اسبها را فربه سازیم تا خوند کار در راض روم باشد ما نیز اینجا باشیم که اگر خوند کار بر سر
 ما آید ما از اینجا بجانب بغداد رویم و اگر از عقب ما روانه بغداد شوند باز گشته بدینا برگر
 رویم و اینجا تا بگذراند ما بار در نجان رویم و با التمام آن ولایت سوخته و غارت کرده
 و خراب کنیم و بعد از آنکه این ولاینها را تمام خراب کرده باشیم در بهار که خوند کار بر سر ما

آبدیچه تواند ساخت بلا شبهه عاجز خواهد شد بر کرد بدن من استخاره کردم راه نداد
 بصلح استخاره کردم خوب آمد با مرا گفتم که اگر حضرت خوندگار بخشن جاها را با ما بدی کرد
 ما در عوض بدی با او نیکی میکنیم و این ابیات را خواندم

ز خاک آفریدت خداوند پاک تو ای بنده افتادگی کن چو خاک
 حرص و جبهان تو و سرکش مبتلا ز خاک آفریدت چو آتش مباش
 چو شعله مباش آتش هولناک بر بیچارگی تن فرو داد خاک
 چو او سر بلند نگه نمود این گمی از و دبو کرد بد از بن آبی
 بکی قطره باران ز ابری چکبد خجل شد چو پیکنای در نیا بدید

الفصه بعد از آن سلطان را فرستادیم که سنان بیک را که در قلعه هورت مقید بود آورد
 و شاه قلی آقا راه سنان بیک کرده کتابتی بخوندگار نوشتیم که اگر حضرت خوندگار
 بحر جاها را با ما بدی کرد ما در عوض نیکی میکنیم و بمقتضای حدیث عمل کرده در
 اشپی میزینید و این ابیات را خواندم

جو انمردی جو انمردی بنامو
 درون از کین کین جو بان نکهدار زبان از طعن بد کویان نکهدار
 نکوئی کن بان کو با تو بد کرد کزان بد خنده در افبا خود کرد
 چو این نکوکاری کنی ساز نکردد بر تو جز آن نکوئی باز
 کار خود کرد بخدا باز گذاری حافظ ای بساعتس که با بخت خدا داده کنی

و شاه قلی و سنان بیک را روانه ساخته خود متوجه کر جستان نوصاحان شدیم اکثر
 قلاع و سقاقات آنجا را فتح نموده مواریسی هزار اسپر گرفتیم و از آنجا بجانب قراباغ آمدیم

فرخ زاد ایشک آقاسی را بعد از شاه قلی آقا بازمغان کرجهستان فرستادیم با پنج کرمی و
 و از عقب او پس آقا بدر رفت الحمد لله که صلح واقع شد و چند سال است که مسلمانان
 بفرغانه و قات صیقل را نند **فصل حکایت سلطان با بزرگوار دین و لایق و دم**
 از تجار و مترددین هر کس که بیامدند میبگفتند که سلطان با بزرگوار غمناک نشسته و
 لشکر جمع میکند که با سلطان سلیم برادر خود نزاع نماید میبگفتم که ایشان چه حد دارند که حضرت
 خوند کار بخت و سلامت بر تن نهشته باشد با یکدیگر جنگ توانند کرد کن بیش یاد کار بیک
 یازوی فرستادم که او کس بر حد ها فرستاده خبر تحقیق نماید جاسوسان و ملازمان او آید
 و ملازم القاسم که با سلطان با بزرگوار بودند آوردند ایشان همگی گفتند که سلطان با بزرگوار
 با بزرگوارش سلطان سلیم بر سر نازعت آمد با غمی شد بود رفتند در قونیه با هم جنگ کردند
 سلطان با بزرگوار شکست خورده باز بهما سیه ^{رفته} و ما را سلطان با بزرگوار فرستاد که بر صورت یازرگان
 بخند شاه برود و بگوید که بکنار او پانصد تومان بمن بفرستید بقرض بعد از آنکه من جای
 پدرم را بگیرم یکی در ده عوض میکنم من از این زمان در تعجب شدم و گفتم که که طفلان از القاسم این
 بوده است اول اینکه با حضرت خوند کار مدتیست که صلح کرده ام از تو چیزی اقراض میدهم دیگر آنکه
 با هزار و پانصد تومان چه دشمنی با خوند کار تواند کرد ایشانرا بسن بیک روز باشی سپردم که بگویم
 بعد از این چه خبر خواهد آمدن بعد از پنجاه و چهار روز خبر آمد که سلطان با بزرگوار بیاسین آمد
 از یاد کار بیک باز خبر آمد که در بیاسین فرود آمد کس متعاقب شاه قلی سلطان با علی خاوشان باشی
 که سلطان با بزرگوار فرستاده بود آمد و خبر آوردند که سلطان با بزرگوار بیاسین آمد و مرا فرستاد
 که اگر نبرد شاه آیم مرا بدارد پانه و دور روز بعد از این خبر آمد که نوح پاشا بر سر سلطان با بزرگوار
 آمد جنگ کردند و او شکست خورده بخور سعید نزد شاه قلی سلطان آمد من با امر اکتم که

چون بالکاء ما آمدہ اور انہیں تو انہم گذاشتہ کہ بجلی دیکر رود کہ فرزند خوند کار از ما با خواهد
 دہد اما ملائی وزیر قزوینی و ملا شمس ایلچی و اللہ ورن آقای مہماندار از باز رو پراق فرستاد
 کہ اورا بتبریز برسانند چون شاہ قلی سلطان نوشتہ بود کہ سلطان با بزید از شما بہتر سدس
 فرستادہ اورا تسلی کنبد بجز نوع کہ باشد من بہر حسن بیک ہوز باشی زافرستادم کہ سو کند خو
 اورا تسلی دہد کہ اورا و فرزندان اورا بخوند کارند ہم و نزد علی آقای چاوش باشی بہر
 صیغہ سو کند یاد کردہ اورا بہر ہمراہ حسن بیک ہوز باشی فرستادم و حسن بیک ہوز اورا
 تسلی دادہ بقزوین نزد من آورد و در تبریز سلطان با بزید چند روزی توقف نمود تا بہر
 فرستادہ بود کہ شما بتبریز بیا شد کہ دو بلوک بطرف بغداد و یک بلوک بوان بروم سلطان
 سلیم در برابر یک بلوک خواہد رفت دیکری زا کہ در برابر بنیاد و تمامی لشکر خوند کار اپنے
 ہسند با بزید و مر اسخواہند و خوند کار در استنبول تا خبر دار شود ہمہ ما بہر کہ زد
 من در جواب نوشتہ کہ بقزوین تشریف بیا رتا با ہم جانتی کہ ہم بجز یہ صلاح باشد چنان نہ ایم
 پیش از آنکہ سلطان با بزید بفارس آید سناز بیک از جانب حضرت خوند کار با ایلچیکری
 آمد و دوزاق آقا از جانب سلطان سلیم آمد و مکتوبات آوردند در باب سلطان با بزید و
 مدعیان نوشتہ بودند با ایشان کہ تم صبر کنبد سلطان با بزید نباید بعد از آن مہرچہ مصلحت
 شما باشد بعل و ہم او پیغام دادہ بود کہ پیش از رسیدن ایلچیان شاہ را ببند مبادا
 دوزاق شاہ را بازی دہد من کہتم بچساب کفہ با وجود آنکہ سہ مرتبہ ایلچی نام حضرت
 خوند کار فندہ تحفہ درویشانہ بود در آن مرتبہ ما زانو ازش نفرمودند و القاسب کہ از تو
 ما بدبخار فندہ بود او بر خاستہ با این جانب آمد من منع مینمودم کہ چہ معنی دارد پادشاہا
 با بزید قسم بخنار از جای بد زانہ اصلا بسخن او از جای نشدم و ہمان طریق از بنگاہ شتم

اگر چه از دست فاجعه بر نیاید اینقدر میتوانستیم که با لکها ایشان رفته این مابین را خراب کنیم
و چو سازم بعد از آن عبور ایشان بر طرف میشود و در آنوقت حضرت خوند کاردار را استنبو
بود از آنجا دبار بکروارض روم و وان را میخواستم چنان کنم که آثار آبادی در آنجا نماند تا آنکه
القباس پیش ما آمد صلح کردیم و در مقام بدگشدم و بعد از آنکه سلطان با بزرگ بقره
آمد مبالغه میکرد که القاسم که بد آنجا آمد خوند کاردار ^{عجته} خاطر او لشکر کشید و بالکاشما
آمد شما چرا ملاحظه نمودید و مدد بمن نمیکند و پسر من همراه شما باشد و دو پسر همراه من و
شما بارض روم روید و من بجانب بغداد روم من گفتم که خوند کار خوب نبرد که بسخ القلب
بر سر ما آمد و همت میکردیم که حضرت خوند کار را از دست پاشا بازی داشت و سبک کرد من خود
چون بسخ دیگری اینکار بکنم و نقض صلح و عهد تمام صلاح دیدم که ایلچی فرستاده در ^{توجه}
گناه او بکنم اگر حکم شود مردم تو را گرفته نگاه داریم یا بفرستیم دیگر یاره کس فرستاده که مثل
تقصیر اهلی بکنیم که از تقصیر اهلی بگذرد و با خود گفتم اینک باید کرد که ولینعت او استعاق
شد و حقوق والدین نگاه نداشته که بموجب آیات و احادیث غایت ایشان واجبست و من
با خوند کار صلح کرده باشیم با خوند کار بدی کرده معاونت غاق نمایم و دیگر از بی عقلی او بود
با وجود آنکه بمن ملحق شد بود مرا شاه طهته تا نوشته و حضرت سلطان سلیم که بی گناه بود
بمن انواع تعظیم نموده پدر نوشته بود دانستم که این بی عقل است و نادان

هوالی کیسه سلطانلق با شارض نه سلطانلق که چو یانلق با شارض

اما سلطان سلیم عاقل و داناست

طلب از مردمانا بی بکن پند یکی فرمود با نادان

استاد کی دارم اما در کبر این نوع خدمت کلی از حضرت خوند کار و سلیمان جانزه و جلد
 که لایق ایشان باشد میخواهم اخطام اتمام بنای متین صحیفه اسرار پادشاه و اسلک
 و انتظام در دروغ لایق همین آثار شاهنشاهی

تکذیب

جلوس شاه طهماسب در دوشنبه نوزدهم رجب سال نهمصد و سی هجری و در این وقت
 سال و ششماه و بیست و نه از عمر این پادشاه گذشته بود

مخالفت امرای استاجان و پادشاه طهماسب و غلبه عساکر پادشاهی بر آنها با عانت مظفر سلطان
 خاک درشت در نهمصد و سی و دوم در این سال عبیدخان از بخارا بطوس آمد این شهر را محاصره کرد
 و گرفت جنگ عبیدخان با عساکر شاه طهماسب و غلبه او بر استرآباد در نهمصد و سی و سه
 رفتن شاه طهماسب از قزوین بخراسان و آمدن عبیدخان از ترکستان باین مملکت بالشکر
 که بیست و نهمصد و سی و دو و تلافی فتنه قبیل در زور آباد جام و غلبه قشور شاه
 طهماسب و فرار عبیدخان و کوم سلطان و کوچکونچ خان و سایر خانان ترکستان در نهمصد و سی و
 پنج کونید از عهد چنگیزخان تا آن زمان لشکری باین عده و عدت از حیث عبور نکرده بود
 هم در این سال عبیدخان مشهد و مرآت را مستخر کرد و شاه طهماسب متوجه بغداد گردید
 و ذوالفقارخان خاک عراق عرب را بکشت بر این ایالت استیلا یافت توجه شاه طهماسب
 بطرف خراسان و کمر بستن عبیدخان بخارا و نزول شاه طهماسب در مرآت در نهمصد و سی و شش
 خلاف فیما بین امرای شاه طهماسب کشته شدن چوه سلطان و بسیاری از بزرگان و

رفتن اوله تکلو که حکومت آن در با بجان بد در بار سلطان سلیمانخان سلطان عثمانی در نهند
وسی و هفت تحریک کردن اوله سلطان سلیمانخان را بچنگ با شاه طهماسب و فرار
عساکر سلطان از جلوشاه طهماسب در نهند و سی و هشت فرار کردن عبیدخان که از سال
قبل هزار ترا محاصره کرده بود بواسطه توجه شاه طهماسب با این طرف در نهند سی و نه
استیلای عساکر طهماسب بر استرآباد در هین سال توبه شاه طهماسب از خوردن شراب
و منع شرابخانه و قمارخانه و بیت اللطف در هین سال لشکر فرستادن سلطان سلیمان
بتحریک اوله و غدر بعضی از افرای شاه طهماسب متصرف شدن عساکر عثمانی اکثر بلاد
آذربایجان را و توجه شاه طهماسب از خراسان با این طرف و آمدن سلطان سلیمانخان بنزد
سمن و تلف شدن قشون عثمانی از سردار سلطان بن و آن نواحی و مجبور شدن سلطان عثمانی
بر رفتن از آذربایجان و آمدن ببغداد و متصرف شدن این بلاد در نهند و چهل توجه
شاه طهماسب بقلعه وان که اوله آنرا متصرف شده بود در هین سال آمدن سلطان سلیمانخان
از بغداد بتنجیر آذربایجان و مأیوس شدن از فتح این نواحی و رفتن بملک خود و فتح قلعه
وان بدست عساکر شاه طهماسب در نهند و چهل و یک فتح کردن عبیدخان هزار ترا و لشکر
کشیدن شاه طهماسب بفتح چهارم بخراسان و فرار عبیدخان در نهند و چهل و سه
حرکت شاه طهماسب از هرات و تصرف نمودن قندهار و سخر شدن زمین داور بسعی عساکر این
پادشاه در هین سال آمدن شاه طهماسب بشروان و متصرف شدن این ولایت در نهند
سی و پنج توجه شاه طهماسب بکرجستان و سخر شدن تفلیس و بعضی قلاع دیگر در نهند
و چهل و هفت باغبکری علاءالدوله رعناشی حاکم در فول و آمدن شاه طهماسب این
نواحی و مصفا شدن خوزستان و بازگشت بقم در نهند و چهل و هشت آمدن هابون
پادشاه

پادشاه بن بابر پادشاه بعضی از بلاد هند بدو بارشاه طهماسب بواسطه شکستی که از شهر
 افغان خورده بود و تشریفات داده از حدشاه طهماسب بنای هماهون پادشاه و قشون داد
 باو که بواسطه آن قشون بر قندهار غلبه کرد و بعد کابل را نیز تملک نمود در هضد پنجاه و
 توجه شاه طهماسب بکرجستان و دلاط او در این نواحی و آمدن بکنه در هضد پنجاه و
 فرار القاس میرزا برادرشاه طهماسب که براه خود سر میرزا باسلامبول برای استعانت سلطان
 سلیمانخان و جنگ کردن با شاه طهماسب نهضد پنجاه و چهار توجه سلطان سلیمانخان
 با القاس میرزا و لشکری بیقیاس بکریز و مجبور شدن او بعد از جنگ و صد بابیست
 بممالک خود در هضد پنجاه و پنج تسلیم نمودن سخراب مالک مرغاب القاس میرزا را بمیرزا
 میرزا برادرشاه طهماسب آوردن بمیرزا او را بدو بار این پادشاه و مجوس شدن القاس
 میرزا در قلعه قندهار و انطفای ناپره فساد او در هضد پنجاه و شش استیلائی عساکر
 شاه طهماسب بر تمام بلادشکی و توجه شاه طهماسب در دفعه سیم بکرجستان و فتوحات
 در این مملکت آمدن بقرا باغ در هضد پنجاه و هشت جنگهای سخت فهاپن عساکر
 دولتین ایران و عثمانی در اکثر حدود در هضد پنجاه و نه و نهضد شصت توجه سلطان
 سلیمانخان از حلب بکریز و نهضت شاه طهماسب از نخجوان بقصد جنگ با سلطان که پس از
 جنگهای بسیار فهاپن مقدمه الجیش فئین و فتوحات عساکر شاه طهماسب سلطان عثمانی
 مایل بصلح شده و کار منازعه بمضالحه انجامید و این در هضد شصت و یک بود
 هم در این سال شاه طهماسب بکرجستان رفت و عساکر او فتوحات در این مملکت نمود
 و باغناپم موفوره و زیاده از سی هزار اسیر بکریز آمدند توبه شاه طهماسب ^{مجدداً} از
 نهضد شصت و سه تصرف عساکر شاه طهماسب قندهار را در هضد شصت و پنج مخالف

سلطان بايزيد بن سلطان سلیمانخان باید که وعزمت او بدر بار شاه طهماسب نهصد و شصت و شش عهده مودت نماید بن شاه طهماسب سلطان سلیمانخان که بموجب این عهده سلطان بايزيد را بسفر و مامورین دولت عثمانی تسلیم نموده آنها بموجب حکم سلطان سلیمانخان بايزيد و اولاد او را هلاک کردند در نهصد و شصت و نه مصفا شدن مملکت گلان بر شاه طهماسب نهصد هفتاد و پنج

این بود تمام وقایع عهد سیزدهمین سلطنت شاه طهماسب که پنجاه و سه سال و ششماه و بیست و شش روز پادشاهی کرد و در سال نهصد هشتاد و چهار درگذشت مدت عمرش شصت و چهار سال و یکماه و بیست و پنج روز بود

پیر از مرقد واقعه در این مکان خلد نشان مضجع پاک و بعهد رضوان جابکاه نایب السلطنه عباس میرزا ابن خاقان مغفور طاب ثراها میباشد که در دار الحفظ مقابل در بجم است و در سنگی که برتبت مبرور معظم اسکنه الله فی دار السرور بر روی این نصب است شرح ذیل بخط فستعلیق بسیار ممتاز نوشته شده

الْمَلِكُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ

مضجع پاک و مرقد نایبک نواب رحمت و غفران مآب بعهد دولت نکیهان ملکت سماء التّموهلاک العدوّجّنه الدهر و جّنه الملک نایب السلطنه عباس میرزا طاب الله ثراه و جعل الجنّة مثواه است که در عنقوان جوانی از تابدات سبحانی در فنون مریزبان از میان اولاد خاقان خلد آشیان و سلطان رضوان مکان فتحعلیشاه قاجار کالتّمس من بین النجوم اشتهار و انتشار داشت و بولایت عهده و نیابت سلطنت اختصاص یافت چندگاه در

تختگاه سلطنت با مورسپناه و رعیت پر داخت و چندی در حفظ ثغور و نظم مملکت آن دریاچک
 مساعی جمیده بظهور رسانید و در غزوات معاندین مفتوحات جلیده منصور گشت و در مملکت
 ایران مخرج قانون نظام گشت در صنایع توپ و تفنگ و سایر اسباب جنگ اهتمام تمام نمود
 پس از آن بدفع مفاسد بپرد و کرمان پر داخت بعد از تصفیه آن سامان برفع غوا و آغوا و اسباب
 اقدام نمود باند توحیحی قلع مفاسد داخله فراغت یافته بسد ثلمه خارجه مشغول گشت
 قلعه سرخس را که موطن طایفه ترکمان بود بقهر و غلبه حرب مستخر کرده اسرای شبعه داخل
 نمود بتاریخ پازدم جمادی الاخری سنه هزار و دو و بیست و چهل و نه در ارض اقدس مرحوم
 و در این مکان شریف مدفون شد

بزرگوار الحفظ مقبره مرحوم شاهزاده فریدون میرزای فرمانفرنا ابن نایب السلطنه عبدال
 میرزا طیب الله مضجع میباشد و بر سنگ قبر آن مرحوم عبارت ذیل بخط نستعلیق بسیار خوش
 هو الباقی و کمال شئی هالک

سُبْحَانَ مَنْ تَوَسَّدَ بِالْعِزِّ وَالْبِقَاءِ وَتَهَرَّ عِبَادَهُ بِالْمَوْتِ وَالْفَنَاءِ

لَمْ يَكْ مَجْدُ غَالِكِ الْأَرْضِ شَخْصَهُ

فَقَدْ بَانَ مَعْرُوفٌ هُنَاكَ وَجُودُ

وَازِلِكِ أَمْسَى رَهْنِ رَمْسٍ فَقَدْتَهُ

نَوْنِي وَهُوَ مَحْمُودُ الْفِعَالِ فَبَقِدْ

أَزَامَاتِ مِنْهُمْ سَبْدٌ قَامَ سَبْدٌ

كَرِيمٌ فَبَقِي بَعْدَهُ وَبَشِبْدُ

این قطعه تراب آستان پاک که محو و سماک و مسجود املاک است مدفن رحمت ایزد

سکن مغفرت بیکران کرامی نواب ضوان ماب شاهزاده اراده و الایثار دکن و کین خلا
 با بدار عباد الامان ملاک الولاية نایب الایاله مملکت آذربایجان و فرنانفرمای خطه فارس
 و والی مملکت خراسان فریدون میرزاست جعله الله تعالی فی مقیر من رحمته و بواه دار کرامت
 که در رجاحت عقل و سماحت طبع و سجاحت خلق و فصاحت نطق نادره زمان بود و فایق
 اقران و در بدو عمر در ظل رافت و لبعهد مغفور میرور اسکنه الله تعالی فی دار السور
 و در فضول ادب سرآمد فحول عرش و در نظم و نثر هم و جهد دوزان در آن اواز که
 و لبعهد مغفور غریب خراسان داشت همفاد و آئینه الحکم صیبا نایب الایله آذربایجان
 بعهد او باز داشته و اند سال در آن مملکت االت منمود در عهد سلطنت شاهنشاه
 محمد شاه انار الله بوهانه بفرنانفرمای فارس مامور و در آنحد و چند خدمت اسلام
 و بشرایط و لخواهی اقدام نمود و در زمان اعلم حضرت شاهنشاه اسلام پناه الموبد المنصور
 پنجمین پادشاه سلسله جلیله قاجار (ناصر الدین شاه) خلد الله ملکه مامور االت خراسان
 گردید که در اطراف مملکت اطفا ناهره فساد و ابقاه شروط و سداد نماید تخت عنان عزم
 بجانب سرخس منعطف فرموده و ترکان مطیع و غاصبی را پاداش داده و از آنجا هضت بمرو
 فرموده و والی خوارزم را که سر سرکشی داشت سرش را پینای تخت خلافت انفاذ داشت
 بعد از مراجعت اینجهان فانی زاید رود نمود و خائز این سعادت عظمی شد که در آستانه
 هابون حضرت رضویه علیه و علی ابائه و ابنااته الاف السلام و التجهه مدفون و بین
 رضامقرون شد ختم الله له بالحنی و جعل حظه من الفضل اسنی کینه کاتب الحضره

التلطا فی محمد حسین اصفهانی ۲۲۲

بالای همین قبر فیاصله دو ذرع بالای کتیبه از راه اشعار ذیل نوشته شده است

خُشنه عم شهنشاہ دهرنا صردین

ز عزم و حرم وی آموخند بسر و شکن

نصیر و نکت ملکت ایسان وزیر

دلش بحکم قضا کشتاب ضامقرون

خد یوزاده فریدین کدر جلال و قد

درین مقام مقدس بغایت کدقون

بس این دلیل مراد رسعادش کامد

نخسپ نایب کاخر نهفته بز کون

شرف مقدر سلطان هشتمین که کدک

بزرگ مظهر اسرار ایزد بیچون

علی عالی اعلی که ذاتا کدک

درین روا و هابون و قبّه مهون

غرض جوپ کز نایب کز اش پناه او

گشت مقیم جنان شاهزاده ایزد

نوشت خاتمه سرخوش برای تاجختر

در سمرقند مرحوم حمزه مبلری حشمت الدوله این عبارات برد و سنک بخط نستعلیق نوشت شاه

سُبْحَانَ اللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يُهْبُ

مرقد پاک تابناک شاهزاده آزاده و الایثار غصن شجره خلافت و شهر ناری و شمع دوحه سلطنت

و جهانداری حشمته الدوله حرم میرزا امیر جنک و والی مملکت خراسان و حکمران آذربایجان

و اصفهان و بر وجود و عزیزت آنست که از ربغان جوانی در میان اولاد پاک نهاد و بعهد مرحوم

مغفور اسکنه الله تعالی فی دار السور و بر غیب الدماجد خود در تحصیل قواعد نظام

و تکمیل ادب جنک و لشکر کشتی و دشمن کشتی اهتمام تمام داشت و در علو همس وجود و کرم

و بدل نعم بر اقران خود فایز آمد

جهانداش و ابر سخا و کار کرم سپهر حشمت و در بای فضل و کوه وفا

و فاعل الاقران عز و رفعت در خلق بنکو و طلاف لسان و عد و بی بیان

و حید عصر و فرید دهر بود هیهات ان بانی الزمان بشله ان الزمان بشله لیل

دَر خراسان و اصفهان و بروجرد و عربستان و ساپر بلدان ابران حکمرانی نمود و در آخر دولت
 شاهنشاه مغفور طیب الله شراه که با پالت خراسان مأمور شدند در فتنه سالاری زحمت
 بی پایان کشیدند بار دوم که بحکمرانی این مملکت مفتخر شدند قلعه جدک بد سرخرزا
 باستحکام تمام بنا نهادند و بعد از آن باقشون وافر مأمور مرو شدند و آنجا را تصرف و
 تصاحب نمودند و بعد از تصرف بتعاقب تراکمه مرو رفته در قصد قلع و قمع آن طایفه
 برآمدند و از آنجا که فرخ و شکست هر دو در قبضه مشیت خداوند ذوالجلال است شبی که
 مراجعت میکردند تراکمه بر قشون دولت پنجه آنها را شکست دادند و جمعی را اسیر دستگیر
 کردند بار سیم که با پالت خراسان سرافراز شدند در آنک زمانه بیت بفتح قاری قلعه کشیدند
 و بعد از تخریب و انهدام آن قلعه فروز از پنج شش هزار و غنا پریشمار بدست قشون دولت
 افتاد و بتلافی صدقه مرود ثمن آنرا نگویند ساختند در گذشت سال قوی پهل از ابالت
 خراسان بدربار شاهنشاهی احضار شده در آخر این سال اعلیحضرت امپراطور روس سیر حد
 تشرف آوردند از جانب شاهنشاه ابران بمرتبه وزیر فخری مفتخر و برای تشبیه مواد
 اتحاد و هسپانفلس و بخدمت امپراطوری فایز و باعطای نشان ذیشان الکندی تاجد
 از درجه اول سرافراز شده بعد از سه ماه مراجعت بدار الخلافه نموده مراتب بچنانکه امپراطور
 بانامه مودت خنامه معروض حضور مبارک داشتند صفحات عربستان چون اغتلاش
 کلی پیدا کرده بود در اول سال پچی نهد هزار و دوست و هشتاد و هشت با پالت آنجا
 مأمور گشته اشرا اعراب اکبر ریاست شیخ مهاوی بنی طرف مؤسرفتنه و طغیان بودند
 گرفته بدار الخلافه فرستادند و مدت هشت سال حکومت آنجا را مستقلا نمودند در اول سال
 لوی پهل هزار و دوست و نود و هفت نیز از ابالت آنجا استعفا نموده بدربارها بوی حاضر
 گشته

کشته آگراد ساوجیلاغ مکرری باغواهی شیخ عبیدالله دستتعدک یسجدات اذربایجان دراز
 نموده اموال مسلمانان را بعرضه قتل و غصب برآورده بودند در چهارم ماه ذیقعده هزار
 و دویست نود و هفت با نزرده هزار قشون مأمور سیاست آنها گشته بیستم ماه مزبور در
 بلد پیچار کروس شده مرضه غارض ایشان شد و ساعت شبا اعتاشتاد با فتنه سراز سینه اصرار
 در افمانت و معالجه مزاج ^{نمود} چون قصدشان خدمت بملت و دولت و حفظ ناموس عباد الله بود
 با حالت مرض بطرف مقصد راه سپار گشتند اما مرض چون روز بروز اشتداد بجهت رسانیده سوا
 کالسه که غیر ممکن بود با سخت روان بپشت و هفتم ماه مزبور از پیچار حرکت نمودند هر روز مرض
 بیشتر و ضعف مزاج زیادتر گشت غره ماه ذیحجه در منزل جعفر آباد رؤسای قشون و چاکران
 مخصوص در عرض توقف تجدید مطمع نمودند مؤثر نشد زبان مبارک بذكر ایه شریفه و ما
 تدری نفس بانی ارض تموت کویا ساخنند سیم ماه مزبور نوبه غش غارض گشته روز پنجم
 ماه مطابق لوی پیلد رزمز که موسوم به کوی آقاج و پیچفر سنگی صابن قلعه بود جانرا بجهت
 آفرین تسلیم نمود در ساعت احوال زبانه مبارک را بکلام معجز نظام حضرت ولایت مبل
 کویا ساخنه این دو فرزند را تنطق فرمودند

وَفَدَّتْ عَلَيَّ الْكَبْرُ بِغَيْرِ زَادٍ مِنْ الْحَسَنَةِ وَالْقَلْبُ السَّلِيمِ

فَمَلَّ الزَّادُ أَقْبَحُ كُلِّ شَيْءٍ إِذَا كَانَ الْوَفُودُ عَلَى الْكَبْرِمِ

نیز در دار الحفظا در مضمع مرحوم جلال الدوله بر سنگی بخط نستعلیق ابتدا نوشته

هُوَ الْبَاقِي وَكُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ

و بعد از آن اشعار ذیل میطور است

سَلْبَلُ نَاصِرِ بْنِ شَاهِ كَجَاهِ فَرِيدُونَ فَرَّ كَطُوقِ طَاعَتِشْ كَرُونَ كَرَانِ زَانِ كَرُونَ

جلال الله له شريطا بحسب نامجوآن کو
 بک افعال اقاوالشهر مطبوع و مستحسن
 غلام خاص سلطانی که از بهن و لایب شد
 ز شریطان اینر شبان وادی این
 امام ثامن ضامن سبیل موسی جعفر
 وصی احمد مرسل ولی قادر ذوالمن
 وداع زندگانی در جوانی کرد آن گونه
 که خون آمد برین درناش چشم مرد
 بملک طوس آن نودر خدناک فریان ده
 بچشم نام او چون کشته گوئند رشتت عمرش
 ز سعی هفتگون آبا بگت چار کون مادر
 غرض آن بوسف مصر ملاحث را چو شد پیر
 ز خدام رواق بوالحسن شد
 که آمد از رواق بوالحسن بیرون یکی گفتنا
 بملک طوس از اسبب باجان عمر نرا زن
 ز تارنج وفات و مدفنش جوانا بصد شهن
 جلال الله له زاباشد رواق بوالحسن مدفن

واقعه محمدالموسوی^{۱۲۱۵}

در توحیدخانه مقابل در بجم مطهر درازاره بخط نستعلیق جلی نوشته است
 هو الله الباقي جناب غفران مآب میرزا محمدخان سپه سالار اعظم دولت ایران ولد
 اسعد مرخوم امیرخان برگزیده دوده قاجار و از امرای ستوده نامدار بود برای تشبیه ملت
 بایبدد دولت صدقات بایان برد و خدمات نمایان کرد چنانکه از فتوحات سفر کرگان محسو
 بزرگان و مقصود ارکان شد و در حضر سلطنت دست و زارت یافت و پایه صدارت گرفت تا آخر
 حال بامداد قبا اقبال بایان مملکت خراسان و نظم امور و ثغور آن سامان مأمور شد
 وجود فتنه و فساد در اندک زمانی فانی و متروک ساخت ساخت ملک از تطاول مفیدین پیر خند
 بحکم اذا جاء الأجل يقطع العمرا والأملد زرون هفدم شهر صفر المظفر هزار و دو

و مشنادر چهار هجری بکشور بقا و محضر لقار حلت نمود واقمر عبد الوهاب
 نیز در توحید خانه درازاره دیوار پشت بقبله که در در ب حرم واقع است این چند شعر
 بر سنگ مسطور و بآب طلا مزین است

آه ازین آسمان گنج رفتار	که از و هیت هر که هیت غین
طبع احراز از و همیشه ملول	جان اخبار از و همیشه جزین
نزد صد هزار سال زیناد	آنچه امسال کرده از زه کین
با محمد علی جهان شرف	اصف و زکار و صد و چین
آن وزیری که زای ضایب او	فاتح صد هزار حصن حصین
آن دبیری که نوک خامه او	مخزن صد هزار در شمشین
پشت در پشت بد اهل زمان	بطن در بطن صد خلق زمین
همه اندر کوه نیکو اخلاق	پیدا اندر پدید دست آیین
الغرض چون برون شد از عالم	آن همایون های سگ نشین
خداست از پیر عقل قایم	سال تاریخ آن خلاصه دین
عقار کفنا بکوشد از دنیا	صد و عالی بصد و علی بن

در دارالسیاده مقابل در ب حرم بر سنگ قبر مرحوم حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله

سیچسالا را اعظم مسطور است

هو الحی الذی لا یموت

جناب غفران مآب طوبی مکان خلد آشیان افتخار الحاج میرزا حسین خان مشیرالدوله سیچسالا
 اعظم و صد اعظم دولت علیه ایران ولدا سعادتمند امیر بی نظیر میرزا بنی خان مظالم

وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ بَعْدَ أَنْ دَرَسَتْ كَاهِ سَيَاطِنُ بِمَقَامِ وَقَوَامِ صِدَارِ عِظَمِ سَبْدِ أَنْ خَدَمَتْ
 دِهْنِ وَدَوْلَتِ مَحْسُودِ خَاصِ وَمَقْبُولِ غَامِ شَدِيدِ دَرَسْنَهٗ هَزَارِ وَدَوْبِتِ نُوْدُ هَشْتِ بُوْزَارِ
 تَوْلِيَةِ عِظَمِي وَابَالِكِ كِبَرِي مَمْلَكَتِ خِرَاسَانِ وَسَيَسْتَامِ فَنَخْرُ كَرْدِيَهٗ بِمَرْتَبَهٗ مُؤَمَّنِ الْخَضِرِ الْوَضُوْ
 عَلَيْهِ السَّلَامِ الْجَنَّةِ كِهٖ اَعْلَى تَبَرِيْنِ مَرَاتِبِ اسْتِ سَبْدِ وَبَا فِي بِنَاهَا اَشَدَّ دَسْتِ كِي بِانْمَقَامِ نَزِيْهِي
 يَكِي اَز اَبْنَهٗ خَيْرِ اَوْ مَدْرَسَهٗ وَاقْعَهٗ دَر دَارِ الْخِلَافَهٗ بَاهِرَهٗ نَاصِرِي مَبْنِي اَشَدَّ كِهٖ دَر اَبْرَانِ نَا كُنُوْنِ
 بِنَائِي بِاِيْنِ مُحْكِي وَاسْتَوَارِي دِيَهٗ نَشْدِ وَبِحَاكِمِي اِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ لَا يَسْتَاخِرُوْنَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِرُوْنَ
 دَر يَوْمِ بِيْتِ يَكْمِ شَمْرِ ذِي حِجَّهٗ الْحَرَامِ سَنَهٗ هَزَارِ وَدَوْبِتِ نُوْدُ هَشْتِ هَجْرِي نَبُوِي اَز اِيْنِ دَارِنَا
 بِكُثُوْرِ بَقَارِحَتِ نَمُوْدِ اَللّٰهُمَّ اَخْفِضْهُ نِيْمًا وَاِلٰهِ الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ رَافِعًا لِعَبْدِكَ الْفَقِيْرِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
 دَر زَاوِيَهٗ دَارِ السِّيَادَهٗ جَنَابِ مُؤَمَّنِ السِّيَاطِنَهٗ حَاجِي مَهْرَارِضَا كِهٖ سَابِقِ مُلْقِبِ مُسْتَشَارِ بُوْدُ
 مَقْبَرِ بَرَايِ خُوْدِ سَاخَنَهٗ وَسَنَكِي نَضَبِ كَرْدِهٖ دَر اَوَّلِ بَحْطِ جَلِي مَسْطُوْرَا سَتِ

هُوَ الْبَاقِي وَكَذَلِكَ هَالِكُ

دَر دُوْ طَرَفِ سَنَكِ نُوْشْتَهٗ (هَر كَرِيْمِي دَر اَنَكِهٖ دَلِشْ دَر نَدَكِ شُدِ بَعَثُوْ وَكَلِمُهُ بِاسْطِ زَرَا عِنْدَهٗ بِالْوَسِيَا
 دَر مَتْنِ سَنَكِ مَرْقُوْمِ اسْتِ) اَنَا الْعَبْدُ الْاَبِيْقُ الرَّاجِعُ اِلَى مَوْلَاهُ جَعَلَ اللهُ اٰخِرَتَهُ خَيْرًا وَاَوَّلَاهُ
 مُحَمَّدًا ابْنِ مُحَمَّدٍ اِبْرَاهِيْمَ الْمَلَقِيْبِيْسْتَشَارِ الْمَلِكِ كَرِيْمِي حَضْرَتِ بَارِي وَعِنَابِ مُسَبِّبِ الْاَسْبَابِ
 دَر عِنْفُوْنِ شَبَابِ بُوَابِ سَعْمِ بَرُوْمِ كَشَادَهٗ شَدَّ وَاِبُوَابِ تَكْرَمِ بَرُوْمِ اَمَادَهٗ بِفَضْلِ اَبْرِدْمَتَانِ
 دَر دَوْلَتِ عَلَيْهِ اَبْرَانِ بِمَرَاتِبِ سَامِيَهٗ فَايَزْ كَرْدِيْدِمِ وَبِمَبْنَابِ غَالِبِهٖ نَابِلِ اَمْدَمِ وَذَارِي اِمْتِيَا
 عَدِيْدَهٗ شَدْمِ سَالْمَا اَز طَرَفِ دَوْلَتِ عَلَيْهِ قَاهِرَهٗ وَسِلْطَنَتِ بَاهِرَهٗ قَا جَارِيَهٗ مَوْرِدِ مَحْرَمَتِ وَاَحْسَنِ
 بُوْدِمِ وَوَزِيْرِ مَمْلَكَتِ خِرَاسَانِ مُسْتَقْلَا حَضْرَتِ وَاَهْبِ الْعَطَا يَا اَرْصَحْتِ مَزَاجِ وَطَيْبِ مَا اَكْلِ وَزِيْنَتِ
 مَلْبَسِ وَوُسْعِ مَنَازِلِ وَنَزْهَتِ اَمَا كُنْ وَنَبَاعِ شُوْنِ وَكَثْرَتِ اَلِوَبُوْنِ تَمَامِ حَسَنَاتِ نَبُوِيَهٗ بَرُوْفِ

مرادم ارزانی داشت ولی خاک بر سر که بشکرانه اینهمه وسعت و نعمت و تقضد و رحمت
 تقدیم شرایط بندگی بجز شرفمندگی و سرفاکنندگی حاصلی ندارم و در مزرعه دنیا بندگی سعادت بی
 نکاشنه ام و توشه برای آخرت بر نداشته اکنون که شمان عمر بر پنجاه هشت رسید با خود کفتم
 مگر این پنجره در ربانی بامیداری مصایح هد و اولیای خدا صلوات الله وسلامه علیهم
 که فَاَزِمَنَّكَ بِحِمِّهِمْ وَأَمِنْ مَنْ لَجَا إِلَيْهِمْ مَجَّةً أَوْلَادُ رَسُولٍ وَبِطَلَّةٍ إِلَى بَيْتِ رِضْوَانِ بَدْرٍ كَرِيمٍ
 قبل آن توتو آرد جو آرد این ولی برحق و حجة مطلق علیه و علی ابائنه صلوات الله برای خود
 تاسیس مضجیع و مدفن کردم و تهیه ملجا و ما من نمودم

کامروز کفر نشان ندهد در سبیط خاک مانند آستان دوتک من رضا
 سک اصحاب کف مبسوط الذراعین و اینسپین ممدود البدین سر آستان ملائک پاسبان
 بگذارم اللهم اذی التجات بیابک ولذت بعفوک عن عقابک اسئلك بحق محمد و آله الطاهیرین
 صلی الله علیه و آله ان تجعل خاتمه امری خیر و تجشرنی مع اولیائک

و قدت علی الکرم بغیر زاد
 فحمل الزاد اقیع کل شیء
 اذا کان الوفود علی الکبریم

اقل الحاج محمد حسین القندهار

نیز در ابتدای ازانه همان زاویه بخط نستعلیق در سنک کتبه شده است
 هو الحی الذی لا یوت مدار تعلا تسبد الجلبک و الانسان الکامل التبدن و المعالی و المثلا
 صاحب المناقب و المفاخر سلاله السادات و الانجاب بنجته النجباء و الاطباء الواصل الی
 رحمة الله الغنی میرزا محمد رضای متولیباشی روضه مقدسه رضویه فاطمه بنت موسی
 جعفر علیها و علی ابائها الالف التحیه و الثناء که چهار صد سال اباء کرام عالمقدار

با این منصب بلند و خدمت ارجمند سرافراز بوده بقدم صدق و صفا این جاده مستقیم را
 پیورده اند بعلاوه خود آنجناب مدت بیست و پنج سال در نظم و رونق امورات سرکار فضل آثار
 موافق دیانت با مرتولیت مشغول بوده تا در سنه یک هزار و دو و بیست و دو از هجرت نبوی گشته
 شوق خاکبوس داری طووش بر سرافرازد خرف تقبیل قبله مسجود مقصودش نبود از آنجا
 که بمقصود تقدیر نبود درین راه لبیک حق را اجابت نمود و با قلب سلم همولای خود
 پیوسته کردید

نیز در ازاره طرف دست راست دارالتباده بر سنگ منیا کوچکی نوشته است
 هذا قبر سادات پناه امارت و ابالت سگاه مرتضی خان ابن شاه جمال الدین حسین شیرازی
 و مضجع المنیف عالینجناب معالی دستگاه شاه جمال الدین حسین شیرازی توفی فی سنه
 دهم مطهر در وقت سر مبارک در سنه ازاره سقر حاجی میرزا موسی خان که پشت بقبله منیا
 بخط نستعلیق این عبارت مسطور است

هُوَ الْبَيْتُ الْحَدِيثُ الَّذِي لَا يَبْقَى الْأَوْجُهُ وَلَا يَدُومُ الْأَمْلَكُ وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
 رَأَقْدَابُ بَيْرُ قَدْ شَرِيفٌ وَضَمِيمٌ ابْنُ مَضْجَعٍ مُنِيفٌ مُلَالَهُ دُودُ دَانِ جَلَالَتِ وَخُلَاصَةُ خَانِدَانِ
 بِنَاكَ اِقْدَاسٌ مُقَدَّسٌ زَمَانٌ وَانْفِى الْاَنْقِيَاءُ دُورَانِ اَبُو الْاِبْنَامِ وَمَلَاذِ الْخَوَاصِ وَالْعَوَامِ بَكْرِ
 خَاتَمِ سَادَاتِ خَاتَمِ سَجَلِ نَجَابَتِ السُّبْدِ النُّجُوبِ وَالسُّنْدِ الْحَسْبِ الْحَاجِ حَاجِ مِيرْزَا مُوسَى خَانَ
 رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فِي فِرَادِ بِنِ الْجَنَازِ اسْتَكْرَامِ اَوَّلِ اَوْقَاتِ جَوَانِي وَاِثَامِ شُوكِ وَكَامِرِ اَزْبَانِكِ
 دَرْدُولِ عَلَيْهِ اِيْرَانِ صَاحِبِ مَنَاصِبِ عَالِيَةٍ وَمُفَخَّرِ اَقْرَانِ بُوْدِ بَاخْتِيَارِ دَسْتِ اِنْجَمِيعِ مَشَاغِلِ
 دُنْيَايِ كَشِيْدِ پِنَاهِ اَزْ عَيْبِهِ عَلَيْهِ رِضْوَانُهُ زَادَ اللهُ شَرَفًا جُسْتَهُ دَرْ نِظْمِ خَدَمَاتِ اَنْ اَسْتَكْرَامِ
 وَنَاسِبَانِ اَنْ سَدِ عَرْشِ نِشَانِ تَامِدِ تَپَا نَزْدِهِ سَالِ بَا مَلَايِكِ هَمَالِ بُوْدِهِ چنان اهتمام در توفیق
 خدمت

خدمت نمود که هر چه سُلقتش آفرین و هر که خلفش تحسین کنند در شب هجدهم شهر ربیع
الثانی ۲۶۲ اداعی حقر البیت اجابت کفینه در این آستانه پاک خاک شد

در اطراف این سنگ این اشعار ثبت است

خان و الارث حاجی مہر زاموسی آنکه جاہ	مُرخ جانش را بر اوج سِدَن و طو بے بود
زادہ ازادہ عبی کہ دسنگ او	نابیت قائم مقام عبی و موسی بود
جستہ مدفن در ہاہون بارگاہی کہ ثبت	حاکم کپاز اہرانش افسر جوزا بود
بارگاہ زادہ موسی بن جعفر کز شرف ۵	استانش را شرف بر وادی سینا بود
سرخوش از پیر خرد سا و فاتش جستہ	شافع موسی بمحشر زادہ موسی بود

در مقابل مہین سنگ بر روی سنگ قبر مرحوم حاجی مہر زاعلی اکبر قوام الملک

شہزادی این ایبات میطور است

بیرون ز ملک پارس چو حاجی قوام رفت	از مملکت قوام ز کشور نظام رفت
حاجی قوام ملک کہ در دوردوزگار	با اجترام آمد و با احتشام رفت
چو از زمین پارس و اشد بملک طوس	بر آسمان خروش خواص و عوام رفت
میخواست نظم دینی و تعمیر آخرت	زان رو بقدر وسع پی ہر کدام رفت
اول مفاخرت طلب آمد ز قمر بشاہ	پس ہر آخرت بحضور امام رفت
عمری نمود چاکر خسران بصدق	پس با خلوص نزد امام ہمام رفت
سالی در از شوایب بیلچو پاک کشت	با صد دل بنجا کہ ازین خوش مقام رفت
پس مسجد رباط و پیل و برکہ برتر آ	ہر جا کہ بنیکری نیکو نیش نام رفت
بہر بقاع و مدد املاک وقف کرد	ای بس براہ دہن کہ از او اہتمام رفت

اندک جوار شاه خراسان کوفت
بس فیض خاص دیندازین بزم عام رفت

تاریخ رحلتش جو بجهتم وقار کفت
عز زمانه مرد چو حاجی قوام رفت

همد بگری ز دریدل او ز سبزون
گفتا قوام منک بدار السلام رفت

درازاره پشت سرمطهر در پهلوی قبر حاجی قوام الملک بخط نستعلیق مسطور است

هو الحی الذی لا یهتو هذا مرقد شریف و مضجع منیف اجلاء ذوی العز و الاعلاء

بندکان عبوق نشان عالیجاه رفیع جایگاه ایالت شوکت و اقبال پناه جثمت و عظمت و اجلاء

دستگاه فحامت و مناعت انبناه امیر الامراء العظام اسوق الکبراء الفخام مقرب الخاقان محمت

و غفران پناه امیر علم خان عرب خزیمه خا که قایمات غفر الله له فی شهر صفر ۱۲۴۱

درازاره صفة طرف بالای سرمطهر در سنک طرف دست راست که متعلق بمقبره مرحوم حاج

محمد ولی میرزا ابن خاقان مغفور فمحل پناه طاب ثراه است فی شیت است

خداوند در جیم است قبر عبید عاصی و امیدوار بر حمت خداوند غفار و چشمه اشک است

حضرت رسول مختار و وصی بلا فضل او چند کرار و بنیت ظاهر او بتول عذرا فاطمه زهرا و دو

سبط او حسن و حسین علیهم السلام و نه امام از اولاد حضرت سید الشهداء علیهم السلام علی ابن

الحسن و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن

محمد و الحسن علی و التجة بن الحسن محمد المهدی علیهم السلام بند که کار محمد ولی

طاب ثراه و جعل الجنة مثواه واقعه اسد الله شیرازی ۱۲۱۱

درازاره پشت بقبله در سنک که نزدیک بسنک قبر حاجی میرزا موسی خان است و از

مدفن همسپین مرحوم حاجی محمد ولی میرزا خبر میدهد این عبارت مسطور است

کل فر علیها فانیر هذا المرقد الشریف و المضجع المنیف من السیدة العقیفة النبيلة

المستورة في سُرْدِقِ الحِمْيَةِ وَالصَّدَاةِ المَحْبُوبَةِ فِي حُبِّ العَصَةِ وَالحِذَانِ الكَلِمَةِ الطَّيِّبَةِ
 العُلْبَانِ مِنْ شَجَرَةٍ مَبَارِكَةٍ اصْلَاهَا ثَابِتٌ وَفِرْعَاهَا فِي السَّمَاءِ المُنْتَظَفَةِ بِاخْتِلافِ الحِكْمَةِ الرِّضِيَّةِ لِلحَاجِظَةِ
 بِارْتِجَاعِ الِى رَبِّكَ رَاضِيَةً مُرَضِيَةً مُصَدِّقَ قَوْلِ القَائِلِ وَلَوْ كَانَتِ النِّسَاءُ بِشِدِّ هَذِهِ
 لَفَضَّلَتِ النِّسَاءُ عَلَى الرِّجَالِ المَبْرُوقِ المَغْفُوقِ حَاجِبِهِ ثَاجَ مَا هَبَّ بِكَ طَابَ اللهُ ثَرَاهَا وَجَعَلَ
 الحِمْيَةَ مَا وَاهَا فِي شَهْرِ جَمَادَى الأُولَى ١٢١٢

درب مسجد زانه در سينك بزرگ پشت بقبله نوشته است

هو البقا الحمد لله الذي لا يبقى ولا يدوم الاملكه والصلوة على محمد وآله
 الإوجه

ابن لوح باروخ نشان و قود و مكان رعود خان باشوك و شان مؤتمن السلطان مقرر الخاقان
 عباس قلع خان است که جنابش ملجاء اعظم بود و مآب افخم خداوند تخت و تاج مملکت امرازا
 مشهور بود و برینج فوج از افواج منصوره و وزیر عساکر ما موره خراسان را مخصوصاً و عموماً
 حکمران و امیر از روی لقب امیر خمیس بود و از راه رتبه و منصب بر سران ابن سرحد سرورد
 و رئیس بجهت حفظ نظام سپاری و پاس پاسا و احکام اعلیٰ مختصرها یون شهر یاری با امور سرحد
 شرقی و متوقف ارض اقدس کردید و ابن زمین مینو نشان را از فرط امن و امان در آنک
 زمانی غیرت همه جا و جای حیرت همه کس آورد و مصداق و اجعل لسان صدوق فی الاخرین
 در حق او درست آمد و اوقات جنات خجسته خویش اتمام سعادت زانجه در آن سرای خود
 دیده در پناه آستان مقدس قبله هفتم و حجت هشتم علیه النجته والسلام آرامگاه خود را
 مرتب ساخت مستعداً للقائک میمدا من اولیاءک با کریم فی سنه

در صفا پشت سرکه وارد درب توحید خانه میشود در طرف دست چپ در ازاره میند
 کاری نوشته اند

هَذَا مِنْ رَكْبَةِ الْأَنْوَارِ الْعَالَمِ الْجَلِيلِ وَالْمَفْتَخَرِ التَّيْبِلِ حَاوِي الْفُرُوعِ وَالْأَصُولِ جَامِعِ الْمَعْقُولِ
وَالْمَنْقُولِ عَلَانَةِ الْأَعْلَامِ وَمُجْتَمَعِ الْأَبْنَامِ مَرَجِحِ الْأَسْلَامِ مَلِكِ الْعَارِفِينَ وَسَيِّدِ الْحَقِيقَاتِ
أَفْقِهِ الْفُقَهَاءِ وَقَدِّقِ الْعُلَمَاءِ حُجَّةِ الْأِسْلَامِ طَائِفَةِ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ الشَّرِيفِ الْمَجِيدِ حَاجِي
أَبَا مُحَمَّدٍ نُوْرًا لِيُفِي مَرَقًا فَلَيْسَ لَهُ
دَرْجَتِي هَذَا كَتَبْتُهُ مَسْطُورًا اسْت

هُوَ الْبَقَا زَادَ مِنْ مَرَقٍ شَرِيفٍ وَصَحِيحِ ابْنِ مَوْجِعٍ مُنِيفِ امْبَرِي اسْتَكْبَرُ امْرَأِي زَانَتْ فُخْرُ
إِزَانَتِكَ أَرَامَكَ اشْرَابُ اسْتَانَتْ رُوحُ الْقُدُسِ زَا اِزْبِن بَابِ هَمَاتِكَ كَمَا مَدْفُونِ جَبْمِ يَا كَرْدُ
خَلْدُ مِثَالِ اِنَامِ هَمَامِ بِجَمَالِ اسْتِ امْبَرِ امْرَأِ الْعِظَامِ وَاسْقِ الْكِبْرَاءِ الْفَخَامِ رِضَا قَلْبِي خَانِ
رَغْفَرِ اِنْلُو اِبْلَخَانِي مَمْلَكَتِ خِرَاسَانَ تَعْمَدُ اللَّهُ بِالرَّحْمَةِ وَالْغُفْرَانِ تَوْفِي فِي سَعْدًا
نَهْرِ دَرْهَمَانِ اِزَانُ مَسْطُورًا اسْت

هُوَ الْحَيُّ الْبَدِيُّ الْوَالِدِيُّ فَظَرِ بِاِسْمِهِ لِأَنَّهُ الْبَشَانُ اِرْجِعِي اِلَى رَبِّكَ رَا سِيْنَهُ مَرْضِيْبَةً فَادْخُلِي فِي
وَادْخُلِي جَنَّتِهِ كَمَا مِصْدَاقِ حَالِ امْبَرِ كَبِيرِ غَا اِبْلَخَانِ فَرْدُوسِ جَابِكَا عِلْيَيْنِ اَرَامَكَ امْبَرِ امْرَأِ الْعِظَامِ
وَاسْقِ الْكِبْرَاءِ الْفَخَامِ الْمُسْتَعْرِقِ فِي بَحَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْمَنَانِ امْبَرِ كَوْنِهِ خَانِ اِبْلَخَانِي رَغْفَرِ اِنْلُو
خَلْفَ الصَّدَقِ غَا اِبْلَخَانِ عِلْيَيْنِ اَرَامَكَ جَنَّتِ جَابِكَا مُحَمَّدِ حُسَيْنِ خَانِ اِبْلَخَانِي رَغْفَرِ اِنْلُو
اَسْكُنْهُ اللَّهُ فِي بَحْوَحَةِ جَنَانِهِ فَلَيْسَ لَهُ

دَرْ اِزَانِ طَرَفِ دَسْتِ اِسْتِ مَسْطُورًا اسْت

اِي دَرْ بَغَا كَنْزِ جَفَايِ دَرْ وَزْكَارِ شَدْ اَوْلَادِ نَبِيِّ دَرْ رِي بِخَاكَ
فَخَرْدُوزَانَ مَبْرُزِ اَعْبَادِ الْجَوَادِ اَنْكَ كَفْتَشِ اَسْمَانَ رُوحِي فَذَاكَ
بَسْتِ چُونِ اَنْ فَاضَلِ رُوشِ چُنْبِي سَوِي حَبْتِ نَارِ اَزْ بِنِ تَارِي مِغَاكَ

بهر تاریخ و فاتش پر عقل گفتگان علم پنهانشد بجاک

نزد رجب همین کتیبه مرقوم است ^{۱۲۴۶}

قطب کرد و ز فضیلت کوه عثمان عقل قدح اصحاب دانش قبله اهل یقین

فخر دوران میرزا داور کز آغاز بود پارسا و پاک طینت پاک بین و پاک دین

چون درین محنت سراسر از صحبت انبای دهر کتد لکیر و بمهد خاک شد غلک کز

سال تاریخ و فاتش خواستم از عقل گفت قدح اهل زمین شد سوی فرد و برین

در عقب صفت شاه طهماسبی اشعار ذیل بخط نستعلیق بر روی کاغذ نوشته شده و روان آینه است

بامدادان شد از بس طرب زمین بفلک بانگ ناله و شبنون

پرو بر ناهمه کویانها دیدم از غم در دیده نادامن

که ز جور سپهر حادته زای که ز کعبه ز فغانه زمین

حاج سید محمد آن کعبه بود چشم و چراغشان روشن

بلبل بوستان شرع رسول دیده پوشید ازین خجسته چین

بال بکشو سوی گلشن قدر مهبط فیض قادر ذوالمن

خرم از بهر سال فوتش گفت شد مرحوم مقتدای زمین

در تحت این اشعار این دو بیت عربی بخط نسخ خبلی خوب نگاشته شده است

لقد مات شخص العلم والحلم والنفی وقد فقد الهادی لمنهاج الهدی

فقال خلیل لے بتاریخ فوتیه بموت محمد حن شرع محمد

در عقب صفت شاه طهماسبی در دیوار بر روی کاغذ زبر آینه نوشته اند

مذاق قد شریف و مضع بیف غالیجاه رفیع جایگاه شمامت و بسالت انبیا جلالک

عَظَمَتْ دَسْتِکَاهُ اَمْرًا لِمَرْءٍ الْعِظَامِ اسْوَعُ الْکِبْرَاءِ الْفِخَامِ مَرْحَمَتٍ وَغُفْرَانٍ پناه امیر

قلیج خان قیاموری ۱۲۳۷

در پشت در بفرقه که از ابوان مسجد داخل دارالتعداد میشوند این عبارت بر سنگ حجاری شده
 هُوَ الْبَنَانُ هَذَا مَرْدٌ شَرِيفٌ وَمُضْجَعٌ مِنْهُنَّ مُحَقَّقٌ كَامِلٌ وَمُدَقَّقٌ فَاضِلٌ جَامِعٌ مَعْقُولٌ
 وَمَسْقُولٌ وَخَادِيٌّ فَرُوعٌ وَاصُولٌ شَارِحٌ دُرَّةٌ بِجَهْتِهِ وَمُبِينٌ اَنَاثَارٌ جَعْفَرِيَّةٌ اَفْقُهُ فَهْمُهُ مُتَقَدِّمٌ
 وَاسْتَادٌ عَلَمٌ مُتَاخِرٌ بِنِ عِلْمِهِ دَوْرَانٌ وَجَمْعُهُ الْعَصْرُ الزَّمَانُ ثِقَةُ الْاِسْلَامِ وَطَائِفَةُ بَيْتِ اللهِ
 الْحَرَامِ مَلِكٌ اَعْبَادٌ وَقَدْ اَتَادَ الْعَالَمَ الْمُجْتَمِعَ حَاجِيٌّ مَلَا مُحَمَّدٌ نَوْرًا لِي اللهِ مَرْقَدٌ قَدْ تَوَفَّى فِي ۱۲۵۷
 دَرَاهُ رُو كَشِيْكَانَهُ بَرَسَنَكِ قَبْرِ حَاجِي اَحْمَدِ عَلِي خَوَاجَه بَاشِي اَسْتَانَه مُقَدَّمٌ نُوْشْتِه شَدَا
 هُوَ الْبَنَانُ بِمَقَادِ اَبِه كَرِيْمٌ مَوْتُو اَقْبَلُ اَنْ مَوْتُو اَوْ بِمَضْمُونِ الْمَوْتِ كَاسُ كُلِّ النَّاسِ سَلَامٌ
 وَالْقَبْرِ بِدِيْنِ كُلِّ النَّاسِ دَاخِلُهُ حَاجِي اَحْمَدِ عَلِي خَوَاجَه بَاشِي اَسْتَانَه مُقَدَّمٌ رِضْوَانُهُ حَدِيثُ
 شَرِيفِ الدِّيْنِ مَرْوَعَةُ الْاٰخِرَةِ بِبَيْتِهَا دَاخِلُهُ دُوْرِيْنِ خُوْدِ سَاخْتِه دَر حَالِ حَيَاتِ وَقُدْرَتِ
 بِفِكَرِ نَيَايِ خَانَه اَخْرَتِ اَفْنَادِه اَز تَوْلِيْتِ جَلِيْلَه عَظِيْمَه دَامَتْ شَوْكُهُ اِسْتِدْعَايِ مَدْفِنِ دَر اِيْنِ
 مَكَانِ نَمُوْدَه بِاَجَانِبِ مَقْرُونِ اَمْدِ اِيْنِ مَوْضِعِ شَرِيفِ اَذْخِرُهُ دَارِيْنِ خُوْدِ مَهْمَا نَمُوْدَه كِه كَاهِ
 اَجَانِبِ مُنَادِي حَقِ كِه بِاَيْتِهَا النَّفْسُ الْمَطْمِئِنَةُ اِرْجِعِي اِلَى رَبِّيْكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً رَاغِبَةً رَاغِبَةً
 اِيْمَرُ قَدْ شُوْدُ دَر مَوْلَانِ ثَلَاثَه اَسُوْدَه كَرْدِ دَفْتِ مَرْوَعَةُ بِحُجَّةِ الْحَرَامِ

مَدَا اَز اَنْ يَشْتِ سِرْمَطَهَرِ بَرَسَنَكِي بِحُطِّ نَسْتَعْلِيْقِ نُوْشْتِه اَنْد

هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ هَذَا مَرْدٌ شَرِيفٌ وَمُضْجَعٌ مِنْهُنَّ دَوِي الْعِزَّةِ وَالْحَشْمَةِ وَالْاِقْبَالِ نِظَامًا
 لِلشُّوْكَه وَالْعِظَمَةَ وَالْاَجْلَالَ شَمْسًا لِلدِّيْوَلَةِ وَالْاِبَالَةَ وَالْاِحْتِشَامِ اَمْرًا لِمَرْءٍ الْعِظَامِ
 اسْوَعُ الْکِبْرَاءِ الْفِخَامِ طَائِفَةُ بَيْتِ اللهِ الْحَرَامِ حَاجِي خَانِ مُحَمَّدِ خَانِ قَا جَارِدُو لَوْ غُفْرَانَهُ لَه

فی شهر جمادی الثانی من شعور سنه ۱۲۳۷

بیزدوهان ازاره بر سینه دیکر مکتوبت

هذا من قد شرف و مضجع منيف غاليه و فجع جابكاه شحاته و ابالك انتباه عظمت و ختمه
و اجلال دستگاه ابالك شوک و اقبال همراه فحامت و مناعت اکنشاه امیر الامراء العظام
واسوق الکبراء الفخام مرحمت و غفران پناه رضوان جابكاه علیین آرامگاه مطلبخان کما

۱۲۳۶

دامغان توفی فی شهر ذیحجه الحرام

در سنک دیکر نزدیک همان سنک اشعار و پیل بخط نستعلیق بعد از (الملك لله تعالی) ...

بامدادان شور و شبنون از زمین تا آسمان / کاسمان مجد و مردی در زمین آمدن

آفتاب منگنه شد کافان بر پیشکار / اشما منمدم شد کاسمانش با سنان

من هر کس را از جوان کابن چه غوغا و خروش / من بهر جازار و مو بان کابن چه فیر نادغوش

چه برید سلعی بی تا که خروش دل خراش / دم گسته ناعیبی تا که غر خوش جانستان

رانند کفشاری پس از اظهار حال که بردهن / کرد اظهاری پس از تذکار چاکم بوزبان

عاشما عالم افضل روشن دل امیر / کافان دروه اقبال اسمعیل خان

و بدیچو بر سایدش تنک بن غم آیین دامکا / دید چوز با نایابه اش دون ابن سنجی خالدا

رخش منت رانند بر خرم فضای / رخت خیمت بر دبر آرامگاه جاودا

ای دریغ از آن بجهن هم از سلطان زمین / ای دریغ از آن مهبین سردار از انجی

الغرض چون کشت دایه بان علیین مکن / الغرض چون کرد در فردوس جان مکن

از بی نارنج فوش منشی کلک صبا

زددم جاوید اسمعیل خان بیجان

نیز در جنبه هم سینک این کلمات بر سنک دیگر مکتوبست

هذا مرقد شریف و مضع منيف عالیه رفیع جایگاه عظمت و شوکت و اقبال پناه ختم و
جلالت و اجلال دستگاه فحامت صناعت اکنانه امیر الامراء العظام اسوق الکبراء الفخام
الخاقان مرحمت و غفران پناه عیسی خان سردار توفی فی شهر ربیع الثانی ۱۲۴۱

نیز از مدفونین ابن روضه منون یکی مرحوم حاجی استاد غلامرضا نعمت الله بغفرانه میباشد
از مشایخ کبار عرفای سلسله نعمت الله که در سلوک ریاضت و سکوت و مجاهدت و تهذیب خلق
و عرفان قدر نظر او در این عصر کمتر دیده شد است آن مرحوم در سال هزار و سبصد و یک در کابل
از قید ناسوت بکاره رها و بملکوت اعلی خرامید و نعرش او را حمل بشهد نموده در این خاک
پاک دفن کردید عمر او تقریباً هشتاد سال مولدش فارس و زباده از چهل سال سالک
طریق را دستگیر بود و در پیروی شریع شریف حقیقت آنها تحریر بکمال مینمود و از ادکار
مهداد ابواب فنوحات منکشاد و ضو از الله علیه

نیز از معروفین مدفونین این ساحت خلد نزهت مرحوم حاجی میرزا شفیع شیرازی است که از
اعیان و آجله چاکران ابن دولت قوی ارکان بود و در سفر هزار و سبصد که موکب هم پرن
شاهنشاهی (اعلی حضرت ناصر الدین شاه) دام ملکه بجز اسان تشریف نداشت آن مرحوم نیز از نام
و کاب مبارک داشت در مشهد داعی حقر البیک اجابت گفت و در آستانه مقدس نجاک و
خاک کرمی از مشایخ کبریا بریندانت جاوید عید مبارک امر تقالبت آستانه
رضوی شده و نیشاب بعضی اثرها
گرفته اند

در او لغو عهد خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه و تولد آستانه مقدسه بجای میرزا موسی
مغوض

مفوض گردید مرحوم مشارالیه سبک جلیل و بزرگی نبیل بوده و مساعی جمله در
اینکار نموده امر موقوفات را نظمی بنزداده در آبادی و حرمت و اجراء صدقات جاریه و
زیاد کرده و از انجمله است خیرات ذی الشفای ^{شهد} و مطبخ سرکار فیض آثار که جمعی از غریباو
واردین از آن بهرمند مبرگردند و تعمیر سقاخانه طلاقه در وسط صحن مقدس است و
مکتب خانه اطفال سادات علوی است واقع در صحن مقدس برای جمعی از اطفال یتیم سادات
که کاتبه معاش آنها را متکفل بوده و اجزای نضر عظیم از وسط صحن مقدس و اعطای زاد
را حله بفقرای زار که از عتبات غالبات و حله و بحرین بمشهد مشرف میشدند و تعمیرات
صحن و کلدسته که مشرف با نهادم شده بود و نظم کلبه امور خدام و حاجی میرزا موسی خان
در اوایل هزاره و بیست و شصت و دو در گذشت و کارهای آستانه و بتزلزل گذاشت
و فتنه سالاری نیز صدقه زبیدی وارد آورد پس از آنکه انغالده رفع شد در هزاره و بیست
و هفتاد میرزا فضل الله وزیر نظام برادر مرحوم میرزا آقاخان صدک اعظم نوری پادشاه و
تولیت گردید و بتزیین این شریفه خاصه دار الحفاظ و دارالسناده و توحیدخانه و
حرمت صحن جدید و عتیق پرداخت و آنچه در فتنه سالار نقص و کسر شده بود باز بحال
خود عودت داد صحن جدید و عتیق را بسنگهای مسطح فرش نمود و بزوشنای شبهای
صحنها افزود کتب کتابخانه مبارکه را مرتب و اصلاح کرد بتزیین و تعمیر ایوان طلا و سقاخانه
طلا ساعی شد جنابان علیا و سفلائی شهر مشهد را بسنگ و خشت فرش نمود و محوطه
جنابان را باجر و ساروج محکم ساخت و سنگها در کنار آنها نصب نمود در کابین واقع در
جنابانها را طوی کرد که اسباب اشکال عبور غایب نشود و در طرف شمالی جنابان علیا
خرابه ریاطی را بازاری بناخت که منافع آن بمصر از دبا و شمع و جیراغ صحن مقدس میرسد

و در سمت قبله صحن جدید زمینی باین کار و انشائه نمود برای جواهریان و فیه روزه تراشید
 و منافع آنرا نیز خاص آستانه رضویه نمود و بازار آغاچه را بصفه سنگ تراشان و بازار
 عباسقلیان را بترجیحان و سایر کسبه آباد نمود امر مدارین و موقوفات را منظم کرد و بتشویق
 طلاب اهل علم پرداخت و در مرتبه مسجد کوهر شاد و مسجد مخراجان مساعی بظهور رسانید
 فرشهای روضه مطهره زاپاک و تمیز نمود و از بناهای مرحوم میرزا فضل الله عمارت است که در
 بالای حوض انبار صحن عتیق ساخته و موسوم بدار التوبه میباشد و در بفقره دارالسخا
 و در بفقره پابن پای روضه نیز آن مرحوم باز نمود و در آخر کار طرح بازار و کار و انشائه
 در جنب غریب صحن عتیق متصل بمطبخ سرکار فیض آثار ریخته و هنوز این بنا ناتمام بود که
 بدار الخلافه احضار شدند و مرحوم میرزا محمد حسین عضد الملک ^{تفریح} تمام امر قبولت کردید
 و چون بر این ساخت خلد نرفت سبب مقرر داشت که شمع و چراغ روضه مقدسه و این
 متعلقه با آن مضاعف نمایند و جمیع اعمال و کارهایی که میشود و شرح اعمال و خدمان را
 در دفاتر بطور روزنامه ثبت و ضبط کنند و بنظر او رسانند تا هیچکس در ^{اینجا} اعمال محوله تجاوز
 نتواند خلاف و افعال و مسامحه نماید از بناهای مرحوم عضد الملک متولیانیشی کار و انشائه
 در سمت غریب صحن مقدس متصل بمطبخ سرکار فیض آثار و اتمام بازار است که متصل با بن
 کار و انشائه میباشد و در بالای این بازار متصل بدیوار صحن عمارت موسوم بدار التوبه
 بنا نمود مشتمل بر حجرات که غالباً منظر نگاه علما و فضلا میباشد و از اعمال خبریه او تعمیر
 سقاخانه است واقع در در بفقره ایوان طلا و مرتبه و تزیین دفترخانه عالیه که در صخر
 عتیق در جنب ایوان واقع و جمع و خرج آستانه و رتق و فوق امور آن در آن دفترخانه
 میشود مرتبه صحن جدید و بعضی تزیینات مقرر نمودن مبلغی از موقوفه برای فضلا

و علماء وارد بن بارض قهر بن که بنای مجاورتک دایجاد داشته و گرفتار فقر و تنگدستی بود
 و از اظهار فاقه شرم مینموده و قرار دادن و وظیفه و مواجب برای از باب صنایع که بشهد
 آمد و مجاورت اختیار کرده و برقرار کردن نهار برای خدام از خیال آن پسندید عضد
 الملك بوده است و از بناهای او حمامست نانه در جنب حمام مردانه و قعی سرکار فیض آثار
 متصل بکلی و مرتکبید ربیع بن خشم و تعمیر مدرسه فاضل خان و طلا نمودن در رب
 روضه که در محاصره شهد طلای آنرا بغارت برده بودند و طلا نمودن ابوان شری صحر
 جدید که متصل بدارالتعاد میباشد نیز میباشد عضد الملك بود و هنوز اینکار با تمام
 نارسید و اعزاز طهر از شد و مرحوم میرزا جعفر خان مشیر الدوله بجای او مأمور گردید
 و این در ماه ذیحجه سال هزار و دویست و هفتاد و هفت بود مرحوم مشیر الدوله در نظم
 امور خاصه در ضیافت و آوار و علماء و شام خدام میساعی چیده نمود و دارالشفای سابق را
 که در جنب مسجد جامع بود و جائی تنگ و غیر مناسب متروک داشت در خیابان علیا متصل
 بناغ و قعی سرکار فیض آثار مرصخانه بنا نمود که جای مردان مریض از زنان جدا و همچنین
 حجرات صاحبان امراض مسیره مفروز بود و چون این بنا در جنبات مشیر الدوله تمام نشد و
 وصیت فرزند او از مال خاصه آن مرحوم آن بنا را با انجام رسانید

بالجمله از آن زمان الی الان چند تن دیگر از ارکان این دولتک جاوید نشان از قبیل
 میرزا علی اکبر قوام الملك شهبازی و مرحوم میرزا محمد حسین دبیر الملك و مرحوم میرزا سعید
 خان وزیر امور خارجه و غیره مأمور امر تولیت گردید و بر نظم و تنسیق و مرتتق و ترتیب
 روضه رضویه افزوده چون از مطاوی مطالب سابقه ما در این کتاب آنجمله معین و
 معلوم میشود در اینجا ذکر آنرا از قبیل تکرار شمریم همینقدر گوئیم علاو بر اشخاص که در

آستانه رضویه بامر تولیت مأمور بوده و البان و حکام مملکت خراسان نیز خدایات بر وضه
مقدس نموده اند چنانکه توحیدخانه مبارک را که اصلاً از بناهای مرحوم ملا محسن فیض
میباشد مرحوم میرزا محمدخان سپهسالار اعظم مرتبه بسزا نمود و سایرین نیز بکارها
خیر پرداخته اند جز اھم الله خیراً

جغرافیای شهر مشهد مقدس

باروی شهر مشهد را که اصلاً از بناهای شاه طهماسب شاه اسمعیل است بطور اتم
ساخته اند بلکه این حصار طوری بنا شده که از هر برجی برج دیگر را اثر نمیتواند زد و این از
برای آن بوده است که دشمن اگر برجی را متصرف شود قلعه کبان از برج دیگر آنرا دفع نمائند
قلعه شهر که محیط آن تقریباً یک فرسخ میشود صد و چهل و یک برج دارد و ارك شهر که وصل
بیلد و جزء آنست در مغرب شهر واقع و در سمت آن جحر متصل است هشت برج دارد
چنانچه از دروازه بالا چنانچه تادروازه پائین چنانچه امتداد دارد بعضی بیست و
دو ذرع میباشد اما طول آن از دروازه بالا چنانچه تاد در صحن هزار و نهصد پنجاه ذرع
و از دروازه پائین چنانچه تاد در صحن هشتصد پنجاه ذرع از در صحن تاد در یک صحن ذرع
و از هر طرف صحن بامتداد نمود ذرع بیست میباشد این اوقات شهر مشهد شش دروازه دارد
باین اسمی دروازه نوقان دروازه پائین چنانچه تاد دروازه بالا چنانچه تاد دروازه ستر
دروازه ارك دروازه عیدگاه از قرار معروف و دروازه دیگر هم داشته که یکی را دروازه
بهر علی آمو به مینامند اند اھالی گویند یکی از این دو دروازه هر وقت بلز شده فتنه در گرفته
عمازت ارك را در زمان حکمران مرحوم نایب السلطنه رضوان جاہکاه عباس میرزا طالب شاه
و عهد حکومت مرحوم حاجی محمد ولی میرزا بنا نموده اند و بعد ها سایر حکام نیز بصره کرده

وچیزی افزوده بک سبزه خانه و قورخانه و میدان مشق در ارك میباشد و توپخانه نیز در
متصل است و در بو انخانه دارد یکی بزرگ و دیگری بالنسبه کوچک و بعد از این در بو انخانه عمارت
اند و نیست باد و خلوت و دو حام و بعضی بناهای دیگر که من جنت المجموع از اینکه غالبه باروح
وصفا محسوب میشود

شهر مشهد در این زمان شش محله بزرگ و ده محله کوچک دارد محلات بزرگ عبارتست
از خیابان علیا و خیابان سفلی و سراب و چهار باغ و عبدکاه و نوقان و محلات کوچک
محله پاچنار و محله ارك و محله سرسوق و محله سرحوضان و محله جدیدا و محله
مروینها و طپ المحله (تپ المحله) و محله غیر شمارها که آنرا کوچ سبزه ها نام میگویند و محله
کشمیرها و محله چاه نو میباشد حرم مطهر و صحن و مسجد کوه رشاد و سایر مساجد و مدارس
و بازار و حام و کاروانسراها بیک درخت مقدس واقع است داخل هیچ محله از محلات مزبور
نیست و خود بنفشه در وسط آبادانی شهر واقع میباشد محله خیابان علیا ما بین شمال مغرب
شهر واقع است محله خیابان سفلی ما بین جنوب و مشرق محله سراب در سمت غرب و محله
چهار باغ نیز در غرب شهر است الا آنکه این محله بوسط شهر نزدیکتر و محله سراب دورتر میباشد
با این معنی که محله چهار باغ ما بین محله سراب بت مبارک واقع شده که طرف غربی محله سراب
متصل بنا روی شهر است این هر دو محله از طرف قبله مخازی خیابان علیا است محله ارك
ما بین مغرب جنوب شهر واقع و خود ارك در کنار این محله متصل بنا روی شهر است که حصا
آن از یک طرف همان حصار شهر است محله عبدکاه در جنوب شهر و از کنار بنا روی شهر است
مقدس امتداد دارد و قطعه از آنرا سجد کاه و قطعه دیگری را کوه جنام الدین و قطعه را
گوچه کربلا و قطعه سرتپه خاک نامند محله سرحوضان نیز در جنوب شهر است که این محله و
عبدکاه

و عیدگاه از طرف قبله محاذی خیابان سُغلی میباشد الا اینکه سر حوضان متصل بخجانه
و عیدگاه مُنْصَل است یعنی سر حوضان مابین خیابان و عیدگاه است محله پانچارد
شمال شهر و محاذی خیابان علیا و محله نوقان مابین شمال و مشرق عرض عریضه دارد از
جمله قطعه از آن محله قتلگاه است و جنب قبرستان معروف که خود حضرت امام رضا علیه
السلام از خرابی و وقف فرموده اند قطعه دیگر از این محله را پای کبند خشتی و قطعه را حايطه
و قطعه را سپرل سنگی و قطعه را سر قبر میر کوبند و محله غیر شمارها و محله کت میر بهادر واقع
جزو محله نوقان است محله مرو به مشرق شهر واقع و طب المجله فی الحقیقه جزء این محله است
اما کوچه های معروف و گذرهای مشهور بدانان آنچه مُتْصَل بخجانه است ترتیب ابتدا
از بست مُقدّس در طرف شرقی شمالی دانان سنکتر اشهاست و دانان جعفر بابو و کوچیکل
و کوچه تور سازها و دانان حمام میرزا ابرهیم و کوچه باغ میرزا و کوچه مقبره نادر و کوچه
و کوچه لقمان در طرف غربی جنوبی کوچه میرزا شهاب و کوچه حمام سالار و کوچه حاجی قوام
و کوچه چهار باغ و کوچه باغ خان نایب و کوچه باغ عنبر و کوچه افشارها کوچه های خیابان
سُغلی نیز ترتیب ابتدا از بست مُقدّس از طرف شرقی شمالی کوچه تیغ بند و کوچه شو کوچه
غیر شمارها کوچه حسنقلی کوچه ساربانها طرف غربی جنوبی کوچه علیخان میر شیب کوچه
عباسقلی خان کوچه جدبدها کوچه باغ حسن خان میباشد کوچه و گذرهای بست مُقدّس
بازار سرنوق است و بازار بزازها و بازار کفش دوزها و بازار سنکتر اشها و کوچه زبر
نقاره و بازار کلاه دوزها و دانان مدرسه دودر کوچه و گذرهای طرف غربی جنوبی
شهر دانان علی پناه و دانان حاجی رقبه و دانان روح الله بیگ و کوچه حمام کوه رسود
و کوچه حوض نو و کوچه حمام سالار بهادر و کوچه حمام میر علم خان و کوچه مسجد ذوالفقار

و کویچه باغ و بی و کویچه حوض کله و کویچه گریلا و کویچه حوض مؤنس و کویچه حوض
 چهل پایه و کویچه شیخ روشنائی و کویچه گواره گاه سرب و بازارچه سرب و بازارچه
 عبدکاه و سرتپ خاک و پیش میرکله و کویچه سرحوضان کویچه و کورهای طرف شرقی شمال
 شهر کویچه طویل میباشد و کویچه حمام صاحبکار و کویچه حاجی رستم و کویچه حمام آغاچه و پیش
 کبده خستی و پیش حوض امیر و کویچه حوض محمد علی خان و بازارچه نوقان و پیش جنبه لوق
 و پیش میدان کهنه و کویچه ستر میر و کویچه سرب سنگی و کویچه سرب میرزا

اما حمامهای شهر مشهد از دروازه خنابان علیا تا باغ میرزا دروازه باب است یکی حمام مقبر
 و دیگری حمام میرزا بیچ الله حمامهای محله نوقان عبارتست از حمام میرزا ابراهیم درخاشبه
 خنابان علیا و حمام شجاع الدوله در کویچه پشت خنابان و حمام متولی و حمام آغاچه مشهور و حمام
 حضرت و حمام صاحبکار و حمام باغ و حمام شاهورد بخان و حمام حاجی رستم کرده و حمام حاجی صفر
 که دروازه باب است حمامهای محله خنابان سفلی چهار باب است حمام حاجی میرزا هاشم حمام حسنقلی
 حمام حاجی ابراهیم حمام میرزائی از محله سرب تا چهار باغ محله هشت باب حمام است حمام پانچار
 درخاشبه خنابان حمام کهنه سرب حمام معتدالتولبه حاجی میرزا بابا مستوفی آستانه مقد
 حمام دم بازارچه سرب حمام حاجی هاشمخان حمام میر علم خان حمام سهام الدوله حمام سالار و حمام
 حاجی آقاخان درخاشبه خنابان محله سرسوق شش حمام دارد حمام سالار بخان در حمام مؤنس
 السلطنة حمام شاه حمام سرسوق حمام کوچک حمام میرزا حمام کرد حمام الدین محله عبدکاه
 هشت حمام دارد حمام پانچار حمام امام جمعه درخاشبه خنابان سفلی حمام دم تپه خان حمام
 عیاشقلخان حمام کویچه کربلا حمام هادیخان قرآنی حمام جدیدها حمام در ب دروازه عبدکاه
 در مشهد بازده کاروانسرای تاجر نشین هست کاروانسرای نو و کاروانسرای ناصیری که در

بت مقدس واقع است کاروانسرای شاهپردنجان کاروانسرای امام جمعه خان میرزا
 که معروفست بکاروانسرای وزبکها و در مشهد بلکه در سایر بلاد نیز بکثر کاروانسرای باین
 وسعت است کاروانسرای کمرک و کاروانسرای رضاقله میرزا و کاروانسرای ابداخان و این
 شش کاروانسرای درخجانبان سفلی واقعتاً سه کاروانسرای نیز در بازار سرسوقست یکی کاروانسرای
 سالارد بگری کاروانسرای قزوینها سببی کاروانسرای سلطانی عالی بر این بازده باب
 کاروانسرای که تاجر نشین است کاروانسرای های دیگر ای قنبر لکاه زوار و بار انداز قوافل در مشهد
 هست و بجهت نسبت تکابا و بازار و تپچه ها و مساجد زوایای این شهر شریف و مسجد شاه
 مشهد اگر چه بالفعل وسعت و عظمتی ندارد اما در جلو ایوان مقصود و مناره های آن
 کاشیها دیده میشود که زیاده از چینیهای ممتاز خالیب نظر دقت میباشد

مدارس مشهد عبارتست از مدرسه بالاسر و مدرسه پیریزاد و مدرسه دودر معروفست بمدرسه
 یوسف خواجه مدرسه مرحوم سلیمانخان اجتصاد الدوله مدرسه میرزا جعفر مدرسه
 ملاتاج مدرسه خیرالخان مدرسه عباسقلینان مدرسه خواجه رضوان مدرسه ملا
 محمد باقر مدرسه حاجی حسن مدرسه ثواب مدرسه میتشارب مدرسه فاضلخان
 مدرسه ابداخان مدرسه سبزواریها مدرسه محمدخان مدرسه حاجی آقاخان معزاز
 و میتوان گفت بعد از اصفهان هیچ شهر از شهرهای ممالک محروسه به بنا و رونق مدارس
 مشهد نیست طلاب غالباً ذوق عالم عقوله و ادبیات دارند

عمرض و طول مشهد

عرض و طول این شهر شریف حاجی میرزا عبدالغفار بنجم الملک منجم باشی مخصوص اعانت
 هماهون و معلم کل عالم و ریاضی که در فنون فضایل فرید دهر است بدقت معلوم نموده نا

هنا زادوا بنحو ثبوت مینمایم

از قرار رصد منجمین اینرا در عرض شمالی مشهد از خط استوا سی و هفت درجه و طول غربی آن از جزیره فرکه غربی جزایر خالذات باشد هفتاد و هفت درجه و بیست دقیقه است اما بر رصد منجمین فرنگستان عرض جزایر مشهد از خط استوا سی و شش درجه و بیست دقیقه و طول غربی آن از پاریس پنجاه و هفت درجه و سی دقیقه و انحراف قبله اش از نقطه جنوب سمت مغرب چهل و پنج درجه و هفت دقیقه میباشد

تکمیل

قنات سناباد که در مشهد جاریست مجرای آن در محله سرباز باغ عنبر میباشد که جزو مؤلفه آستانه است و موافق شرعاً واقف مستمر مقداری از آب این قنات بمطبخ زوار آستانه میباشد شش دانگ قنات بر آستانه مقدسه وقف است سایر قناتیکه در این شهر ملکه در همین محله سرباز جاریست عبارتست از قنات قلیچ خان و قنات مهندس خان و قنات محمد و لیخان در قاجار که الان ملک جناب حاجی میرزا رضای مؤتمن السلطنه است قنات شیخ مؤمن کاظمی قنات دکن آباد قنات سلسبیل اما آب چشمه کلاس (کلب) و آب کوه بند گلستان از جنابا علیا داخل میشود و از جنابا سفله جاری میگردد آب اینارهای بسیار خوب نیز در محله مشهد ساخته اند در وسط قبرستان قلکاه خانه است که حالا معروفست تیکه بگماشها گویند این خانه همان خانه حمید بن قحطبه است که منزل حضرت رضا سلام الله علیه حجره دارد که در آن حجره سنگ سبزیت و معروفست که حضرت شک مبارک را بر آن سنگ مالدند نیز سنگ سفید بود پوار آن حجره نبض است که جای نابی در آن مرگم است این حجره دو سنگ زینار تکاه است قبرستان قلکاه و سبع و قبور بیچناب و شمار در آنست از علما و فضلا

و غارت غامی و غیرت بومی و از جمله مزارات این قبرستان قبر شیخ طبری صاحب احتجاج
و مجمع البیان میباشد

اغلب سکنه محله خنانان سفلی مری میباشد که در اول این دولت جاویدت از مری مشهد
آمده و سکنی گرفته اند چند خانوار از طایفه لر نیز در این محله ساکن اند
جمعیت شهر مشهد بخمین زباده از پنجاه هزار نفر است

کتابت مساجد و مدارس و کاروانسراهای شهر مشهد و سایر مواضع

مسجد شاه واقع در محله سرسوق که چندان مسافتی تا روضه منون ندارد مشتمل است بر دو مناره
و کتیبه باد و شبستان جنب کعبه کونند از بناهای او زیکبه است و معلوم میشود که ابتدا
بنای با وسعت بوده حالا فضای درستی و عمارت زیادی ندارد در پیشانی ایوان کتیبه است
بخط ثلث بر کاشی معرق با عبارت قال الله سبحانه تبارک و تعالی قدری نقلت و حمد
فی السماء ما احرابه و در دو مناره ایوان نیز کتیبه است بخط ثلث که در وسط سفید و باقی زر
و بر کاشی معرق بسیار ممتاز در اول بنم الله است و در آخر این عبارت خوانده میشود (الامر
ملکنا اعرج الله معارج دولته فی رجب سنه خمس و خمسين و ثمانمائة للهجرة) ایضا چند
نیز در اینجا نوشته اند که اکثر محو شده مثلا از بیرون نوشته اند خوش است عمر در بغا که
جاویدت نیست بن اعتماد بر این پنج روزه فای نیست باقی ناپدید شد در داخل نوشته
من بیجان سودا زده سرگردانم که باوصاف خداوند سخن چون دانم من و تو عهد تو همتها
دایم بلند باقی محو شده و سطر کوچکی از آن با عبارت فانه عمل ابن شمس الدین
محمد التبریزی بنا نیز در سمت بیرون مکتوبت علی الخصوص مران دو مناره که فای نیست

هر که دعوی زداوری کند با ما ببرد که سعادت بچو اوانی نیست در سمت داخل سطور
چند روز است که قاسم ز تو ماند است جدا بر عجب مانده ام ابدوست عجب به نام بر این روز
ز برجد نوشته اند بزر

در دهنه ابوان صلوات بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آئمه طاهیرین علیهم السلام ولی
نصف آن ریخته و یکجائی نموده اند مناره سمت چپین مشتمل است بر تریجها که بر کاشی
معین اسما حسنی مرقوم است و در دوره پابین مناره نوشته اند و من احسن قولکم دعا
الی الله تا آخر و در بالای این سطر چهار تریج است مزین با پنج باریت قال رسول الله صلی
علیه و آله وسلم المؤذنون أطول أعناقهم القیة وقال علی ماذا سمعتم المؤذن فقولوا مثل
ما یقول وقال النبی علیه السلام من اذن سبع سنین محتسبا کتب له برات من النار صدق نبی الله
در مناره سمت چپ از همین احادیث و آیه مسطور است

در میان کبند ازاره و پیشانی محراب و پیشانی در مقابل محراب چینی سبز است نه کاشی و بعضی
از آن بطلای اشرفی مذهب شد و بخشهای سُدس کوچک تمام ازاره را چینی نموده و آبکیا
از آن شکسته و ریخته است در بالای ازاره بخط ثلث زرد در متن سبز مناجات حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام است از لك الحمد يا ذا الجود والمجد والعلی تا و نا جاك اخبارینا
و کع و در میان کتبه بخط کوفی سفید دوره لفظ الحکم لله و الملك لله مرقوم است
چند آیه هم در بالای میان ابوان نوشته اند و در آخری سنه تسع عشر و مائة و الف مسطور است
خط دوره بیرون کبند محو شده چیزی که باقی است سجده گاه اصفا از صفا و مرق
آن کعبه کردار شرف از صفا و مرق این کعبه دارد صدها از وجود مصطفی کرگشت آن
کعبه عزیز ماه بوج سلطنت آفتاب و ج عزت شاه فوج اولیا اشرفیم الله و

منزهت با کلمه العاقبة للتعین

در مسجدی که قریب مدینه و از خینا باقی سفله و بر روی حوض آب بنا واقع است کتیب است
 بروی کاشی معرق زرد بسیار ممتاز بخط علی رضای عباسی یا بنعبارت (قال الله تبارک و
 تعالی انما بعثنا محمداً لله تبارک و تعالی بعد از آن انفق الفراغ من بناء هذا المسجد الشریف و تسبیح
 اللطیف فی ايام الملك العادل و السلطان الكامل المجاهد فی سبیل الله السلطان بن السلطان
 و الخاقان بن الخاقان ابو المظفر شاه عباس الثاني الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان خلد
 ملکه و سلطانه و ذلك بامر محمد الوزراء و خلاصة الكتاب الامراء حاجی بکت الله الحرام
 در آئین قرآنی و الائمة عليهم السلام خواجه بکت و فقه الله للعمل کتبه علی رضا
 عمل محمد خلیفه معمار ۱۰۵۲

در مسجدی که در قبرستان فلک گاه و معروف به مسجد امام رضا علیه السلام است نوشته است (در
 زمان پادشاه بجمه مروج مذهب ائمه اثنی عشر صلوات الله الملك الاکبر ابو المظفر شاه عباس
 بهادر خان تعمیر این بیت الله نمود بنده درگاه مهذب یقیناً از ایشیک آقاسی باشی ۱۰۱۱

در زمان شاه دین پرور که باشد دولتش تا ظهور قائم ال محمد در جهان
 خیر و کیتی شان خاقان کرد و ن بارگاه پادشاه کشورها سلیمان زمان
 مسجد خاص امام دین رضا کز زلزله منهد کردیده بود از سقف او تالپا
 ناظر سلطان دین حاجی محمد صادقا یافت خصلت امام ابن ذرار الاما
 بست احرام از بی تاریخ چون اتمام کرد قبله اهل خراسان از کف معراجنا
 در مسجد میرزا جعفر خان بعد از (هو البقیة) ابن ایبات مسطور است
 به همدشه کامران شاه رخ شه که در عالم از عدل فرمان رو شد

بفضل خدا خان جسم رتبه جعفر
 که در خیل اکراد صلوات باشد
 بخدا متکبریت بکشود بازو
 بدو کمال بنظم زنده شد
 خدا داد توفیق و اقبال باری
 که بانه با همه سجده خوش نباشد
 زبر و کسوف افند شهرین دلکش
 تو کوئی زینت کیش بورد باشد
 ز فیض جوار امام مکرّم
 اجابتی جستجوی دُعاشد
 بتاریخ آن زد رقم کلاک صادقاً
 بمشهد در کعبه از صدق و دلداد

انما مدارس و خطوط و کتبها انها

یکی از مدارس مدرسه میرزا جعفر است در بآن واقع در صحن عتیق و بنای آن عالی و مزین
 بجاشی معرق ممتاز ولی این بنا رو بخواجه گذاشته بود مرحوم حاجی محمد ناصر خان ظهیر الله
 در ایام حکمرانی در خراسان آنرا مرتب و تجدید کردند و الان کمال رونق و بهار ادا دارد در
 ایوان در مدرسه بروکاشی بخط سفید هفتاد مرتب نوشته اند قال سید المرسلین و خاتم
 النبیین صلّی الله علیه و الواسلم اطلبوا العلم من المهدی الى المهد و عنه علی بن ابراهیم
 طبرستان و به فی انفاص اشباح البشریة اذا النفت بالعلم صارت ملائکة و اذا النفت بالجهل
 صارت حشرات الارض و عنه علی بن محمد رضا که ما الشهداء کتبه محمد حسین الشهد
 الشهید بر دور این ایوان عبارت در بطور است اللهم صل علی رسولک محمد المصطفی
 و ولیک امیر المؤمنین و سید الاوصیاء علی المرتضی و سیدة نساء العالمین فاطمة الزهراء
 و السیدة السند و الامام العمد الحسن المجتبی و الامام الومجد الحسن بن علی بن ابی طالب و السید
 الزاکر الشاهد علی بن الحسین زین العابدین و مظهر العلوم محمد بن علی الباقر امام الاصفیاء
 و محیی آثار الشریعة جعفر بن محمد الصادق امام الازکباء و الامام الزکی العالم المحفی مؤمن

جعفر إمام النجباء، وإمام المظلوم والغريب المغموم علي بن موسى الرضا وإمام الجواد
 العارف بأسرار المبدء والمعاد محمد بن علي النقي خبير الثقباء وإمام الهمام والبدر الثمام
 علي بن محمد النقي إمام الهادي وكهف النقي والمدفون بسر من زاي الحسن بن علي العسكري
 منزل الهوى وصل على صاحب الدعوى النبوية والولاية العلوية إمام الأئمة والجان الحجة
 القائم صاحب الزمان مورد اقل لا يسئلكم عليه اجراً الا المودة في القرية كنبه قدس
 هذه المدية محمد وحيم كتبه بالاي ابوان بر كاشي ^{بخط} زرديان عبارت (قد وفق بعاق
 هذه المدية بعد ادرت آثارها امثالاً لامر السلطان الاعظم والخاقان الا فخم اذم
 ابام دولته اعلام نصرته نصر الملة السنية الملقب بظهير الدلة العلي محمد
 ناصر خان والى مملكة خراسان كتبه احمد بن الشهيد ١٢١٥

كتبه متصل بابوان طرفه دست راست بنشد قال الله تعالى ويرفع الله الذين امنوا
 منكم والذين اتوا العلم درجات قال الله تعالى انما يخشى الله من عباده العلماء
 قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فضل العالم على العابد كفضل علي ادنى رجل
 من امتي ١٢١٥ قال الرضا عليه السلام كان العابد من بني اسرائيل لا يتعبد حتى يعمته عشر سنين
 قال رسول الله صلى الله عليه واله لسان العاقل والو قلبه وقلب الاحق وراة لسانه
 الطالب العلم اعطاه الله بكل حرف ليع و يكتب يدته في الجنة واجبه الله فحادثه العالم
 على المزابل خبير من محادثه الجاهل على الزر ابي وعنه صلوات الله عليه ان الله تعالى
 قال تذاكر العالمين عبادة مما يحب القلوب المبته قال رسول الله صلى الله عليه واله
 عالم ينك على فراشه وينظر في علمه من عبادة العالم سبعين عاماً ليس الايام بقدره العلم
 بل نور يقذفه الله في قلبه من بشارة درحوالى محراب ديوارها بكاوشى متنازع وغير

مُعَرِّق دَرَقْدِيمٍ وَجَدَّ بَدْنُوشْتَهْ اَنْدَا اِذَا عَلِمْتُمْ فَاَعْلَمُوا اِنَّمَا عَلِمْتُمْ لِعَلَّكُمْ تَقْتَدُونَ قَالَ بَاغِرٌ
 عُلُومُ الْاَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَخَامِسُ الْاُمَّةِ الْمَعْصُومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ طَلِبِ الْعِلْمِ لِبِنَاهِجِي بِهِ
 النَّاسُ بِهَارِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ بَيْتِهِ لَيْلَتُنَّ يَا بَا مِنْ الْعِلْمِ كَتَبَ اللَّهُ
 عَزَّ وَجَلَّ بِكُلِّ قَدَمٍ ثَوَابَ نَبِيٍّ مِنْ اَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ الْجُلُوسُ سَاعَةً عِنْدَ مَذَاكِرِ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ
 تَعَالَى مِنْ قِيَامِ أَلْفٍ لَيْلَةٍ يَصَلِّي فِي كُلِّ ١٢١٥ الْجُلُوسُ سَاعَةً عِنْدَ مَذَاكِرِ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ
 تَعَالَى مِنَ الْفَجَانِقِ مِنْ جَنَائِزِ الشُّهَدَاءِ طَالِبُ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ وَأَحَبُّ إِلَى الْمَلَائِكَةِ وَلَا يُجِبُ الْعِلْمُ
 إِلَّا التَّعَبِدَ بِمَذَاكِرِ الْعِلْمِ تَعْرِفُونَ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ قَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعَالِمُ كَالذَّهَبِ وَالْمُتَعَلِّمُ
 كَالْفِضَّةِ وَسَابِرُ النَّاسِ كَالرِّصَاصِ كَتَبَهُ أَفَلْ خُدَّامُ الرِّضْوَانِ مُحَمَّدٍ قَالَ الرِّضَاعُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ لَمْ يَشْكُرِ
 الْمُنْعَمَ مِنَ الْخَالِقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَالِمٌ يَنْتَفِعُ بِعِلْمِهِ
 أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ غَابِدٍ مَنَّصِلُ ابْنِ أَبِي حَمْدٍ مَسْطُورٌ رَاسْتٌ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ النَّاسُ عَالِمٌ وَسَعِيمٌ وَالنَّاقِ كَالهَمَجِ الرَّعَاعِ دَوْرَةُ ابْنِ أَبِي حَمْدٍ مَسْأَلَةُ
 الْكُرْبِيِّ اسْتَأْخَرُوا أَبَاهُ نُورًا أَخْرَجَهُ نُوْشْتَهْ اسْتَصَدَّقَ اللَّهُ الْعَلِيَّ الْعَظِيمَ وَصَدَّقَ رَسُولَ النَّبِيِّ
 الْكَبِيرِ وَنَحْنُ عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَالشَّاكِرِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَتَبَهُ أَحَدُ بَنِي الشُّهَدَاءِ
 الشُّهَدَاءِ ١٢١٥ تَوَيَّ ابْنُ أَبِي حَمْدٍ مَسْأَلَةَ الْكُرْبِيِّ زَاتَا مَجْرُجَهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ نُوشْتَهْ
 بَعْدَ صَدَقِ اللَّهُ ذَا وَكُتِبَتْهُ مَنَّصِلُ ابْنِ أَبِي حَمْدٍ مَسْأَلَةَ طَرَفِ شَجِيحِ بَنْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَنْ زَادَ
 الْحَدِيثَ لِقِيَّةِ الدِّينِ لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ وَمَنْ زَادَ الْإِسْرَافَ اعْطَاهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ خَيْرًا قَالَ
 الرِّضَاعُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ لَقِيَ مُسْلِمًا فَقِيْرًا فَلَمْ عَلَيْهِ خِلَافٌ سَلَامَهُ عَلَى الْعَتَلِ لَقِيَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ
 عَلَيْهِ غَضَبَانِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا أَرْضُ لَا تَرْزُقِي عِبَادِي إِلَّا بِكِدِّ الِئْمَانِ وَعَرَقِ الْجَبْرِ
 الْإِطَالِبُ الْعِلْمِ نَمَقَهُ أَحْمَدُ ١٢١٥ كِتَابُهُ سَدْرُ بَرَكَاةٍ مَجْطُورٌ زَادَ ابْتِعَارَتِ قَدَامِ عِبَارَاتٍ

هذه المدرسة السلطان بن السلطان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان أبو المظفر
 ناصر الدين شاه تاجار خلد الله ملكه ودولته وفاض على العالمين بزه وعده واجسائه
 كتبه في شهر جمادى الأولى احمد بن شوهد ١٢١٥ در حوالى نوشته است قال امير المؤمنين
 عليه السلام لو ضربت خبثوم المؤمن بسيفي هذا على ان يبغضني ما ابغضني لا غنى كالعقل
 ولا فقر كالجهل ولا مهراش كالادب الدنيا والاخر عدوان متفاوتان وسبيلان مختلفان
 قال الرضا عليه السلام التقى قريب من الله وتربى من الجنة وقريب من الناس والبخل بعيد
 من الله وبعيد من الجنة ويبعد من الناس وروى عن ابي عبد الله عليه السلام من اراد الحديث
 لم يكن له في الاخر نصيب ومن اراد الاخر حديث في حلال الله تعالى وحرامه
 تاخذ من صادق خبر من الدنيا وما فيها قال رسول الله صلى الله عليه واله الجاوس ساعة عز
 مذاكرة العلم أحب الى الله تعالى من الف غرق وقرائة القرآن كله قال ابو عبد الله جعفر الصادق
 عليه السلام اذا مات المؤمن الفقيه نلم في الاسلام ثلثة لا يبدى ما شئ وقال ابن السباط على رؤس
 اصحابي حتى يتفقوا في الحلال والحرام قال الرضا عليه السلام الشجرة في الجنة من تعلق بغصن
 من اغصانها دخل الجنة قال امير المؤمنين عليه السلام اعلموا ان كمال الدين خب العلم والعمل
 الا واز طلب العلم واجب قال رسول الله طلب العلم فرية على كل مسلم ومسلمة الا ان الله
 يحب نجاه العلم قال ابو عبد الله جعفر الصادق عليه السلام ان العالم اذا لم يجعل بعلمه زلت مواعظ
 عن القلوب كما ينزل المطر عن الصفا متصل بابوان آخر مدرس نوشته است قال رسول الله صلى
 عليه واله اتما العلم ثلاثة اية محي كنهه وفرضية عادله وسنة قائمة ومخلد ١٢١٥

مدرسه فاضل خان بن فاضل خان بن خانبابا بن عليا

در سردر اين مدرسه كتيبه است بخاطر بجان و دوسطر هم در پيشان در درختانك بارقاع است

ابن فردوس كتيبة در سنك مُبْتَك است و بسیار خوب نوشته شد و عبارات آن اینست
 (قد اتفق بمجد الله سبحانه وحسن توفيقه بناء هذه المدرسة المشاهة بالفاضلة في أيام دولة
 صاحب القرآن الأعظم والخامان المعظم مالك رقاب الامم مولى ملوك الترك والعرب والعجم
 احفاد ائمة الهدى وسيد السلاطين في العالم السلطان بن السلطان بن السلطان ابو المظفر
 شاه عباس الثاني الصفوي الحسيني خلد الله سبحانه ملكه وسلطانه وافاض على العالمين
 بوه وعدله واحسانه وبعد لما ثبت بالبراهين العقلية والسعي النغلية في ان تحصيل العلوم
 الدينية طاعة الله سبحانه افضل من العبادات واعانة الطلبة واهل العلم تعظيماً لثانته من
 اقرب الطاعات بنيتها محضاً لله وفرت باتمامها وانا عبد الله ملاً امير الطاعة لا اشارة اخى
 الفاضل الكبير والعالم المدقق النجيب الواصل الى جوار الملك المنان الغنى علاء الملك
 الخالد بفاضلان التوفيق نعم الله بغفرانه واسكنه بجموحة جنانه ربنا تقبل منا انك
 انت السميع العليم واشركه في صالح دُعائى رب اغفر لى ولاخى وادخلنا في رحمتك وانت
 ارحم الراحمين انت لبنا غفر لنا وارحمنا وانت خير الغافرين بسعى الصالح التقي المتقى محمد
 محمد باقر القراسى وحرره العبد الراجى الى رحمة الله ابو المحسن عنایت الله فى تاريخ سنة خمس
 وسبعين بعد الالف من الهجرة على صاحبها الف سلام وتحيته

در پيشانی در لیم الله الرحمن الرحیم بامفتح الابواب سطور است با ابن عبارات (بعد حمد
 مفتح ابواب الخيرات والعلوم والسلام على الراحمين فى العلم المكنوم قد روى عن النبي صلى
 عليه واله وسلم انه قال انما مدينة العلم وعلی بابها ومن ازاد الحكمة فلبا انها بها كتب محمد رحيم
 در پيشانی محراب بخطر پنجان بر سنك مُبْتَك است قال الله تبارك وتعالى حافظوا على الصلوة
 تا خرابه الراجى الى الله عنایت الله

مدرسته ملا محمد باقر مشهور بسبعين كرخيا بانر عليا

كتبه خبلى خوش خطى در بالاى در اين مدرسه بخط رقاع در سنك منبت شده است ^{تاريخ}
 (قد اتفق اتمام بناء هذه المدرسة الشريفة التي يبعثه في ايام دولك السلطان الاعظم والخاقان
 المعظم مولى ملوك العرب والترك والعجم ذى شوكة الاسكندرية والشمسة السلطنة لسلطان
 ابن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان ابو المظفر المنصور شاه سلیمان
 الصفوي الحسيني بمادرخان خلد الله دولته بتوجيه المصنف اكمل الفضلاء والحكام مجتهد
 الزمانى مولينا محمد باقر الخراساني من مال الحضرة الفاضل البازل ذى الحسب الرفيع مولانا
 محمد سميع بافهام سيد العالم العامل مير عبد الحسين وسعى حاجى محمد شفيع الاصفهاني
 في سنة ثلاث وثمانين والالف كتبه محمد زعيم درازاره در طرف در لفظ على كاشى ^{اند}
 بخط بنانى ودر بيان آن سون توحيد است شروع آن اعوذ بالله

مدرسته بهزاد قهرى كرخيا بانر عليا

اين مدرسه كتيبه بسيار خوش خطى بخط رقاع دارد باين عبارت (قد اتفق اتمام بناء هذه
 المدرسة المباركة في ايام دولك السلطان الاعظم والخاقان المعظم مولى ملوك الترك
 العرب العجم السلطان بن السلطان ابو المظفر شاه سلیمان الصفوي الحسيني
 خلد الله تعالى ملكه وسلطانه واقاض على العالمين بن وعدله واجسانه من عين مال
 زينة اهل السداد والرشاد ملك بهزاد وبعي النفى حاجى الحرمين الشريفين حاجى نظر على
 كتبه اقل عباد الله عنايته الله

مدرسه رضا الحشرى هو بهزاد قهرى

در سرور اين مدرسه كتيبه است خوش خط در سنك بخط ثلث و قطعة خفى بخط نستعليق

در عرض سینه اول بخط خفی مرقوم است بسم الله الرحمن الرحيم بعد حمد الله سبحانه
از اینجا جلی است و طول کتیبه (قد اتفق اتمام بناء هذه المدرسة الرفیعة الصالحة فی ايام
خلافة السلطان الاعظم والخاقان الاکرم مولی ملوک العرب والاسلام السلطان بن السلطان
ابن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابو المظفر شاه سلطان
البحرینی الموسوی الصفوی خلد الله ملكه و سلطانه و ناصر علی العالمین بن و عدله
احسانه من مال خالص نوابت طاب عمدة السادات النجباء الکرام و راجع النقبه العظام
صدر الاسلام و المسلمین مهرا صالح النقیب الرضوی کتبه محمد صالح سنة ثمانین بعد الالف

قطعه مزبوره از قرار ذیل است

بعد شاه سلیمان شهنشه دورک	که زین کفر زمرات کابنار دورک
شهر کبر خلدنکه اندا اثر	اینان جمل شکست و بنای علم فرود
سپهر عز و شرف مهرا ابوصالح	مخط مدرست علم و فضل بنجش
مدار عالم صدر مالک ابران	همای اوج سعادت عزیز مصر و جود
بنای مدرسه خالصا لوجه الله	زهیر طالب علم و عمل تمام نمود
زر و طوع و رضا و مقام شادنا	که تارضا شو از وی رضا خلدن
بدستار معمار کلاک صنع کشید	عجب نقش بد کعبی بکار کاو و جود
بصد مدرسه هاداد جاز روی شرف	که همچو صد بصد مدارش حابو
بسعی صد خیرات مهرا صدنا	تمام کشت بوقت و بیاعت مسعود
کلیت رضا صالحا بن صوفی	غلام زمرا بنای علم و کشف شهود
زهیر سال بنا از خرد نشان میجفت	که ناگهان بد از غیب بر دلش بشود

بگفت هاتفا از بهر سال تاربخش ازین رفیع بناشان آسمان افزود

عَمَلِ کَمَالِ کُنکَرِ اش

مَدْرَسَةُ بَابِ الْأَسْرِ وَاقِعِ دَرِ بَابِ زَارِ

در اینمدرسه چند شعر مسطور در ذیل بخط نستعلیق کج بری شده است

در عهد شهنشاه سلیمان زمان کز نام و کسب سلاطین باشد
 دستور زمان مہر ز اسعد الدین کا و راه لطف و کرم آہن باشد
 ز یکی بے تعمیر در این مدرسه ریخت ز افسان کہ بزبان پشپن باشد
 چون کشت تمام گفت احسان تالیخ زین مدرسه بقبلہ دین باشد

بیت
 در عهد
 دستور
 ز یکی
 چون

در ابوان بالای سہبارک مقابل در مدرسه کج بری شد بخط ثلث اقد و فوق الله سبحانہ
 لتعبر هذه المدرسة المقدسة في ايام دولت السلطان المعظم والخاصان الاعظم سيد سلاطين
 الزمان واكرم خواصين الدوران ذي الشوكة القاهرة الاسكندرية والحمة الباهرة السلطنة
 السلطان بن السلطان ابو المظفر شاه سلیمان الصغوي الحسيني بهادر خان خلد الله ملكه
 ووزيره العالي وامينه الاجل المنعالي صاحب المراتب المتبعة الاصفية والوزارة العظيمة
 السلمانية مصدر البر والجود والخيرات سعد الدين مہر ز محمد الوزير الكلخراسان و
 مرات در پيشانی ابوان بر خشت کاشی نوشته است قال الامام علي بن ابي طالب العالم كالذهب
 والتعلم كالفضة وسائر الناس كالرصاص في سنة ۱۲۷۱ کتبه محمد حسين الشهبند

مَدْرَسَةُ بَرِيْزَادِ وَاقِعِ دَرِ بَابِ زَارِ

قد و فوق الله سبحانہ لتعبر هذه المدرسة المقدسة في ايام دولت السلطان المعظم والخاصان
 الاعظم ذي الشوكة القاهرة الاسكندرية والحمة الباهرة السلمانية السلطان ابن

سُلطان ابوالمنصور شاه سلیمان الحسینی الصفوی بهادر خان خلد الله ملكه تعالی
 امیر الامراء الكرام و خان الخوانین العظام مصدر الخیر و الاثار نجف خان بیگلربیگی
 قد هار باهتام عالی حضرت آقا محمد باقر نیک و سعی حضرت میرزا شکر الله سنه

در پیشانی مدرس بکاشی معرق ببنام ممتاز بخط ثلث نوشته است قال رسول الله صلی
 الله علیه و آله طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و قال علیه السلام العلم بلا عمل كالشجر
 بلا ثمر قال امیر المؤمنین علیه السلام قال علی بن اذی عالمنا غیر حق اذاه الله
 تعالی علی رؤس الاولین و الاخرین حدیثی بکرنیز هست که ریخته و کج تعبیر شده است

مدرس سید محمد و در واقع ذکر بانزار

در بالای در این مدرسه کتبه است بکاشی معرق بخط ثلث ببنام ممتاز باین مضمون
 بعد حمد الله و صلواته علی رسوله قد است هذه العمان فی ايام دولت سلطان الاعظم
 ظل الله فی الارضین معین المسلمین ابی المظفر شاهرخ بهادر سلطان خلد الله ملكه و اوطا
 باهتام الامیر الاعظم غیاث الدین یوسف خواجه بهادر ذات معدلته تقبل الله منه
 محرم سنة ثلاث و اربعین و ثمانمائة نیز بخط کوفی الملك لله مسطور است در درون
 دو مربع است از کاشی معرق در میان آنها بخط ثلث زرد این عبارات مسطور است در یکی نوشته
 (طوبی لك العمان بالعر و العلی) و در دوره آن چند شعراست که بعضی از آنها ریخته آنچه
 باقی است اینست (خوشا بنامند خرم روان آدمی که باز ماند از او در جهان بینه کی یاد
 سرامی دولت باقی نعم آخرت در مربع دیگر در وسط مرقوم است باحسن المنازل باخیر
 ملتجا در دوره آن همین قدر این صراع خوانده میشود (که دانم از پس مرگ کفی بینگی یاد)
 در پیشانی در سنی است که در آن بخط نستعلیق منبت نموده اند (بعد الحمد در زمان خلا

ابدقبرین و ایام دولت مہمنت آہن سلطان اعظم و خاقان افخم مالک رقاب ام اسکندر دارا
 شہم و جہشید فریدون خادم سید سلاطین عرب و عجم السلطان بن السلطان بن السلطان و
 الخاقان بن الخاقان بن الخاقان شاہ سلیمان الحسینی الموسوی الصفوی مجاہد رخا خان خلد
 ملکہ و سلطانہ و افاض علی العالمین بن وعدلہ و احسانہ حسب الفرمان ملکہ دوزان
 و بلقبس زمان علیا جناب قمر و کاب خورشید احتجاب غالمناہ ناموس العالمین نواب علیہ
 عالیہ متعالیہ و اللہ ماجد کہ مصداق و الامر الیک فانظری فاذا قام من استساع
 جہلہ نواب مستطاب شوکت و عظمت و اجلال دستگاہ اہمت و نصفت و عدالت و اقبال کتنا
 منبع الجود و الاحسان مظہر ایات العدل و الامنان قدسی سمات ملک صفات العجا
 اقای عظیم المنزلہ و الشافی شاہ و پردی سیکہ خلف صدر نایب عالیہ مدار خورشید شہ
 کردون و قار سہم اقتدار امیر الامرائے گلعلیخان قوری ناشی و سیکہ سیکہ مشہد مقد
 معلی و صوابد بردای اصابت ہنری قدق مشایخ شہریت و افضل خلاصہ سلسلہ
 فضل و کمال النجیر الکامل شیخ محمد فاضل الخادم المدرس مدرسہ مبارکہ مہمونه بتعمیر
 زینت پذیر کردید کتبہ محمد خان عماد شفیع مسئلہ

در میان مسجد مدسہ کتبہ بخط ثلث ممتاز کی بری شدہ و آیاتی از آفاقنا نوشتہ تا پنج
 آن ثلث و اربعین و ثمانمانہ میناشد و بخط کوفی در بالا الملک لله مسطور است
 دو کبند در دو زاویہ این مدسہ هست یکی کتبایش بتامی پنجنہ و دیگر کی در دورہ کبند
 بر کاشی معرق بسیار ممتاز این آیات بخط ثلث مرقوم است

ہزار نقش مراد زمانہ و نبود
 بدست ما چو ازین حال عقد چیزی نیست
 یکی چنانکہ در آئینہ تصویبات
 بعیش ناخوش و خوش کر رضادہم

بز پر کبند خضر چنان توان بودن که اقتضا عضاها کند خضر است
 برین مقررین مینا نوشته اند بنور که بر دار و ثبات فلک امید خط است
 ز بعد حسن عمل هر چیز آد می ماند درین سرای غرور و رفیق ناب هو
 فراز منظر هفت آسمان در پیچ ایت که در باغ جنة

در میان این کبند صوت قبر است و در روی آن آیه الکرسی بخط ثلث رسم شده و در
 دوره بخط کوفی حکم الله و در دو بغل آن بخط ثلث آیات الذین یقولون ربنا انصافنا
 لنا ذنوبنا و قنا عذاب النار الصابرين و الصادقین و القانتین و المنفقین و المتخفین
 بالاسحار نکاشته شده بعلاوه قال النبی علیه القبر صند العمد بالای ان حکم الله
 بخط کوفی و در دوره این دو کتبه آیه شهد الله و آیه قل اللهم و آیه قل انما نؤثر
 شده است و در سمت سر بخط ثلث خفی بر کسک این عبارت رسم است (هنا روضة من
 ریاض الرضوان سُورَة بانوار الغفران معطرة بانوار الريحان من الله الکریم لرحیم
 المنان لامیر الاعظم الاعل الاقدم افتخار الامراء و الکبراء فی العرب العجم اعتراف
 الملوک و السلاطین و اقتدار الخواص و السابقین السابقین فی مضمار التفاخر و التبادر عینا الذین
 و الدنيا امیر یوسف خواجه بهادر (در دنیا این قبر رسم است) و هو ابن الامیر الکبیر
 ناصب لواء المعدلة و واهب عطاء الموهبة ناصر الحق و الدین امیر شیخ علی مجاد رطاب
 شاه و جعل الجنة مثواه و فاته فی الثالث و العشرین من شهر الله الکریم شعبان المعظم
 سنه ست و اربعین و ثمانمائة عمل العبد عطاء الله بعباد الله اسلان
 ملا سیر پاپین پای مبارک معر و بسعدی
 در بیرون بر سردر این مدسه بخط ثلث نوشته است (قد زبنت فی ایام دولت السلطان

العادل والخاقان البازل السلطان بن السلطان والخاقان ناصر الدين شاه
 قاجار خلد الله ملكه ۱۲۱۹

قصیدہ نیز بخط فی تعلیق در این محل نگاشته اند که چند شعر اول را مرثیہ محو کرده
 آنچه باقی مانده است اینست

مهین صدگر که نزد کلاک وراثش	هماره آصف اندر عذر نخواهی
دم افشانند و طرح مدرسی و بیخت	که این باد از آسب تباهی
منارک منیر از علم مشحون	در وحل کشته احکام الهی
همایون مدرسی چون کعبه پاک	منزه طول و عرض از بناهی
در آن رنگین بنای خوش عمارت	نماید چهره رخسار ز کاه
مکانی نشردرس علم و آداب	دهد بر سال تار بیخش کواهی

کتبیه ثلثی بر کاشی معرق خیل نمناز بالای در بوده و بیخند آنچه مانده اینست
 (لقد وفق الله سبحانه وتعالى لانشاء عمارة هذه المدرسة عالیحضرة مولی الاجل ^{محمد}
 ملاذ الاصحاب در کرباس مدرسه این اشعار بخط فی تعلیق کتبیه شده

در زمان شه فرشته سپاه	شاه دین پرور سلیمان جاه
پادشاهی که در تصرف اوست	همه اقلیم تا باوج سما
اصف روزگار سعد الدین	بود مهربان بخلاق
هر زمان کل در آب میبکورد	په تعبیر کعبه دلها
بهر قدر بر کنار دان علوم	کرده از روی اعتقاد
اینچنین مدرسه بهشت این	اندرین خالک پاک خلد آسنا

الغرض زاهتمام همت او کتچون ابن بجهن بنا برینا
آمد از غیب بن ندا عالم بود آید بجمع فضلا

کثیر محمد رضا الایچی ۱۰۱۷

در ایوانیست بقبله بخط ثلث بسیار نماز آیه قد نری تقلب وجهک و آیه مثل الذین
ینفقون اموالهم کما کبرئیت و تاریح او فی ست و ثمانین و الف است بارقم محمد رضا امام
کتیبه رو بقبله که بر کاشی نوشته آیه و ما کان المؤمنون لینفروا کافه و آیه امر هو
فانت لانا اللیل و آیه قل یا عبادی الذین اسرفوا میناشد و در آخر نوشته است

عزیز رجب علی الخادم المشهدی ۱۲۱۹

مدرسه عینقلین خان و واقع در خیابان ناصیه

دو پیشانی این مدرسه فرمان مسطور در ذیل بخط نستعلیق مرقوم است
المُلكُ اللهُ حکمها منقطع شد بلکه ابانک شوکت شاه و جلالت دستگاه
عالیجاه امیرالامراء العظام نظاما للابالاه و الشوکه و العز و الاقبال عباسقلین خان
علا مزاده قدیمی و دو انخواه صمیمی نیکو کربکی کل خراسان بغنابت شاهانه مفضل و
سرافراز گشته بدانند که عریضه که در اینوقت مصحوب وزارت و رفعت و معالی بنیاد
عزت و عوالی و کالات دستگاه آصفی کمالا للوزارة و الرفعه و العز و المعالی امیر
سعدالدین محمد وزیر سرکار خود بدرگاه معلی فرستاده استعدا نموده بود که با الوجها
مخال ملکی انعالیجاه را که وقف مدرسه محدثه خود نموده بسورغال انعالیجاه مقرر
فرمایم بنظر نهمان اثر نمایند عنایت شاهانه در باره انعالیجاه از ابتدای چهارماه
قوی قبل مانو جهاملکی مخال مزبوره را بسورغال ابدا و احسان سرمدک انعالیجاه شرف

در محبت فرمودیم بتوجهت آسافانه میمال باشد تخریراً شهر جمادی الاولی ۷۷۷ سنه

روزی که باین اشرف احکام سرفراز عبدقلی کشت لطف شایسته

معلوم شد بر تارک موری فکند شایسته

زان خدمت تخریر بکاتب نلیسندید خوب و ورق دیدم کردیم بزرگان

در دوره محراب مسجد این مدرسه آیه الکرسی است ولی نصف آخر ریخته و با سار و تخریر

شد کتبه سرد ریخته است و کاشی معرق بوده ولی بتماه ریخته چند آیه از آیات قرآنی نیز در

اینجا نکاشته شده است در پیشانی ایوان مسجد بدر کاشی معرق بخط زرد نوشته

فی ایام دولة السلطان الاعظم والخاقان المعظم صاحب الحسنة السلیمانیة والشوكة الملكة

السلطان بن السلطان ابو المظفر شاه سلیمان الصفوی الموسوی الحسینی بنادر خان خلد ملوک

بیمان دولت کتبه محمد رحیم ۷۷۷

مدیر خیر الخان واقع در خیابان سفلی

این مدرسه را بر کاشی معرق کتبه است بخط زرد با نیمه مضمون (بسم الله الرحمن الرحیم

لقد تم بناء هذه المدرسة المباركة المشاهیر بنیة فی ایام دولة السلطان الاعظم والخاقان

الاکرم مولی ملوک العرب العجم السلطان بن السلطان بن الخاقان بن الخاقان

ابن الخاقان ابو المظفر شاه عباس الثالث الصفوی الموسوی الحسینی بنادر خان خلد ملوک

وسلطانه وافاض علی العالمین احسانه وقد وفق لبنائها فی حال حیاته وبعد وفاته

المرحوم المغفور خیر الخان تغذ الغفران فی سنة سبع وخمسين والالف

در پیشانی در خط و بنجان منبت است و قد کان انماها بسعی اقل العباد واجوجهم

الی رحمة ربه الغنی محمد بن فتح الله الموسوی الحسینی الخاطمی غفی عنها

مَدْرَسَةُ نَوَاحِي امِيرِ الْأَمْرَاءِ الْعِظَامِ سُلَيْمَانَ خَانِ عَزَّ وَجَلَّ

در بالای در این مدرسه بر لوحی سینی عبارت دریل مسطور است
 نصر من الله وفتح قريب قال رسول الله صلى الله عليه وآله انما مدية العلم وعلى باها
 بسم الله الرحمن الرحيم چون عالم مدرسه سلطان بنه از مبدعات غالبه خلد اشبا
 امير الامراء العظام اعضاد السلطنة سليمان خان قاجار تعين الله الملك الجبار مبتد
 ودر عهد قوت سلطان شهيد و خاقان مغفور ملك الملوك آقا محمد خان قاجار اتمام پد
 در زمان جنات بانی معظم و بعد از فوت ایشان هم که نظم و قوفات ایشان در عهد کفایت
 خلف صالح ایشان علی بن ماب رضوان ابا امير الامراء العظام محمد قاسم خان قاجار عظم
 بود مدرسه مزبور در کمال آبادانی و طالب و فضلا در آن بشغل تدریس و تحصیل مشغول
 بودند و بعد از فوت مرحوم از نواده هار اولاد مرحوم کسی در فکر نظم آبادی مدرسه
 بر نیامد و بطول زمان قریب مجرای و مشرف با بخدام گردید تا در سنه هزار و دویست و پنجا
 و هفت سرکار رفعت افندار امير الامراء العظام مقرب الخاقان نصر الله خان قاجار خلف
 صالح امير مرحوم فیض کلی زیارت بقعه شریفه و ضویا مشرف شدند و عبورشان بمدرسه
 مزبوره افتاد و در کمال خرابی دیدند باقتضای همت اصلیه در مقام تعمیر برآمد و در زمان
 دولت ابد مدت اعلی حضرت قدردت ملک الملوك سلطان السلاطين ناصر الملة والدين
 السلطان بن السلطان بن السلطان والحقان بن الخاقان بن الخاقان ناصر الدين شاه قاجار
 خلد الله ملكه و دولته و در آنوقت از قریه حصار امیر من قرا با وزیر امیر که بانی معظم وقف
 بر مدرسه مزبوره نموده بود بچیطه تصرف در آورده زیرا که در این طبقه قولت با ایشان
 بود منافع چند ساله آنرا ذخیره نموده صرف مخارج تعمیر نمودند بلطف الهی بجهت معور
 میگویند

و مسکون و جمیع طلاب علوم شرعیّه گردید و از موقوفات مدرسه است و ذائق از
 قریه مزبور و هشت دانق از هشتاد دانق قنات خجایان باقطبه سلطانیه ترشیز و دو
 باب کان کوحیک و بزرگ متصل مدرسه که منافع هر ساله آن انشاء الله من بعد صرف
 تعمیر و طلاب مدرسه خواهد شد بتفصیل که در وقف نامه میباشد بر کافه طلاب لازم
 که بانی و تعمیر کننده و ساعی ذاهو و الحجاب اخوند ملا حمزه بدغای خیر یاد و شاد فرمایند
 تاریخ اتمام تعمیر فلشهر ربیع الثانی حزن محمد علی ۱۲۱۲

(پوشید نباشد که لفظ اعتضاد السلطنه در این لوح غلط کاتب است و مرحوم نواب
 عفران مآب سلیمانخان قاجار طیب الله مضیعه اعتضاد الدوله لقب داشته اند و همچنان
 کلمه باقطبه مشکوک است و ممکن است باغ تپه باشد)

اما کتبها کافرا نیرها و اجمالها احوال آنها از فرزند بخت
 کاروانسرای شاه و پری بنجار

بانی اینکار و انسر شاه پوری بیک نوکر فادر شاه بود است بنای کاروانسر از اجر
 و کچ و ازاره های آن از سنک در اول کار و انسر بیک عمارت شمنی ساخته مشتمل بر
 ده اطاق فوقانی و تحتانی که تجار در آنها منزل دارند بر سر در این کاروانسر این
 عبارات بخط نستعلیق بر سنگ نوشته شده است

بعد از حمد و ثنا در این هنگام خجسته آغاز فرخنده انجام بود ای ذلک فضل الله
 یوتیه من یشاء از مکرمتهای عنایت اذلی و رحمتهای بی غایت و فوق لم ینزل بیکر الظلم
 نمایان شاهنشاهی و مہمنت اعظا حضرت ظل اللهی شاه دین پناه و خسر انجم سپاه نجات
 خواتین با تخت و دہیم ملا دخران هفت اولم سلطان سلطان نشان و خاقان کتبی

السُّلْطَانُ بْنُ السُّلْطَانِ بْنِ السُّلْطَانِ وَالْخَاقَانُ بْنُ الْخَاقَانِ الْمُوَيْدُ بِالنَّصْرِخِ
 وَالْأَمَانُ السُّلْطَانُ شَاهِ سُلَيْمَانَ الْمَوْسَوِي الصَّفَوِي بِجَادُ رُخَانَ قُرَّةِ الْعَيْنِ سِلْسِلَهُ ...
 نَوْرُ حَقِّ عَصْمَتِ نَامِدَارِي نَوْرُ حَقِّقَهُ شُوكُ وَبِخْتَارِي نَائِبُ صِنَابِ خَلْفِ الصِّدْقِ نَوَابِ
 مُسْتَبَابِ امِيرِ الْأَمْرَاءِ خَانِ وَهُوَ شَاهُ تَلِكِ عَلِي خَانِ سِهْلِ سِيرِ بِيكْرِ سِيكِي شَاهِدِ مَقْدَمِ قُوْجِي
 بَاشِي اعْنَى غُصْنِ دَوْحَةِ أَصَالَتِ وَدَرَّةِ أَصْدَافِ جَلَالَتِ امِيرِ زَادَةِ اعْظَمِ شَاهِ وَهَرُودِي سِيكِي
 بَابِنِغَاءِ وَجْهِ كِبَرِي ذِي الْجَلَالِ وَاسْتِرْضَايِ رِضَايِ اِبْرَدُ مُتْعَالِ دَرُورِ عَازِ شَبَابِ كِهْ اَبَانِ
 تَحْصِيْلِ مَارِ بِلَسْتَانِ صِرْفِ الْعَالِ صِرْفِ الْعَالِ خُودِ فَرْمُودِهِ اِبْتِكَارِ وَانْسِرِ وَدَكَ كَابِنِ وَحَامِ مُتَّصِلِ
 بَانِرِ اَكْرَازِ بَابِ شَهْرِي مُسْتَعْنِي اَزِ تَوْصِيْفِ وَتَجَدُّدِ اسْتِ وَتَقْفِ وَارِ بَارِ كَاهِ خَلَابِقِ بِنَاهِ مِلْطَانِ
 سِهْرِي اَرْتِضَايِ نَبِ اَفْرَايِ اَوْرُنِكِ خِلَافَتِ كِبَرِي بِحَكْمِ اَتْمَارِ بِيْدَايِ اللّٰهِ لِيْبُدُ هَبِ عِنْمِ الرَّجَاهِ اَهْلِ
 الْبَيْتِ وَبُطْهَرِكِ تَطْهَرِ سُلْطَانِ الثَّقَلَيْنِ اَبُو الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِمَا التَّحِيَّةُ وَالتَّنَا
 نَمُودِ بَقِيْدَانِكِ اَوْ لَا اَيْچِهْ فَاضِلْ مَنَافِعِ اَنْ بَاشِدْ بَعْدَ اَزِ وَضْعِ اَخْرَاجَاتِ ضَرُورِي وَحَقِّ الْوَلِيَّةِ
 وَمِبْلَغِ بِيْنِجِ تُوْمَانِ وَظَهْفَهْ هِرْسَالِهْ فَرَاشِ فَيْتِلَهْ عِنْبِرِ سُوْرِكِهْ مَنَصُوبِ بَرِ الْاَيِ سِرِ
 مِبَارِكِ دَرِ تَحْقِيْقِهْ مِبَارِكِهْ عَطْرِ سَايِ دِمَاقِ خُدَامِ مَلَايِكِ مَقَامِ اسْتِ وَبِيْجُوْمَانِ وَظَهْفَهْ
 هِرْسَالِهْ فَرَاشِ شَمْعِ دَارِ السَّيَادَةِ وَخَافِظِ سَرَقِيْرِ وَاقْفِ مَعْرِي الْبِهْ كِهْ فَرَاشِي مُتَشَوِّعِ وَخَافِظِ
 سَرَقِيْرِ هِرْدُ وَبَابِ كِفْرَاتِ هِرْ يَوْمِ بِيْجِ اسْتَارِ فَيْتِلَهْ عِنْبِرِ سُوِي اسْتَارِ فَيْتِلَهْ شَمْعِ بِيْهْ كِهْ مَفْضَلِ
 دَرِ وَفَنَ اَيْچِهْ مَعْتَبِرَهْ عَلْمِهْ وَدِفَاتِرِ سَرْكَارِ مَوْهَبِ اَثَارِ ثَبَتِ اسْتِ مِلْشِدِهْ بَاشِدِ وَبَعْدَ ذَلِكَ
 مَنَاقِي مَنَافِعِ صِرْفِ مَدِ خُرْجِ زُوَارِ شُوْدِ بِيْدِنِ دَسْتُوْرِكِهْ هِرْبِكِ اَزِ زَابِرِنِ مَسَافِرِنِ رَاكِهْ
 بِحَكْمِ اِحْتِيَاجِ دَرِ دِيَارِ فَرِضَا حَيْتَ اَجِ وَبُوْفُوْرِنَا تُوَانِي دَرِ عَالِهْ مَسْكِنِ تُوَانِكِرِ بَاشِدِ بَا
 بَعْرُوضِ امْرَاضِ وَعِلَلِ اَزِ عُوْدِ مَسْكِنِ دُوْرِ مَانِدِ هِرْبِكِ ذَا اَنْ بِيْجُوْرِ دِيَارِ قَبْرِ بِيْجُوْرِ تَاكْتُوْرِنَا

باختیار ستولی بطریق مألوف رعایت این سبیل نمایند و قولبت این موقوفات با نام الحنفی
 باجناب واقف موفق و من بعد با اولاد او تا توالد و تناسل باشد که خمس حاصل از ابر داشته
 و مابقی را بتفصیل مذکور بمصرف رسانند و بعد ذلك تعلق بمتولی سرکار فیض آثار داشته
 که عشر حاصل از حق التولیه برداشته مابقی را بمصرف رسانند و قفا شرعیاً
 مؤتداً بسعی عالی حضرت آقای عزت پناه اتمام پذیرفت کتبه محمد خان فرارش عمل ^{مستند} شریف

کاروانسرای امام جمعه

این کاروانسرا از بناهای مرحوم حاجی میرزا عسکری امام جمعه مشهد است بنای آن از
 آبرو کج و مشتمل بر سه طبقه عمارت و در عقب آن طویله دو طبقه نباشد که در بالای
 آن بعضی از زوایا منزل میکنند در سردر این کاروانسرا بخط ثلث جلی این عبارت
 مسطور است (قد امر بابداع هذه العمارة فی زمن السلطان العادل والخاقان
 البادل محبی الدین ناصر شرع المبین ظل الله تعالی فی الارضین السلطان ناصر الدین
 شاه قاجار السید الجلیل و العالم النبی خلاصه السادات زبدة الاطیاب اشرف الحاج
 والمعتمدين قدوة المحققين وفخر المجتهدین امام الجمعة والجماعة حاجی میرزا عسکری ^{رضی} فی

کاروانسرای اوزبکها

این کاروانسرا از بناهای قدیم و بنایی آن غیر معین از اهل قباينات بوده کاروانسرای
 بسیار بزرگی است از ای سه طبقه عمارت که حجرات فوقانی را زوایا و کسبه الجریبا
 منزل قرار داده و واسطه را بتجار و محتانی انبار است کتبه این کاروانسرا بخط ثلث است
 که بر سردر کاروانسرا بر خشت کاشی باین عبارت نوشته اند (قال رسول الله صلی
 علیه و آله سددن بضعة منی بارض خراسان مازارها مکروبا لانفس الله کریمه

ولامدبُّ الاغفر الله ذنبه وقال الرضا عليه السلام من زارني على بعد ذاري اعينه
 يوم القيمة في ثلثة مواطن حتى اخلصه من اهلها عند تطاير الكتب هبنا وشمنا لا و
 عند الصراط وعند الميزان في اثني وسبعين ومائتين بعد الالف من الهجرة النبوية
 عالیشان آقا محمد علی شبرازی اتمام یافت کتبه محمد حسین الشجید المشهد

کاروانسرا ذرار الزوار

در بالای دژین کاروانسرا نوشته اند (في ازمنة الدولة البهية السلطانية وانا
 المملكة الشريفة السلمانية سيد السلاطين في الخافقين واعظم الخواصين في العالمين
 قوتاً للسلطنة مؤيداً بالعدل والانصاف مشيداً للخلافة..... انجم سلاطين العرب
 العجم السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان المؤيد المظفر
 من الله الغني شاه سلیمان الصفوی الحسینی بهادرخان خلد الله ظل عاطفته علی
 العالمین وازین واستسعی بتوفیقات الواقف مؤید الدولة من ما حضر مال خالص
 محمدخان طاب ثراه وزآیر بیت الله وزوار هذه البقعة الشرفیة والروضة الرضویة
 الله له بهما من لطفه الخفی والمولی الساعی ترا باقدام الزائرین مهتد المشهد
 تاریخ کتبه در بالا و بخط خفی است سنه ۱۲۰۰ و فود و هشت در زیر این کتبه مرقوم است

در زمان شاه عادل که ز عدل نبت در دهر عدل باش ممکن

داور ملک سلیمان که بود عالم فتنه بعهدش امین

ساخت ابن بقعه سنی احمد هجر زوار امام ضامن

کفت تاریخ بی اتهاش دار زوار امام ثامن

من زاره فی الله عارف حقه فالمشی منه علی الحجیم حرام

زوار آستان توار شیخ تابشاب کرمصبت کند بطاعت بوحشا

پیوسته بجز لطف ترا جز و مدبو جزش بر معاصی و مدس دهد

کتبها و خطوط اماکن مختلفه

کند خستی واقع در محله نوقان مزار امامزاده سلطان محمد است که بهیچند واسطه شبید

سجاد سلام الله علیه میرسد کتبه دور مزار از قرار ذیل است

ابن روضه که عرش زفرش منور است و بر بقعه که خاک درش مشک و عنبر است

صد ز روح کلش فردوس مجرب است

زانو که مضجع کل کلزار احمدی سلطان محمد آتش فرخنده اختر است

خورشید آسمان سیادت که از نسب سبط جلیل خضر موسی بن جعفر است

بر سر در بقعه پیر نالاند و زمر قوم است (اللهم صل على النبي والوصي والبتول والسنين)

والتجار والباقر والصادق والكاظم والرضا والتقى والتقى والعسكري والهادي محمد

في ايام دولة السلطان الاعظم والخاقان المعظم حافظ بلاد الله وناصر عباده الله ابو المظفر

شاه سلطان محمد خدا بند خدا الله ملكه و سلطانة بسعي و اهتمام بنده درگاه خواجه قنبر علیه

ابن خواجه حسین نام البرذاری شد در میان بقعه مسطور است

آمد بجنب تربت جد بزرگوار خوشوقت کشت آمدن او روان پیر

شب خواب بدش که بصد خوبی کرد بد فوهار جوانی خزان پیر

کر پیر نال خوری و کر طفل خورد زهار بر مزار که از آستان پیر

اولاد پیر که نشود تا بر زخیر با داهمیشه زاده از دودمان پیر

هذا مرقدمرحت پناه حاجی محمد فاضل ولد حاجی شاه محمد علی در کبرین بقعه نوشته شده

رفت چون درویش قاسم از جهل
 مرغ رو خوش گشت فارغ از تعب
 همچو طفل غنچه از روی نسط
 داشت خایم خنده در زب لب
 خیمه تابیرون زد از باغ جهان
 مرده شد روز کل و بلبل چو شب
 اهل دانش را بسی دُخاک کرد
 می بود منظور او فضل و سبب
 غوطه خورد چون صد در بر فکر
 سال فوتش از خرد کرد دم طلب
 بی تأمل عقل گفت آذر بکو
 دفن شد در مقدم پیر از ادب

در سنگ مین مسجد جنب انامزاده محبتی نوشته شد

در زمان شه ستاره چشم
 شاه عباس فخر دولت و دین
 آنکه تادیده در کفش رضوان
 کرده از شرم ترک خلد برون
 محرم مرف صنفا بنهاد
 حاج کعبه هشت آئین
 پاک دین مهربان علی کعبه بود
 یکی از شعبان خسرو دین
 مسجد ساخت کن صفا خورشید
 پیش او بر زمین نهاده جبین
 تادعا کرده در او از فیض
 درود هزاره کاندین
 انداز بهر سال تار بخش
 بدت معمور از آسمان برین

کتبه ابوان مُصلی بکطرف دور ابوان سون مبارک تبارک الذی بیده الملك و طرد بکردوس
 در ابوان سوره بَسْمِ اللَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَبْنَانِ ابْوَانِ دُو طَرْفِ طَاقِ نَمَا آيَةِ الْكُرْسِيِّ وَدِدِ
 طَاقِنَامَى وَسَطِ سُورَةِ سَبْحِ اسْمِ رَبِّكَ الْاَعْلَى وَرِوَسَطِ طَاقِنَامَا آيَةِ قَدْرِنِ تَقَلَّبِ وَحَمَكِ فِي السَّمَآ
 وَدَرْمِيَانِ ابْوَانِ حَدِيثِي رَحْمَتِ اِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَاشْعَارِ ذَبَلِ نَبَزِ دَرْدِ وَطَرْفِ
 اِزَارَةِ ابْوَانِ مَرْقُومِ اسْت

بدو و سلیمان شه کامکار که سنک وجودش جهانرا نظام
 فلک بارگاه و کواکب چشم سکندر و قاروقباد احتشام
 بتوفیق فریاد کن فکنان بتأیید معمار بیت الحرام
 بالهام حی الذی لا یَمُوت بفرمان نواب عالم مقام
 ابوصالح آن صد دهن کز ازل بود دولتش تا ابد مستدام
 بکاروی و سعی حاجی ملک که در کارها باشدش اتمام
 ز بر جهد کرد از ره صد کشت بانکد زمانی مصلی تمام
 چو مستغنی از بهر تاریخ آن نهادم بجزای اندیشه کما
 بکوش دلم گفت پیر خرد بود این بنا جمیع خاص و عام

کتبه سقاخانه خبا بان بالا محاذی دارالشفای چند شعر از اشعار مُتَمَتَم است
 در سردر دارالشفای بر سنگ نوشته اند (باشای به عهد دولت ذاری دهن پناه و زین
 سلطنه خسرو ترا جاه افخم الخواقین و اعظم السلاطین شرح شریعه سید المرسلین
 ابوالنصر ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه الی دارالقرار و اوان ابان و حکم الی نور
 حدته سلطنه و بختباری نواب کامیاب کردون و قار ملکزاده ازاده جم اقتدار شاهزاده
 حاتم السلطنه العلیه العالیه لا زالت ذات فتمه و تولیت جناب عفران
 ناب مرحمت آثار پیکانه سلیل عترت اطهار مقربا المحض الرضوة مبرز اجعفر خان الملقب
 بشیر الدوله اختراع ابن عالی بنا برای صوابنمای رضوان جابگاه شد ولی بعد از
 شروع در این عمل اجابت دعوت پیک اجل نمود نخل ارجمند ایشان مبرز احمد صادقان
 سرتیپ کتبا و سبله جو شد از جناب قدوة الفقهاء و المجتهدین ثقة الاسلام حاجی شیخ

محمد رحیم اطال الله بقائه که اتمام اینکار بدستبازی الشریعتمدار شود ایشان هم اجابت
 نموده در شهر ذیحجه الحرام اتمام پذیرفتند کتبه محمد حسین
 برسنگ سرد حوالی کویچه باغ طاووس نوشته است (وقف جناب سید الشهدا علیه
 زدشش دانق حوالی ملک خود را که واقع است در محاذی حمام صاحبکار حاجی میرزا حبیب
 رشتی ولد مرحوم حاجی حسینخان قاجار مشرف کارخانه زواری که در شبهای جمعه وضو
 خوانی نمایند و تولیت نام الحیوة با خود واقف است بعد از فوت او بارشدا و اولاد ذکور^{۱۲۹۴}
 (اهالی مشهد خانہ زاحوالی میگویند)

در پان مسجد سر پوشید برسنگی نوشته است در زمان دولت پادشاه جمجاه الکلا
 ابن السلطان و الخاقان بن الخاقان فتح پادشاه قاجار خدا الله ملکه تعمیر این بیت الله نمود
 نواب مستطاب الا القاب ستوره سرا پرده عصمت و کامکاری طایفه بیت الله الحرام
 و زائره الرکن و المقام نواب علیه حاجیه صبیحه عالیجاه مرحمت و غفران پناه حسینقله
 خان قاجار طاب ثراه بوساطت جناب مستطاب مقرب الخاقانی کف الخاج و المعتمرین و زائر
 قبر رسول رب العالمین حاجی عبدالله خواجه بکبابی کان بقالی را که واقع است در مقابل
 مسجد و رقی از نواب مستطاب شاهزاده کامکار و الابنار شجاع السلطنه حسنعلیهم
 اذام الله تعالی عمر صاد رشده که دکان مزبور از حواله جات و صادرات و وجوهات
 دیوانی مستمری و غیر مستمری مرفه الحال باشد از وجوه مزبوره هر ماهی یک عدد در بالبحجه
 و ظیفه تسلیم خادم مسجد مزبور نمایند و باقی را بجهت سوخت و شنائی و بوزن و تعبیر
 صر نمایند و هریک از کلانتران و کدخدایان و رؤس سفیدان اصناف کمزاحم دکان شوند
 بلغت خدا و نفعین رسول گرفتار شوند ۱۲۴۳
 در کتبه

در تکیه مبرز اجانی در چهار باغ مرقوم است (وقف مؤبد و حبس مفضل شرعی نمودند
عالمقدوان مبرز ابابا و مبرز اشرف مبرز احمد علی و مبرز احسن ولدان مرحوم مبرز احمد
بغابری شریف الحسینی ابن جسنده را که اراضی آن از والد آنها با آنها منتقل شده بود
از برای تغزیه ذاری حضرت امام حسین علیه السلام که ثواب آن بار و اح والدین آنها عاید
کرد ^{۲۶۱}دین

بر سنک دیوار قدمگاه واقع در قلعه مسطور است (وقف نمود تقوی شعار حاج
الحسین الشرفین حاجی حقنظر ترکان مقبره واقعه در تکیه بکناشبه را بر خود و اولاد
خود و دیگر بر احمق و دخلی در مقبره مذکوره نیست اگر کسی ازاده مدفن بی اذن او گذاشت
باشد از شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و اله بی نصیب گشته بلیغند خدا و پسرین رسول گرفتار شود

هر کس بد ر شاه بخف زاه کند نعلین صفت سجد و لخواه کند

نقش قدش را بلجد بر دم از آن تا تربت من کار قدمگاه کند

در سردر حوض چهار باغ ابن اشعار بخط نستعلیق بر سنک مرمر حجاری شده است

در زمان خسرو عادل که چرخ در همه دوزان چو او را و ننداید

بگردل فتح پایشه آنکه بحر قطره آبیست کز دستش چکید

ز امر اسمعیل خان کز لطفش در خراسانش بجزاری کزید

مهر لطفش باعد و و نیکخواه ز هر تبریا کست از بیم و امید

تا که شد نمیز این کوثر شمال آب چو انرا کس از خجالت ننداید

مبرز انور و چون سابعی شد زین زلال قبض جامی در کشید

بود مفتون بجز تار بخش مال کز صبر بر خامه مضراعی شپید

گفت بر باد شهید کربلا نوش آب لعنتی کن بریزد
 این بود خطوطی که در اغلب اماکن مشهد نگاشته شده اگر چیزی از قلم ائمه باشد عقوبات

مقبلة بنو ابي ربيع

یکی از اماکن مشهوره مشهد مقبره خواجہ ربیع بن خثیم رضی الله عنه است که از فواید نما
 و مشاهیر تابعین با حسان میباشد این مقبره در میان باغی واقع شد که از دروازه نوقان
 مشهد تا آن باغ شهنزار و هفتصد قدم است قبته عالی با تکلفی بر بالای تربت خواجہ
 ساخته شد و اصل بقعه را از داخل بروجه تربیع طرح ریخته اند و از هر قسمتی دو شاه نشین
 در هم اخرج نموده اند و ازین جهت دروز بقعه دوازده ضلع بهم رسانیده است و آنرا در
 متوازست یک جنوبی و دیگری شمالی قبر مرحوم فتحعلخان قاجار طاب ثراه جدا جدا سلسله
 جلبله قاجار به درینار داخل از باب جنوبی در ضلع اول از اضلاع دوازده گانه واقع شد
 و شرح سنک و کتیبه آن بنیاید مضیح خواجہ ربیع در وسط حقیقی این بقعه میباشد
 و صندوق چوبی غیر مشبکی بطول دوزرع و یک چارک و عرض و ارتفاع یک ذرع بر روی
 آن گذارده شد و روی صندوق با نخنه بشکل روی غماری پوشیده است تمام این صندوق
 برنک سور بنی ملون و بورق زرد معمول مخطط است و دوازده درازاره کاشی خشت هشت
 خلی خوش صنعت و خلی خوش جنس میباشد و در میان هر خشت هشتی نوشته است با حفظ
 و ارتفاع ازاره با سنکی که زبر کاشی کار کرده اند دوزرع است و در هر بقعه از درون
 پنجاه و شش ذرع و دو کبند بر روی هم دارد که ارتفاع کبند و روی از کف زمین بدست
 ذرع است و روی آنکبند کاشی خوب بوده و کتیبه در داخل بقعه بمخط ثلاث و قلم عاصرا
 عباسی کج بری شد و متن کتیبه لاجورد است و خط سفید و عبارت این (عن جابر ابن

عبد الله الانصاري رضي الله عنه قال لما نزل قوله تعالى يا ايها الذين امنوا
 اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم قلت يا رسول الله قد عرفنا الله ورسوله
 فمن اولوا الامر الذين قرأ الله طاعتهم بطاعته فقال صلى الله عليه واله هم خلفائي باخواني
 وائمة المسلمين بعدي اولهم علي بن ابي طالب ثم الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم
 محمد بن علي المعروف في التوراة بالباقر وسيد ركة باخبار فاذا القيتة فاقرأه السلام مني
 ثم الصادق جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علي بن موسى ثم محمد بن علي بن محمد
 ثم الحسن بن علي ثم سميتي وكنيتي حجة الله في ارضه وبقيته في عباده ابن الحسن علي ذلك
 الذي يفتح الله عز وجل علي مشارق الارض ومغاربها وذاك الذي يغيب عن شعبه
 واوليائه غيبة فلا يثبت فيها علي القول بامامته الا من امتحن الله قلبه للايمان
 قال جابر فقلنا يا رسول الله فهل لشعبته انتفاع في غيبته به فقال صلى الله عليه
 والذي بعثني بالنبوة انهم يستضيئون بنوره وينفعون بولايتهم في غيبته كانتفاع
 الناس بالشمس وان تجلها السحاب باخبار هذا من مكنون سرا الله ومخزن علم الله
 فآتمه الاعن اهله قال العلامة في الخلاصة ربيع بن خثيم بالخاء المعجمة المضمومة
 والخاء المنقطة فوقها ثلاث نقط قبل الاء المنقطة تحتها نقطتين احد الزناد ^{الثبات}
 كتبها العبد الراجي علي رضا العباسي في سنة ست وعشرون ^{كل} والفاء من الهجرة
 دور كتب خواجه ربيع از خارج چهل وسته ذرع است وكتبه ان بنز بنجاء علي رضاي
 عباسي در نهايت جودت وشرع ميسود با بنعبارت قال الله تعالى الا ان اوب الله
 لا خوف عليهم ولا هم يحزنون قال رسول الله صلى الله عليه واله در اينجا حديثي در صفة
 اولياء الله نوشته که اغلب کاشي آن ريخته شده و ختم ميسود با بنعبارت (قد انجزه)

هذه شاه عباس الجبني الموسوي الصفوي وخلال سطر بعرض نوشته است
 كَتَبَهَا عَلِيٌّ ابْنُ الْعَبَّاسِ

بنای قبه خواجه ربیع از بیرون بشکل مثلث و در هر سمتی ابوابی ساخته شده و در
 جلو چهار ابواب چهار حوض است در مقابل ابواب واقع مابین شمال و مغرب بفاصله
 هفت قدم صغفه اینست مندرس که بروی آن قبور ثلاثه سید ابوالفضل محمد حسن ابن ابی طالب
 اصف الدوله و محمد علی خان بوادرش و امیر اصلاخان پسرش میباشد عرض باغ هزار

خواجه ربیع از مشرق بمغرب و پست سی قدم طول از جنوب بشمال سیصد سی قدم
 اما سنگ مرمر مضجع مرحوم جنتی مکان فتحعلیخان قاجار طاب ثراه را پانزده کوه و نیم عرض
 و یکدفع و پانزده کوه طول و نیمدفع قطراست در روی قبر ابتدا نموده باین عبارت
 (ان الباقی و کل شیء هالک الا الله محمد رسول الله علی ولی الله) بعد از قطع

بخط نستعلیق مسطور است

در ریغ از خان و الاشان قدر قد قضا فرما	اساس عدل و انبیا بنای شرع را بنا
جهان عز و شان فتحعلیخان آن فلک قدری	کذا از وی شرف قاجار ز احق در جهان بنا
درد در پای تمکین آن بلند قبال فرزانه	که بودی در خورش و خاقان اگر مید کرد زبان
زین کشتی بخود نازان فلک در هو کشتن تازان	نمودی در صفت هجرت چو آغاز سرافشان
عدو کجمله اش در یک زبان نومید کرد بد	معا کرد ز زمان طالع چو شورش و شید نور
برای دفع باجوج ستم سید شکر محکم	بعالم تبع او آن سد و او است کند ثانی
ز عالم رفتن که در غم او خلق را دادم	غرور بزد و جزع دیده ها با قوت زمان
شهادت یافت آن نوجوان و کرد کار آخر	هست خلدان دادش بدل زین دار ظلمانی

سؤال نیاں تاریخش چو کردم از خورد کفتا مقامش سنا به طو در پناش لطف بزدان
 دور این قطعه چهارده معصوم منظوم شیخ جهانی علیه الرحمه کتبه شده است
 مدخل باغ خواجه ربیع عبارت از سردری عالی و طبقه با آجر تراش نباشد و عبا
 انوری یک عمارت سه قسمتی است که سمت وسط و الا نه است که دو طرف آن دو ایوان دارد و بدو
 اطاق که اطاق چهار و بیاض بطرف بقعه باز میشود در بالای دو طرف بیرون سنگی تقریباً
 بشکل دهنه طاق که شکلاً ما مونیست عبارت از بل در آن سنگ منقور است
 در این عمارت رفیع آستان فلک اساس و این بنای منبع البیان عرش مناس اعلی حضرت
 سلطان سلاطین عالم فریاد فرمای سلسله بنی آدم حافظ بلاد الله و ناصر عباده الله
 ظل الله ترا عبته سید المرسلین و کلیه آستان امیر المؤمنین مرجع مذهب حق ائمه و
 السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان شاه عباس الحسینی و
 الصفوی بنارنج هزار و سی و یک هجری یعنی کترین غلامان دعا گوئی الخ الرضوی الخادم
 اتمام یافت بالای طاق سردر که رو بجنوب است و دو طاق جنبین که یکی بنقطه ما بین جنوب
 و مشرق نظر مینماید و دیگری بنقطه ما بین جنوب و مغرب کاشی غیر معرق بسیار خوب است
 در برابر سردر خواجه ربیع تقریباً بقاصه دو پست و پنجاه قدم آبنبار بسیار معتبر است
 ملو از آب در بالای مدخل آبنبار و لوحه از سنگ است یک سنگ که در بالای است
 تاریخ تعمیر آبنبار را که آقا محمد صادق مستاجر موقوفه بقعه خواجه ربیع از مال خود تعمیر
 کرده نوشته اند و سال تاریخ هزار و دویست و هفتاد و دو مینماید لوح دیگر در زیر
 آستان این اشعار در آن منقور است

در عهد سلیمان شاه عالم قبل خورشید سیر بر شرف و غیر جلال

همشهری میرزا محمد طالب ام کلثوم خانم از مال حلال
 در خواجہ ربیع بن خثیم از سرصد و ز بھر ثواب بوم لا ینفع مال
 بنیاد نمود بر کوه همچو پشت حوضی از آب زندگی مال امان
 کرد بدبستی میرزا صد الدین این طرف دنیا تمام بی نقص و زوال
 تاریخ بنای این مقام دلکش صالحی از پیر عقل چون کرد سوال
 ناکه از غیب هاتنی گفت خوب لغت بیزاید کن بنوش آب حلال

بگذرد و جنّت کاو ملک موقوفه خواجہ ربیع در حوالی بقعه صیبا شد که باب قنات
 آبیاری میشود باغ هم از همان آب سبز آب میگردد و این قنات موسوم بقنات خواجہ
 ربیع و مخصوص باوست

بلوکات مشہد مقدس

یکی از بلوکات ارض اقدس بلوک بتادکان واقع در شرق و شمالی شهر است که بقبر یادوست
 پنجاه قریه و قلعه و مزرعه دارد همه آباد و وصل بشهر و این بلوک از سایر بلوکات طولاً و
 عرضاً و سبقت و غله خیزتر حاوی دوناچه پشتکوی و پیشکوه و دو تریب مزرعه آن تا
 شهر چهارده فرسنگ است و اغلب مزارع این بلوک علاوه از کدوم و جو خوب است بلوک
 هم میکارند بعضی مزارع از رود و برخی از قنات سبز آب میشود یکی از مزارع این بلوک
 در دو فرسنگی شهر و موسوم بکرمابست چشمه آب گرمی دارد

یکی دیگر بلوک سرجام است در جنوب شهر واقع و از چهار فرسنگ الی دوازده فرسنگ
 از شهر در راست پنجاه شصت قلعه و قریه و مزرعه دارد و آب اغلب مزارع از قنات است
 یکی دیگر بلوک بیوه زن صیبا شد که از چهار الی هفت فرسنگ از شهر مسافت دارد قبضه

این بلوک نیز موسوم به پیوه زن است در پشتکوه و در جنوب مشهد واقع از سمتی بحمال
و محال نیشابور و از طرف بلوک سرخام و حد دیگر آن بلوک اردستان و در خانه کوچکی
از دره پیوه زن جاری و بمن سرخام و دهات نیشابور و در سلطان آباد از قریه های
این بلوک معدن نمک هست

یکی دیگر بلوک اردستان مشهور به از قد (از غد) واقع در حمال جنوب مشهد و بعد از آن
شهر از سه فرسنگ الی هفت فرسنگ و مجموع قری این بلوک در کوهسار و دره های صعبت
چهار رودخانه این بلوک را سبز آب بنامد رودخانه بار و از قد که به بند گلستان میریزد و در
خانه حج و مغان که فاضل آب آن بطریق میرسد در نزدیکی قریه مغان از قری این بلوک غاری است
غریب که دهانه آن بسیار وسیع است کوبند تا بک میدان آب زاه غار طوری و وسعت دارد
که پنجاه سوار بصولت عبور میکنند در رفته های این مسافت از سقف غار آبی میچکد و فوراً
مبجل میشود بنحویکه نیم ستون در سطح غار و نیم دیگر در سقف غار پدید آید و چیزی مانند
که این هر دو بهم وصل شود این محل غار را آب چکان میگویند راهها و شعبه ها در غار هست
و در شعبه فضاها و حوضها و چاههای عمیق و در یکی از فضاها الطاقی وسیع است و در
عمیق که عمق آنرا نتوانسته اند معلوم نمایند لکن در وسط دریاچه محلی است ناشوبه مانند
که عرض آن بگذرع و عمق آن زیاده از یک چارک نیست اکثر اطاقهای غار را کو با مخصوصاً چهار
و مقرنس کرده اند و اهل ولایت حکایات عجیبه از این غار دارند در قریه از قد که قصبه
ارومه است مسجدی با صفا دیده میشود که تقریباً پانصد سال قبل ساخته اند و چنان عظیم
در درج مسجد هست که جوف یکی از چهارها دکان بزرگی است مدرسه هم برای طلاب
در این قریه ساخته شده است

یکی دیگر بلوک جاغرق است از سیلابات بسیار خوب مشهد که بنزهت و صفا و لطفاً آب اعتدال
هوام معروفست مسافت این بلوک از شهر از سه فرسنگ الی پنج فرسنگ است ترقبه نیز جزو
این بلوک است خود بلوک عبارتست از جاغرق و عنبران و طرق دره و ترقبه و حصا و گلستان
و نضوح آباد راه عبور زوار و قوافل در تابستان از نیشابور از این دره است ترقبه قریب

شماره چهار برج که داخل
آن از طرف مشرق است و در
برج کوچک در طرفین آنست
و در وسط آن
فطره بنیان شده و در
مدوازه پنج ذرع

پانصد خانوا جمعیت قلعه دارد قلعه ترقبه را معروفست در سنه هزار و دویست و دوازده
بیکان بخارانی محاصره کرده و وزن ابراهیم خان حاکم آنجا انقلعه را حفظ نمود دو ماه محاصره
طول کشید غایت با بار و ط یکی از برج آنجا را بیکان خراب نمود مع ذلك بعلبه بر آنجا دست
بناف ناچار صلح کرده مبلغی نعل بخاکرفت و گرفت بندگوسد کلستان معروفست اینست
که از اینبه صفویه میباشد طول هشاد ذرع و عرض پانزده ذرع و عرض بالادوازه
ذرع و نیم و آنچه از ارتفاع آن حالا از گل بیرونست پانزده ذرع میباشد بنای سد تمام از
آجر و سنگ و آهک است آبها که بند کلستان را در بنهار تشکیل میدهد رودخانه
جاغرق است رودخانه بار و رودخانه هرز و رودخانه ما بان بعد از عمید نور و زسناه
اب این سد بواسطه منافذ مصنوعی که ساخته اند بدرجه بحوالی شهد آمد بمصرف ذراعت
میرسد و مسبل این رودخانه از قدیم الایام قابلد روازه اراک مشهد پیدا است که داخل خندق
مشهد میشود و حالاهم مجرای آبی که از سد میرود میباید از وسط همین مسبل است

در مسجد ترقبه این اشعار مرقوم است

در زمان شه بنجوم سپاه افتاب سپهر حشمت و شان
شاه عباس ثانی آنکه بود حاجب دگر تکی و خاقان
از غلامان جسد صندد زبده اهل خیر خواجر زمان

ساخت بجز ثواب از ره صدق این نکو مسجد فلك بنیان
بهر تاریخ هاتقی کفتاه قصرها یافت جای او بجنان

در مسجد علنای جاغرق مسطور است

در عهد پادشاه جهانگردین پناه عباس شاه خسر اقلیم عدل و جود
که او آن جناب پادشاهی کاستان او بو تر هزار پایه ازین کیند کبود
احسان شاعر شاه حسین آنکه روزید صدا با لطف بر رخ اهل طلب کشود
از شرط اهتمام بتوفیق کرد کار دار العباده کرد بنا از پی مجود
تاریخ سال او طلبیدم ز عقلم کفشد ای چون خلیل کعبه حاجی بنامود

در قریه کلیستان بالای آب بنار نوشته است

در زمان شهری که عالمیان زید ال جمدش خوانند
تاجداری که در جهان کپی بیشتر از سگندش خوانند
پادشاهی که از علو جلال میند رای قیصرش خوانند
شاه جم احتشام شاه صبغی که شهان ذوالمظفرش خوانند
شهری شاهزاده بانوساخذ که بگوثر بر برش خوانند
حوض آبی که عکس حوض فکند خلق مرات کشورش خوانند
حاجی کعبه که از عصمت صد پاك گوهرش خوانند
عشواش چه چون بر افروز قدسبان مهر نورش خوانند
حوض چون شد تمام تشنه آب چنوان و گوثرش خوانند
سال تاریخ منبع فیض است خاسبان عشر کترش خوانند

بالحمله این بلوک از جمیع بلوکات مشهد آباد تر و مبوه آن زیاد تر و اهالی با تمول و ثروت اند
 یکی دیگر بلوک شاندر است در دامنه واقع و محدود است از سمتی بکوه تپه نیشابور و از
 طرفی بقصبه کاهو از طرف دیگر وصل بخاغر ق میناشد و در خانه نیز در این بلوک جاریست
 و این ناحیه بهترین بیلاغات مشهد میناشد قصبه کاهو محلی معتبر و در میان کلمکان
 شاندر واقع است و قصبه اسجیل که نیز در همین حوالی است و قصبه دولت آباد در این
 سمت واقع و جزو هیچیک از بلوکات نیست بعد فتا شاندر نیز از مشهد از شش الی هفت فرسنگ است
 یکی دیگر بلوک کلمکان است از طرفی با اسجیل و دولت آباد از سمتی بخاک چناران از سمت دیگر بخاک
 نیشابور متصل است مسافت این بلوک از شهر هفت هشت فرسنگ میشود آب این بلوک از رود
 خانه است که از چشمه سبز میناید و از وسط قصبه کلر نیز میگذرد قنات متعدد هم دارد تقریباً
 قلعه قریه دارد و طایفه در این بلوک ساکن اند یکی از آنهاز اتاجیک گویند که هم آنها فارسی
 زبان و در قصبه کلر نیز سکنی دارند طایفه دیگر ایلات کرده هره کانلو (حمره کانلو) که در بیلا
 قلعه خات و مزارع کلمکان جای گرفته اند

یکی دیگر بلوک اخلومداست که سابقاً جزو چناران بوده مسافت آن تا شهر زیاده از ده فرسنگ
 و در خانه از این بلوک نیز جاریست اخلومدا در کوه پیایه واقع و قصبه آن چهار صد خانوار جمعیت
 یکی دیگر بلوک چناران است سمت شمال محدود بخاک قوچان و از جانب جنوبی میان ولایت و
 در زاب طرف غربی و جنوب غربی آن کلمکان و شاندر واقع و در شرقی و در کان است و در خانه چناران
 دو شعبه است منبع یکی فیزی و دیگری اخلومدا و هر دو از سمت نیشابور و جاریست قصبه چناران
 که پیش از این خیل آباد بوده حالا سیصد خانوار سکنه دارد آب آن آباد که مرحوم نایب السلطنه
 رضوان خاکیگاه عباس میرزا طالب شاه در مطبخان رضا قلیخان قوچانی بغله گرفتند در این ناحیه

و آثار قلعه آن باقیست دهات آباد دیگر نیز درین بلوک بسیار است
 یکی دیگر بلوک میان ولایت است در سمت مغرب شمال شهر شهدا ابتدای آن از دوازده بالا
 خنیا بافت و انتهای آن سه فرسخی چناران که هشت فرسنگ طول است و در خانه کشف رود
 شهر طوس که در جلد اول مطلع الشمس شرح آن مذکور شد در این بلوک میباشد همچنین
 عباس (کلب) جاده چناران نیز از میان بلوک امتداد یافته است سبصد پنجاه قلعه
 و قریه و مزرعه آباد حاصل خیز این بلوک را تشکیل داده و ما لکن که اعظم و اشرف شهر است
 از این املاک منتفع میگرددند زراعت اینجا غله و حبوبات و شلتوک و ترباک و غیره است
 یکی دیگر بلوک چولانی خانه است مسافت آن تا شهر شهدا از شش الی ده فرسنگ است
 این بلوک در کوه پاپه واقع و حد بکلات و حد بنجطل آباد تبادکان و حد بدزاب و حد بزرگ
 دارد چند قریه و قلعه و مزرعه در اینجا است حاصل آن غله و ترباک و آن از رود و خاک کشتیز
 آن مار و شک میباشد علاوه بر بلوکات مزبوره با ^{بلوک} نام ناصربه که سابقاً آنرا سنک تبت میگویند
 در شش فرسنگ و در مشرق شهر واقع است مرحوم سلطان مراد میرزای حنم السالطنه این بلوک را
 آباد نموده قصبه این بلوک قلعه ناصربه است و اینرا از شش دشته قنات از بند تبت معروفند
 ناصری که مرحوم حنم السالطنه ساخته و آبهای کوهستان سرخام و تربت در آن جمع شد و بجر
 حیم آباد رفته کشت و زرع میشود شش هفت قلعه و مزرعه در این بلوک آباد شده است

فصل پنجم

در حوالی شهدا تقریباً در طرف جنوب کوه تبت معروف بکوه سنکی و در جلوان ایوان تبت که
 آن تبت نیز باست طول سی و نه پار و ارتفاع آن غیر از ارض صد می خشت جنبین ایوان دو طبقه
 و دو کوشوار دارد و در عقب کوشوارهای فوق طاقت جلوان و کوشوارها با خشت ^{اند}

یکی دیگر بلوک در نزد
 دود در تبادکان واقع میگردد
 چولانی خانه است که در
 میان بلوک چناران و چولانی
 است و در کوه پاپه واقع
 است و در حد بکلات و حد
 بنجطل آباد تبادکان و حد
 بدزاب و حد بزرگ دارد
 در شش فرسنگ و در مشرق
 شهر واقع است مرحوم
 سلطان مراد میرزای حنم
 السالطنه این بلوک را
 آباد نموده قصبه این
 بلوک قلعه ناصربه است
 و اینرا از شش دشته
 قنات از بند تبت معروفند
 ناصری که مرحوم حنم
 السالطنه ساخته و آبهای
 کوهستان سرخام و تربت
 در آن جمع شد و بجر
 حیم آباد رفته کشت و
 زرع میشود شش هفت
 قلعه و مزرعه در این
 بلوک آباد شده است

باقی را سنگ صاف با کج کار کرده در جلو ابواب قطعه سنگی است طول آن موافق ^{هسته}
 ابوان و عرض آن ده کمره و قطر آن آنچه از خاک بیرون است نیم ذرع در میان ابوان قبر
 مرحوم میرزا ابراهیم ناظر است جد سلسله سادات رضویه که اولاد آنها پست به
 پست نظارت آستانه مقدسه را دارند در ابوان محرابی است و در پیشانی محراب
 بخط نستعلیق این اشعار حجاری شده

این عمارت بدو در شاه صفی بزمین آمد از نجست نعیم
 حوض پیش عمارت شرکوتی مهده باد کوش و تنیم
 کفت فخر از برای تاریختر عالم است و مقام ابراهیم
 سه هزار و چهل و هفت اقمه پیر محمد الحافظ رهنر جهان رباعی ذیل در محراب
 حجاری شده است

کردند مژین این رواق از دو طرف تا کرد بنایش خلف شاه نجف
 یک نصف از آن مقبره کشت چو خلد از نصف بگر مسجد باغ و شرف
 حوضی در جلو ابوان است طولاً پنجاه و پنج پا و عرضی و هفت پا این حوض از پاشویه که نیم
 ذرع از کف زمین بالاتر است و یک از آن بالای آن و دوده حوض همه مفروش
 بسنگ است و قطعات سنگ دو ذرع و یک ذرع مربع باشد شکره قطر تراشیده شده
 و جمیع سنگها عبادت از یکصد و بیست و چهار پارچه است در جلو بیرون ابوان قبر
 میرزا خلیل کاشی منشی پاشی مرحوم حاتم السلطنه سلطان مراد میرزا است و شعر مسطور در
 ذیل تاریخ فوت او است که بر سنگ قبر نقش کرده اند
 بنا گمان زمینان شد یکی برون گفتا که شد مجلس محمد خلیل بن احمد

توابع منعلقبیر مشهد مقدس

حافظ ابرو و غیره مرتفعه مشهد و تعمیر کبند حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را به
سوری بن المعتر که در او آن سنه چهار صد بیست و هشت هجری از طرف سلطان محمود
غزنوی والی نیشابور بوده است نسبت میدهند و در تذکره سمرقند او را ملقب بجید
خراسان خوانده است (حکیم فردوسی پدر او علیهما الرحمه باغبان او بوده اند و تخلص
حکیم ابوالقاسم بفر دوسی از این جهت است

در سال پانصد پانزده که زمان سلطنت سلطان ملک شاه سلجوقی بود در طوس فتنه عظیم برخاست
و سببش آن بود که علوی مشهور در روز عاشورا با جمعی از فقهای نزاع کرد و از طرفین زبان به
طعن و لعن کشودند و فتنه بالا گرفت و اهل ولایت دهات بمشهد آمدند و مشهد را فر
گرفتند و بسیاری کشته شدند و مالهای مشهد با نرا غارت کردند و متفرق شدند مدت
چند گاه اهل مشهد خطبه روز جمع را ترک نمودند بعد از آن عضد الدین فرار ازین علی
بار و بی بر کرد مشهد بساخت و بنا آن در سنه پانصد پانزده بوده

این اشیر در کامل در ضمن حوادث سال پانصد و چهل و هشت که بد طایفه غریب طوس که جمیع
علماء و زهاد بود آمدند و انجا را غارت کرده زنان را اسیر و مردان را بکشتند و مساجد مسکن
اهالی را خراب کردند و از جمیع ولایت طوس جائز که از صد مهر و خرابی این جماعت محفوظ ماند
شهری بود که مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام در آن واقعست و مواضع قبله در بکر
که برد و رانها دیوار بود

بنا بر این اشیر در حوادث سنه پانصد و پنجاه و شش که بد در این سال سلطان محمود خواهرزاده
سلطان سنجر صاحب نیشابور و شاد باخ را محاصره کرد و طایفه غریب طوس را محاصره نمودند

بعد سلطان محمود چین و انمود کرد که قصد حجام دارد و داخل شهرستان شد مثل اینکه
از غزها کر بخته است اینجامت چند در نیشابور بنامند بعد مراجعت کرده دهات را
خراب غارت نمودند و طوس را سخت تاراج کردند و بمشهد حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام
آمدند و بسیاری از اهالی آنجا را بکشتند و اموال آنها را بخیابان برده اما متعرض قبه که
قبر مطهر در آن بودند نشدند

در سال شصت و چهار او قایت که بواسطه ضعف سلاطین غوری سلطان محمود خوارزمشاه
تسلطی در خراسان پیدا کرده بود کنایه نامی در هرات و شاد پناخ بنای شورش گذاشته بود
سلطان بقصد تدمیر او را خوارزم حرکت کرده بطرف نیشابور و از آنجا محض پارت عیب مطهر
امام ثامن علیه الصلوٰه و السلام بمشهد آمد و در همان سال بود که محمود غوری آخر پادشاه این
طایفه را در فریز کوه غور در جامه خواب کشتند و سلطنت خراسان تماماً از آن خوارزم
شاه شد

سنه شصت و نود و پنج در آواخر سنه ماضیه که غازان پسر سلطنت جلوس کرد جمعی از
شاهزادگان تاتار و از اولاد چنگیز خان با او مخالفت کردند و هر چه در او دین براق از ما و زاء
التهر بالشکری عظیم بخراسان آمد و اغلب بلاد خراسان را قتل و غارت کرد و اسپر برد از
جمله شهر مشهد بود

سنه هفتصد و هجده در تاریخ حبیب السیر مسطور است که در او قایت که شاهزاده ملبس
(صاحب تاریخ حافظ آبرو بجای شاهزاده ملبس شاهزاده پشاور نوشته است) بمخالفت
سلطان ابوسعید مغول برخاسته و علم طغیان بر افراشته و بیشتر ما و زان و خراسان را
بزور و شمشیر خونریز بچطه تصرف در آورده بود سلطان ابوسعید خان امیر خپن کورگان

ولداق بوقای جلاپرا با سپاه وافر بسوی خراسان فرسناد امیر حسین هم جامبسور را تقبل کرده جلو میزاند بسور بنواحی مشهد مقدس رضویه علیسر سبده در آنجا اقامت کرد سبده بدین نیت با سپاه سادات مشهد پیشکش ترتیب نموده بملازمت اقدام کردند و بطریق مستند زبان سلام گشودند چون آتش غضب بسور مشتعل بود لب بجواب نکشود و سادات را راخته جلوس فرمود ایشان از نماز پیشین تا نماز دیگر ایستاده بودند بعد از آن شاهزاده سب را آورد گفت سپاه را علوفه و مطبخ را کوفسند فبره باید امیر عبداللین فرمود که منتظرانیم محصلان تعیین فرمائید تا بزودی هم ساخته شود بسور سب صدکس همراه سادات کرد تا پانصدکس کوفسند و سب صد خروار آورد و پانصد خروار جو با سپاه نیاز محتاج کوفه بار آورد و فرسند و خود متوجه جام شد نقیب آن سب صدکس را در محلات شهر تقسیم کرده همان شب همه را با جمعی ملتزم کرد و دیگر که بجهت معامله بشهر آمده بودند بقتل رسانیدند

سنه هفتصد و بیست و چهار که امیر چوپان بخمال قنال با سلطان ابوسعید خان مغول بنا هفتاد هزار سوار و از مشهد مقدس شد در آنجا امر را با امیر مشارالیه عهد و پیمان کردند که از او برنگردند

سنه هفتصد و نود و یک شاهزاده جهانگیر بعد از تسخیر طوس و تنبیه اهالی که باغی شده بودند بونس جانی قربانی را که بی اجازه شاهزاده مذکور جمعاً بمشهد فرستاده و اسباب بشارت در آن محل فراهم آورده بود حکم بقتل فرمود

سنه هشتصد و نه در محرم اینسال شاهرخ کورکانی بمشهد مقدس رود کرده سادات عظام را که متولی آن بقعه مبارکه بودند انعام و اکرام فرمود در تارنج جبیب السب مینگار داد اوقاتیکه شاهرخ کورکانی بتغایب سبده خواجرا از هزارت میآمد

غره محرم وارد مشهد شد و در آنجا چند توقف کرد بسمع او رسید که سید خواجه که بقلعه کلات پناه برده بود بطرف استرآباد فرار کرده است شاهرخ هم بطرف جرجان روانه شد بر ۴ و المستولی کرد بد حکومت آنجا را بمهرزاعمر داده سید خواجه بطرف فارس فرار کرد و شاهرخ معاودت بخرات نمود و در چهاردهم جمادی الاخره وارد مقرر سلطنت شد

سنة هشتصد و در تاریخ مطاع السعدین مسطور است که وقتیکه شاهرخ از خرات توجّه بهازندران داشت در جمادی الاخره بمشهد ورود کرده زیارت قبه منوره مقدسه را بنجا آورده

و استمداد نموده برادگان رفت

سنة هشتصد چهارم در رجب اینسال خانزاده والده محمد علیا کوه شاد آغازن شطرنج

گورکانی در مشهد مقدس وفات یافت و در جوار مرقد مطهر امام ثامن علیه السلام مدفون شد

سنة هشتصد پانزده شاهرخ مصمم شد که عید اضحی زاد مشهد مقدس بگذرانند هم ذی

از خرات حرکت کرده بعد از ورود بمشهد مرتفع اعظم سید عزالدین خا که مملکت قوم نزد

شاهرخ آمده شرایط عبودیت بجای آورده پیشکشهای لایق گذراند جمعه عاشر محرم مشهد

از مشهد معاودت نموده وارد خرات شد

سنة هشتصد هجده صاحب تارنج حبیب السیر مینگار د که میرزا بابا بنقره پیش شاهرخ در این

سال از طرف پدر ب حکومت لایات طوس و آبیورد و مملقان و جرسکان و نسا و

استرآباد و غیره منصوب شد

سنة هشتصد بیست و یک شاهرخ در شعبان اینسال عزیمت مشهد نمود و چون بانتهام

رسید شرایط زیارت بجای آورده قندیلی که از سه هزار مثقال طلا ساخته بود پیشکش کرد

از گنبد او بچند پیش از این محمد علیا کوه شاد آغا جامعی در جوار قبه حضرت مصطفی علیه السلام

بناخته در غایت عظمت و زینت در این ایام با تمام رسید و آن بنا در نظر شاهرخ مستحق افتاد
 بحکم شاهرخ قصر عالی در جنب شرقی مشهد طرح انداختند که هر وقت عزیمت بارت^{مشهد}
 نماید در آن عمارت منزل فرماید غره رمضان معاودت بجزات کرد
 صاحب تارنج جبب السیر جزو وقایع سال شصت و بیست و دو مینویسد که شاهرخ از هرات
 بزبارت^{مشهد} آمد و قندلی از منار مقال طلا بگنبد آویخت و مجاوران و متولیان انعاما
 داده در رمضان بجزات معاودت نمود

سنه شصت و بیست و نه امیر غیاث الدین شاه ملک که از امر آراء بزرگ شاهرخ بود و این پسر غالبه
 در مشهد بنا کرده و حکومت خوارزم را داشت فوت کرد و در شنبه یازدهم ربیع الاول^{الغیر}
 او را بمشهد آوردند و در جوار حضرت امام در مقبره که خود ساخته بود دفن کردند شهاب
 الدین عبد الرحمن لسان در تاریخ وفاتش گفته

شاه ملک مهر جوان بخت جهان بخش که بود پیش جوش کهر و لعل چو پیاده و سناک
 رحمت الله علیه آمد تاریخ وفات باد در روضه مصانها با شاهد شنک

سنه شصت و چهل و دو در این سال نیز شاهرخ بزبارت^{مشهد} آمد و پنجم ماه ربیع الثانی وارد
 اینجا شد در عمارت جدید منزل کرد و سادات متولی مشهد را اعزاز و اکرام نموده انعام
 داد و بعد از سه روز مجددا بطرف هرات رفت در ایام توقف در مشهد سید بن العابدین
 مشهدی که با خواجه سید علی مکنه که با هم سابقه عداوت داشتند بشاهرخ عارض شد
 خواجه سید علی مدعی بود که سید بن العابدین سب شیخین نموده و برای اثبات مدعا
 خود شهود کند از ایند سید زین العابدین را از مشهد کوچانند بجزات آوردند و تنبیه
 سخت نموده تا زبانهاش زدند در چهاردهم جمادی الاولی شاهرخ وارد هرات شد

سنه هشتصد و پنجاه و پنج امپرسیدی که از امر آبرک شاهرخ بود و حکومت فارس داشت
و شخص مشهور ظالمی بود در فارس فوت کرد و نعش او را از شهر از بخارا آورده در مشهد
در کبند مدرسه که ساخته و پیر داخله خودش دفن کردند

سنه هشتصد و پنجاه و یک در این سال که فوت شاهرخ کورکانی روی داد در میان اولاد او
بنا برش مخالفت رهبری سودای سروری بود میرزا ابوالقاسم بابر که حکومت خراسان
داشت بقصد منازعه با اعمام و بنی اعمام بمشهد آمد و از آنجا بنام رفت و تا نواحی هرات تاخت
سنه هشتصد و پنجاه و دو میرزا الغ بیگ بقصد تخریب خراسان بمشهد آمد و بعد از زیارت مشهد
مقدس امام علی علیه السلام و تقدیم نمون صلوات و صدقات عازم تخریب قلعه عماد شد

سنه هشتصد و پنجاه و شش که میرزا ابوالقاسم بابر مشغول ضبط و ربط ممالک فارس بود از
خراسان خبر موحشی باورید که در هرات فتنه عظیمی ظاهر شده است خلاصه از مفصلت
که در آن زمان که چشم میرزا علاء الدوله زامبل کشیدند آن میل چندان کارگر نباید و نور
ناصر را مانع دیدن نشد میرزا علاء الدوله بمشهد مقدس آمد شرایط زیارت بجا آورده
شفای بدیهه میل کشیده طلبید و از روح مطهر امام علی علیه السلام استمداد نمود از شفاخانه کرم رو
تمام کرامت فرمود و اندک ضعفی که در باصره او بود بروشنائی مبدل شد میرزا علاء الدوله
از مشهد بیرون آمد عازم دارالسلطنه هرات شد

سنه هشتصد و شصت در این سال میرزا ابوالقاسم بابر در چهاردهم ذی القعدة وارد مشهد
مقدس شد توبه از جمیع مناهج علی الخصوص شرک و خمر و عبداضحی را در آن مقام برپا داشته
و تمام زمستان را در آنجا قتل امشی کرد و از اتفاقاتی که در ایام توقف نا بردر مشهد بود
این بود که باین امر چون نقاری بود بحکم بابر آنها را بتخت قبه منور برده بصفا و مؤلفند

قسم دادند امرایشکرانه این سفره طویلهای نیر که دادند که در غالب آنها خود بابر حضور
 داشت چون بابر از شراب توبه کرده بود جز شراب جمله اسباب طرب موجود بود زمنا
 بابر در مشهد قتل امپشی کرده در چهار غارم زادگان شد روزی در آنجا بشکار رفت بود
 شکار یکی که در دست داشت زیاده با و باطل بود ناخن او شکست و همان روز که این حادثه رو داد
 متغیر میشد مرگت کرد و روز و روز بود بواسطه زیادتی غصه آلم توبه را شکستند شراب
 پر و اکت سه شنبه بیست و نهم ربیع الثانی بقصد تفریح به بئرین مشهد مقدس رفت و در آنجا
 حالش تغییر کرده فوت شد او را در کبندکده که شاهرخ بنا کرده بود دفن نمودند برادر
 صاحب تاریخ مطلع السجدین در تاریخ وفاتش گفته

در ربیع ثانی و فصل ربیع لاله زاساغر خون دل پُر است

این چه حالست و چه تاریخ است مؤسسایان مؤید بابر است

صاحب تاریخ جبیب السیر نیز وفات میرزا بابر را در چاشتگاه هجرت روز از هجرت ماه و هجرت سال در
 مشهد مقدس نکاشته است اما در موضع دیگر فوت او را در سنه هشتصد و شصت و یک نیز
 مینکارد و میگوید مولانا عبدالغفار (عبدالقادر نیز نوشته اند) در ماده تاریخ گفته
 آفتاب ملک بابر خان نماند گنجین خورشید پنهان در خود

در ربیع ثانی و فصل ربیع لاله زاساغر خون دل پُر است

هم در بعضی از تواریخ دیگر ماده تاریخ فوت بابر از این قرار بنظر رسیده است

ناگاه قضا قدرت سبحانی بر خاک فکند تاج بابر خان

در هشتصد و شصت و یک تاریخ رسول در سادس و عین ربیع الثانی

سنه هشتصد و شصت و یک بعد از فوت بابر میرزا جلال الدین شاه محمود پسر بابر در سن بازده

دو شهید بجای پدر جلوس کرد و دوازدهم جنادی الاولی بجهت هزات که دارا السیاطنه
بود رفتند

سنه هشتصد هفتاد و میرزا پادشاه کاو محمد اوقاتیکه از آذربایجان بطرف خراسان آمد با
عنا که یک حسن بیک ترکان با او همراه کرده و مقصود تصرف خراسان بسلطان نجیب با بقرا
از هزات جمعی را با استقبال او فرستاد و خود در چهاردهم ربیع الاول از هزات حرکت
کرده وارد مشهد شد و در آنجا محل اقامت انداخت و خدام حرم مطهر را صدقات و انعامات
داد و از آنجا برادگان رفت و در چناران تلاقه فریفتن شد و میرزا پادشاه کاو محمد
شکست یافته فرار کرد

سنه هشتصد هفتاد و دو میرزا سلطان ابوسعید کورکان که بعزم پورش عراق و آذربایجان
حرکت کرده بطرف مشهد عزیمت نمود و از روح مطهر امام علی علیه السلام استمداد بطرف برادگان رفت
سنه نهصد چهارم محمد حسین میرزا اولد سلطان نجیب با بقرا که مدتی بود از پدر روی گردان
و با آذربایجان فرار کرده بود بعد از فووریکه با حوال سلاطین آق قویونلو و زاده پشماره و
شده بطرف خراسان آمد که پادشاه الا که سزاش کند امر سلطان نجیب گفتند که محمد حسین
بنیال قتل تو و استیلا بر ملک آمده است لهذا سوختی برای او پیدا شد امیرنادر و
محمد ولی بیک و امیر اباعلی و ابان و هزار سوار بقصد دستگیر کردن محمد حسین بجزایجلو
فرستاد امر آمد کور و قتیکه بمشهد رسیدند محمد حسین همزمان با نجا و رود کرده از واقعه
مخبر و بقصد امر واقف گردید و با غرضش مشغول شد با جمعیتیکه همراه داشت بر امر حمله
بوده آنها در باغ و عمارت شاه رنج و مدینه امیر سپید مختص شدند شاهزاده چون دید
کاری از پیش نخواست برید و از هزات یک برای امر خواهد رسید بطرف بروجان فرار کرد

امرا با آنکه که از هرات سبده بود او را تعاقب کردند محمد حسین میرزا متصل شد بمبینه
 تراکمه ساحل نشین ترک فرار نمود

و هم در این سال اوقاتیکه سلطان حسین با بقر بقصد تنبیه ابو الحسن میرزا ولد خود که در مرو
 شاهجان حکومت داشت و علم طفیان برافراشته بود محاصره مرو می نمود امیر علی شیر از هرات
 بمشهد آمد و محمدالحی طبیب را که از خواص سلطان حسین با بقر بود با عرض تبر و فرستاد و آنجا
 رفتن بمکه طلبید سلطان حسین با بقر اعمد بن بیان شد که بواسطه فتنه و آشوب رولات
 عراق و آذربایجان (از خروج شاه اسمعیل صفوی) راه امن نیست بهتر اینست که امیر صافی
 ضمیر عمر و آمد در اصلاح امورات بکوشد و قتی که اینمکونوبیا میر علی شیر رسید با بقا شاهد
 مشاوره کرد آنجا صلاح دیدند که امیرشارالیه بطرف مرو رود لهذا در اوایل چهارم
 مرو حرکت کرد در سخن مصالحه بین پدر و پسر نایبند آنجا توقف نمود تا اردوی سلطان
 حسین میرزای باقر بدو پیوست و از آنجا متوجه هرات شدند

منه فصد سیزده در زمان تسلط شیخا خان سید هادی خواجه که پسر عم خان مشارالیه
 بود بمحکومت مشهد برقرار شد و هم در این سال محمد قاسم میرزا پسر سلطان حسین با بقر الشکری
 ترتیب داده بطرف مشهد آمد سید هادی فرار کرده بمرو رفت و تفصیل را بشیخا خان عرض شد
 خان مشارالیه عبداللہ سلطان را بدفع شاهزاده محمد قاسم میرزا بمشهد فرستاد محمد قاسم میرزا
 حصار شد بعد از چند روز مشهد مفتوح و محمد قاسم میرزا بدست آله مقتول گردید و از بنگا
 دست تعبد و مشهد کشور جمعیت بادی از اهالی را بقتل رسانیدند

صاحب تاریخ روضه الصفویه میرزا بیگ بن حسن حسینی جنابکد نیز این واقعه را قریب بحین
 مضمون مینگار و میگوید بعد از کربین سید هادی خواجه بمرو و اطلاع شبیک خان

از آن غایب عیب‌خان را بدفع آن حادثه نافرزد کرد عیب‌خان از کذر چارجوی همچون گذشته
 بمشهد مقدس آمد و محمد قاسم مهرزاد این از چند وزیر مخصوصه مشهد محاربت با او خواهر دستگیر
 و مقنول ساخته و شهر را تصرف نمود

محمد خان شیبک او زبک که نیز شیبک خان و هم شاه‌بیک خان معروفست از مرتبه نوکری سلطنت
 احمد بن سلطان ابوسعید کورکان که والی سمرقند بود رفته رفته ترقی کرده تا بمرتبه والای
 سلطنت رسید بواسطه اختلالی که در امور سلطنت بنا بر امر تیمور که در خراسان تسلط داشتند
 راه یافته بود طبع بمملکت خراسان کرد و در سنه هفصد سپرده لشکر خراسان کشید بر آنجا
 یافت و از اقصای ترکستان تا حد عراق بچپه تصرف کشید بنای مخالفان با شاه اسماعیل
 گذاشت حتی جنار نکرده کاغذی بشاه اسماعیل نوشت که میل زیارت حج دارم و عده ملاقات
 در کدام یک از شهرهای عراق خواهد بود شاه اسماعیل در جواب نوشت که ما نیز از امر مقدم
 نامز علی هستیم انشاء الله و عده ملاقات در شهداست این بود که در شهر و سنه هفصد
 شانزده شاه اسماعیل در خرقان بجهیز و ترتیب لشکر نموده بسمت خراسان توجه کرد تا بمشهد
 شاه‌بیک خان که در هرات بود متوحش شده بجانب مرو شاه‌بیکان رفت و جابوقا نام از اقوام
 خود را در هرات گذاشت شاه اسماعیل بعد از زیارت کرد مطهر امام علی سلم و نوازش سادات
 و مجاوران آن بقعه مبارکه بسمت مرو حرکت کرد که نتیجه این سفر قتل شاه‌بیک خان
 اوزبک بود

سنه هفصد سی و یک در اوایل سلطنت شاه طهماسب اول بواسطه حدیث سن شاه و
 اختلاف امرای قزلباش و فوت ورمیش خان حاکم هرات و قتل بوریون سلطان تکلو خا که
 مشهد در عراق اختلال و اختلاف در امور خراسان رخ نمود این اخبار در ماوراء النهر بیع
 عیب‌خان

عبیدخان که از بنی اعمام شاهی بک خان رسید بطمع تصرف خراسان قشون با بنظر جیپون
کشید و بآلبدنجه بن رویب را انشاد کرد

باز خانم هوس ملک خراسان دارد تن بچنان شد من هوس خان دار

روح بخش است شمالتن چو دم روح الله مکر او نیز هوای بل بالان دار

خلاصه در نهصد سی و دو باجنود نامعدود و از مشهد مقدس شد و آتشر را محاصره کرده بغلبه
گرفت و خاکی در آنجا گذاشته بطرف استرآباد رفت در این سفر جنک معروف زینل خان باعبید
خان واقع شد و شکست بعدا گرفتلیاش رسید عبیدخان بعد از این فتح بطرف هزاره
سنه نهصد سی و چهار در این سال شاه طهماسب اول بقصد مقابله عبیدخان بسمت خراسان
حرکت کرده از راه کاپوش بمشهد مقدس رسید و بعد از استمداد همت بجزم دار السلطنه
هرات از راه جام حرکت نمود عبیدخان از ساپر خوانین اوزبکته و حتی از رؤسای قالمق و قهرقز
و قزاق استعانت جست و بقصد منازعه با شاه طهماسب از جیون گذشت مورخین عدد قشون
اوزبک را از هشتاد الی صد هزار نفر نوشته اند قشون قزلیاش بسزاری خود شاه طهماسب
زیاده از بیست و چهار هزار نفر نبود الفصحه زهم محرم نهصد سی و پنج در ساروقش جام تلاق
فریقین شد روز عاشورا بنا بمقارنک گذاشتند و نتیجه این جنک شکست سختی بود که عبیدخان
رسید و منصرف شد و موکب شاه طهماسب از خراسان بقزوین مراجعت نمود

در اواسط همین سال نهصد سی و پنج مجددا عبیدخان بسمت خراسان آمد و عبیدالغزیر سلطان
پسر خودش را بمشهد فرستاد از امرای قزلیاش احمد سلطان افشار و یعقوب سلطان قاجار
هدمشهد بودند چون باروی مشهد تمام نشده بود شمارا کوچ بید کرده بمداغه مشغول شدند
و خود عبیدخان هم متعاقب پسر مشهد رسید و و ماه محاصر مشهد بطول انجامید امرای

شاه طهماسب بمقاومت بناورده مشهد را خالی گذاشته فرار کردند عبیدخان و شهزادان
نموده در آنجا حاکی تعیین کرد و بیعت هرات روانه شد

در روضه الصفویه و رود شاه طهماسب بمشهد در سنه نهصد سی و پنج نوشته و تصرف عبید
شهر مشهد را در نهصد سی و شش ذکر نموده است

سنه نهصد سی و هفت در این سال عبیدخان مجدداً بیعت خراسان تاخت و عبیدالغیر سلطان
پس خود را بفتح مشهد ناخرد کرد تا بظلم را امانی او زیکه متصرف شدند و خود عبیدخان
قلعه هرات را که آنوقت بهرام میرزای برادر اعنای شاه طهماسب در آنجا حکومت داشت محاصره کرد
یکسال و نیم این محاصره بطول انجامید خود شاه طهماسب در عراق و آذربایجان مشغول دفع فتنه
اولیه تکلو که باو باغی شده بود میبود و شخصاً فرصت نظم خراسان را نداشت تا در شهزاده
نهصد سی و هفت قدری فراغت از کار اولیه حاصل کرده بطرف خراسان حرکت نمود عبیدخان
چون مردی شاعر بود این چند بیت را بالبدیحه انشاد کرده برای بهرام میرزا بیعت هرات فرستاد

ای باداگر باهل خراسان گذر کنی زنها عرضده تو بر ایشان پیام ما

آنکه ز روی لطف بگو آنکروه را کی گشته کینه خواه شما خاص و عام ما

کلك غرور و جمل شما کرده است در رفته که بوده در آن رفته نام ما

اینخواج بعد از این طمع از زند که بیر ز آنرو که خورد سکه خانی بنام ما

جوابی که از هرات عبیدخان نوشتند این بود

ای مدعی مگر نشندی که میرد شاه ستاره حشمت جم اجرام ما

ماندگان حضرت شاهیم و زارل بت است بر جریده هستی دوام ما

باشد جواب دعوی خانی که کرد بیتی شعر حافظ شیرازی کلام ما

چندان بود که شمه ناز سهی قدان کابد بجلو سروسینو بر خرام ما

خلاصه اردوی شاه طهماسب به بسطام رسید و بلاد و ولایات خراسان را یک یک مستعز از
از دست خصم نموده تا بمشهد و رود کرد عبد الغزیز سلطان تاب مقاومت نیاورد و پیدای پیوست
عبیدخان نیز از دور هرات بنا و راء النهر کریمینت و دوم جمادی الثانی سنه تسع و ثلاثین
و نعمانه شاه طهماسب و از هرات شد و از آنجا مضمم تعاقب عبیدخان بود که خبر حرکت سلطان
سلطان عثمانی بمتمایران مسموع شد نام پسرزای حکومت خراسان منصوب شاه طهماسب
بتمت از ریایجان و عراق رهسپار شد

سنه نهصد و چهار و دو عبیدخان کت ششم بخراسان آمد مشهد را محاصره کرد اما بواسطه
استحکام بوج و باروی مشهد فتح آتیه میسر نشد بمنته هرات غرمت نمود بواسطه فتل و
خلیفه امیر قالی در هرات نبود بعد از چند محاصره شهر هرات مفتوح و متخر شد بخوارفتن عبید
خان که بجمع شاه طهماسب سپید در شهر سنه هفصد و چهل و سه بتمت خراسان حرکت کرد عبید
خان بغارت معهود بتمت و راء النهر کریمینت حاصل این سفر شاه طهماسب قندهار و تفویض
حکومت خراسان بسلطان محمد پسرزای بعد از چند فوت عبیدالله خان در بخارا بود یعنی در سنه
نهصد و چهل و شش وفات کرد

صاحب تاریخ روضه الصفا پیردیز و جزو وقایع سال نهصد و چهل و دو مینگارند که عبیدخان
در این سال از رود آموبه گذر کرده متوجه مشهد شد چون سزای معتبری در مشهد نبود و صوفیان
خلیفه در ملو هرات زفته بود و زوجه صوفیان که در مشهد بود بنوعی ضبط و نگاهداری
قلعه مشهد را کرد که مانع آن تصور نبود چنانکه هر روز و شب این زن بنیای خود برگردد
و باروی شهر میگردید تا اینکه آخر عبیدخان مستاصل شد پس نشن

از اینک و آثار شاه طهماسب در مشهد چنانکه مورخین صفویه نگاشته اند یکی باروی مشهد
 و دیگر مقبره خود آن پادشاه است از حکام زمان او در مشهد ولی خلیفه اوجی شاملو بود
 و در او امر مرضی قلیخان پرنای توکمان از جانب اسمعیل میرزا که شاه اسمعیل ثانی باشد بمحکوم
 مشهد بامور و منصوب شد و جنازه شاه طهماسب را با خود برده دفن نمود دیگر از متولیان و علما
 و معارف مشهد نیز مد عهد شاه طهماسب جمعی بوده اند که در ذیل احوال رجال مشهد بوق
 خود مسطور خواهد شد

سنه نهصد و پنجاه و یک از قرار یک صاحب تاریخ مختصر الخافایه منکارد در این سال محمد سلطان
 اوزبک مشهد را قتل عام کرد

سنه نهصد و هشتاد و هفت اوقاتی که عباس میرزا با انا بقی علیقلی خان شاملو خاکه هرات بود
 و مرضی قلیخان پرنای توکمان و الی مشهد بود میان این دو امیر که خراسان را با انا بقی علیقلی
 مشارالیه تقسیم شده بود و قایت برودتی بود علیقلی خان عباس میرزا (شاه عباس) را با خود
 برداشته با عساکر زیاد بقصد فتح مشهد و غلبه بر مرضی قلیخان از هرات حرکت کرد در حواله
 مشهد تلافی فریقین شد شکست اجینا کر مرضی قلی خان وارد آمد فراراً بقلعه مشهد پناه
 برد در این معرکه میر عبدالکبیر منولی مشهد که در پاید علم بود مقتول شد مدت محاصر
 مشهد بچهار ماه کشید و چون فتح مشهد میسر نشد بدینشاور و از آنجا هرات رفتند

سنه نهصد و هشتاد و نه چون اخبار فقار امرای خراسان علی الخصوص مرضی قلیخان پرنای
 خاکه مشهد و علیقلیخان شاملو بیگلربیگی هرات و انا بقی عباس میرزا بجمع شاه محمد افند محمد
 خان توکمان از برای اصلاح بخراسان فرستاد و از آنطرف علیقلی خان باقشون زیاد بجوالی
 مشهد آمد مرضی قلیخان مرد میخند متکبری بود و مداخله مشهد کفایت امر او را نپسندید

بعد از آنکه از معمولین و تجار و سوداگران مُصادره ز بار کرد قناد پل و شمعدانهای طلای
روضه متبرکه را سگ زده صرف علوفه و مرسومان لشکر کرد چینی که از دوی علیقلینخان
و مرتضی قلیخان در حوالی مشهد مقابل یکدیگر بودند محمدخان ترکمان رسید و هر چه خواست
بوعظت و بیعت علیقلینخان را مراجعت بجزات داد نشد علیقلینخان از دور مشهد بیعت
نمیشاورد و مرتضی قلیخان از مشهد بیرون آمد خواست در صحرا با یکدیگر با او بجنگد جلادینی که از
قشون علیقلینخان در حوالی نیشابور بروز کرد و حستی در قلوب قشون متوقف شهدانداخت و از آن
طرف علیقلینخان برای استعجال کار خود در این سال نبلان پل ترکی که مطابق با سنه هفصد هشتاد
و نه هجری است شاه عباس را بپسر سلطنت خراسان جلوس داد کلبه مملکت خراسانرا از سلطنت
شاه محمد منزع کرد و جز شهر مشهد تمام خراسان تبعیت کردند خلاص چون فتح قلعه نیشابور و نیشابور
قلعه مشهد میسر شد عباس میرزا بشاه عباس موسوم با علیقلینخان بیعت هرگز عنایت نمودند
سنه هفصد و نود و نوبت نبل بعد از آنکه محاصره شهر هرات شاه محمد را بجوده و بی شکر کرد بد و میرزا
سلیمان وزیر در این محاصره چنانکه مضبوط است قتل رسید و خبر آمدن عساکر رومی مجدود
آذربایجان مسموع افتاد لایق شد شاه محمد با علیقلینخان مصالحه نمود و تمام مستدعیان او را قبول کرد
که منجمه عزل مرتضی قلیخان از حکومت مشهد بود که شاه از محاصره هرات که مراجعت میکرد و ورود شهید
مرتضی قلیخان مغرول و سلیمانخان نجای او سبب شد و مرتضی قلیخان بحکومت استرآباد و دامغان
و نظام نابل گردید در این سال بعد از مراجعت شاه از خراسان و حکومت سلیمانخان که خواهرزاده
شاه ظهیراسب و از بزرگان زادهای استاجلو بود و بیعت فصاحت شاه ظهیراسب را نیز داشت مرشد
خان استاجلو که مرد بزرگ قالی بود و در خوان حکومت باطناجلی نابل بحکومت شهد بود با محمد
از خواص خود بقصد زیارت مشهد حرکت نموده در طرق کاغذی سلیمانخان نوشت که تو بزرگ و

از داده طایفه ما هکستی و اطاعت تو بر من فرض است تا بحال من از لاعلاجی با علیقلیان
 ساطوط طریق مؤلف پیش گرفته بودم حالا هم میل زبارت مشهد دارم و هم مایل بمبارت تو میباشم
 سلیمانخان بچاره ساده فریفته سخنان او شده او را استقبال کرد و در مهانخانه حضرت مسکینش
 داد بعد از چند روز کسان و انصار مرشد قلینان دکنه دکنه وارده شهید شدند و خان
 مشاء الب قوین گرفت روزی بیخانه باز دید سلیمانخان بچهار رانج که مسکن حکام خراسان بود
 رفت بعد از طی اغار فاش سلیمانخان گفت حقیقت این است که نور از فریب آدم و محض اینکرتما
 خراسان از آن عباس میرزا باشد این جلیت اندیشیدم چون تو خود از خاصه حمزه میرزای ^{العهد}
 سکنی و در مشهد معین لایب با دید مشهد را بمن واکذاری و خود بطرف خدای که بفر حکومت شخص
 من است وی سلیمانخان چاره جز اطاعت ندیده مشهد را واکذار کرده خود بطرف خواف رفت تا
 از بین راه فرار کرده بغروبین شنافت و حکومت مشهد مستفلا مرشد قلینان را شد و این خبر را
 بمرات بعرض عباس میرزا و علیقلیان رساند

سنه هفصد و نود و سی و پنجی میل خیا که ذکر شد مرشد قلینان اسنا جلود در مشهد افتاد با فتنه
 بعلیقلیان که در هرات بود کاغذی نوشته مُسند می شد که با عباس میرزا بمشهد آمده با اتفاق
 بطرف اسر آباد و کسب طام رفت آنجا ما را هم منصرف شوند علیقلیان شاملو و سایر طوا برف
 شاملو که افتادار اسنا جلوها خوش نداشتند چندان و فعی بنوشته مرشد قلینان نکذاشه
 مرشد قلینان الجا هرات رفت اگر چه بر حسب ظاهر خوب بدین فرقه شد اما در باطن شاملو ها فصد
 نقل او را کرده و او فرار بمشهد آمد ما بن اسنا جلو و شاملو عداوت باطنی منجر بظاهر شد و اسط
 اینسال علیقلیان عباس میرزا را با فتنون زیاد می برداشته بطرف مشهد آمد مرشد قلینان هم
 بیرون آمده حضرات را استقبال کرد جنگ در مهانه طرفین سخت شد عاقبت اسنا جلوها غلبه یافتند
 عباس میرزا

عباس میرزا را اسیر کرده داخل شهر نمودند علیقلیان و سایر اتباع او فراراً بهرات رفتند عباس میرزا بعد از ورود بشهر مُعزّز و محترم گردید اسنا جلوه‌ها که خدمت او را بر میان بستند و مرکز حکمرانی خراسان در مشهد فرار دادند

سنه هفصد و نود و شش نیکوزبیل در این سال عبداللّه خان اوزبک که با غوای علیقلیان ^{ملوا} حاکم هرات از چگونگی گذشته بخراسان وارد شده بود و بعد بواسطه ندانند علیقلیان و ^{مشین} او در قلعه هرات عبداللّه خان شهر هرات را ^{در بند} محاصره میداشت نیز بواسطه فوراً که در امر سلطنت شاه محمدروی داده و وهنی که در کار دولت او راه یافته بود مرشدقلیان اسنا جلوه موقع را منعم شمرده مصمم شد که عباس میرزا را از مشهد بقره و بن آورد که بر تخت سلطنت ایران بنشانند لهذا برج و باروی مشهد را محکم کرده کونوالی آنجا را با براهیمخان نام برادر خود سپرده با پانصد و شصت نفر از مشهد بیرون آمدند و از راه دامغان بطرف ری آمده و بی ممانعت مانعی بدولتخانه فرز و بن ورود کردند و مرشدقلیان وزیر اعظم و امیرالامراء شد (تاریخ جلوس شاه عباس (عباس هجادی خان) و (ظلال اللّه) است

سنه هفصد و نود و هفت پچپان بیل که سال دوم جلوس شاه عباس بود چنانکه در ذیل و فایع سنه ماضیه ذکر شد عبداللّه خان اوزبک بعد از محاصره منتهه قلعه هرات مقصود و ولیقلیان شاملورا مقبول ساخت و بسمت مشهد مقدس توجه نموده براهیمخان حاکم مشهد بلطایف الحبل و تقدیم مختصر پیشکشه رای عبداللّه خان را از محاصره مشهد منصرف کرد ایندو عبداللّه خان بسمت مرخس حرکت نمود

اوقاتیکه عبداللّه خان در حوالی مشهد بنهت غارت مشغول بود صلحاً و انقیای مشهد عریضه موعظت آمیزی باو فرستادند که شاید بان و سپلند سکن از خرابی باز دارد علماً

وفضای او زبکته جوابی نوشتند (مولانا محمد مشکک رُسْمَدَار) جوابی در جواب آنها نوشته
فرستاد که هر دو مکتوب را اینجا نوشته میشود

صَوْتُ جَوَابِكُمْ عَلَايَ اَوْ زَبْكُ بَصِيحَاتِكُمْ مَسْهُودٌ

پوشیده نیست هیچ مؤمن عالمی که بفرض باموال و نفوس کسانی که گویند کلمه لا اله الا الله و محمد
رسول الله باشد ما ذامیکه از ایشان افعال و اقوالی که موجب کفر باشند صادر نشود و عمل بطریق
سلف و ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم میخورد باشد چنان نیست آنها و قنیه با تکلم این کلمه طیبه مذهب
اهل جماعت و طریقه علمای ابقاراً بالکلمه مَجْهُورٌ گردانند و مؤمنان را باهمان اول نکند ^{ظها}
طریقه شنیعه شعبه عموده و سب لعن حضرات شیخین و النورین و بعضی از اراج طاهران
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که کفر است بخونیز کنند بر پادشاه اسلام بلکه بر سایر نام بنا بر امر
حضرت ملک علام قتل و قمع آنها اعلیٰ لدین الحق واجب و لازم است و تخریب بینه اخذ اموال و امنه
ایشان جایز و اگر پادشاه زمان و خلیفه دوران خلد ظلاله در جهات که با اتفاق و اجماع علماء واجب
طریقه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب کرام و اولاد عظام است که با وجود
استطاعت قدرت شاهل نماید چگونه از عهدۀ جواب و سؤال ملک مُنْعَالِ که یوم لا تُجْزَى ^{نفس}
عن نفس شیباً و لا یقبل منها شفاعه و لا یؤخذ منها عدل و لا هم یُصرون که بآیه کریمه لکن الذین
ارسل الیهم و غیرها ثابت شده توانند بیرون آمد و بر هر عاقلی که بمقتضای عقل در آیات احادیث
ثابته نماید ظاهر میگردد که جماعت شرف بشرف صحبت رسالت پناه طریقه بعین خدمت را معنی
داشته سالتها در اعلائی کلمه حق با کفار در رکاب حضرت مفاصله نموده باشند خالی از شواهد
نقضا و مستحق جان خواهند بود خصوصاً آنها که بمقتضای آیه کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین
اذ یأبعونک تحت الشجره بشرف رضوان حضرت ملک منان مشرف کشند اندا و لئک الذین هد

الله فبهديهم اقتد وشك نبتك حضرت شيخن وذو النورين اذ ابن جله اند وبصاشر وخطاطب
 آنسور معزز و مكرم اند و صديق اعظم را حضرت علم در كلام فديهم ناميده كما يقول از يقول الصا
 لاخرن ان الله معنا و بمقتضاي و ما ينطق غير الهوى ان هو الا وحى يوحى جميع افعال و اقوال آن
 حضرت كال نوبه ايشان ميداشند در توصيف هر يك احاديث كثره وارد كنده پس منكر كال نشأ
 در كال كرامه و خدلا نشت في الحقيقه منكر فران و نسبت كنده بسورانس و جان و معتقد و
 محب مرضى و منابع آنسور باشد بنا بر فرموده الله تعالى كه فلان كنتم محبون الله فاتبعوني يحببكم
 الله و يغفر لكم اميد هست كه بشرف مجوبت سبحان و غفر غفران رسد و ايضا شجاعه و اهتمام
 حضرت امير المؤمنين كرم الله وجهه در اعلاى قوازان مشهور است كه بر كسى پوشيده ماند و آنجا
 در زمان مباحثه و مبايعت خلق با ايشان بوده و خود نیز مباحثه و مبايعت كرده پس اينجا كه نسبت
 نفس با حضرت ميكند تا فلند از آنكه ثبوت نفس با آنجا بلام مآيد و ايضا چگونه است نسبت
 كردن صديقه را رضى الله عنها كه متفق عليه است كه شرف فراش آنحضرت بافته و محبوبه آنحضرت
 بوده ببعضه امور شنيعه باشيدن آنجا نرسد و در قرآن مجيد واقع است كه الجنبات اللخبيز
 والجنبون اللخبيز والطبات للطيبين والطيبون للطيبات پس ملاحظه بايد نمود كه نسبت خبث
 با و بكم مبر ميگردد و ايضا زوجه كينه با زارى را اگر نسبت بامر شنيع نمائيد آن با زارى در كال و نسبت
 ميگردد پس چگونه صاحب فراش خير البشر را با مثال آنچه ها كه طافه شيعه نسبت ميدهند نسبت
 توان داد نفوذ با الله من ذلك فاعبروا با اول الالباب اگر بعضه كو نبتك از ما امثال ابن امور واقع
 نشده و نخواهد شد شك نبتك اين هملاط را مپشتوند و منع نميكند پس ايشان نيز حكم آنها داده
 باشند و آنچه نوشته اند كه بكم آيه كرميه و لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل و حديث لا يجل مال امر
 مسلم الا من طيب نفسه چگونه ائلاف مخصوصت و زراعات اهل مشهد مقدس معلى جلال باشد و با
 نسبت

اینست که در آیه و حدیث اموال مخصوص مؤمن و مسلم باشد و آنچه بنواثر ثابت شده که جماعت شیعه
میگویند که از مره اهل اسلام و ایمان بیرون اند این آیه و حدیث بنا بر مفسر مخالف که بعضی علما اعتنا
کرده اند آیات و احادیث دیگر که احتیاج بنوشتن نیست لکن دارد که قتل و غارت اموال و سوختن و پرا
کردن زراعات و عمارات و باغات اهل کفر جایز است و همپس در آن خلاف نیست ایضا حرب با جماعت
که بیعت با پادشاه اسلام و خلیفه نمایند جایز است با اتفاق علما هر چند آنجا اعتنا گویند کلمه توحید مسلماً
باشند و بر این دالست بعضی حروبی که اسد الله الغالب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه در زمان خلافت خویش
کرده اند از این قبیل است حروبی که اعلی حضرت خاتانی با بعضی از مسلمانان نموده اند و آنچه نوشته اند
که زراعات و باغات اطراف مشهد مقدس وقف سرکار فیض آثار است که آبا و اجداد حضرت خاتانی وقف
کرده اند چون این دیار از جمله دار الحریست نزد لشکر اسلام موقوفات معین بنیستان نیز حکم بر باغات
زراعات دارد و بر تقدیر بیک تعیین و امتیاز باید مصرف مسلمانان خواهند بود و وقتیکه بمصر فرستند
باشد خلیفه را جایز است که آنرا بغازیان و لشکر اسلام حلال نماید آنچه نوشته اند که اکثر ساکنان این
دیار از زینب پیغمبرند صلوات الله و سلامه علیه آله و سلم بر تقدیر سلیم گو یا آیه کریمه لیس من اهلك
ان عمل غیر صالح را نشنیده و آنچه نوشته اند که همه صالح اند صلاح فرع اسلام است آنچه نوشته اند که
در مکه و مدینه و شام با علما صحبت داشته اند هر کرا روی بهمیونداشت دیدن روی نبی سو
نداشت و آنچه نوشته که علما محسن ایشان نموده اند ممنوع بر تقدیر سلیم بنا بر عدم اطلاع بر عقید
فاسد ایشان خواهد بود و آنچه نوشته اند که رجا از جمله اشهر حرم است قتل و غارت در آن با جماعت
که در مقام حرب بنیستند جایز نیست جوابش اینست که حرمنا شهر حرم منسوخ است بنا بر احادیث صحاح
مشهور و بعضی از غزوات حضرتنا امیر المؤمنین علی علیه الصلوٰه والسلام و زینب آنحضرت بر سر عادی
در این شهر دالست بر این و آنچه نوشته بودند که آیه کریمه و ما خلفنا الجن و الا نسلنا لا یعبدون

از شکاسته در آن شک نیست و لیکن شک نیست که جهتا با کفار از اغاظم عباد است و ای بر آنجماعت
 که ترک عبادت نموده سب لعن اکابر صحابه بنمایند و آن کفر و ذنوب باعث ثواب میدانند با آنکه میقتن و
 متفق اند که در لعن کردن شیطان که نصوص بر ملعونیت آن ناطق است ثواب نیست و عجایب است با آنکه در
 ایشان جمعی هستند که معانی ظاهر آیات و حدیث را میتوانند دریافت و ترجمه آیات و احادیث مکتوبه میفهمند
 اظهار اینچنین نموده از این مذهب ظاهر البطلان بر نمیکردند و تبعیضه اثنا عشر علیهم السلام و سلف غیبیه
 قد بینا الآيات لقوم یعقلون و اگر بعضی از مفتین افزا نموده از بعضی ائمه و سلف در تقوی و عقدا
 فاسده بدیشان خبری رسانیده اند با در آنچه ذکر کرده شد کسی را سخن و رای این باشد باید که در ائیس
 عبد الله را بیرون فرستند تا امان داده با بعضی از ملازمان رکابها بون مناظره نماید باشد که
 حق بر همه ظاهر گردد و والسلام علی من تبع الهدی

صوت جوابی که مؤلف نام محمد مشکک است مدک بعلمای او نیک نوشته

اقدام در برابر افاضلها و راء النهر هدیم الله الی سبیل الرشاد و حفظهم الله تعالی عن التفسیر العنادیه
 و توفیق پیوسته در آن باب آنچه صواب موجب اجر و ثواب است مذکور میشود و بر رای حکمت آرای حضرات
 عالیجات مخفی نماید که حضرت سید المرسلین بر وجهی که در کتب اهل شیعیه اهل سنت مذکور است ائمه بکتاب
 الله و غیرت ظاهر ما مورس اخذ و چون حضرت امام الخیر و الانس سلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا
 علیه آلاف التحية و الثناء در بلاد عجم عریب واقع شده واقم این حرف محمد خادم برای احترام و غیرت آنحضرت
 و بواسطه فیوض برکت که از ارواح مطهر آنحضرت بافته ذکر آن در این صحیفه مناسب نیست از سایر حضرات
 ملازمان ایشانرا اختیار فرموده بقریب باش الفضا دارد و نه با او زیبکته کلفنی بی میل و عناد با طایفه
 بعد از تحقیق و تفتیش در موردین تحصیل یفین کرده آنچه مقتضا حدیث و قرآن و موافق امر حضرت
 ملک متان است اختیار نموده و از روای انصاف کلمه چند بعرض میرساند اگر قبول انتظارا فادنا

حضرات شود فهو المراد والا من آنچه شرط بلاغ است بانو میگویم تو خواه از سختم پند بگردی خواهی
و بمنزله این سخن حاجت قوف کامل و انصاف شامل میشوند بود و آنچه از طلبه ما و را التهر که متردد این
حدود اند مسموع شده است که نواب اعلیٰ خانی ببرد و صفت آسنه از امرای ایشان کو کلنا نثرها
و جمعی دیگر بقبول فضایل پراسته اند اما تصدیقی که از ایشان الی الان بحکایات علماء ما و را التهر
واقع شده بنابر مثل مشهور که چون آنها بفاصلی وی را خدائی معبر نیست چه فضلی مذهبها اثنا عشر
بجلیس سامی ایشان مشرف نشده و علمای اهل سنت چنین خاطر نشان کرده که مذهب شیعه مبتدع و
مخترع است اصل ندارد و اگر بعد از تحقق و تفسیر اصول و اقوال فریقین در اختیار احدی المذهبین
امر فرماید بکلام الملوك ملوک الکلام مطیع و منقاد خواهد بود مجلا از طریق شیعه و سنی کتب
کثیره در اینها دپت ضبوط شده اما احادیثی که منقول علی باشد همان هر دو فرقه معتقد است و اینها
مقتضی است که آنچه منقول علی باشد بواسطه منافات حدیث مختلفه منقول نشود زیرا که اهل اسلام
مخبر در این دو فرقه اند اگر خلیفه بحق بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم علی بن ابیطالب میداند
شیعه اند و اگر بلا فضل آن میوزد و رسول الله ابی بکر را اند اهل سنت و قول ثالث نیست پس آنچه
منقول علی باشد مجمع علیه اهل اسلام است و ترک مجمع علیه برای مختلفه باطل بعد از تهنید مقتضایان
گوئیم آنچه مرقوم قلم حضرات عالیها شده بعد از تسبیح و تلخیص یک حکم بکفر شیعه آل پیغمبر است و بدلا
معتدده اولانکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مدح خلفا ثلاث فرموده اند سخن آنحضرت بمقتضا
اینکه هر چه ما نطق غالموی ان هو الا وحی بو حی وحی است شیعه که مذمت خلفای ثلاث میکنند مخالف
وحی مینماید و مخالف وحی کفر است جواب آنست که از این دلیل مدح خلفای ثلاث و بطلان خلافت ایشان
لازم می آید زیرا که در شرح موافقان آمدی که از اکابر ستناست منقولست که فریب بوقت رحلت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در میان اهل اسلام مخالفتی چند واقع شده مخالفان اول آنست که حضرت

در زمان مرض الموت فرموده اند ای تویی بقراط اسرا کتبکم شیئا ان نضلوا بعد عمر بدین راضی نشده گفت
 ان الرجل علیه الرجوع وعندنا کتاب حسبا پس صحابه حرفها گفتند و اختلاف کردند تا آوازا بلند شد
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله آزرده شده فرمودند که برخیزید که پیش من نزاع سزاوار نیست و این
 حدیث را و اهل صحیح بخاری و در اکثر کتب اهل سنت بعبارة مختلفه مذکور است و مخالفند و می آنکه
 حضرت در مرض الموت جمعی را مقرر ساخت که همراه اسامه بن زید بیرون روند و بعضی از آن مخالف نمودند
 و بسمع مبارک حضرت رسید بمعالفة تمام فرمودند جعز واجشلسا لعن الله من تخلف عنه و مع هذا
 خلفای ثلاث متابعت نکردند پس گوئیم که فرموده حضرت در باب نوشتن و محبت فرمودن بمقتضا
 این که هر مذکوره بمنزله وحی است نفی که عمر کرد رد و وحی است رد و وحی کفر است ما اعترفتم علی ما دل
 قوله تعالی من لم یحکم بما انزلنا اولئک هم الکافرون و کافر قابل خلافت نیست پس هر گاه کفر عرو سلب
 قابلیت ثابت باشد بنا بر دلیل شما لازم است که ابوبکر و عثمان نیز خلیفه نباشند با قریب جماع مرتب
 نشود چه مذهب بود اهل سنت هر سه ایشان خلیفه اند و مذهب شیعه هیچکدام خلیفه نیستند ^{اینکه}
 عمر خلیفه نباشد و ابوبکر و عثمان باشند و اقی رای صحیح است از اهل اسلام نیست و نیز مخالف از
 جیش اسامه بمقتضی دلیل آنکه کفر است و مختلفان خلفای ثلاثند بانفاق و از هر یک از روایتین
 مذکورین بوجوه منکره اثبات مذهب شیعه و نفی غیر آن لازم می آید و تفصیل آن در این صحیفه نمیکند
 و اهل شیعه در اثبات مذهب خود و نفی آجماعت از منقول و معقول آله دارند چندان که احصا آنرا
 ایند تعالی میداند و این بجای شریک کار آن ندارد و الله یحیی الموتی و هو یتهدانی سبیل الرشاد دیگر
 حضرات را این صحیفه شریفه اعتراف نمودند که فعل حضرت پیغمبر و وحی است الواح کذلک در کتب
 اعراب حضرت رسول صلی الله علیه و اله و مسلم مروان را از مدینه و وحی است آوردن عثمان او را ابتدا
 و نفی بر او و عظیمه با و نمودن رد سخن حضرت است و کفر است و دلیل اول آنکه حضرات فرموده اند

دویم آنکه قوله تعالی لا یجد فوما یؤمنون بالله والیوم الآخره نودون من جاء الله ورسوله ولا یلمین
 برای تحفه و خوفی نهی باطل بر مسئله امامت برهاناً و جدلاً بسپاست لیکن در خراسان مثل مشهوراً
 که بوسیله پیغام نبیانه اگر شرف ملائمت میسر گردد معروض خواهد شد هر جمعیه وصل نوجویم
 لعل الله یجمعنی وایاک اما بشرطیکه مناظره بمقدامت علی باشد نه بشمشیر و بوکده و فلما را شن و نیز مدح
 خلفای ثلاث از پیغمبر متفق علیه نیست چه در کتب شیعه از آن اثری ظاهر و آنچه دلائل بر ذم ایشان با
 شد
 مثل روایتی مذکور زین و غیرها در کتب فریقین مسطور است نیز بعضی از اهل سنت بخوبی بعضی
 وضع برای مصلحت کرده اند پس اعناد بر حدیث غیر متفق علیه نیست خصوصاً وقتیکه نافع آن بخوبی وضع
 حدیث کند با عادل نباشد و خیر متفق علیه دلائل برخلاف آن کند و مخالف خبر واحد است با خصوصاً
 مذکور است که کفر نباشد و الاعم پس در هر یک مسلمان نبود چه مخالفت اخبار آحاد مجتهدین
 واقع شد و تعظیم و توفیر پیغمبر نسبت بخلفای ثلاث قبل از صدور مخالفت از ایشان دلائل بر سلاط
 و حسن عاقبت نمیکند چه عقوبت قبل از صدور عیب با آنکه معلوم الصدور باشد لا بقی نیست لهذا حضرت
 امیر المؤمنین علی علیه الصلوٰه والسلام از عمل ابن ملجم ملعون خبر داد و عقوبت فرمود و روایتی که دلائل بر
 صل مخصوص نیستند پس چنانکه در آیه رضی الله عن المؤمنین اذ یبايعونک تحت الشجره خلفای ثلاث بر صلوات
 ملک حنان مشرف شدند پس سب ایشان کفر باشد جواب آنکه مدلول این عند التوفیر رضاء املاء است از آن عمل
 مخصوص که بعین است کیسه دغدغه ندارد که بعضی از افعال حسنه مرصیه از ایشان واقع شد سخن در
 آنست که بعضی از افعال بیخبر از ایشان صادر شده که خلاف عهد و بیعت است چنانکه در امر خلافت مخالف
 نص حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم که در کتب فریقین مذکورند و غصب خلافت کردند و حضرت
 فاطمه علیها السلام را از رده ساختند چنانکه در صحیح بخاری در مناقب حضرت فاطمه مذکور است
 اعضها فقد اغضبته و در مشکوٰه در مناقب آنحضرت منقول است که من اذاها فقد اذانی و من اذانی

فما ذی الله وکلام صادق المضمون ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره ناطق
است که بواسطه این افعال ذمیه منع و صیغه حضرت رسول و تخلف از حبش اسامه و غیر شاکر با
در نمی آید مورد مذمت شدند چه سلامت عافیت و حسن خائمت اعمال و فاکردن بعهده بیعت حضرت
رسول منعال است صلی الله علیه آله و هر کس بیعت سلامت مستسعد عافیت نشود بواسطه
بیعت مخالف حضرت رسول مسنوع عیب عقوبت میشود چنانکه آیه کریمه ^{نفسه} فمن نکث فاما نکث علی
و فرایند با عاهد علی الله بر این شاهد است لیل سیم آنکه حضرت حقیق بن ابراهیم ابوبکر را صاحب ^{سغیر}
خواند و صاحب ثابلی هم نیست جواب آنکه اذ قال لصاحبه هو یحاوره دال است بر آنکه مصاحب همان
مسلم و کافر واقع است مصاحب رسیده موافق الطریقین است همچون اخوت پس همچنانکه هر یک از ^{درا}
نسبت بدیگر برادر است خواه مسلم و خواه کافر آیه کریمه یا صاحبی السجین ارباب منفرقون خیرام الله
الواحد الفهار مؤبد مفضو است چه صاحب کشف بصا و تفسیر آن بصاحبی السجین کردند یعنی
دو صاحب من در زندان پس یوسف علی السلام که پیغمبر است و کس را صاحب خوانده که بت پرسند ^{ند}
چنانکه هم آیه مذکوره دلیل بر این دارد پس ظاهر شد که صاحب پیغمبر بودن دلیل خوبی نیست ^ک
شده بفلم خسته زخم حضرت آنکه هر که او را ببودند داشت دهن روی نبه سوند داشت
اما از حضرت است که دعوی ثابلی فرآنی نموده اند باین مستبعد نمود که در بیت مذکور بجای هر که او
هر که نوشته اند در رابطه هاتصریح مذکور را برداشته اند و هر مصراع را فی نفسه نام گذاشته اند
باین دقت مظهر نشد روح مولانا جامی را آورده ساخته اند ولیکن چون غارث و نالان بر کانه اهل
خراسان واقع شده بیت المعمورها خراب شد حضرت مولوی پیر از انجاعت است که رب بینا و جواب
شده یا شد باکی نیست البلیه اذا عمث طاب راز استعار عربی پیرانشهاد است اصلا ح در ذکر آن
نیست الناس از حضرت آنست که بجز ابهام لفظ بلا تا مل در معنی استلال نفرمایند دلیل چهارم
آنکه

آنکه حضرت مرتضیٰ علیه السلام با وجود کمال شجاعت و زوقت مباحث مردم با خلفای ثلاث بود منع نکرد این دلیل حقیقت بیعت است اگر نه فدح آنحضرت لازم می آید جواب آنکه قبل از آنکه حضرت امیر از تکلیفین و بجهت حضرت رسول فارغ شود خلفای ثلاث در سقیفه بنی ساعده اصحاب را جمع کرده برای ابی بکر علیه السلام بیعت گرفتند بوجهی که ذکر آن در این صحیفه نمیکند و آنحضرت بعد از اطلاع برای فلتان اتمام و بیم هلاک اهل حق با بیعت بکر مباشرت نداشتند این دلالت بر حقیقت ایشان چه حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر بوده و حضرت پیغمبر در شجاعت و قوت کمتر از آنحضرت نبوده چنانکه اخبار و آثار بر این دلالت است که حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سایر صحابه با اتفاق با فرشتگان جنگ کردند و از مکه معظمه مهاجرت نمودند و بعد از مدتی که منوجه مکه شدند در حدیبیه صلح فرموده و نزد حضرت نمودند پس هر وجهی که از برای جنگ ناکردند حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سایر صحابه کجند بجهت جنگ ناکردن حضرت امیر کافیه است مع شے زاید چه حقیقت کفار فرشتگان مطلقاً منصور نیستند و نزد اهل ^{تخصیص} این نفس در بالا نزار نیست چه فرعون با دعوی خدائی تا چهار صد سال بر مسند حکومت و سلطنت بود و هر یک از شداد و مرمود و غیرها مدتی بر این دعوی باطل بوده اند حضرت الله تعالی با کمال قدرت ایشانرا هلاک نکرد تا خلق بسپا بدان گمراهان اغفاد آورند هر گاه در ماده الله تعالی تا خبر در دفع خصم کجند در ماده بنده بطریق اولی خواهد بود آنچه فرموده اند که حضرت امیر با ایشان بیعت کرد و فروع آن بلا اکراره و نفع ممنوع است و تحقیق آن در این صحیفه نمیکند غرض که شارح عقاید بصفی در این که سبب سخن کفر باشد اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از کبار اهل اسلام میشمرد و صاحب و وافق نیز بر آن رفته و وجهی که برای تکفیر شیعه توهم کرده اند رد کرده و امام محمد علی ^{علیه السلام} سخن را کفر ندانسته پس آنچه حضرات در تکفیر شیعه فرموده اند نه مؤانف معتدل مؤمنانست و بیعت ^{بجانب} حدیث و قرآن با وجود آنکه مفهوم شیخ آنست که در صدر صحیفه معلوم شد و سبب یار معنی نیست

میگذرد که نام خلفای ثلاث هرگز بر زبان شیعه جاری نشود اگر جاهلان شیعه بوجوب لعن کنند سخنان ایشان
معتبر نیست چنانکه جاهلان اهل سنت حکم بر قتل میکنند و این حکم مطلقاً مقتضی افکار سلف و ایضا خلف
نست و آنچه فرموده اند که هر کس سماع بعضی حکایات کند و منع نکند کافر است عفو و شرعاً دلیل بر آن نیست
و قال الشيخ ابن سبنا من تعود ان تصدق من غير الدليل و حد السليح عن الفطرة الانسانية و آنچه در ماده عایشه
از حث و فحش شیعه نسبت کرده اند حاشا ثم حاشا که هرگز واقع شده باشد چه نسبت فحش بکافران
چه جای حرم حضرت رسول صلی الله علیه و سلم اما چون عایشه مخالف نامر قرآن فی یونکن ولا تبر
نموده و بصر آمده و بجز به امام زمان اقدام نموده بحکم حدیث حربی که فریقین در منافات آنحضرت نقل
نموده اند و محاربها حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مقبول نمیتواند بود بنا بر این مورد طعن شده و این در کتاب
حدیثی از شیعه دیده که عایشه در خدمت حضرت امیر از حرب توبه کرده هر چند فضیله حرب سوانرا
و حکایات توبه منبر و احدا ما بر تقدیر وقوع بعد از خرابی بصره و قتل چهل هزار نفس از صحابه و غیر هم اگر آن
توبه قبول باشد لعن برای حرب نباید کرد و الله اعلم بحقایق الامور و هو بحکم بالحق يوم يفتح في الصور آیه
کهها الخبیثات للخبثین الخ اخرها این معنی ندارد که زوجین در مد و حیث مذموم است من جمیع الوجوه بکنند
چنانکه اگر یکی از ایشان مستحق هشتاد و زخ یا شندان دیگری را بتر چنین باید بود و الا منقصر شود به
سخر نوح و لوط و زوجه ایشان آسبه فرعون بلکه تواند بود که آیه کهها ما اول باشد آنچه در آیه
دیگر تصریح شده الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة و الزانیة لا ینکحها الا زان او مشرکة جواب آنکه در تکفیر
سادات عظام که فرزندان سپدان نام اند هر قوم ساخنه بودند محل عجب است چه هر گاه حرم پیغمبر
خلاف امر آنحضرت میکرد و با شخصی که با اتفاق کافر مسلمانان خلیفه باشد و او خود منافق آنحضرت
شپنده و واپس کرده باشد جنگ کند بحکم این حدیث محارب پیغمبر شود و ایضا باعث قتل چهل هزار
از صحابه نابین کرد و فرزند پیغمبر نسبت بکسیکه پیش بعضی مسلمانان خلیفه باشد سخن سب گوید

و حال آنکه نزد آن فرزند پیغمبر خلاف نیست و خلاف آنکه ثابت نباشد و بمقتضا دلائل بر او چنین ظاهر شد
 باشد که آنکه مخالف پیغمبر و نقض عهد آن حضرت کرده و نیز از آن سخن فرزند پیغمبر اصلاً آزار بدیده و مالی
 بکس نرسد و اگر آن سخن خطا باشد برای آنکه که در حق او کوبید تو با حاصل شود آیا کدام از این دو عمل اقبح
 و اشنع باشد و ممنوع است شیخین کفر است ستمشک شوند جواب آن ظاهر شد و اگر خبر دیگر افاده نمایند
 مستفید بشوم بهر حال انصاف و طلوبست و منقول در کتب شیخین است که در وقت حضور این ام مکتوب
 اعمی رخ خدمت حضرت پیغمبر که از اهل حرم آنحضرت عبور نموده حضرت از این معنی اعراض نموده آن شخص گفت
 یا رسول الله این شخص کور است پیغمبر فرمودند تو خود کور نیستی و علماء اهل سنت نقل کرده اند که پیغمبر
 غایت را بگفت خود نگاه داشت تا نماشای جمعی که در کوچها میخواستند کند و بعد از مدتی فرمود با همرا
 هل شیعت این با حبل بار ذل شخص نمیتوان کرد و با حن این نه بر شبهه است که نصیح آن مقدور باشد و
 آنچه لازم این قضیه اگر اعتقاد کند هیچ شک نیست که کافر باشد بهر حال ما بعد از آنکه هیچ موعوبی اثر
 و اکل جز از حضرت رسالت نمیدانیم و بجز آنکه ضایف نشان آنحضرت باشد ^{اعلای} نمیکیم اما فریاد از جراتهای حضرت آنکه
 بواسطه میل نصیب یا حدیث موضوع شرع و دین را ضایع کرده اند بیست اند که تا نو کفتم غم دل ترسید
 که دل آزرده شو و زنه سخن بیست است و آنچه در ماده نسخ حرمنا شهر حرم فرموده اند اصل عدم ^{نست}
 که نامعتمد بر که نسخ فرآنی تواند بود ظاهر شود و محاربه حضرت امیر بر تقدیر تسلیم که در بعضی از این شهر
 باشد بعد از نقد خصم بوده نه ابتداء بلکه حروب آنحضرت اکثر چنین بوده هر گاه کفر شیعه ثابت نباشد
 چنانکه از جواب سابقه معلوم شد و همی که برای جلب قتل و غارت ساکنان مشهور مقدس فرموده ^{اند}
 تا تمام است بر تقدیر تسلیم حضرات را اطلاع بر سر بر و رضا بر جمعی که هرگز ندیده اند چون حاصل
 شده و الله عیلم بذات الصدور علی تمه حال مزاج پادشاه همچون آتش است و لایق علمای کرام آنست که
 بزلال موعظه لشکین الهاب آن آتش فرمایند تا خلق الله نسوزند نه آنکه بیاد فتنان آتش مشتمل

سازند و اصل و فرع همانند کانون خدایا سوخته بخاک مثلث اندازند چو آتش مشویند و کشت
میاد که در روز اید در دین متد بر آید و ظاهر است که باین فوینهای بی ملاحظه اهل سپاهی را نهایت تمام
در اینصدا بندگان خدای تعالی هم میرسد و اینصدا ایشان اگر چه فریاد شده لایم طبع الله تعالی که
نیست چنانکه در این شرمند که نوح در روز قیامت برای هلاک کفار و خلافت آثار و اخبار بر این دال
چه تفصیل اینها در این حقیقت میگذرد و هرگاه سپاهی بفرمایند علماء این کار کنند جواب آن در روز جزا
علما خواهد بود در آن روز کفر و قول پرستند و قول اولوالعزم را شن بلرزد زهول بجای که
شرمند اندانند با تو عذر کن چیداری با و مخفی نماید که این طاووس از علمای شیعه بود در اصول و
فروع مجتهد بود و در فقه حنفی فخریه بنا بر آنکه حضرت الله تعالی در ماده حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم که دوستان حضرت است دنیا را بقبول او خلق کرده و فرموده لو تقولوا علینا بقرآن فاقبل
لاخذنا منه بالیمین ثم قطعنا منه الوئین فآنکرم من احد هرگاه در ماده حضرت پیغمبر اینهمه تقدیر و
مبالغه واقع شده باشد اگر دگری را در امری غلطی واقع شود چون از عهده بیرون آیند پس اگر
حضرات عالیات طریقان سلف امری را شنیدند شیوا حیاط را منظور دارند بفرخواستند
و در عرض عرصه جواب مظلومان خصوصاً اطفال که بمشور رفع القلم عن الصبی حتى یبلغ و المنجون
بفایده صعب است بجز عشق مرا که کشتی چه خواهی گفت جواب خون زنیان که بیگناهان
مرا را از این جمله بخواهی نشت و گریه زین همه گستاخیم چه مفسد است چون اکثر مفسد
از اغراض فاسده دین و دینت مناسب است که ارباب فضل از این اغراض منزه شوند بلکه بعد از عمر
که افاضه او راء الله محبوب الی شهد مقدس معلی شریف آورده اند فخر را از انبای حدیث شریف
و اگر بیا سطره قهاری نواب خاقان فرزند سکان این فقیران از شهر بیرون نتوانند آمدن ایشان حرم
حرم امام طلب الصاوه والسلام بجای آورده بسعادت زیارت سید سعید شود و این فقیران کشت

فدوم آن عزیزان فیروزی بایستد و اینمغنی بوجو بنامده فنوی بقبل فخران دادند بارک الله اعظم
اجو که واصح امور که مکن مکن که ره جورا کناره نباشد مکن مکنش که پشما شو و چاره بنا شد

در اوخر هین سال شاه عباس بنفست برای نظم خراسان و دفع شر او ز بکته غزنی مشهد نمود در شهر
مرشد فلجان را مقبول ساخته و حکومت مشهد را بیداق خان چکنه داده از راه اسفراین وارد مشهد
شد بدافغان نظر بفرانگی که با مرشد فلجان داشت از سپاست شاه عباس نرسیده بقلعه خوبوشا
کریخت بنا بر این حکومت مشهد با مشخان اسناجلو تفویض شد و شاه ^{عباس} بجهت آمدن فرهایا شایسار
عثمانی با ذریا فلجان از بند و زیمان جام که بمشهران فرقت را جعبه عرف نمود

سنه هفصد و نود و هشتاد و این سال عبدال مؤمن خان ولد عبدالله خان و زبک که حاکم بلخ بود با
نامعد و بقصد شخیر مشهد حرکت کرده اول پشاور را محاصره نمود کاری از پیش نبرده بطرف
مشهد رفت امتحان حاکم مشهد تفصیل بشاه عباس معروض داشت شاه عباس از فرزند بقصد
خراسان در حرکت آمده بعد از ورود بطهران مریض شد و ناخوشش بطوری شدت یافت که از
غزنی بصوب خراسان باز ماند عبدال مؤمن خان چهار ماه مشهد را در محاصره داشت بعد از تصرف
حکم بقبل عام داد و با بفرستی نکرده حتی سلا و صلحا و علماء که پناه با سنانه امام برده بودند بقبل
رسانید و امتحان را در بین جنگ و جدال شرب هلاک چنانکه صاحب تاریخ عالم آرا مینکاز
که خود خان و زبک در صف امر علیش را رسانده و جنود شفاون و رود او زبک را بدر و روضه
مبکر که فرستاده یک یاز پچارگان مظلوم را از دارالستاده و دارالحفاظ و مسجد جامع برون
کشیده بدرجه شهادت رسانند و مصاحف را از دست حفاظ گرفته همه را از همان شربت
میچشانند و لانا شانی شاعر مرثیه در این باب بنظم آورده که این فرد از آنست (هنوز اگر
بفشارند

بفشارند خاک مشهد را سفینه از شطخون تا بکبر بلا برود (روضه مقدسه) بیاد غارت شد
 فناد بل مرضع و طلا و نقره و شمعدان که از خنجر بغداد بیرون بود و فروش و ظروف و اوانی چینی
 کتابخانه که در نمادی ایام از افضی بلاد اسلام جمع شد بود از مصاحف بخطوط شریفه همه علمیه
 و اسنادان مقدم مثل باقوت و غیره و دیگر کتب علمی عربی و فارسی که از خنجر احصا بیرون بود
 بدست افروز بکان بقیه نهادان افتاد مجازا ناسه و زرد که مشهد قتل و غارت در کار بود و قلیله از سر
 مشهد که در پیغولها خرنده بودند جانی بسلا مت بد بریدند عبدالمؤمن خان حاکم در مشهد تعیین
 نموده و در وقت رفتن میل طلای بالای کبند را که شاه طهماسب قفس کرده بود نیز با خود برد این
 خبر وقتی بطهران رسیده که شاه عباس و بیجوگ کدنا شنیدند از طهران بحضرت عبدالعظیم رفته
 و از آنجا بارالسالمینه فرزند بن مراجعت نمود

ملاجلال بزدی در روزنامه خود که شرح احوال شاه عباس اول نگاشته تاریخ صحیح افرازان
 طور ضبط کرده شعر از پی تاریخ پیر روزگار صحیح شاه جوان عباس گفتن و این مطابقت
 با سال هفصد و نود و هفت است و نیز منکار دارد که شاه عباس بعد از صحت از آن مرض بلا فاصله میل
 برایشند ریش کرد و ملاجلال بزدی در تاریخ این واقعه بدین آرا سرود (تراشید چو مور ریش از
 پنج تراش مویم آمد سال تاریخ) بالجملة صاحب فصوص الحافی در ذیل وقایع سال هفصد و هفت
 در باب مشهد چنین منکار دارد که عبدالمؤمن خان که در این سال مشهد را قتل عام کرد جهشش آن بود که
 شاه محمد آله چوپان که امیر الامراء عبدالله خان و باطناشعه بود بمیرزا سید علی متولی پیغام
 فرستاده بود که هفتازهمه مصالحه نمودنست بدین وسیله مانع قتل عام شوند میرزا سید علی
 جواب فرستاده بود که جمع ما را بچیزی نرساند ما را فرستاده داده شود بنا
 بر این عبدالواسع نام بایان داده و خواص عبدالمؤمن خان بشهد آمدند و کتکوی مصالحه

در میان نهادند جاها را فرا دادند که اینک شاه عباس با عیال و منضم و مهر گسندامت خان نادا
 دل با بخرن بستند عبدالواسع را که از عیالی ماوراء النهر بود با سایر رفقانش و از کون بالاغ سوا
 کرده در کوچی بازار مشهد که خانه موی ریش آنها را کرده و بخلهای ثلاثه را شد بر لغت
 می نمودند بر این نیز گفتند که در آن بازده نفر را مقبول و عبدالواسع را ریش کنده از بالا
 حصار و بن افکنند که نینبازد و از سوی رسید المؤمن خان رسالت شد شب بکری علی بیک مؤذن
 در ای کلد کشید و ضمه ضربه مساجد بنام مؤمنان از چاه و بیرون آمد گوش
 میداد که علی بیک بان بطعن خلفاء را شد بر کشید عبد المؤمن خان گوش خود را گرفت در
 چهره رفت و فریاد کرد که من نفسی را در مشهد زنده نگذارد در این هنگام فاصد از ظهر آن
 رسید و فریاد از شاه عباس در امتحان آورد که زمستان آمدن بمشهد غیر ممکن است
 اکنون سناصل شده جمعی از معارف و مشهوران با همدانیا که من جمله قرآنی بخط امیر المؤمنین
 سلوات الله و سلامه علیه که جلدان مرتفع و پیچیده از نومان می رزیدند عبد المؤمن خان فرستاد
 علی بیک مؤذن هم با اتفاق ماورین باز کرد و عبد المؤمن خان آمد رسولان در چینی سپیدند که
 عبد المؤمن خان بیازی شطرنج مشغول بود خان اعنا هدا بان کرد اسامی ماورین با سپید
 همینکه با اسم علی بیک مؤذن رسید خشم بر او مشتوشده سرش را ز بدن داد کردند و جمع
 از ماورین را مقبول و باقی را مخصر کرد و از نقایس که عبد المؤمن خان از شهد غار ز غود

قطعه الهامی بود بقدر بیضه مرغ که قطب شاه دکنی پیشکش کرده بود در این او ان نامه فسطوی در ذیل ابشاء
 عباس نوشت

صورت نامه عبد المؤمن خان بشاه عباس

حمد فواعد نصفه و عدالته و حشمته و اقباله الی یوم البعث الی ابعاث المظفر الدینا و الدین
 ابوالفوارس بن عباس بعد از تبلیغ دعوات جانب مقرون آنها را می عقد که کتا الله همیشه

همت سلاطین نامدار و خواصین عالیقدر بنصرت حال و فراغ اقبال عباد الله و عموم خلق الله
 مصرف بویه همچنانکه مضمون بلاغت مشحون فصاحت مفروق الشفقه علی خلق الله که فرین آسنه لازم میباشد
 مخفی نماید که اکثر حکام و سلاطین و کاشتهکان این سلسله علیه بنو فقی الله تعالی بنحی سلوک با اهل مملکت
 نموده اند که دستور العمل ملوک شده خدای بر آن بنده رحمت کند که قدر پاپه خود بشناسد و پایی از کلم خود
 فرار ننهد امر و زنجیر الله تعالی که ممالک دست فوجاق و مرغابیه کاشغر و بدخشان و ماوراء النهر و خوارزم
 و خراسان بلا منازعه بنصرت بندگان ما است و بسط طرفین چون نگاه لشکر بیکران ما سلاطین و ملوک
 اطراف و خسران آفاق با مروی ماکردن نهاده اند و کرد نکشان جهات بر بدین آسان ایستاده اند
 ز در پایداری اسپان است جهاز بر فر کلاه منست ملوک جهات صفت ده بر درم بسط ازین
 نیک بر لشکر بروی من حکمرانی کجاست که از جان نه منقاد فرمان ما است غرض از تمهید
 این مقدمات و غیر این مقالات آنست که قبل از این استحکام اتحاد و یگانگی نه چنان انجام پذیرفته بود
 که بسجخ جمعی از اباب غرض الدین فی قلوبهم مرض بنای آن خلل و نقصان راه تواند یافت با وجود این
 بجز جمعی از عاقبت اندیشان عنان غریب بصوب خراسان منعطف ساختن بر آن مقصد که مکنون ضمیر
 ایشان حاصل شود انواع نقصان بعجزه و مساکن راه یافت ستمداران بنوا که نور محمد خان با ولدان
 حاکم خان انواع خصومت و منازعه نموده اند حاصل آنجا غایت بر کشته روزگار بر همگنا اظهر من
 الشمس است که از کال بید و لئ و کراهی کار و بار انظار بیکجا خواهد رسید اگر بعهده و پیمان که مسطور
 مکتوب است خلل راه یافت انظار بیدرگاه عالی ما فرستد چون داعیه ضمیر منیر فیض مآثر بر آن مصرف
 و معطوف است که عقد یگانگی منظور بوده خلل و نقصان پیمان آن راه نباید ولایت سمنا که ابتدا ملک
 خراسانست هر ساله این رفت و آمد از جانبین بسجخ غرض خواهان واقع میشود با پنجانب گذارند
 و حکم کنند که کاشتهکان ایشان و مشو طین آن دیار بی آنکه جمعی بقتل رسانند دران دیار داخل نکند و

عراق را بیک کسی را اراده داشتیم بود و نباشد حضرت شوند تا با عیبه فامیند و امینت کافه عبد الله
 کردد ما بقی خالان نور علی یک عرض و لایا و دولت خواهد رسانند

صورت جواب بکشای عباس بن عبدالمؤمن خان

بشاهان نوشتن این نامهها سالها بود عیبها در آنها مکره قول اسناد نشیند چنین نامهها
 پسندیدند بزرگتر خوانند هم بخرد که نام بزرگان نوشتنی برد اگر پادشاهی در پیشه کن
 و گراز سپاهی در پیشه کن بودند شاهان تالیف نام نوشتن چنین نامه عیب نام نورخان
 که بود از شهان بزرگ بد و بی نوشتن بلامین بزرگ فضا را گذار من بشاه نجف فناد و از او بافت
 چندان شغف بنیاد است عدم امیر کبری علی و خسر و شپربکر نمود آنقدر عزت و احترام کرد
 یافت کارها انظام میشود در شاه رخ پادشاه بنا کرد مسجد و خانقاه بنعظیم تکرم هستیم
 امام علی بن موسی علیه السلام طواف درش شد قبول رسول برابر بفتاد حج قبول تو کرد
 چنین روضه را خراب رسول خدا را چه کوئی جواب بدینا بنده کار و بد روزگار بغیبی سکه
 نامه شرفها سلطنتهاها بجد الله عباد بکره دامن کبر فلان زمان عرش استباه بوده باشد نیست
 بلکه خاطر حضرت مآثر از انظام مالک عراق فارس و آذربایجان جمع نموده ایم و سواهی موای ذوق
 ملاقات ایشان که عمر نیست بر ضمیر منبر خوشید تا براه بافته آرزوی نمازده تا آنکه پارسا حاضر
 از اعمال نواب جهانبان نشود تا خان احمد خان پادشاه جیلان عباد آلودگشته بود بدین واسطه
 نواب سلطنت پناه اعناد الدوائر العلیه العالیه الخافیه فرهاد خان فرامانگوار برانما لک فرستاد
 تا باندک زمان بنصرت و کلا فاهره در آید و بعد از فتح آن محال چون مهمات نمانند آن و اسرار بار
 انجامی نداشتن امرای نامدار و سلاطین نصر شغاف را بداند خود در فرستادیم که سرداران آن مالک
 بدرگاه عرش استباه آورند و بعضی با مارت من فرزند نموده دارائی آن مالک را بدیشان ارزانی

داشتیم در اثناء این حال تردول ایشان بولا پنا سفر این بمسما مع عز و جلال رسید بجزر اسماع این
 معنی طافت طاق و ذوق غالب شده باخینار با جمعی از نزد پکان منوچه سفر این کردیم که ثبوت
 ملاقات مشرف کردیم چون آن مالک بآب منوچه را پائ عز و جلال را اسماع نموده در اسفر این مکث
 نکرده کوچ بر کوچ منوچه بنشایور کرده بودند و با آنکه عساکر کرد و ن اساس در اسفر این تردول
 نموده از عقب ایشان عازم شده بودند در بنشایور نیز بندگی کرده روانه مشهد مقدس شد
 بودند چون حقیقت بعرض مشرف رسید بعضی از امراء نصر شعاران مدار ذوق نواب سلطنت پناه
 خانی الزمانی فرهاد خان فرموده از عقب ایشان برسم اسبغا فرستادیم که شاید در مشهد مقدس
 بلا زمت رسید آنجا نیز توقف نموده از راه جام منوچه بلیج شدند امراء نامدار نا امید و ما ^{معاود} پوس
 نموده بیایه سپهر خلافت مصیر رسیدند مفارن آنحال مکتوب محبتا سلو با ایشان بنویسند و علو
 خاطر شریف بود رسید ممالک سنانا اگر اراده پادشاهی داری پای فامند در دامن صبر شکبنا
 بکش ناما نیز هیچ چیز مقید نشده بسر عیش نام بر رسم آنکه بقاعده سابقه که هنوز از آفتاب عالم ناب
 پرنوی از علم از دها پیکر اثری ظاهر نشده بود که چون بنائا العشر برانگنده شدند عرض کرد دیگر از
 شوق ملاقات طافت طاق و از عشق وصال چوماه مجو که در محاق است به حال بنوفی قادر
 ذوالجلال واپزد منعال در این ساد ریلج و آنحال اگر نصیب بوده باشد ملاقات واقع خواهد شد
 خورشید اشتهاراد و کلمه که منشیا عطار د نشان در اینولا مر قوم فلم نجسته زم نموده بودند
 که خدای بر آن بنده رحمت کناد که پای از حد خود فراتر نهد و فدای پای خود بشناسد بر عالمان
 ظاهر است که فادر ذوالجلال و کبریم لا يزال جمیع خلقا لله را برای خاندان محمد رسول الله و علی ^{الله}
 که جد و ابای هابون ما سنه آفریده یقین حاصل است که هر جا همل و غافل و بی سعادت و بی حاصل
 که رو از این آستان بگرداند و سیر اطاعت از این خاندان بناید خیر الدینا و الاخره است چند بیت

که فلی موده اند ز در بادر با سپاس است چهار زیر کلاه منست بر آن مالک پناهنده
 که چون صبح صادق شود آشکار کشد لشکر لیل صفر کنار چو پیداشود در پنا آفتاب
 کشنده رخسند رخ در نقاب اگر المثل از کران نا کران شود بجز و بر پیر زمره با بان زو
 شهبافرخنده فال بو طافت و صبر شان از حال کجا بوده در شمار و حسب کجا بوده باشه
 هر کاب کجا هم عبا بوده باشی کجا مجلس از فرخی با می مکن ندخونی مکن ترکاز بحد
 کلیمت بکن پادراز عنان کش شوای کود که خیر سر که طفل و بدن در آید بر یثوف و فرقا
 لایزال بامداد بخشنده ذوالجلال نامم بنور باز و چنان که احسن کونیند کرون بیان
 و آنچه در باب اخراج سلاطین چنگیزی اعلام نموده بود ند بر هکنان اظهر من الشمس است که پادشاهان
 عالممقد و خوافین کرد و افتدار و سلاطین نامدار با ستانه نواب کما باب خافان علیین اشیان
 پناه آورده بود ند و بی طرفی رعایت نموده ایشان را بر سپر خلافت و شهر با مکن ساخته و هفت
 عالی هفت مان نیز بر آن مصر و فست که بئوفی الله تعالی ممالک ایشان را که بغیر حق تصرف نموده اند با
 و منازعت بدیشان گذارند و اگر در این باب بغل واقع شود فرمان فضا جریان صادر کرد که بیست
 هزار سوار نامدار نبره دارد در ملازمت نواب کما مکار بر خوردار احویام محمد فلی سلطان و نواب
 سپهر کاب حاجم محمد خان رفته سرداران و لشکر بان ممالک چنگیزی را گرفته اهل و عیال ایشان را اسیر نمود
 بدرگاه عالم پناه آوردند و خوبان نفس نفیس با برادر اعزاز شد کما مکار جهانانی کشورستان خلاصه
 دوستان چنگیزی نور محمد خان با لشکرهای عراق و فارس و کرمان و خوزستان و کیلان و مازندران
 و اسر آباد و آذربایجان و خراسان ممالک نوزانبوعی تا خذ و نالان نمایم که تا قیام قیامت بر صفحه روزگار
 بنامند اگر اراده نمائی که از بیم غراب لشکر قیامت کشی مراد بکنار بری از عقب بلغار کرده جهان
 بر تو نیک و ناری سازم و اگر از آفتاب العتاب پناه بطل جان خسرو هند دستا بری نامر تو نام

تا نور ابوق و ذیجبر مقید نموده بدرگاه کینه پناه فرستند ماغ خود را خوش نسازی که دوسه نفر
 از غلامان این آستان در فلاع خراسان بواسطه بیاد و فکی بدکشتا گرفتار شدند منت
 آنچه خواست گفت تمام بود این و ندید بر خود و السلام
 سنه هزار و یکلوی شبل همد این سال شاه عباس بطرف خراسان حرکت کرده تا چمن یادگان را
 و بعضی از ولایات خراسان که در تصرف او زبکته بودی منازعت و مقاتلت بنصرف شاه عباس
 در آمد چون فضل پاپن رسید شاه عباس بهانه اینکه عساکر او زیاده و فاعه مشهد مجتمع
 کرده اند و محاصره این شهر مقدس خلاف احترام است بجوالی مشهد فرستاد مراجعت بجا کرد
 در روزنامه ملاجلال نیری مینکارد سفر بکه شاه عباس از اسفراین مراجعت بعراق نمود سنه
 هزار و چنانکه مولانا کلبعلی نیری در تاریخ آن گفته شعر چون شد بخراسان شه با استحقاق
 آوازه فتح پهن شد رفاق آمد چون بختگاه شد تا بخش عباس شه علی دل آمد بعراق
 سنه هزار و دو و هجری شبل همد این سال عبدال مؤمن خان مجدداً بخراسان آمده بنشای بورو
 سوار را از تصرف حکام شاه عباس منزع ساخت و چند در مشهد توقف نموده از آنجا
 بیخ رفت

سنه هزار و چها هجری قوی شبل در این سال مجدداً شاه عباس بسمت خراسان حرکت کرد عبدال مؤمن
 خان که فاعه اسفراین را در محاصره داشت از رود موکب شاه عباس منزل اول شده بطرف مشهد
 کرد فرهاد خان سردار و سایر امرای صلاح ندیدند که شاه عباس بنعاب عبدال مؤمن خان بمشهد
 لهذا از اسفراین بیجا ایل گراپل و از آنجا مجدداً بطرف سبزوار که عبدال مؤمن خان شهر را منصور
 و قتل عام نموده و در آنجا محاصره داشت نند عبدال مؤمن خان بسمت بلخ فرار نمود و شاه عباس
 بواسطه رسیدن مشا و بروز سزا و خبیکی قشون بطرف مشهد بفرستد معاودت بفرزین نمود

مولانا ملا جلال پزدی در تاریخ فرار عبدال مؤمن خان از سبزوار این بیت را انشاد کرد شعر
 (تاریخ این گزین چنان گفت پر عقل شاهامدام بوم گریز شاهباز)
 سنه هزار و پنجاه و هجری یعنی قبل از وفایع اینک تفصیلا است که صاحب تاریخ عالم آرا در نقل
 نعره شاه طهماسب مشهد باصفها و از آنجا بعثت عالیات نکارش نموده است
 مورخ مزبور که در عهد سلطنت شاه عباس اول تاریخ خود را انالیف نموده و در الواقع وقایع
 نکار رسمی این پادشاه بوده از شدت وضوح این مسئله خود نیز تردید هرسانده و توانست
 حقیقت را کتمان نماید و ما که نکارنده بی غرض و مورخ بی طرف هستیم بگرماتدمورخ مستطاب
 لازم نمیدانیم که مقدمات بهوده برای نکارش این حادثه انشاد و ترتیب کنیم و بنا بر آنچه تاریخی
 بماتاب و محقق شده است که عبدال مؤمن خان وحشی ب دیات بلکه کافر مطلق بری از حق نبش و بر
 در شریعت اسلام فعلی حرام است نموده و جسارت و بی احترامی کرده است ما برای بصیرت و آگاهی مطالع
 کنندگان متن تاریخ مزبور را عینا در ذیل منبکاریم

در صدد صحیفه اول رزم نکارش یافت که اسمعیل میرزا در زمان سلطنت خود نعره مبارک
 شاه جنت مکان را نقل شهید مقدس معلی نمود و خدام مرئضه قلخان پرنای حاکم مشهد بدین
 خدمت با اتفاق علیقلخان شاملو بیکر بیکه هرات مامور گشت و او در روضه مقدسه حضرت
 امام الجنتی را لاس در سه چهار موضع حفر قبر نمود و خدام هر کدام انب و بصیانت از اعدا اوب
 باشد مدفون سازند چند روز قبور محفوره منظور خلاقی بود تا آنکه در شبی که اراده دفن داشت
 با اتفاق میر سید علی مفصل اسرا بادی نا امیر سید علی صدر شوشتر علی اخلاف الروا پسین
 و شیخ حسن حصار مشهد در حرم مقدس انشته رجوار ضریح مبارک محل دیگر حفر نموده آن در
 کرانمایه را در صدف خاک پاک مخزون ساختند و قبور دیگر را بجا که انباشته روضه پاپین پای

مبارک علامت قبر گذاشته شد و حفاظ قبر مبارک همیشه در آن مکان نثار و نذران می نمودند
 خادمی که بخدمت سر قبر شاه جنت مکان مامور بود در آن مکان شمعها افروخته خدمت میکرد
 شاه رضوان مکان بین الجهور در همان صفت مکان اشتها یافته در حینی که عبدالمؤمن خان شاهد
 مقدس را شنید نموده آن بعت شریفه بدست آورد و زیاده را بدان جاهلین عاقبت از غایت نصبت
 اراده نمود که اجساد شاه جنت مکان و شاهزادگان صفو نژاد را که در آن صفت فون بودند بپرن
 آورده لوازم بجز بظهور رساند و آن فوراً حاضر نموده استخوان چند از عظام ریم بپرن آورد
 و بعد از چند سال شخصی از اهل ضلال بعرض عبد الله خان و عبدالمؤمن خان رسانید که نقش شاه جنت
 مکان در مکان دیگر مدفونست فرط اطلاع دارم ایشان باغواهی ارباب نصبت و شتم بهادر نامی آوردند
 فرستادند که آن مکان را حاضر نموده نقش را بپرون آورد و بجا را رساند که هرگونه استخفافی که در جمل
 رسوخ یافته بافته بظهور آورند و شتم بهادر حسب اتفاق آنخدول نقش را از مکان بپرون
 آورده و در رکبته هاده سرکبته خدا نظر حاکم مشهد مقدس مقرر کرد چندگاه در جناد که نام
 موضعی از مشهد مقدس معلی بود گذاشتند که از آنجا برداشته راه ماوراء النهر پیش بگردند و ضابطی
 ولد پهلوان شاه قلی بیگ بنار دار سرکار فیض آثار که اصفتها الاصل است را موضع بود و شتم بهادر
 در خانه او مهان شد و او از بردن نقش مذکور اطلاع یافته چند روز دوشتم بهادر را نگاه
 داشته نواضعانآدمیان با او بجا آورد در آشنای محاوره با او گفت که اگر این نقش را از راه نون
 و طیس بمپانه فرستاش بری ه مثل آنچه از عبد الله خان و عبدالمؤمن خان در برابرین خدمت
 توقع داشتند باشی بوم برسد و شتم بهادر که حرف انعام و احسان شنید اظهار کرد که مراد
 ماوراء النهر اهلی نیست چندان غلف در آنجا ندارم اگر راست میگوئی و منعه پیشوی که
 آنچه میگوئی بعلا بد چنین کم و او نعتها کرده با اتفاق بیکدیگر نقش را برداشته بر سبیل ابلاغ

بطین آورند اما دوسم بهادر میگفت که من خواب موهبت بهم که مرا از بردن نعش مذکور با و
 التهرنی کرده با آوردن ابران راه نمائی کردند و این واقعه را بار ضافلی بیک در میاها ده از او استماع
 جنت با اتفاق نعش برداشته متوجه شدند الفقه چون بطین رسیدند بحر جان حاکم طین پشاور
 نعظم و تکریم بسیار نموده حقیقت را بعرض اشرف رسانیدند حضرت علی شاه می ظل الهی از این خبر هجرت اثر
 مسرور و شادمان شده حکم های بون عرضد و یافت که از طین نادار السلطنه اصفها استنباط کرد
 نعش را در کمال توفیر و احترام بدار السلطنه مذکور رسانند و حسب الامر علی بهر ولایت رسیدند
 خلایق با استنباط بیرون آمده نعش را بردوش کشیده منزل بمنزل میبردند نسبت ضافلی بیک دستم
 بهادر که حامل آن جسد مطهر بودند خدمت شایسته بجای میآوردند چون به پنج بجوالی اصفها
 رسیدند حضرت علی نا جمیع امراء و ارکان دولت و اعیان حضرت پیاده با استنباط شناسانده آن جناب را
 مغفرت اندازد و ابرودوش کشیده بشهر رسانیدند و در بقعه شریفه منسوبه بامام الساجدین و
 قبلة العارین امام زین العابدین علیه السلام که مدفون و امام زاده عالیقدر است گذاشتند خلایق
 بشرایط زیارت آنجا زه قیام نمودند و اینجور جنبه اثر در اطراف و اکاف مالک شهرت یافت
 هر چند این فضیله اخمال صدق و کذب استقامت بر مصلحت و وفات و شهرت بین الاعادی جانب
 تصدیق و راجح نموده بالفرض که صورت وقوع نداشته باشد چون در اول حال که عبد المؤمن خان
 بر مشهد مقدس معلی مشو شد استخوانی چند از عظام ریم مدفونین پائین پای مبارک کبیران
 استخوان شاه جنت مکان و شاهد ها اسب پرون آورده مورد استخفاف ساختند بخواه اراده از
 چون بدان متعلق گشت که سلب بدنامی از جسد مطهر آنحضرت شو چه مرکه خلاف توفیر و احترام
 باشد نسبت آن پادشاه سید پزیرار پاک اعتقاد پسندیده درگاه الهی بنویزند از چنین نبرنگ
 نابر عالیان ظاهر شو که آنحضرت مبارک شایسته استخفاف نرود سواد بنیست

سنه هزاد و هفتاد و هجری پنجم در این سال عبد الله خان اوزبک در ماوراء النهر فوت کرد عبد المؤمن خان
 پسرش با وجود مخالفت بعضی امراء اوزبک به بجای پدر جلوس نمود و بواسطه شقاوت جبلی و خردی
 فطری که او را بود در بد و جلوس جمعی از امراء اوزبک به افار ب خویش را بقتل رسانید چنانکه
 در بطون تواریخ ثبت ضبط است بیان شرح آن که موجب اطمانست ما را از مسلك مستقیم
 خود خارج مینماید با کلمه بعضی از امراء اوزبک به قتل عبد المؤمن خان را نموده او را بضر
 نیر هلاک ساختند و طفل دو ساله که از او باقی مانده بود قابل سلطنت نیافته این بود که هرج
 و مرج غریبی در میان امراء اوزبک رخ نمود و الی همر شهری دم از خود سری زده سلطنت مستغله
 میطلبید منجمله بن محمد نامی که حاکم هرات بود و نسبت به عبد المؤمن خان داشت در شهر هرات
 جلوس نموده سایر حکام بلاد خراسان را بدبعت خود خواند در این میان شاه عباس
 سیم مضافاً سنه هزار و شش که هنوز عبد المؤمن خان کشته نشده بود بطرف خراسان
 حرکت نمود و فرهاد خان سپهسالار را طلبه لشکر نموده باده دوازده هزار نفر جلو
 فرستاد امراء اوزبک بدو منازعت و محاربت بلاد و فلاح خراسان را تخریب نموده فرار
 میکردند من جمله (محمد بی) نام حاکم مشهد شهر را و کذاشته بسمت هرات کوچتا و فایده
 فرهاد خان در حوالی دکان بود خبر فرار و الی اوزبک بسمع او رسید و سالماً و غانماً ب
 اینکه فطره خونی ریخته شود با اسپه باحدی رسد وارد مشهد شد و عریضه مضمون
 فتح بجنش شاه عباس فرستاد شاه نیز بغایب او حرکت کرده در بسنت و پنجم ذی الحجه هده
 السنه وارد مشهد مقدس کرد بدحرم مطهر حضرت رضویه را غارت شده و خالی از زر
 و زینت دیده سوای محرم طلا دیگر چیزی در آن مقام معلی نیافتند بداعیان چکنی را ب حکومت
 نصب نموده و بولپاسان مبارک را بقاضی سلطان تریبی که از سادات چقدر به تربیت

بود دادند بیست و هشتم ذی الحجه از مشهد عزیمت هرات نمود و هرات را استرداد کرده بعد
 نظم هرات باز رجعت مشهد نمودند بگامه در آنجا اقامت عیون مقدس را مرمت و خدام بقعه
 مبارکه را احسان و رعایت فرموده معاودت بعراق کردند
 در روزنامه ملاجلال پزدی بنکار داد که خبر قتل عبدالوئمن خان سه شنبه هفدهم ذی الحجه
 هزار و ششصد و سی و نهمین سال و در آن یاد شاه بمشهد در پنجشنبه
 بیست و هشتم محرم سنه هزار و هفتصد بود

و در تاریخ فوت عبدالله خان اوزبک که در هین سال هزار و ششصد و سی و نهمین سال
 الدین محمد کاشی چند پنی گفته که از فرار ذیل است **لله الحمد** خان توران مرد و شورش
 زخاسان افتاد چرخ در تربیت زاده او در غلط بود پشیمان افتاد اوزبکان یکشند
 هم ماوراءالنهر ز سامان افتاد شعله آتش چنگیز نشست سپل این جمله ز جربان افتاد
 عاقبت مملکت چنگیزی بکف خسرو ایران افتاد اهل ظلم از بشاری دانی که گوی این شود
 بدوران افتاد بدین آینه زهر مصراعش در تاریخ نمایان افتاد شعله برخواست
 چو از آتش شعله علم خسرو توران افتاد

و نیز نیز این جمله را تاریخ گفته اند (شاه عباس قائل اوزبک)

مراجعت شاه از هرات در بیست و چهارم محرم سنه هزار و هفتصد بود

سنه هزار و هشتصد و نوزدهم در اوایل سال مجدداً شاه عباس بمشهد مقدس رفتند
 در آنجا گذرانید خدمت خادم با شیگری آستانه مقدسه رضویه علیه السلام را خود مقلد
 و مشغول بواجباتی که شیبا مفاضل سر شمعها را می گرفت بشیخ بهائی بالبدیهه این رباعی را نشنا
 کرد (پوسته بود ملائک علیین پروانه شمع روضه خلدایین مفاضل احیاط

زن ای خادم نرسم بی شهبز جریل امین)

ملاجلال نزدی اینسفر شاه عباس با بنظر نفی منکار د که غره صفر هزار و هشت شاه از
اصفهان حرکت نموده در شب جمعه چهاردهم ربیع الاول همدس سنه وارد مشهد شد و شش
و پنجر و زافامت نموده پس از آن متوجه هرات گردید

سنه هزار و نه سیچقان پهل شاه عباس بعد از نور و زاز مشهد مقدس عزیمت هرات نمود
و از هرات بطرف نسا و ابورد رفت مجدداً بمشهد مقدس عوم نمود و از آنجا متوجه عراق شده
باصفهان رفت از وقایع اینسا این بود که بعضی از شاهزادگان از زکیه باصفهان خدمت شاه
عباس آمدند از جمله ایشان بار محمد میرزا بود که باقطعه الماس که ابنها برسم پیشکش آورده بود
بعده معلوم شد این الماس از نذورات سرکار فیض آثار علی بن موسی الرضا علیه السلام بوده که
در تغلب عبدالمؤمن خان بدکست از زکیه افتاده بود و بار محمد میرزا آنرا بدست آورده برسم
پیشکش تقدیم داشت بود شاه عباس در آن تصرف نکرده علمای عصر چنین فتو دادند که این الماس
فروخته قیمت آنرا املاک مرغوبه خریده و فخر و روضه مطهره کنند با بر این الماس بر
فرستاده قیمت عادلانه نماند و جو هیران فروخته بهای آنرا بمشهد مقدس فرستادند که املاک
مرغوبه خریده و فتنه باند

سنه هزار و ده هجری را و آخر سنه فاضیه سیچقان پهل و اوائل سنه عالیله او د پهل که اول سال
ترکان فیما بین سال (۱۰۰۹) و (۱۰۱۰) هجری اتفاق افتاده است صاحب تاریخ عالم آرا مینویسد که
در اینک شاه عباس بنابندری که کرده بود پیاده بمشهد مقدس رفت و مورخ مشا
تاریخی نظماً نوشته که از انهرار است غلام شاه مرزان شاه عباس شد و الا کهر
خاقان امجد بطوفه نزد شاه خراسان پیاده رفت با خلاصی چون صدقش بوزن

یافتن توفیق که فایز شد بدان فرخنده مرفد چو از ملک صفاها آن روبرو کرد بدان مطلب
رسید از بخت سرمد دبیر عقل بهر نیکنامی نوشت این نکته بر طاق زبرجد پیاده رفت و
تاریخ رفتن ز صفاها آن پیاده نامشده

بعضی از مورخین که شرح سفر شاه عباس مشهد مقدس نگاشته کویند چنان یاد شاه باین بلد^{رسد}
صحیح مبارک را و سعادت او ایوان امیر علی شیر که در گاه روضه منبر که از آنجا است در جانب جنوب
شهر واقع شده روی شمال دارد و در یک گوشه صحن اتفاق افتاده و بدینا بود در وسط
فرار داد با این معنی که عمارات جانب شرقی را که منهدم شده اضافه صحن نمود و حکم کرد ایوان دیگر
در مقابل آن که جانب شمال و در جنوب دارد بسازند و ایوان دیگر در طرف شرقی و غربی
عمارت کنند و جبابی از دروازه عراق شهرنا شرقی طرح کردند که از هر طرف بصحن رسد از
میان ایوانها بگذشت چون سکنه مشهد از کمی آب رزحمت بود ندانستند چشمه ها و فواید مجددا
احداث کرده بشهر آورده هری از میان جبابان و حوضی بزرگ در وسط صحن احداث نمودند که
آب از حوض گذشته بجبابان شرقی طرف پائین پای مبارک جاری شد و در بناهای مذکور کتیبه ها
بخط میرزا محمد زکاء صدر الکتاب و علی رضای عباسی و محمد زکاء امامی رسم شد

بجمله آنکه زمستان از در مشهد مقدس مانده شه و معظمه ثلثه را در آن روضه مقدسه بطاعت
گذراندند لاجلال پروردی بینکار در که شاه عباس که در این سال پیاده عزیمت مشهد نمود روز
پنجشنبه یازدهم ربیع الاول ترک کرد و مقرر فرمود که این راه را مهتر سلیمان باد و کس دیگر
طناب ننداند مسافت هر منزل معلوم شود.

نکته معلوم باد که هر طنابی پنجاه ذراع اصفهان است و هشتماد ذراع شرعی و هر فرسخی یکصد
پنجاه طناب است چنانکه هر فرسخی هفت هزار و پانصد ذراع اصفهان و دوازده هزار ذراع شرعی

روان

میشود معلوم باشد که از اصفهان با رباط فاضلی عماد هشت فرسخ و پیناه طنابست بعد ناکا
 سردهن شش فرسخ و بدست هفت طنابست بعد ناپای خیار نظیر پنج فرسخ یکصد و چهل و هفت
 طنابست بعد نابرکه پشکار و اناری خواجه اسم شش فرسخ و هفت طنابست نیم است بعد ناکا
 پنج فرسخ و شصت و پنج طنابست بعد نادار المؤمنین کاشان سه فرسخ و پیناه و پنج طنابست بعد ناکا
 از اصفهان ناکا شان سی و پنج فرسخ و پیناه و یک طنابست نیم باشند و از کاشان ناران و سیدکل
 یک فرسخ و یکصد و سه طنابست بعد ناکا خوشاب سه فرسخ و چهل و شش طنابست بعد دستار
 پنج فرسخ و پیناه طنابست بعد ناکا حوض قاسم محمد بازده فرسخ و بدست یک طنابست نیم بعد ناپا
 چهار فرسخ و هشتاد و پنج طنابست نیم بعد ناکا سرشبه چهار فرسخ و شصت و دو طنابست بعد ناکا
 میدمن اعمال خوارد و فرسخ و سی و سه طنابست بعد ناکا پنج فرسخ و نود و دو طنابست بعد
 ناکا آباد سه فرسخ و یکصد

چند خطه از کما
 ملاجلال
 ده است

بالجمله در تاریخ فاضل الحاقانی رفتن شاه عباس را از مشهد بلخ نیراز و قایع اینسان نوشته است
 ملاجلال منگارد در این سفر بفرمان شاه عباس در کاه از جانب پاپین پاری حرم حضرت رضا علیه السلام
 باز کرده و بکروج در مرستع بجواهر شنبه نصب نمودند و نوی کبند طهر را که دو د فناد بل
 شمعانها و دیگر چراغدانها سها کرده بود پاک نموده از نو نقاشی کردند چون اصل ظاهر
 کبند شاه طهماسب بنک طلا گرفت بود شاه عباس در ورکبندوا از بیرون خشت طلا کرد و
 صحن را وسیع نموده حوض بزرگی در وسط داده اندر ده بکر سه و با مرنبه ساختند که در وسط
 آن فواره داشت که آب از آن یک گز میجست

سند هزار و بازده هجری پارس پهل ترکی در اینسان شاه عباس به قصد جنگ با فی خان و نصرت
 نوزبک بلخ رفت باقی خان نیراز بخارا بلخ آمده بکاه تمام فسون طرفین بدون جنگ در مقابل کبند

ارذ و زدن دآخر شاه عباس بواسطه شیوع مرض اسهال (وبا) در اردبیل و مراجهت بمرآت و
 و از آنجا بمشهد و از مشهد باصفهان رفت

در روزنامه ملاجلال زیدی منکارد در این سال که شاه عباس از پورش بلخ مراجعت کرده بود پنجشنبه
 دهم ربیع الاول وارد مشهد شد و در دو شبینه چهارم همین ماه دختر خان احمد کیلانی که
 عمه زاده اش بود و بصفی میرزای پسرش تکلیف کرده بود که او را تزویج کند و صفی میرزا معتدباً
 شده بود که در طفولیت که با هم بازی میکردیم این دختر مرا کک ز یاد من برد لهندا من جرات فرود
 او را ندارم شاه همین دختر را در همین روز بجائله نکاح خود در آورد و بیست و ششم همین ماه از
 مشهد حرکت کرده از راه فوجان بعراق آمد و در بیست و نهمی الفعه همین سال هزار و پانزده باز
 شاه عباس از طرف نبرد از راه بیابانک بپرشیز و از آنجا بمشهد آمده دو شبینه هفتم ذی الحجه
 کرد پدید و از ده روز در مشهد توقف نموده نوزدهم همین ماه منوجه عراق شد

سنه هزار و شاتر ده هجری شاه عباس بعد از محاربات پنج ساله عراق عرب و ارمن و کرهستان
 از تبریز بقزوین و از آنجا با جمعیت قلیه بمشهد مقدس فرستاد از زیارت مخصوصه و نظیر ولایت
 خراسان باصفهان مراجعت نمود

در همین سال شاه عباس املاک و نقایس زیادی فتح چها ده معصوم نمود من جمله کتب عربیه علییه
 از فقه و تفسیر و حدیث و امثالها و مصاحف عده بر کتابخانه سرکاری و فتنه

سنه هزار و هجدهم ملاجلال زیدی منکارد در این سال چون حاکم مرو و بکشی خان فون شده بود
 مرو از طرف شاه عباس بهر آنجا فاجار حاکم مشهد داده شد و حکومت مشهد را بشان نظر خان
 نکلون فونین نمودند

سنه هزار و بیست و نهم از راه روزنامه ملاجلال بواسطه مخالفتی که فیما بین امام قلیخان و

محمدخان ولدان دین محمدخان باعموی خودشان و لمجدخان اوزبک پادشاه ماوراءالنهر
 واقع شد و سلطی که برادرزاده بر ملک عموی خود یافتند محمد و لیجان الجاد در یکشنبه عزم محمد
 هذه السنه اعزام ایران شده از راه مرو بمشهد آمد بواسطه نبودن شاه نظر خان تکلو حاکم
 مشهد که بدر بند باب‌الابواب ماموس شده بود میرزا عرب برادرش مقدم خان را با کمال اغراض ^{فت} زین
 و از جمله احترامات این بود که بدین نظرار نشون پیاده و سواره در بیرون مشهد خان را
 استقبال کرده لدی اور و بشهر او را بزبارت و ولیم عبث امام ثامن ضامن علی‌الکبر بردند و
 در دارالسیاده از کارخانه خضر او را طعام دادند و رودخان بمشهد را و ایل ماه صفر بو
 و روز چهارشنبه بیستم صفر هذه السنه از مشهد مقدس بمصد صنفها حرکت کرد در راه نیز
 انواع شرفیات بحکم شاه عباس فراهم آوردند از ده نمک خوار بطرف سیاکوه و از آنجا بکاشا
 و اصفهان رفت و چون منجمن ساعت ملاقات و پادشاه را در سیم ربع الثانی و ساعت
 دخول با صنفها را در هشتم ما من بو که ساعت بعد و وقت یک بود مقرر کرده بودند ^{لهذا}
 خان اوزبک پچاره را بتعجیل تمام از راه و بیراهه در سیم ما مند کور بناج آباد اصفهان رساندند
 شعری عهد نارنج ملاقات و پادشاه را اینطور برشته نظم کشیدند مولانا ذوقی استغنا
 میگوید (شبه بواقعه بدیم که خسرو نوران چو آفتاب بزرین کلاه آمده بو کمر خند
 شهبان ز پی نارنج باستانه عباس شاه آمده بو) مولانا شعبت میگوید
 (چون کرد شها چرخ منقلب کشید پیدار بخارا انقلاب شاه ترکستان و لیجان که ^ن هست
 ز بیخیش کسند افراسیاب رهنمون شد دولت او را تا نهاد رو بد کاه شه مالک رقاب
 شاه عباس فردر که هست کامران و کام بخش و کامیاب این فرزان سعد نارنج جو کشیم
 اندیشه قدسی خطاب ساخت و روشن شمع الفت را و گفت ماه شد همان بزم آفتاب)

مولانا جمال الدین خوانسار گفته (ملم شده عقل بجز ناریخ گفت آمده پادشاه نوران

ناریخ فطرت الحاقانی تعمیر عمارت سخن مقدس نسو و ایجاد جنابان مشهد مقدس را کرد بکر نوری

در ذیل نفع هزار و بیست و نیکارند در اینسانگاشته است

سنه هزار و بیست و سیفان پهلها را بنیسا را شاه عباس در فرج آباد مازندران گذرانده از

نیز و بن آمد از فروین بیدلاق کار و از آنجا بشهد مقدس رفت و حکم بنویسید سخن مقدس نمود

یعنی چو ایوان امیر علیشهر کرد درگاه روضه مشهور آنجا است در جانب جنوب سخن واقع شده و

بشمال دارد در یک گوشه سخن افتاده و بغایت بدنام بود چنانچه منضمه شد که عمارت جانب شرقی سخن

مبارک را منهد ساختن اضافه فضیلت سخن نمایند بنوعی که ایوان مذکور در وسط سخن واقع شود

و ایوان دیگر در مقابل آن که طرف شمالی سخن واقع و در جنوب باشد و دو ایوان دیگر نیز

بطرف شرقی و غمگارت کنند و مدخل سخن از ایوانهای شرقی و غربی باشد

صاحب عالم آرا مینویسد چون اهالی مشهد و زواران کی آید رعداب بودند شاه عباس فنوا

چندان نوا حداث کرده و از آنها در بکر نیز بشهر جاری نموده نهری در جنابان و حوضی بزرگ

در وسط سخن احداث فرمود و همچنین هزار خواجه بیع را که در یکفرسنگ شهر مشهد و عمارت

گفته قدمگاه نشابور را احیا کرد چون قدمگاه در دامنه کوه واقع شده و آب از بلندی حجاز

فواره ها قرار داد و از درگاه عمارت تا نیم فرسنگ بسنت راه را که شارع است جنابانی طرح نمود

پس از انجام این اعمال از راه اسنرا بجهت کرد

سنه هزار و بیست و یک هجری او دبیل در اینساد و جنازه حمل بشهد مقدس شد بکجا نازه اسمعیل

میرزای پسر شاه عباس بود که دوازده سال از مراحل زندگانی طی نموده و در اینسان فوت شده

بوجنازه او را حمل بشهد نموده در جوار امام علی علیه السلام دفن کردند جنازه دیگر جنازه اللهو بر جنابان

حاکم فارس بود که کبند اللهورید پجانی مشهور که در جنب حرم مطهر است مرفد و مدفن او است خلاصه
 مقال از چگونگی حال او اینست که روزیکه شاه عباس از نماز ندان وارد آنجا شد اللهورید پجانی
 از فارس با صفهار سپید چون جزئی نفاهی داشت بعد از مرخص شدن از حضور شاه عباس شاه
 بمحض گفت اینم خواهد مرد بعد از چهار روز که دو شبته جهاد هم ربيع الاول بود فوت شد
 جسدا و داخل مشهد نمودند و از عجایب آنکه یک روز قبل از فوتش معاریکه عجب بنای کبندش
 فرستاده بود عمارت کبند را با انجام رسانیده مراجعت فارس میکرد در آنجا شنید که اللهورید پجانی
 آنجا آمده است بملاقات خان رف خان از او تحقیق عمارت را نمود جواب داد که کبند عالی که بجهت
 مدفن تربیت یافته انعام پذیرفته و منظر قدوم عالیست خان گفت که این سخن از عالم غیب بود
 که بزبانش جاری شد و بمحققین از اینم خبر خلاصی نخواهم یافت

سنه هزار و بیست و شش در اینسال قاضی سلطان تربتی از سادات مؤسسون تربت جدیدی که مؤسسون
 مشهد مقدس بود منصب صدوری نابل گردید و منصب اولی مشهد مقدس میرزا محسن رضوی
 که سمع مصاهره خانواده صفویه زاد است تفویض شد

سنه هزار و بیست و هفت حسنینا شاملو بیکری بیک خراسان که هم حاکم هرات بود در هرات فوت
 شده در جوار روضه مطهره رضویه مدفون شد و پسر شاه نظر خان حاکم مشهد در اینسال
 بر حنا نزدی پیوست

سنه هزار و بیست و هشت علی بابای رومی از امرای بزرگ روم که از جانب سلطان روم حاکم کنیز
 شده در جنگ صوفیا اسپر پادشاه ایران گردیده و مؤظن مشهد مقدس بود در اینسال فوت
 کرده در نمازگاه مدفون گردید و چون منورکات و مخلفات زیاد از جواهر و طلا آلات از او ماند
 بود حکم شاه عباس تمام توکره و اموال او را جمع آوری کرده بر روم فرستادند

در تاریخ قصص الخافان مینکارد که در این سال هزار و بیست و هشت شاه عباس بمشهد مقدس رفت
و در سنه هزار و بیست و نه مراجعت کرد

سنه هزار و بیست و نه در اینک که فصل پانزدهم شاه عباس بنام زندان رفت و در آنجا مرخص شد و مجبوره
بهنیازت هوا بیداری فرزند گوه و دماوند آمد مرضش شدت کرده نذر نمود که اگر صحت پدید نیاید
مشهد رود بعد از عفو صحت نا بدامغان رفت از آنجا مراجعت باز ندادن کرد

سنه هزار و سی و یک از جمله منوچا بنیک در اینک احل بشهد نمودند فاضل خان کداز سادات سیف
حسین فرزند بود که فرزند ^{خان حاکم} اسرا باد و دیگر شیخ بها الدین محمد عاملی بود مشایره
در چهارم سوال هذه السنه من غیر کشت در سه شبند و از دهم رحلت نمود و جسدش پش
نقل بمشهد شد در مدرس خود شریفوز کشت اعناده الدوله پیرزا ابوطالب ز پر در تاریخ و
مشاوران گفته رفت چون شیخ ز دارفانی کشت پیران جانش ماوای دوستی چست زمین
تاریخش کفتمش شیخ بها الدین و ابی

سنه هزار و سی و یک در اینک شاه عباس بن طرف فندها عزیمت نموده و آنجا را بجزیه ضبط
و تصرف را آورده از آنجا ببارت و از هرات بمشهد آمد و بولت شهید را پیرزا ابوطالب صوفی
در تاریخ قصص الخافان مغزده تعویض بولت را پیرزا ابوطالب در ذیل و فایع هزار و سی و هشتاد
و عساکر خود را بفشلافان خراسان ماسور کرد که در آنجا ها توفیق نمایند و خوب طرف مازندران
حرکت نمود

سنه هزار و سی و دو در اینک حاکم مرود و شاهجهان فوش کرده جسد او بمشهد
مقدس آوردند

سنه هزار و سی و چهارم فل و فوش فارچهای خان حاکم مشهد در کرجستان و نصب منوچا
ولد

ولدار شدش بحکومت شهید مقدس در اینستا بود همدانینسا که جعفر خان بیک بر سکه فندها را که در آن فندها مرده بود جسد او را حمل بمشهد مقدس نموده در جوار حضرت امام همام علیه السلام دفن کردند

سنه هزار و سی و پنج در اینستا امیرزا ابوطالب منوکر شهید مقدس که در سفر عراق عراقی باشا عباس بود هنگام مراجعت بطرف مشهد بطهران که رسید همپوز پادی خورد ه فوت شد و جسد او را بمشهد نقل نمودند

سنه هزار و چهل و دو در اینستا که مفارنا ایام سلطنت شاه صفی است از خراسان خبر نطاوان استیلای او زبکبیمبر رسید بحکم شاه صفی خلف بیک سرداری خراسان منصوب و مامور ^{کند} چون بمشهد رسید کارسرو را منقشون یافت و از طرف دیگر خوانین او زبکبیمبر هم از حجرون گذشتن بطرف خراسان می آمدند و خلف بیک نزد خود قوه مقابله با این جمعیت را میندود لهذا خود شاه صفی مصمم خراسان شده بعد از ورود بمشهد و استخلاص مرخصه فلجان فاجار از دست او زبکبیمبر ^{دک} شهر مر و بنصرف شاه صفی را آمد مراجعت بجزاق نمود

سنه هزار و چهل و چهار در سلطنت شاه صفی منوچهر خان مفان اینستا حکومت شهید داشت سنه هزار و پنجاه و یک شاه صفی که در اینستا مصمم سفر هند و ستا بود اینسر الدوله مراد خان نوچی پاشی را بمشهد مقدس فرستاد که توپ قلعه کوپ چند را بجا ببرد مشارالیه وارد مشهد شد پنج لوله توپ ریخت که ده دوازده من وزن کلوله آنها بود و هر یک با اسمی موسودا شده اسامی آنها از اینفرار است (امام) (اصلان) (اردها) (بیربان) (ایلیدیم)

بنابر این امر ابران بعد از فوت شاه صفی سبب جازه از کاشان بکه نقطه حمل کردند یکی بجنفشون دیگری بمشهد مقدس دیگری بقم که معلوم نباشد شاه صفی کجا مدفون شده است

سنة هزار و پنجاه و دو اما مقلحان پادشاه ترکستان که در سلطنت شاه عباس ثانی ایران آمد
 و مشهده مقدس عبونو فرچقای خان حاکم مشهد او را استیفا کرده اما مقلحان در ورود
 بر وضه مقدسه وضو پیر نشسته بگردن خود انداخته سر رشته زاید ستلازمی داد و با بر چالند
 وارد حن مقدس شد

سنة هزار و پنجاه و سه سنخان سپهسار که در مشهد بود بحکم شاه عباس ثانی فرچقای خان
 حاکم مشهد او را مقبول ساخت این قضیه در نیم ذی الحجة اینسال بود

در بعضی از تواریخ بجهت قتل سنخان سپهسار را اینطور نوشته اند که بعد از جلوس شاه عباس
 ثانی و بر حسب حکم شاه صفی در مشهد بود چون امرء مایل مجسوم او در پای تخت بنویسند و فرمان
 شاه عباس صادر شد که قتل جمعی خود را مرخص نموده خود در مشهد مقیم باشد مشارالیه
 طالب خدمت در پای تخت بود بنوسط نظام الملک زهر خود عریضه عرض کرده مستدعی شرفیابی
 شده بود امرء پای تخت بدین لحاظ اسباب قتل او را فراهم آوردند و روز عید فرزان در مشهد
 بقتل رسید در تاریخ روضه الصفا ناصری مینکارد که در اینسال هزار و پنجاه و سه حکومت
 مشهده مقدس از جانب شاه عباس ثانی بدو جای خان داده شد

سنة هزار و پنجاه و چهار فرچقای خان حکومت مشهد مخلوع و مرتضی قلیخان فاجار حکومت مشهد
 ناپا شد

سنة هزار و پنجاه و پنج میرزا محمد محسن منولی باشی مشهده مقدس فوت شد و میرزا محمد باقر که از
 جمله سادات کرام و شیخ الاسلام فرزند منولی باشی گردید همدرا اینسال مرتضی قلیخان فاجار
 از مشهد اخضا با صفا شده بمنصب سپهساری مصوب و حکومت مشهد بجاگرم سابق فرچقای
 خان اعطاشد

سند هزار و پنجاه و هفت شاه عباس ثانی که مُصم سفر فندها رُ بود بمشهد آمد و از منزل طرق
 طریق پیاده روی اختیار کرده تا وارد صحن مقدس شد و این در روز پنجشنبه هفتم شعبان بود
 میرزا طاهر و حیدر کوبد (چو سو طرق راه لشکر فناد نمایان شد از شهر مشهد سواد
 درختنا شده فیه نورخام چو اندر شب قدر نور تمام بعزم ز بار نشه کام جو پیاده سو
 شهر نهاد رُو کجا حاجاد هم و اشهب است در آنجا که بال ملک مرکب است)
 در ایام توفیق مشهد شاه چند روزی ناخوش شد و بعد جده اش مادر شاه صفی فوت نمود
 مورخ مینویسد (مریم مکانی خلد آسبانی والده ماجده نواب خاقان رضوان مکان بغداد کنی
 مقدس اعلی مرد)

در تاریخ روضه الصفا ناصری این سفر شاه عباس ثانی را بمشهد مقدس در جزو وقایع سال
 هزار و پنجاه و هشت نگاشته و نیز از وقایع این سفر مینویسد که تمام مخارج ملزمین رکاب شاه
 از خزانه خاصه داد و از مشهد بیست هرات رفت و از آنجا بمشرفندها حرکت نمود و شهر فندها
 که در این وقت در تصرف امرای شاه جها هند بود مفتوح و مغز او کرد پد این مصراع تاریخ فتح
 فندها است (آمد کلید مملکت هند فندها) و شاه از آنجا در سنه هزار و پنجاه و نه فرج
 بمشهد نمود و در آغاز سال هزار و شصت باصفهان تروا کرد

سنه هزار و شصت دو سلیمان خان حاکم کردستان که در این سال مصم پناه جشن بجا کرد و
 بدست شیخ علیخان زنکنه حاکم کرمانشاهان گرفتار شده بنزد شاه عباس آوردند و بطور
 حبس بمشهد فرستاده شد

از آثار شاه عباس ثانی در مشهد مقدس کاشی کاری صحن مقدس است
 سنه هزار و هفتاد و سی که در تاریخ فصیح الخاقانی مینگارده و الفقار خان بیکر بیکر کند

فوت او را حاکم بشهید نموده در زیر پای خضر رضوی علیه السلام دفن نمودند و برادرزاده و الفقار خان
 که شایسته آنست که مقلب منصور خان شده بود بمحکومت شدند و منسوب گردید و همدان سال در
 بیلابی که رمه و بقیلجان ایشک فاسی با شی مرچوم شد و جنازه او حمل بشهید مقدس گردید
 سنه هزار و هفتاد و چها او فاینکه شاه عباس رشمیران طهران بود منوچهر خان را از جلو
 مشهد غزول و صفی خان را بجای و منسوب کردند و بواسطه فوت میرزا محمد باقر منولی نوشت
 شهیدان میرزا بدیع ولد میرزا ابوطالب کلانتر مشهد دادند و اینک صاحب مشیره
 عبدالله قطب شاه زوجه عا دل شاه و الی پنج پور که بعد از مراجعت از مکه معظمه ممنوع از وطن
 مالوف شده بود از بند عباس باصفها آمده از آنجا بقصد زیارت بشهید مقدس رفت
 ملك الشعراء صاحب راین تاریخ گفته (در زمرد کلک کتاب سال نارنجش که بی حاجب
 بدگاه سپاهان جها با مقدس عصر آمد

سنه هزار و هفتاد و هشت که مفارن روزگار سلطنت شاه سلیمان باشد سلطان اکبر بن محمد
 اورنگ زیب هند از پدر رنجیده از راه خلیج فارس باصفها آمده لشکر از پدر خود نمود و از شاه
 سلیمان استمداد کرد شاه او را جواب مساعد نداده شاهزاده هند لکپر شد و خواهرش زیارت مشهد
 مقدس رضو نموده شاه سلیمان او را با شرفیانی یقه بشهید مقدس فرستاد بعد از یکسال در آن رض
 اقدس وفات کرده و در جوار مرقد مطهر مدفون گردید

سنه هزار و صد و پنج که او ان سلطنت شاه سلطان حسین است محمد حسین بیگ نام ولد نجفعلی خان
 بیگلربیگ بشهید مقدس و شون و ضد مقدس گردید

سنه هزار و صد و هفت و بعضی از تواریخ چنین نگاشته اند که سلطان اکبر ولد اورنگ زیب که
 چند سال بود با بران آمده و از بعد با پد رشکایت مند بود و پناه بدولت شاه صفی آورد در

اصفها معتردا میرسپند را اینسا از شاه سلطان محسن بخش حاصل کرده با مجمل کامل بطرف
 هند و سنا حرکت نمود بعضی از شعرا تاریخ این حرکت شاهزاده هند بنظم آورده چند بنی انشا کرده
 من جمله راز باری شاه شد بهند کبر شاه آمد تاریخ این دو مصرع دلخواه باری باد از
 الابوابش باد با او خدای کبر هراه روز عرفه وارد طرق شده شب منگرا بزبارت حرم مطهر
 ایام همام علیه الصلوٰه والسلام مشرف گردید و روز عید اضحی با شرفیات شایان بشهر مشهد
 نموده چند زلفچان بیکر بیکه مشهد و منو آباشی و یوسف سلطان وزیر و کلا نتر فریب بکفر سنک
 اورا استنفا نموده لدی الورد و بزبارت حرم مطهر رفته بعد رکبند الله و پر بچانی که دار الضیافه
 حضرت امام همام است شیلانی برای او کشیدند فندیل مشبک طلائی بوزن یکصد و هشتاد و سه
 مثقال و ششمانه که یکصد و هشتاد مثقال عنبر اشهب که میانش بود بعنوان نذر و نیاز بیکر
 قرض آتار آورده بود در اندرون فیه مطهره او بچند و چهل چراغ بلوری نیز در دار الحفاظا آویخت
 بعد از دو روز توقف که مشهد قدری ظروف نفه مثل انگری و سرپوش و نظایر آن نزد محمد سلیم
 بیک بیکر بیکه شاملو فرآشاهی شاه سلطان محسن که از اصفها بیست همانداری آمده بود
 فرستاد که سکه نمایند و چون در این دو سال جلوس شاه سلطان محسن هنوز سر سکه با اسم او
 بمشهد فرستاده شده بود سکه زدن مقدر نشد لهذا بیکر بیکه مشهد نمود و ارامند را
 طلبیده سی هزار مثقال نفه مسکوک از مسکوکات سلاطین ماضیه بقیه عادل خدیو سلیم کاندان
 شاهزاده هند و سنا نمود و چون قیمت نفه ظروف شاهزاده معادل این وجه نبود و کسر داشت
 بعضی ظروف طلائی شکسته مثل نیک غیر ضمیمه نفه الاث نمود تا فیش مطابقت آن سی هزار
 مثقال نفه مسکوک شود جمعاً نوزدهم ذی الحجه از مشهد بیست هزارت حرکت کرد و سپصد
 عدد اشرف انکلیسی از قرار بکه موافق تاریخ شاه سلطان محسن محمد ابراهیم بن زین العابدین نصیر

در تاریخ موسو بدست شهریاران میوند بدست مولا یاشی فرساده که بخداست آنسان ملائک
پاینا تقسیم شو و بعد از رفتن او هفت سال بعد بخت سلطنت هند جلوس نمود

سنه هزار و صد و نود و نینسا میرزا داود مستو خاصه شاه سلطان حسین مولا یاشی مشهد
مقدس شد

سنه هزار و صد و بیست و دو که ابتدای اخلاص سلطنت شاه سلطان حسین بود ملک محمود
سپهسالار که در نون میر سپه مشهد مقدس را بجهت تصرف آورده در کمال استقلال بحکم
پرواخت توضیح آنکه حکام مشهد در زمان شاه سلطان حسین اول فخرعلخان فاجار و بعد علیقلخان
شاملو بودند و از حوادش که در سلطنت آن پادشاه در مشهد رو داد این بود که علیقلخان
که دست نشانده ایه قلیخان سپهسالار خراسان بود با او مخالفت کرده و او باش شهر را بخود
منفق ساخته سپهسالار را از خانه خودش کشتن کشتن باقی و چهری آورده در خانه خویش حبس نمود
و این واقعه در سال یکصد و سی و پنج اتفاق افتاد و همان الواط و اشرف بکه با علیقلخان منفق و

با اسمعیلخان اسپینا جسته بودند در ماه جمادی الاولی همان سال بخانه علیقلخان حاکم مشهد
ریخته و از اکتشد و اسمعیلخان را که مقید بود از قیدرها و محکومها اختیار کردند و اسمعیلخان
ملک محمود را بمشهد خواست که مقوی کار او شود ملک محمود در مشهد و بعضی کاپان خراسان
سلطنت یافته دعوی سلطنت نمود و ناچ کبانی بر سر نهاده بنام خویش سکه زد و خطبه خواند
کار بدینوال بود تا در سنه هزار و صد و سی و نه شاه طهماسب ثانی با سرداری فخرعلخان فاجار
بخانه مشهد رفته شهر را محاصره نمودند و در همین محاصره بود که ندر فلی سپهسالار ملقب
بطها بسپهسالار شده و بمنصب قدیمی اشگری رسید و در همین محاصره بود که بسعادت طها
قلخان نایب السلطنه فخرعلخان فاجار شهادت رسیده و در جوار خواججه بیع مدفون گردید

و این واقعه روز جمعه دوازدهم محرم هزار و صد و سی و نوبت بود بعد از چند شهر مشهور مفتوح شد
 و ملک محمود سبکتگین اناثر سلطنت را بار دوی شاه طهماسب فرستاده خود ملقب بکسوت
 در ویشی کرده بجزه نشست حکومت شهد برضا قلیخان پسر طهماسب قلیخان و اگذار شد
 در تاریخ جهانگشا پنجاه سلط علی قلیخان شاملو با سبکتگینان سپهسالار در دوازدهم
 محرم هزار و صد و سی و پنج بود همان روز که افغانه اصفهان را بدست آوردند و نیز منگبار که
 شهر مشهد متذکره و مادر محاصره بود و هیچ طوفان برای نشون شاه طهماسب و نادری
 نمیشد تا آخر لامری پر محمد نام از ملازمان ملک محمود پاسبان نعت ملک را فراموش کرده دروازه
 میر علی اموی را کسوده در شب شانزدهم ربیع الثانی نادر را بشهر دعوت کرد و شهر مشهد را
 کلیتاً بشاه طهماسب تسلیم شد ملک محمود بعد از دو روز کسوت و نشان اختیار و در یکی از
 محلات سخن مقدس اعتکاف نمود و بعد از چندی نادر را بملک محمود سوءظنی حاصل شده شو
 مردمان و مخالفان ایشان را بجزایر تصور نموده او را با ابناء عشر که در سخن مقدس بودند
 بقتل رسانید

ایضا در تاریخ جهانگشا از توابع سال هزار و صد و سی و پنج که محمود غلجائی بر اصفهان
 مستول شده منگبار که محمدخان افغان که حاکم هرات بود بفسد شیخ مشهد از هرات حرکت کرد
 چهار مائعه مشهد را محاصره نموده آخری بیل مقصود مراجعت هرات کرد

سنه هزار و صد و چهل مطابق بپی بیل که چنانکه در تاریخ جهانگشا و غیره مسطور است
 اینک شاه طهماسب و نادر بفسد هرات از مشهد خارج شده بطرف نیشور رفتند شاه طهماسب
 فرسخ غریب کرده بطرف مازندران رفت نادر هم چند منزلی بسمت هرات رفت خیر غنمش
 اسرا باد را شنید از سمت هرات مراجعت کرده بار دوی شاه پویست متقفا بطرف اسرا باد

و مازندران

ومازندران آمده بعد از تنظیم آن حدود مجدداً با شاه طهماسب چند منزلی پیش و پس وارد مشهد شدند که از آنجا بجانب هرات رفتند

سنه هزار و صد و چهل و یک تا فوی نیل در چهارم سوال که چهل و شش روز از نوروز گذشته بود نادر شاه از مشهد با شاه طهماسب بفسد هرات حرکت کرده پس از پنج هزار در چهارم ذی الحجه وارد مشهد شده اللهیارخان افغان را بکومت هرات منصوب نمودند و در وقت عید اضحی فسون را مخصر کردند تا در وقت لزوم حاضر شوند که بطرف اصفهان حرکت کنند این بود که در هجدهم صفر چهل و دو از مشهد بصوب عراق حرکت نمودند

سنه هزار و صد و چهل و سه این سال که در بنا بر تاریخ روضه الصفا فی احوال سندهزار و صد و چهل و دو در غره صفر انیس او فایکه موکب نادر از تبریز مصمم حرکت بطرف ایران بود چایپاری از رضایلمیرزا حاکم مشهد رسید که افغان بفسد محاصره مشهد حرکت کرده اند بنسب اینمقال آنکه افغانه ابدالی که در هرات بودند بدست حسین علیجائی که در فندهار بود علم مخالفت فراشتند اللهیارخان ابدالی حاکم خود را که دم از مؤلفت نادر میبرد اخراج کرده دو الفغارخان نامی را بکومت بر داشتند اللهیارخان با معدود از خواص خود بمشهد آمده بعد از سه روز افغانه ابدالی در مشهد محاصره کردند و پس از هجدهم محرم ابراهیمخان برادر نادر بیرون آمده گرفتاری نموده شکست خورده بشهر محض جُست و قُبتک نادر اخبار خراسان را شنیده و بسبب مشهد حرکت کرد افغان ابدالی که سعی میکرد مشهد را محاصره داشتند از دود مشهد برخاستند بسبب هرات فرار کردند و نادر در آخر ربیع الثانی وارد مشهد شد

از وفایع ایام ثوقف نادر در مشهد از وجب فاطمه سلطان بیکم خواهر صلیبه و بیگم شاه طهماسب با رضایلمیرزای سپر نادر بود که در شب جمعه هفدهم رجب اینسال اتفاق افتاد در ناپتردهم

رمضان سنه هزار و صد و چهل و سه موکب نادی از مشهد بقصد هرات حرکت نموده بعد از
 چهار ماه و چند روز محاصره اهالی هرات مناسل شده شهر را تسلیم کردند و این واقعه در هفتم
 شهر صفر هزار و صد و چهل و چهار هجری بمجده اهالی هرات مخالفت نموده و در ثانی شهر بو
 بصرف نادی در آمد و در پنجم ذی الحجه وارد مشهد شد و از فرار بکدر تاریخ روضه الصفای
 ناصر مسطور است در مشهد خیر مصالحی شاه طهاسبک و لث عثمانی بسمع نادی رسید این بود
 که با این مصالحی راضی نشده عریضه شکایت آمیزی بشاه نوشتند و با سپاه خراسان بطرف اصفهان
 حرکت کرد

سنه هزار و صد و چهل و چهار همانطور که در متون تواریخ ضبط است طهاسبک پیش از آنکه (نادی) را
 شاه طهاسبک از سلطنت خلع کرده مجوسا از راه بزد بمشهد فرستاده برضا قلیخان حاکم
 مشهد که پسر خودش بود سپردند و شاه طهاسبک بمشهد بو تا هنگام سفر نادی در شاه بهند
 که او را از مشهد بسبزوار آورده بحکم رضا قلی میرزا پسر نادی شاه محمد حسینخان فاجار کهنه لو
 او را مقبول ساخت

سنه هزار و صد و پنجاه و سه نادی در شاه بعد از فتوحات هند و سنان و ترکستان و خوارزم
 در اواخر شهر شوال وارد ارض اقدس شده فندبل طلای مینای مرصعی که نذر فتح هند و قتل
 طلای مرصعی که نذر شیخ ترکستان بوهریک در موضوع له خود وضع کرده دو ماد ارض
 اقدس بوقف نمود و حکم آنی خراسان را بنصر الله میرزای ولد خود مفوض داشتند چها شبته بیست
 و ششم ذی الحجه بقصد بنیبه اهالی داغستان از مشهد بیرون آمد

سنه هزار و صد و شصت و دینسان نادی در شاه از کرمان حازم مشهد مقدس شد میرزا مهدی
 منشی مینکار چون بخت را وارون و اوضاع را دیکر کون یافت نصر الله میرزا با شاهزاده میرزا

و باقی شاهزادگان و جواهرخانه و نقایس اسباب سلطنت را از عرض راه روانه کلات ساختند و خود
 وارد ارض افسر گشته و بیغ زهر آبگون بی رحمی را جلاد داده بجا زکشی و سفکد مآبی گماهان پیرا^{خست}
 که پنجه اش مثل او در فتح آباد جوستان در شب یکشنبه با زرد هم جادی الاخرای انیسال شد
 علیقلخان برادرزاده نادر شاه بعد از اسبغ این خبر بمشهد آمده بخت سلطنت جلوس نمود
 و سها بنام غلام خود را بکلات فرستاده شاهزادگان نادری را با جواهرخانه و خزانه بست
 آورد درضاقلیم زای مگول را با اولاد و احفادش مقبول نمود نصرالله میرزا و امامقلی میرزا
 با شاهرخ میرزا با ارض افسر آورده آن دو برادر در مشهد مقدس مقبول و شاهرخ میرزا
 که جوانی چهارده ساله و خوش رو بود مجوس نمود و خود مستقلاً در بیست و هفتم جمادی
 الثانی سلطنت جلوس کرده و خود را علیشاه نامیده سکه و خطبه بنام خود کرد

سنه هزار و صد و شصت و یک بعد از کور کردن علیشاه چنانکه در منون تواریخ ضبط است
 هشتم شوال انیسال امرای خراسان شاهرخ را بسلطنت جلوس دادند (چنانکه در بعضی از
 تواریخ که ملاحظه شد تاریخ جلوس او را در مرتبه اول (سلطان اعظم) نوشته اند) و در
 همین سال ابراهیم شاه و علی شاه را حکم شاهرخ مقبول ساختند اجساد آنها را بمشهد حمل کردند
 صاحب تاریخ روضه الصفا فی ناصر مینکار د که اهالی خراسان بعد از خلع علیقلخان که او آن
 ۶۷ بود شاهرخ میرزا را پسر نادر را بسلطنت برداشتند و بعد از چند روز او را مغزولد
 مگول نموده میرزا سید محمد متولی مشهد مقدس را که دخترزاده شاه سلیمان صفوی و داماد
 شاه سلطان محسن بود بسلطنت اختیار کرده موسو بشاه سلیمان نمودند تاریخ جلوسش
 روز سه شنبه پنجم صفر هزار و صد و شصت و دو بود (شاه سلیمان در ایام سلطنت خود
 ضریح مرصعی که نادر شاه برای مقبره خود ساخته بود از مشیرد او آورده دور مرقد امامها

علیه السلام وضع نمود و میرزا داود ولد خود را بتولیت منصوب کرد بعد از چند اوارا هم کور کرده
شاهرخ را بسطنت آوردند

سنه هزار و صد و شصت و از فرار مسطورات نوارنج زندیه در اینسا که مجدداً شاهرخ
جلوس کرد احمد شاه افغان در آنی بعد از فتح هرات بخپال شجر مشهدا فناده حوالی مشهده
رسید باروی شهر را محکم دیده خواست بچینه داخل شود با شاهرخ طرح خصوصیت و در انداختن
بیهانه زیارت با معدود داخل شهر شد و با شاهرخ ملاقات کرده نور محمد خان افغان را پیشکار
و در معنی مسلط بشاهرخ کرد و خود بنیشتا بو و از آنجا بسیر و رفت و خیال شجر استرا یاد
و مانندان را داشت در مزینان سردار او با معدود از سواران محمد خان فاجار که بمنغلاهی
مامو بود ندب خورده شکست یافت و ناسب و ارعنان بر نافت شاه در آنی کله خورده از سب و
هرات رفت و نور محمد خان افغان را که نزد شاهرخ در مشهده گذاشته بود احضار کرده امیر خان
فرانی را از طرف خود وکیل السلطنه شاهرخ نمود امیر خان که مرد ناپاک و بیباکی بود بچینه داخل
مشهده شد و کسان خود را نیز آورده در وازه و چند برج را تصرف کرده نه بطور بیابان بلکه
بوضع سلطنت حرکت میکرد شاهرخ فریدون خان کرجی را بدفع او نامزده نمود و خان فرانی را
از شهر رواندند و فریدون خان منصفک امور اشرف نصرت الله میرزا پسر شاهرخ بر او رشک
برده او را مقتول ساخت و خود منصفک اموزان بود تا شاهرخ پسر را بیهانه نزد کرمچان
زند پسر از فرستاد و ناد در میرزا ولد دیگر خود را صاحب اختیار و منصفی امو ملکه نمود
نصرت الله میرزا بعد از شش ماه و درت بمشهد کرده ناد در میرزا فرار نمود و او بازا استقلال یافت
و غوث زیاد در دماغ او جای گرفته مردم را مجبور میکرد که او را ولینعت بخوانند بعد از
چند جعفر خان کرد که در چاران سکنه داشت آب شهر مشهده را که منبع و سرچشمه اش در حوالی

چنان بود بشته بزراعت مباد نصرالله میرزا برای مختصیل آب از شهر خارج شده و با جعفر خان
 جنکیده آب را بشهر آورد و این واقعه در سال هزار و صد و شصت و سه بود همان سال نصرالله میرزا
 بطرف نیشابور آمد که آنجا را مفتوح سازد ناد در میرزا وقتاً معینم شمرده بمشهد معاودت نمود
 و بشهر درآمد شاهرخ دروازه های شهر را داد بستند که نصرالله میرزا دیگر مراجعت نکند شاهزاده
 مدافع شده دکن از محاصره نیشابور برداشته بطرف مشهد آمد ابواب را بسته بداهل شهر که
 از تغذیات ناد در میرزا ببنگ آمده بودند دروازه را باز کرده نصرالله میرزا داخل شهر کردند
 ناد در میرزا از دروازه دیگر بیرون رفته فرار نمود شاهرخ بمیناک شده بروضه ضویب پناه برد
 نصرالله میرزا داخل حرم مطهر شده پای پدر را بوسیده او را بچهار باغ معاودت داد و خود
 متکفل امور سلطنت گردید

سنه هزار و صد و هشتاد و یک سپنجان پیل نصرالله میرزا ولد شاهرخ از مشهد مقدس
 فارس که مقر سلطنت کرمان بود حرکت کرده از راه سمنان و خوار عبور نموده بشیراز رسید
 اگر چه بر حسب ظاهر ما مورثی از طرف پدر در دربار کرمان داشت اما در باطن پدر از او بگریز
 خاطر بود و در خفیه از کرمان توفینا و زادشیراز خواهرش کرده بود نصرالله میرزا این
 هشتم ماه توفینا در شیراز از راه نرد مراجعت بمشهد نمود

سنه هزار و صد و هشتاد و سه را اینسال از فرار بیکه مورخ تاریخ زندت به نکاشته است احمد
 درانی افغان با صد هزار نفر فسون و ششصد فیل و هفتصد آراوه نوپا از فندها
 لشیر مشهد مقدس حرکت کرد شاهرخ ابواب شهر را بست و از ایلات نواحی مشرفه
 نموده کار محضن خود را محکم ساخت بفاصله دو روز بعد از این نادر کاکا احمد شاه وارد طرق
 گردید از آنجا بکل شوران از فرار حوالی مشهد که در سنوا قبل هم که بجهت لشیر مشهد فسون
 کشیده

کشیده در آنجا سکنه گرفته بودند و نزل نمود خوانین ایلاتا که ادبها نه خود را از مشهد خارج کرده دست از یاری شاهرخ کشیدند شاهرخ مانند جامعیت فلیله از غلامان مشهد که همه جهه نصرالله میرزا که سپهسالار و مپرتلیج شاهرخ بوز پاده از دو بیست نفر سوار نداشتند هر روزه بر سبیل اسمرار از حصا مشهد خارج شده جمله مردانه بسپا احمد شاه مپرت و اظهار شجاعت مینمود حتی در یکی از شبها که نصرخان بلوچ باد و از ده هزار نفر بحکم شاه افغان پورش بشهر آوردند نصرالله میرزا با همان فلیله جمعیت خود بر آنها حمله برده طوریکه دله را نه حرکت کرد که شکست بکشند و احمد شاه وارد آورده جمعیت زیادی از آنها مقتول و بقیه مجروح بارد و معاود نمودند صاحب تاریخ زندیه میرزا ابوالحسن کاشانی مینویسد که شش هزار نفر از ده هزار نفر مقتول شدند اما بنظر بنده مؤلف اغراق میآید علی آینه حال این فتح شاهزاده اسباب جرات و جلالت مشهد پها شده دور و بر شاهزاده جمعیت زیادی از پیاده داو طلب کرده آمدند مصمم کارزار شدند شاهزاده راه نورجائی رسیده بود که روزی پاده نفر سواره طرف اردو احمد شاه رفت و چهره نفرزاد در بین راه گذاشته با شتر وارد اردو شد و مدتی سوار جلوس را پرده شاه افغان اینساده بعد بارد و بازار توجه نمود شخص مشهد که در اردو بازار بود نصرالله میرزا را شناخته فریاد بلند کرد آنا این خبر در اردو شایع شده بحکم احمد یازده هزار سوار شاهزاده را تعاقب نمودند احمد شاه بر بالای کوشک برآمده مجادله و محاربه شاهزاده را نظاره میکرد و تیمو میرزای دیگر خود را مخاطب ساختن بزبان افغانی میگفت (رومی غصه ای زوان غصه شتر یعنی سپهر مثل بن باید و فرزند چنین شاید) خلاصه اگر باغراق مورخ زندیه بتواند دل بست نصرالله میرزا در این محاربه جنگ که بزرگان هزارین از افغانه را بجاک هلاک انداخته و خود سالماً وارد مشهد شد از بسبب که فیصده در مدح

شاهزاده انشاد کرد که مطلع آن اینست (مثل جهان گذار منتهان بخلاف نشتری رازمها
شمار منتهان بکزان نشتری) بالاخره احمد شاه از محاصره عاجز شده جمعی از خواص خود را
از قبیل نغمان شیرازی و شاه ولیجان صد اعظم و غیرها بشهر فرستاده با شاه رخ فرار مصاحبه
دادند که یک داس سرخکی که سواری مخصوص نصرالله میرزا و سه هزار تومان قیمت آن بود با شاه
داده شود و یکی از بنات شاه رخ بجایه نکاح سلیمان شاه و لذا احمد شاه در آید و نبردان بخش میرزا
پیر شاه رخ بفرستد و تمام شروط مصاحبه قبول شد اما شاه رخ بجای خنجر خود صیقل فرستاد
خان کرچی را بار دو فرستاد احمد شاه در هشتم صفر هزار و صد و هشتاد و چهار از دور مشهد
شد و نبردان بخش میرزا در فرستادها بود تا سنه هزار و صد و نود و دو که احمد شاه مرد و او بمشهد
رجعت نمود خلاصه بعد از رفتن احمد شاه از دور مشهد غرور دامنگیر نصرالله میرزا شده طلا
الآت و نقره الآت موقوفه را از فساد بل و غیره تصرف نموده سکه زد بلکه بدین هم کفایت نکرده
دست تعدی مال پدید کشود شاه رخ از اور مجبده نادر میرزا پسرد و هم خود را و بعهده کرد اما این
انخوان کار بجایه کشید نصرالله میرزا الجاء از مشهد خارج شده بعد از چندی پناه بدربار کرخا
برد و بعد از فوت کرخا ن باز مدتی در اصفهان و شیراز بود عاقبت از شیراز فرار کرده بطرف
خراسان رفت نادر میرزا در زمان غیبت برادر و اسنقلا خویش نیز بنای تعدی را بمال موقوفه و
غیر موقوفه گذاشته حتی خستها طلای روی کینه مطهر را کنده بمصارف ساینده و میرزا مهد
مجنهد متولی آسانه مبارکه هر قدر او را مانع شده مفید نیفتاد سر طوق مکمل که بالای کینه مطهر
نصب بود کند و عالی زربان که هفت هزار تومان قیمت داشت سوزانیده هفتصد تومان عاید
شد در بجواهر را نیز کنده بمصرف رسانید با کجمله مدتی شش سال که نصرالله میرزا در مشهد بود
آنچه خواست کرد و با امراء خراسان عموماً بنای مؤلفه مخصوصیت گذاشت من جمله میرزا محمد خان

عرب نکوئی حاکم طبرستان بود که کینه دیرینه با نادر میرزا داشت ولی در این وقت با وی ساز افتد
 مودت نمود و از طبرستان بقصد زیارت مشهد مقدس حرکت کرده با شصت نفر عسکر و با
 ارض مقدس شد نادر میرزا هم برای جذب قلوب او و همراهانش نهایت محبت را در باره او مرعی
 میداشت تا اینکه روزی پسر محمدخان نادر میرزا را در خواب غفلت و غرور کرده بغتة بر سر او
 آمده خود او را با دوش و خواهر و دو برادر بطینی وی اسیر کرده و جمعی از ملازمان او را کشته بطرف ^{طبرستان}
 رفت و مشغول گردید از طرف خود حکمران مشهد ساختن قلع و محرابی که در فندها را بن
 تفصیل با شصت نفر رفتند مدد خان افغان را با شصت هزار کس بدو شاهزاده بطبرستان فرستادند
 افغان اول نهادن و در زبده آخر الامر طبرستان را کناشته محاصره مشهد آمد پسر محمدخان هم با معددی
 خود را بمشهد رسانده سه ماه مدت محاصره طول کشید بالاخره فرار بر مصالح شد که نادر میرزا
 بسر دار افغان بسپارند و چنین شد نادر میرزا را از طبرستان برده بمدد خان سپردند و افغان
 از ظاهر مشهد برخاستند نادر میرزا بجزارت فرستاده شد که همان شاهزاده محمود باشد و آنجا
 بود تا نصرت الله میرزا فرار از شیراز بخراسان آمد نادر میرزا هم با فسون هرانی مجدداً بطرف مشهد
 آمده با برادر چنگی کرده شکست یافته معاودت بجزارت نمود و نصرت الله میرزا در مشهد بلا معارض
 لوای استقلال فرستاد پسر عبد الکریم نام بخارانی که با ایلچی بخارا با سلام بود رفت بود نارنجی از
 سلاطین بخارا و افغان و غیره بر حسب خواهش بعضی عاظم عثمانی نوشته است در ذیل آن نارنج
 آمدن احمد شاه درانی را در فتنه اول بدو مشهد در سنه هزار و صد و شصت و چهار مسطور است
 و بعد سفر هندوستان او را نوشته میگوید بعد از آنکه احمدخان مرد و سرخس و مشهد و غیره را ^{مستتر}
 کرد با کرکچان زند عهد مصافحان بست و نیز منکار کرد که احمد شاه مشهد را بیهوده
 نادر شاه خج داد و عاسم خان عرب خج پسر را که چشم شاه خج را کور کرده بود گرفته مفسول ساخت

وفوت احمد خان زاد رسنه هزار و صد و هشتاد و پنج نوشته است
مورخ خود بیکر از تاریخ نگاران زندیه آمدن احمد شاه زاید و مشهد در همان سال فوت او کسسه
هزار و صد و هشتاد و پنج بوده مسطور داشته است

بالجمله احمد شاه افغان هنگام غزیت بسجیر مشهد و طغرا فرمان بخوانین و دو سامی ایلان کولان
و غیر هم مرقوم داشته و آنها دعوت بخرا و خربن بسجیر شهر مشهد نموده است که بالمشهور
عین آن فرمانها بدلا درج میشود

عل مهر سجع آن
الحکم لله با هو با فتاح
احمد شاه در درانی

۱۱۶۰

هو الله تعالی شانہ العزیز فرمان هابون شد انکه عالیجاها ان عقیدت و اخلاص کما
نظاما للایالاته والشوکه محمد ولینان و امان لوقخان و خواجه حسن و ن بیکه و آدینه قلیج خان
و کردند و عدت خان و چالرش خان و چرکس و ن بیکه و دولت علیخان و آدینه محمد خان و مصطفی
و شیر محمد خان و سلیمان میخل خان عوض کلای خان ارس علیخان و دولت محمد خان و فرسان خان
و آدینه کلای و ن بیکه کولان دو ورقه با شفاق به عایات شاهنشاهی و الطاف به نهایت
ظلّ الاهی سرفراز کشته بدانند که در این وقت عالیجاها ان اخلاص و عقیدت دستگاران علیخان
و محمد علیخان و عبد الحمید خان و اماموردین خان و محمد خان کل پیر قدم و کبیل آقا محمد خان کیم خان
امان لوقخان محمد خان کولان با فوجی از غازبان نلاش دین مبین را نموده در سبزووار تردها
رفیجا بیکاه امیر الامرا العظام مفرّبا الخافان شاه پسند خان درانی میرزا باشی سرکار خاصه شریفه
و سردار کثیر الاقدار غازبان نصر نوامان ماموسبزووار دارد و او آنجا سا پر غازبان و رفقا
خود را گذاشته با شفاق چهل و شش نفر از سرکردگان وارد درگاه آسمان جان و در ارض اقدس

بزبارت بندگان اقدس و وجود مقدس مشرف گردیده و بحسب آرزوی خود کامیاب گردیدند و بعد
 شرف زبارت اسندعا نمودند که ارقام فضا نظام بسرافرازی آنجا لجاها ن و باقی خوانین و اعز و
 سرخیلان ایلات کوکلان و غیره شرف صدور با بد که همه ایشان از نوید این دولت جاوید خرم و
 خوشحال گردیدند شکر این نعمت مقدس را بدرگاه و اهب العطا یا بجا آورند و هر کس که هوای سپاس
 گری بخارت داشته باشد آمد و رفت مینموده باشد لهذا امر و مقرر فرمودیم که ارایاهای ^{مضا}
 در روم و ایران و توران و هند و سنا یک مسلمانیکه با کفار جهتها نموده مملکتها را بشرف اسلام
 مامور ساختند و پادشاهان این مملکتها همه ایشان شکر و زودرسی آن بودند که دین بسین ^{شکو}
 صلی الله علیه و سلم روشن و قوی کرد و از جهد و سعی ایشان پروردگار عالم نیز بفضل خویش
 بجو آبروی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در تمامی اقالیم دین اسلام را قوی گردانیده بود و در
 ثانی که نسل پادشاهان آرام ^{سابق} طلب نین پرورشند در عهد شاه اسمعیل مدنی بدست خودیم
 رواج بوده و بعد از آن بعضی بجهت انتفاع خود در ان نظام مهام اینولایت بنای دین خود را بر
 عکس گذاشته با اسم شیعه مستمی ساختند و غرض آنها از آن فعل ^{این} بود که مردم ایران را پای گیرند
 و رفت آمد با اقالیم دیگر نباشد و اگر چنانچه احدی برود اهل سنت از راه خود راه نهند
 و ناچار گردیده در همین اقلیم افتاده اطاعت این سلطان را مینموده باشند و از این حرکت آش
 بعضی فرو خند شد و بعالم در گرفت چنانچه جماعت فزلباش و ملازمان ایشان دست انداز
 بچارا با فغان جماعت نمودند و کسان صاحب غیرت از فغان برخاستند تمامی مملکت ایران را بر
 زدند تا اینکه سلطنت را از ایشان گرفتند مگر همین یک مشهد مقدس باقی مانده و در همین
 مشهد فزلباش بهر سپیده مضررت و بنامی اهل سنت و جماعت بر سپید چنانچه در روم و ترکستان
 و هند ^ن مستامعلوب گردید و بر عالم ظاهر است و اینو فک پروردگار عالم این دولت

خدا داد را بنوابها پون ما از زانی فرموده است منظور نظر اقدس چنانست که بفضل قادر
 بزل اسرای مسلمانان را که در عهد نادر شاه گرفتار کرده بجانها از ارض اقدس در هیم در عرض
 نون و فاین و غیره ولایات که بنصرت امای دولت فاهمه در آمده هر چه اسپر مسلمان بود
 یافتند و حال قلعه مشهور را محاصره داریم انشاء الله تعالی همینکه قلعه فتح شد کویا کل ابران
 بنصرت آمد و هر علم هم کنرا زان در نبود که الحمد لله تعالی نابود کردید و در سبزواری محصور است
 و جانی نخواهد رفت انشاء الله تعالی است خواهد آمدان عالیجاها ان اگر چنانچه از راه غیر
 دین مبین وارد شوند دشمن و سوداگر بیا بی دفاع ندارد هم سود بنا است و هم نفع آخرت
 والا اینکه الحمد لله تعالی بیدکان اقدس را محتاج بقشون نیست مگر تکلیف دین داری است که
 هکله غیرت دین را نموده با هم منفق شویم و در هر باب خاطر جمع بوده در عهد شناسند مجررا

فی ۱۱۴۷ شهر شوال

محل مهر و جمع آن

الحکم لله یا هو فاتح

احمد شاه در درانی

۱۱۴۰

هو الله تعالی شان فرمانها پون شد انکه عالیجاها ان رفیعا پکاها ان محمد و لیخان و آدین علیج
 خان و فانی فرخان و غیره جماعت کوکلان با شفاق بی غایات شاهنشاهی و الطاف بی نهایت حضرت
 ظل الاهی سرافراز کشته بیدانند که چون قبل از این عالیجاها ان بخصوص آمدن خود بار دو موعلی عرض
 اقدس رسانیده بودند و در جواب ارقام فضانظام شرفصدور یافته بود باین شرح که هر کدام
 از راه نعت و دین داری غایبان تحت خود را مکمل مسلح نیارداشته باشند که بعد از انفضا اتمام
 زمستان بعد از نوروز و فروردی حسب الرقم مطاع ایشانرا طلب خواهد بود و در این وقت که ایام
 بهار است و حرکت موکب فرخنده کوبها پون بجهت پنجه ممالک ابران در این چند پوم خواهد بود

علیه

علیه امر و مقرر فرمودیم که آنجا لجاجت ها ان غازیان تحت خود را برداشته بامید واری تمام روانه گردند
 معاً و بچین حرکت چگونگی روانه شدن با فشنونها تحت خود را فلی و بضا بن چا پاران انفاذ خصوصاً مع
 النور نمایند که در جواب تم مطاع شرفصد خواهد یافت از انفرار روانه آرد و معاً و آمدن بزبان
 اندر مشرف و با غازیان رکا با فانس ملحق گردیده بخدمت قیام و اقدام نمایند و از عنایان خود
 امیدوار بوده و در عهد شناسند ۱۴۲۱ شهر جاری الثابینه ۱۱۶۱

خلاصه از کتاب رکن الصنعا ناصری

شهادت فتحعلی خان فاجار را در سال یک هزار و یکصد و سی و نه منبوسید که ولادتش در سال
 هزار و یکصد و چهار در اسر آباد و عمر شریف آن امیر بزرگوار سی و پنج سال بوده
 بجادش شاه پسنده خان افغان با فاجاریه اسر آباد که از طرف محمد حسن خان مامور بودند
 و ما بین مزبغان و سبزوار خنکیده شکست بطرف افغان رسید و احمد شاه درانی بعد ازین
 شکست از حوالی مشهد خط و غلا و سردی هوارا بوانه کرده بجانب قندهار رفت در سنه هزار
 و صد و شصت و هفت

سنه هزار و صد و هشتاد و هشت بھری او فاینگه حسینقلی خان فاجار شهر مجبها سنو شاه در
 جاجرم اقامت داشت نصر الله میرزا ولد شاه رخ نادری از مشهد بجاجرم آمده از خان و الاشان
 در تقویت سلطنت خود استمداد نمود خان معظم الیه قبول نفرمود

سنه هزار و دویست و ده بھری عزیمت ^{اعلی} شاه محمد شاه مجرسان از منزل جها ارغان صادق خان
 شفاقی با پنجهزار سوار مامور بمحاصره مشهد شد و بعد از درو سردار مذکور میرزا محمد مهدی
 مجتهد با شاه رخ شاه مکول و فهار قوی میرزای پسر شاه رخ با استقبال ^{اعلی} قاقا محمد شاه از مشهد
 بیرون آمدند از جانب ^{اعلی} قاقا محمد شاه حسین خان برادر خانان مغفور (فتحعلی شاه) با استقبال

شاهرخ مامور کرد بدو و اینطور فرار شد که اگر میرزا محمد مهدی که از سادات جلیل‌الشان و مرد
 فاضل متبحری است در جلو شاهرخ حرکت میکند شاهزاده حسینقلیخان پیاده او را بپذیرد و اگر
 چنانکه سبقت بپسند مغزی البه وارد حسینقلیخان سواره او را بپذیرانی کند الفیضه حضرت
 شرفیاب حضور پادشاه فاجار شدند شاه بر زینت نشسته مستند بر زینت کسند شده شاه
 شاه را اذن جلوس دادند و میرزا محمد مهدی مجتهد زهره سن شاهرخ فرار گرفت و بهربک
 فرخو در حال نفقده شاهانه بظهور پیوست و مقر شد که شاه افشار در اردوی هاپون موقوف
 باشند اعراضاً الدوله امیر کبیر سلیمانخان باششهرار سوار بجای میرزا محمد مهدی مجتهد مامور
 بنصره مشهد شدند از نادر میرزا ولد شاهرخ شاه که در مشهد بمسوا اظهار مخالفت بروز کرد
 از مشهد بسمن هرات فرار نمود و آقا محمد شاه با فتح و نصرت وارد مشهد شدند و در روز ورود
 بمشهد نه تقلیداً بصفوت بلکه تعصبات از یکفرسخی پیاده شده از دروازه خیابان وارد کردید
 بانهایت عجز و نیاز بعینه علیه ورود نموده بیست و سه روز در مشهد موقوف فرموده و بسبب
 خدام خدمت بر وضه مقدسه کرده از آنجا عازم عراق شدند

از حوادثیکه در ایام توفیق در مشهد رو داد ماموریت فراگوزلوی همدانی اسب برسانت بجای
 نزد شاه زمان افغان در باب اسر داد بلج که شاه زمان قبول کرد و اظهار بیعت شاهزاده
 محمود حاکم هرات با آقا محمد شاه ^{علیه السلام} و فرستادن هدایا و سکه و خطبه بنام پادشاه ایران نمودن و
 از مسکوکات ضرب هرات که بنام نامی پادشاه فاجار بود مبلغ گزافی پیشکش فرستاد (مؤلف
 از آن مسکوکات اشرفی در مجمع مسکوکات قدیم ضبط است)

شاه فاجار بعد از آنکه بمشیت امور خراسان داده و حکام مبرور و سرخس معین فرمود محمد و لاجا
 فاجار را پیاده هزار سوار بر داری کل خراسان نصب مامور بنوقف مشهد نمودند و فخری ^{بک}

کنول را که از غلامان خاصه بوموئی مشهود و بخوبی یاد خراسان فرار داده بسمت عراق حرکت کرده و شاه رخ و اولاد او را بماندگان فرستادند

سنه هزار و دویست و نوزده هجری شاهزاده محمود افغان والی هرات از شاه زمان سوختن شده بمشهد آمد و از آنجا عازم طهران کرد بد بعد از شهادت ^{عالم} آقا محمد شاه و مراجعت محمد و لیجان فاجا از مشهد نادر میرزا از هرات بمشهد آمد آنجا راه منصرف شد

سنه هزار و دویست و سیزده هجری خافان خلد آستان (فتحعلی شاه) بقصد نیت نادر میرزا از طهران بجانب مشهد حرکت کرده در غره و بیع الاول بظاهر مشهور دوی پادشاهی ^{تذکره} مشر خان کرد چارانی بانادر میرزا در مشهد محصور شدند بعد از چندی محاصره نادر میرزا پیشکش فرستاد یکی از مکرمات خود را بعقد حسینقلیان برادر خافان مغفور در آورده فخلع شد و دوباره بحکومت مشهد بر فرار کرد بد و روز پنجشنبه بیع الاول سال هزار و دویست و چهارده موبک پادشاهی از حوالی مشهد بمسئله عراق حرکت نمود

سنه هزار و دویست و شانزده ابراهیمخان بنی عم صهر خافان کنیستان (فتحعلی شاه) در ^{درب} و ششم ذی الحجه بقصد شیخ مشهور از طهران حرکت کرد و در هفدهم محرم هزار و دویست و هفتاد و نهم موبک پادشاهی بجانب خراسان توجه فرموده در زادگان محمد علیمیرزا و عیسی خان کرد فرائی برسم منفلائی بشیخ مشهور روانه شدند و در نهم ربیع الاول اردوی خافان مغفور بحوالی مشهد رسید چون مدت محاصره بطول انجامید و اهل شهر دچار محظوظ و غلا شدند و بنا بر عاقبت و حرمت و بی بقاعه نمی بسند اهالی شهر میرزا محمد مهدی را بشفاعت بار دوهاپون فرستادند لهذا موبک پادشاهی از ظاهر مشهد بقصد طهران حرکت نمود حسینخان فاجار نیز و بی سردار خراسان شده بمحاصره مشهد غیام داشت و اردو خافان جنبه مکان بعلی بلانی

دامغان و از آنجا بسمنان آمد بعد از معاودن خاقان مغفور فتحعلی شاه محمد ولیمیرزا بکوش
 خراسان مامور و روانه نیشابور شد سردار فرزینی محاصره مشهد مشغول بود در رمضان
 آنسال شاهزاده محمد ولیمیرزا بنفسه در مشهد آمد ناد در میرزا ضریح حضرت امام علی علیه السلام
 فناد بل و شمعدانهاراد سناندازی کرده و سکه زده بسپاهیان خود قسمت نمود تا اینکه عساکر
 پادشاهی از بروج حصا بالا آمده و قریب بصره شهر شدند ناد در میرزا بجبال اینکه میرزا محمد
 مهد مجتهد سبب دخول عساکر پادشاهی بشهر شده است مجرم مطهر رفته در جنبی که آن سبب
 بزرگوار مشغول نماز بود با نیز زین چند زخمی بان پیچاره زده از دروازه فرار نمود فرار او از
 طرغ و ورد شاهزاده محمد ولیمیرزا با سردار فرزینی از دروازه دیگر در یکوقت اتفاق افتاد و شهر
 مشهد بصره عساکر خاقان مغفور فتحعلی شاه درآمد سید زین کوار بعد از چند ساعت
 الهی بیوست ناد در میرزا بن چند ساعت یکدیگر دستگیر شده برخی و اسوار کرده وارد مشهد
 ساختند و مغلوب طهران فرستادند در طهران وقتیکه خاقان خلدایشان فتحعلی شاه در تخت
 مهر جلوس داشتند ناد در میرزا را بحضور آورد و بخواستند او را بسیاست سانبند
 سنه هزار و دو بیست و چهار که شاهزاده محمد ولیمیرزا بجهت نینب تراکه نام و ناخن بود و فایح
 و منصور بارض اقدس مراجعت کرد میرزا رضا فلی نوائی منشی الممالک که بوزارت خراسان مامور
 شده خلع هم برای شاهزاده آورد

سنه هزار و دو بیست و بیست و شش فیروزالدین میرزای الی هرات که در دادن مالیاتها
 میوزید سه شنبه بیست و هشتم جمادی الثانی شاهزاده محمد ولیمیرزا بقصد نینب الی هرات
 از مشهد حرکت کرد بعد از ورود بپل نقره فرسنگی که هرات فیروزالدین میرزا از دراعتماد
 بیرون آمده ملک حسین میرزای ولد خود را با مالیات غوبو افتاد و پیشکش زیاد باردوی

شاهزاده فرساده شاهزاده مراجعت بشهد نمود

سنه هزار و دویست و بیست و هشت در اینک امرای خراسان باغوائی اسحق خان فرزند شاهزاده
محمد و لیمز شورشور بدیدند و اینجی شاهزاده را که در چاران بوناخت نمودند و با جمعیت وافر و بی
آوردند اسحق خان فرزند که مرد مجلی بود بحسب ظاهر یکبارگی یاری شاهزاده از بلوک قرانی نشین بفر
مشهد آمد شاهزاده بهیچ وجه من الوجوه و از اسب فتنه و اسباب این غائله نمیدانست بکشتن یازدهم
رمضان محمد خان فاجار نایب میرزا رضا فلی نوائی را با اسبقا اسحق خان مامور کرد هینکه این دو
از شهر خارج شده بکوبه اسحق خان رسیدند هر دو را گرفتند نگاهداشتند که دفع فتنه خوانین خراسان
بدست من است و اطمینان من بشما وقتی خواهد بود که حراست برج باره اراک و شهر را بمن بسپارید
شاهزاده الهجاء قبول کرد اسحق خان وارد شهر شده در چها باغ منزل گزید خوانین خراسان را که رضا
فلخان کرد زعفران لوی خوشانی و نجف فلخان کرد سادلوی بوجنورد و بیکر خان کرد چیشلو
دره جزی سعادت فلخان بجا بر لوی چهار غسانی باشند در شهر نزد خود طلبیدند و بحکم
میرزا هدایت الله مشهدک ولد سید شهید میرزا محمد مهدک حضور داشتند امرای خراسان بکین
و اطاعت رضی نداده بلکه باغوائی سید مخالفت ورزیده از شهر مشهد خارج شدند اسحق خان از
عواقب این امر اندیشیده بآرک حضور شاهزاده رفت چند جازمین بوسیده عذر از تقصیر کن
خواستند در باطن میرزا شمس الدین معتمد خود را بحضور خاقان مغفور فتحعلی شاه فرستاد و از
شاهزاده نشک نمود میرزا شمس الدین در سلیمانیه کرج بارد و مشاهد که از سلطانیه معاودت میکند
رسید و از اتفاق مبتلا بمرض صعبه شده قبل از آنکه جهان را بدرود کند تفصیل فتنه خراسان را
باندلیس خان فرزند نصر پیر نمود

سنه هزار و دویست و بیست و نه اسمعیل خان سردار دامغانی با فسون موفور بجهت بینه خراسان

خراسان در هفتم ربیع الاول وارد مشهد شده بعد از زیارت روضه منوره و در آن حضور
 شاهزاده بنحو اربع رفته آنجا اردو زدند خوانین خراسان با بدبختی از جمعیت در شب نوزدهم
 یاه مذکور بار دوی سردار دامغانی بشیخون زدند و بعد از کشتن و کوشش زیاد هر چه چستند
 همد را نینسا که مران ولد شاه محمود از فندها ر بفسد بشیخه هرات آمد فرزند الدین میرزا احاکره که
 از اسمعیل خان سردار که در مشهد بود استعانت حسبت کامران بعد از نزدیکی سردار ایران هرات
 بسبت فندها ر معاودت نمود فرزند الدین میرزا پنجاه هزار تومان نعلها بسردار ایران داده
 از پل بقره معاودت شد داد سردار دامغانی با فتح و پیروزی و واسطه رجب وارد مشهد شد نزد این
 سال میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله با فرج الله خان افشار از طرف خاقان فاجار با اسماعیل
 خوانین خراسان ما مورد شدند

سنه هزار و دویست و سی و رانینسا مجدداً امرای خراسان بمخالفت شاهزاده محمد ولیم میرزا محمد
 شدند اسمعیل خان سردار ماموز خراسان شد شاهزاده محمد ولیم میرزا بنابر مصلحتی چندین خوش
 بیلاق که اردو خاقان مغفور فتح علی شاه بود احضار شده محمد خان فاجار نایب اسحق خان فرزند
 از مشهد بکلم پادشاهی محاصره قلعه رادکان مامو کر دیدند

بعد از دفع فتنه خراسان مجدداً شاهزاده محمد ولیم میرزا از جن خوش بیلاق مخلص شده بمشهد
 سنه هزار و دویست و سی و یک رانینسا شاهزاده محمد ولیم میرزا با اسحق خان قرانی از شهر مشهد
 بقصد تنبیه خوانین اگر ادب منتهی جنویشان حرکت کردند و این خراسان عربضنه بدد بار اعلم حضرت
 شهر باری فتح علی شاه فرستاده شکایت از شاهزاده نمودند فرمائی بنوسط عباسقلخان نوائی
 صادر شد که شاهزاده از محاصره رادکان که آنوقت آن مشغول بود صرف نظر کرده بمشهد
 معاودت نماید شاهزاده الجاء قبول نموده با اسحق خان قرانی بمشهد مراجعت کردند همد

اینک اسحق خان فراتی و پسر حسن خان بجم شاهزاده محمد و لیمیزا در مشهد مقبول شدند
و محمدخان فراتی و لدا اسحق خان در دولت آباد علم یاغبگری برافراشت و طایفه فراتی با هزاره
سختپایان را معتمد شدند

سنة هزار و دو و پست سی و دو بواسطه مخالفت خوانین خراسان با محمد و لیمیزا شاهزاده از
حکومت خراسان مغزول و حسنعلی میرزای حاکم طهران ملقب بشجاع السلطنه شده بایاک
خراسان مأمور گردیده در هفدهم محرم اینسال وارد مشهد شد و همان روز محمد و لیمیزا
با امان الله خان افشار از مشهد بیرون آمدند و مملکت خراسان با بنوا سطره امن شد هدر
اینسال ایچنه مخالفت حاجی فریدالدین میرزا و الی هرات شجاع السلطنه از مشهد بیرون رفتند
هرات را محاصره کرده بعد از در یافت پنجاه هزار تومان پیشکش نقد و قبول ادای خراج هر ساله
و خواندن خطبه زدن سکه با اسم خاقان مغفور فتحعلی شاه مراجعت نمود

سنة هزار و دو و پست سی و سه در اینسال فتح خان افغان وزیر محمود شاه که هرات را مستخر
کرده و بقصد شهید میآمد شجاع السلطنه از مشهد ضمیمه مقابلت او را کرده در صحرائی میان
کافر قلعه و کوه سوپه نلاق فریقین شد جنگ سختی در گرفتند شکست فاحش بقشون شجاع السلطنه
رسید و هیچ نمایند بود که تمام اردو شاهزاده مقبول یا اسپر افغانه شوند بخت مساعدت
کرده کلوه نفعی که سرد شده بد همان فتح خان وزیر خورد اگر چه هلاکت نکرد اما از بالای
فیل او را بر زمین افکندند الفور وضع جنگ تغییر کرده عساکر افغان که منجا و زاز پنجاه هزار
بودند همینکه سردار خورا افتاده دیدند پشت بجز که نموده گونجند و سمیت هرات را زدند
شجاع السلطنه مظفر و منصوب آنها را باغاب کرده اردو آنها غارت نمود و مشهد مراجعت نمود
اینسال خاقان مغفور فتحعلی شاه بجزم نظم خراسان و بنیبه شاه محمود افغان و محمد خجما

والی خوارزم و بعضی خوانین مارد خراسان بسمت مشهد حرکت نموده مؤرخ روضه الصفا
 ناصر منوچسید که در چهاردهم شوال اینسا^ل بانگ صد هزار فثون بجوالی ارض اقدس رسید
 و از دروازه بالا حیا بان وارد شهر شده و آستانه مقدسه را بوسیده آداب زیارت بجای آورد
 حکم بنیای صحن جدید در مشرق روضه منوره نمود و بعد از یک هفته توقف در مشهد بطرف
 دار الخلافه حرکت کرده ملک الشعراء فتحعلی خان فصیده در این روز گفته است که مطلعش اینست
 (در خراسان رزم کردی ساز احسنت ایملک سوری لشکر کشیدک باز اجسنت ایملک)
 سنه هزار و دو بیست و سی و پنج شجاع السلطنه بسمت تبت جدید تپه ناخنه محمد خان فراری را
 ندید کرده مراجعت با رض اقدس نمود

سنه هزار و دو بیست و سی و شش امرای خراسان از شجاع السلطنه اظهار وحشتی کرده مبرز
 عبدالوهاب معتمد الدوله با سئال آنها مامور و شجاع السلطنه موقتاً اخضا بطهران شد
 در اوایل شعبان وارد طهران گردیده باز مجدداً بحکومت خراسان مامور شد و در شوال اینسا^ل
 شجاع السلطنه از مشهد بکوسوتی که مسکن بنیاد خان هزاره است ناخنه بعد از نابودی بنیاد
 بنیاد خان بواسطه تقویت مالیات هرات بسمت هرات راند مالیات عقب مانده را گرفته رجعت
 بمشهد نمود

سنه هزار و دو بیست و سی و هفت در اینسال شجاع السلطنه اخضا بطهران و معزول از
 حکومت خراسان شد

سنه هزار و دو بیست و سی و هشت شاهزاده علی بنی میرزای حاکم فرزندین بحکومت خراسان
 مامور و به پیشکاری میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله و وزارت میرزا ابوالقاسم اصفهانی
 بانظر هند روانه شد

سنه هزار و دویست و سی و نه در اینک اعلیٰ قیامی میرزا ملتجی بخت السلطان از حکومت خراسان
مغزول و شجاع السلطنه منصوب و بمشهد و رود کرد

سنه هزار و دویست و چهل در اینک الله فلجان خوارزمی که بعد از سلطنت محمد رحیمان
پدرش سلطنت خوارزم جلوس کرده بود تا حوالی مشهدناخت شجاع السلطنه با او مضامی داد
و با نظرنا ترک انداختن باز مجدداً در چهارشنبه چهاردهم رجب بحوالی مشهد آمد و در تالی
شکست یافته سر را خرمز باد نصب شجاع السلطنه شد و الله فلجان منکوب باو مخدولاً بچو
رفت
در اواخر سال هزار و دویست و چهل یک مابین شاه محمود افغان و کامران میرزای پسرش که
والی هرات بود منازعه شد و خواست کامران میرزا را از ولایت هرات مغزول سازد چون هرات
جز و مالک محروسه ایران و در تحت حمایت سلطنت خاقان بود و عزل و نصب الیش یا مضا
و تصدیق این دولت با بدینان لهذا کامران میرزا بشجاع السلطنه ملجی شد شاهزاده بنفسه
موجه هرات کرد بد کامران میرزا موکب شاهزاده را استغفا کرد و کلید شهر و خزان را باو
تفویض نمود شاهزاده جز یک انگشتری عقیق و چیزی قبول نکرد و برای استقلال کامران میرزا
ارغون میرزای دل خود را با پنج شش هزار جمعیت آنجا گذاشته در اوایل محرم هزار و دویست
چهل دو وارد مشهد شد

سنه هزار و دویست و چهل و سه شجاع السلطنه از خراسان اخضا پاپائی نمیشد بسمت
پرد و کرمان رفت و ایالت خراسان بهلا گو میرزا ولدان شد او را گذار شد و می از مشهد بقصد
نسب محمدخان فرای بزرگ بید رفت و بواسطه اختلاف امرای خراسان و سؤندیه هلاکو
میرزا ندهیرخان فرای نصب شاهزاده نشده از تربت بسمت مشهد حرکت نمود و بعضی از سوار
هزاره و غیره بینهی نظری اغتشاش را در خراسان گذاشتند و فلجان ایلیانی خویشان

مغز و کلاه و مجبوراً اهلا کومهر زار و نجوشان برد و برادر کتورش ابافان میرزا را بگومت خراسان
 در شهر مشهد منصوب ساخت خبر اغتشاش خراسان بطهران رسید اسمعیل میرزا ولد خافان ^{مغفور}
 بگومت مشهد منصوب شده بعد از ورود بمشهد تفنگچی سبزواری که مستحفظ از او و عیال شجاع
 السلطنه بودند اسمعیل میرزا را شهر راه ندادند بجای شاهزاده اسمعیل میرزا که بعرض منافع
 دولت رسید هینخان قاجار فرزند پنی سردار را بگومت خراسان مامور ساخت اسمعیل میرزا
 احضار بطهران کرد بدو هینخان سردار در اوایل سال هزار و دو و پست و چهل و چهار وارد مشهد
 آنجا را تصرف نمود ولی سبزواری که آن بدست غون میرزا ولد شجاع السلطنه بود

سنه هزار و دو و پست و چهل و پنج در اینک امرای خراسان با یکدیگر نفاق ورزیدند محمدخان قرا
 که مرد محلی چالپوسی بود با هینخان سردار بنای موافقت نهاد و باین واسطه سایر امراء از سردار
 مشارالیه روگردانیده مخالفت نمودند محمدخان در شهر مشهد تسلطی پیدا کرد و با خدام و اموال
 تجار بقویب اشارت و تجار دست در علمای مشهد عرضیه شکایت آفریدند بخلاف نوشته شدند و
 اسناد حکومت شاهزاده را بخراسان نمودند این بود که احمد علی میرزا ولد خافان جنب مکان
 فتحعلی شاه بگومت میرزا موسی شیخ بوزارت مامور خراسان شده در هفتم رجب وارد شهر ^{مشهد}
 کرد پند و هینخان سردار با هینخان ساری اصلان برادر او مغز و کلاه بطرف عراق آمدند همدان
 سال الله فلینان خوارزمی بقصد سنبردی بطرف خراسان آمد احمد علی میرزای دالی از مشهد بقصد
 مقابله او حرکت کرد الله فلینان نائب مفاومتها آورده فرار بر فرار اختیار نموده صید محمدخان ^{پیر} حلا
 کلان که مؤسس فرشته خراسان بود مقبول شد و شاهزاده مظفر و منصوب وارد مشهد کردید
 سنه هزار و دو و پست و چهل و هفت بواسطه بنظمی خراسان توابع غفران مابنا بسلطنه
 عباس میرزای لبعهد دولت ایران مامور آنجا شد عمل حکومت خراسان و نیز در کرمان ضمیمه

آذربایجان شد و حضرت نایب السلطنه در مقدمه رجب این سال وارد مشهد گردیده احد پیرزا بطهران مع او دست نمود و خراسان بوز و شاهزاده معظم منظم شد
سنه هزار و دویست و چهل و هفت بواسطه شمر بکه از رضا فلخان کرد خوشانی بروز کرده
بود توابع نایب السلطنه در دوازدهم محرم بقصد نینیه و از مشهد بیرون آمده ابتداء قلعه امیر آباد
چاران را مفتوح معدوم ساختند و در پنج این فتح خاوری شیرازی گفته (خرد کفنا امیر آباد
فتح الباب فوجیان شد) خلاصه در شبیه هفتم ربیع الثانی بواسطه محاصره شد بدیشهر
فوجیان مفتوح رضا فلخان کرد و عفرانلو باری توابع عفران مآب نایب السلطنه در چادر قائم
مقام پناه برده مجوسا بمشهد فرستاده شد و سام خان پسرش بلخا نیکری خراسان
سافراز و ولایت خوشان و منعلاتان از بنور محمد خان دولوداده شد چون طایفه سالور
ساکن در اطراف سرخس که ملائطه داشت برانست بنامی سرقت و دزدی مال رعیت سرخس را
کنار دند و سرخس پادرسالطنت بخارتی تبعه مخصوص آیند و ک بوده در دوازدهم جمادی
الاولی همین سال موکب حضرت نایب السلطنه حرکت کرده در سه شبانه بسپت سیم هین ماه
وارد سرخس شدند و حاصل این سفر نینیه سخت طایفه سالور بود و بعد از آن بترت شینج
آمده در اواخر رجب وارد مشهد شدند

سنه هزار و دویست و چهل و نهم کومنت خراسان بمحضرت امیرزاده محمد پیرزا (محمد شاه) مفتوح
گردید و حضرت نایب السلطنه اخضا بطهران شدند جمعه بیست و پنجم محرم وارد دارالخلافه
شد در برج نوش منزل گرفتند و بعد از اصغاء او امر علیه در نوزدهم ربیع الاول مجدداً امام
خراسان شده قبل از ورود بمشهد حضرت محمد پیرزا را بسنج هران مامور ساختند و در اوایل
جمادی الاولی وارد مشهد شدند حضرت محمد پیرزا شهر هران را محاصره کرده در شب جمعه

الآخره اینک حضرت شاهزاده اعظم نایب السلطنه عباس میرزا و بجهت دلشایران که چهل و
سال از عمرش بپشتان گذاشته بود رکشده مرحوم شده و تاریخ فوت آنحضرت این مصرع است
(که بکل کشت جنا پویان شد) تولد شاهزاده در روز چهارشنبه چهارم شهر ذی الحجه یکم هزار
و دویست و سه در قصبه نوار حلتش پنجشنبه دهم جمادی الثانیه هزار و دویست و چهل و نه
بپست و شش نفر اولاد ذکور و بیست و یک نفر اناث از آنحضرت در این عالم بیاید

اولاد ذکور نواب شاهزاده اعظم محمد میرزا (اعلیحضرت محمد شاه) نواب محرم میرزا (اعلیالدوله) نواب
جهانگیر میرزا نواب بهمن میرزا نواب فرید میرزا نواب اسکنان میرزا نواب غنیمت میرزا نواب
فهرمان میرزا نواب اردشیر میرزا (رکنالدوله) نواب احمد میرزا نواب سلطان میرزا (حاجی صاحب
السلطنه) نواب مستطاب فرهاد میرزا (حاجی مستندالدوله) نواب مستطاب فرید میرزا
(فرمانفرما) نواب منوچهر میرزا نواب جعفر قائم میرزا نواب لطف الله میرزا نواب حمزه میرزا
(حشمتالدوله) نواب مصطفی قلی میرزا نواب خالمر میرزا (استقامالدوله) نواب عبدالعزیز
نواب مهدی قلی میرزا نواب ایلدرم باقر میرزا نواب محمد رحیم میرزا (رضیالدوله) نواب بیبا
میرزا نواب محمد کریم میرزا نواب جعفر خان

از آثار بزرگی که از این شاهزاده معظم در ایران ماند غیر از انبیه عالیله و قلاع مستحکم
و فتوحات عظیمه ایجاد وضع فشنون نظامی است در ایران

حضرت شاهزاده محمد میرزا (اعلیحضرت محمد شاه) بعد از شهادت اینخیز از هزار جریب خارج هرک
بطرف مشهد حرکت نموده حاجی زین العابدین شیروانی میرزا موسی رشیدی و جعفر فلجانی
مخوایش کلان میرزا بهرات رفتند و فرار خراج هرک را گذاشتند و ملحق شدند و هفت
ربیع حضرت محمد میرزا وارد مشهد شده بعد از زیارت روضه مطهره بدو لجانده رفتند

زادگان عظام و علما و فضلا و سادات جسد مرحوم نایب السلطنه طاب ثراه را حرکت داده در
 جوار مرقد نور مدفون ساختند بعد از چند روز یکی از پسرهای کامران میرزا با پانزده هزار تومان
 وجه نقد بسکه خاغان فتحعلی شاه پنجاه بسنه شال ترمه کشمیری که بیکسمت از مالیات هرات بود
 بمشهد آمده ان نقد و جنس را تسلیم سند و فحانه حضرت شاهزاده نمودند و خبر فوت عنوان ^{بگاه}
 نایب السلطنه که بطهران رسید بعد از لوازم سوگواری آقا حسین بیگ ترکان پیشخدمت خان
 با فرمان خطاب نایب السلطنه و حکومت نام ایالات متعلقه بحرچوم و لبعهد مغفورا از ^{در اراک} آزاد

و خراسان و کرمان و غیره بصوب مشهد روانه داشتند و بعد از چندی محمد باقر خان دولو
 بیکر بیگ دار الخلافه با خلع فاخره روانه مشهد گردید

سنه هزار و دویست و پنجاه بحکم اخضا حضرت شاهزاده محمد میرزا از مشهد حرکت کرده در
 دار الخلافه شده و طهران میرزا برادر صلیح بطنه خود را با وزارت محمد رضا خان فراهانی
 بحکومت خراسان تعیین فرموده شنبه ششم صفر وارد طهران شدند و در باغ نکارستان
 منزل کردند و صاحبقران میرزا ولد خاغان که امیر توپخانه بود بهماننداری شاهزاده تعیین
 شده در دوازدهم صفر فرمان ولایت عهدا با سم حضرت شاهزاده محمد میرزا صادر شد و
 یکشنبه شانزدهم صفر نسبت آذربایجان حرکت کردند

در اواخر هزار و دویست و پنجاه و اوایل پنجاه و یک الیه یار خان آصف الدوله در خراسان
 حکومت یافت

سنه هزار و دویست و پنجاه و دو بعد از قتل نایب مقام آصف الدوله بطبع وزارت بدون
 اسینا بطهران آمده مجلاً حکم شد بمشهد معاودت نماید
 سنه هزار و دویست و پنجاه و سه در این سال که اعلحضرت محمد شاه بقصد لشکر هرات حرکت
 کرده

کرده بودند از نیشابور وارد مشهد نشده از منزل فدکاه بسمت تربت شیخ جام حرکت نمودند
 و از آنجا بدور هرات رفتند و در روز شنبه هشتم رجب سنه هزار و دویست و پنجاه و چهار که
 از محاصره هرات معاودت فرموده بودند وارد مشهد مقدس شده ده آنجا توقف فرموده
 مجدداً آصف الدوله را بحکومت خراسان مستفل فرموده بسمت طهران حرکت فرمودند
 سنه هزار و دویست و پنجاه و پنج در روز عاشورا بواسطه سواد بیکه بدین مبین از طایفه
 یهود مشاهده شده اهل مشهد تعصبت امنیکیشان شده بحمله آنها هجوم کرده و دویست نفر از
 آنها را مقتول ساخته مابقی امان طلبیده خود را بشرعیات اسلام داخل نموده بدین مبین مشرف
 گردیدند

سنه هزار و دویست و شصت و یک حاجی میرزا موسی خان برادر زاده میرزا ابوالقاسم قائم
 مقام منولیا بشی سرکار قفقز آثار در شب چهارشنبه هفدهم ربیع الثانی بحسب شرافت و تولیت
 مشهد مقدس ضمیمه حکومت شده باصف الدوله تعلق یافت

سنه هزار و دویست و شصت و دو حاجی میرزا عبدالله خونی منشی بنولیت مشهد مقدس از
 طهران مامور و آصف الدوله که اسم خود را منولیا بشی گذاشته و والیکری را بحسب سخنان سالار پیر
 خود تفویض کرده بود اخضاً بطهران شد و از طهران بکمه معظمه و از آنجا بعینات عالیات آمد
 مجاور گردید و بلافاصله بعد از رفتن آصف الدوله از طهران میرزا محمدخان بیکر بیکه فرزند بیکر
 آصف الدوله بحکومت خراسان مامور شد بعد از ورود بمشهد باحسنخان بهالارد سنه ^{ففت}
 داده و هر دو برادر برضداولیا ی دولت قدم بجایافت گذاشتند

سنه هزار و دویست و شصت و سه نظمی خراسان و ارتقای علم باغیکری سالار بار حسنخان
 که مشهور امانی گردید بنواب حمزه میرزای حشم الدوله را بنسبت سالار و نظم خراسان مامور نمودند

شاهزاده بعد از ورود پیل بر ششم که پیل آب و شن نیز ضبط شده است قمی صادر نموده محمد علیخان
 فاجارد و لوراکه مخالف سالار و در مشهد مقیم بود بجکومت شهر مشهد معین ساخت و عساکر
 منصوبه متوقفه شهر مشهد را بمنابعث او مامور نمود و خود بسبت بوزنجرد رفت سالار که در
 بوزنجرد توقف داشت بدشت آخال فرار کرد در این بن خیر رسید که اهالی شهر مشهد با سپاهیان
 متوقفه آن شهر مهازغنی کردند و باین واسطه بنظری در مشهد واقع شده شاهزاده حکومت بوزنجرد
 را بمحمد علیخان ماکونی ملقب بنصره الدوله سپرده در هفدهم ذی القعدة وارد مشهد شد مجدداً
 سالار جمعی از آنکه را با خود متحد ساختند از دشت آخال بطرف بوزنجرد آمد و با محمد علیخان مصافحه
 داده محمد علیخان مقبول شد بمحض وصول این خبر مشهد نوای جشنه الدوله بامعدود بیکه هر دو
 از مشهد بطولایغار بوزنجرد آمد سالار و ابناء عیش متفرق شدند و بدشت ترکمان که بچند و باز
 خود آرائی کرده از راه دیگر بطرف مشهد آمدند میرزا محمدخان بیکر بیک برادر سالار که پناه بر
 مطهره برده بود مردم را اغوا و محریک میکرد نوای جشنه الدوله که این اخبار را شنیدند بطرف
 مشهد ایغار کرده در محرم شصت و چهارم وارد مشهد شده بعد از نظم شهر بسبت ششترگان
 بغایت سالار از مشهد بیرون رفتند در شب بیست و پنجم رمضان آنسال بتحرک میرزا محمدخان
 بیکر بیک جمعی از اوطاشه شهر نجانبه میرزا عبدالله منولباشی بچند او را برهنه بمسجد کوه شام
 نزد میرزا محمدخان بیکر بیک بردند و در جب نامی با طیانچه او را بقتل رسانیدند و ابراهیم سلطان
 داروغه شهر را که در خانه میرزاهاشم امام جمعه نما بود نیز از اوطاشه شهر بکشند و فریب
 بهقتضای سناهی و غیره در آنشب بقتل رسانیدند مصطفی قلیخان فرزند او و ابراهیم خلیلخان
 در آن محضن شدند میرزا محمدخان بیکر بیک و اتباع او بعد از بروز این فتنه او را محاصر کردند
 نوای جشنه الدوله که در فرا بقیعه بودند بعد از شنیدن این مقدمه بمشهد آمده از دروازه

ارک وارد شدند که بعد از سه روز توقف و یاس از اینکه اهل شهر گشت از فتنه بدارند حکم
 نسیب اشرار و پورش بشهر دادند از آن طرف سالار با جمعی از تراکه وارد شهر شده کار او بالا گرفت
 و ارک را محاصره نمود فخط و غلابطور که بر وز کرد که لیکن مان بد و نومان گیر مینامد اردو شاهرزاد
 در ارک نبود در خارج بیرون دروازه که مابین جنوب مغرب است اردو زده بودند تا روزی
 میرزا محمد خان بیکر بیگ از خارج شهر بار دو و شاهرزاده حمله برد و حسن خان چارانی از طرف شهر
 بزرگ پورش آورد بواسطه جلا دشت سپا منصور میرزا محمد خان مقهور شده مراجعت کرد و حسن خان
 چارانی نیز مقبول گردید و آنروز جمعیت زیادی از باغیان کشته شدند و با وجود این صدمه
 که با اهل شهر رسیده بود کار سالار و وزیران قوت میگرفت و بواسطه فقدان آذوقه اردو
 شاهرزاده که در ارک مخصن جسته بود ندعبست روز کار میکند زانندند

سنه هزار و دویست و شصت و چهار نواب حشمة الدوله در ارک مشهد محصور و از بی
 آذوقه که در نهایت سختی میکند را بنیدیا و محمد خان افغان بخواهش سالار با معدود
 بطرف مشهد آمد تا در حوالی شهر فرسخ عزیمت کرده با وجود بکیرزدان بخش میرزا پسر سالار
 باستقبال او رفتند بود راه را کج نموده بطرف ارک و با سز ظهار شاهرزاده آمد جمعیت افغان
 ضعیف فشو ن ساخلوی ارک شد و کاری آذوقه که سخت تر گردید در این اثناء خبر رحلت
 شاهرزاده ماضی محمد شاه غازی طالب شاه بمشهد رسید و اسباب قوت کار سالار گردید بعضی
 از افواج عراقی بطرف طهران حرکت کردند نواب حشمة الدوله و پسر محمد خان بطرف هرات رفتند
 در بین راه دستخط مبارک اعلحضرت شاهنشاه حجه ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و دوله
 بانها رسید و از جلوس آنها بون خبر داد شاهرزاده حشمة الدوله که باز منوجه هرات بود
 در دوزخ سکه غور بانا فامت نمود و چند رانجا بماند تا خبر عزل و احضا خود را ابدار الخلافت

شونده از راه تربیت چند پسر بجانب نیشابور آمد و در آنجا بانواب سلطانمرد میرزا حسام السلطنه
 که مامور حکومت خراسان بود ملاقات کرده بعد از آن روانه طهران شده روز و دو بار
 الخلافه ملقب بحشمه الدوله گردیده بگومشادز با پیمان رفت بعد از ده روز و در موب
 هایون پادشاهی و جلوس پسر سلطنت موروثی حاجی نور محمد خان عموی سالار و سلیمان
 خان افشار فاسلمو مامور استمالک سالار و جعفر فلجان شدند در نیشابور آن دو ملاقات
 کرده آنچه گفتند سالار از وحشت تمکین با طاعت نفوذ در این بین خبر حرکت نواب حسام السلطنه
 با عساکرنا محدود از دار الخلافه رسید و در غره محرم هزار و دویست و شصت و پنج وارد شدند
 گردیده امیر اصلان خان و لدسالار شهر سبزوار را محکم کرده در آنجا محصور بود ساخان ایلیا
 زعفرانلو در اینجا خدمت نواب حسام السلطنه رسید و خدمتها نمود جعفر فلجان شادلو هم
 از کرده پشیمان شده بطرف دار الخلافه روانه آورده مورد مرحامت ملوکانه گردید

هزار و دویست و شصت و پنج در عשר دهم اینک ارد و سلطانی بسزاری نواب حسام
 السلطنه و الی خراسان بدو مشهد فرود آمد چو اعلیحان کله فرستاده انا بک اعظم
 میرزا یفغان امیر نظام صدر اعظم دولت که در هجدهم جمادی الاولی بجهت استمالک سالار
 داخل شهر مشهد شده بود بی نبل مقصود مراجعت نمود و راه طهران را پیش گرفت چون کار
 از استمالک گذشت نواب حسام السلطنه مجبور بجا دل شد روز و دو ارد و مجوالی شهر
 شهرها گرفت و فرستاده شکسته بسزایا فتنه بجای خود رفتند فریاد آن روز معسکر خود شافرا
 هزار خواجده بیع شد و اطراف شهر را بسزایان تقسیم نمود که محاصره کنند

سند هزار و دویست و شصت و شش ظهر الدوله محمد ناصر خان فاجاد با فتنه آراستند
 دار الخلافه با مدد نواب حسام السلطنه و دفع فتنه سالار مامور شد و در بیستم صفر

با طرف شهید رسید در تاریخ التواریخ مسطور است که در ایام محاصره مشهد و بیست مرتبه
 فسون سالار با عساکر نواب حسام السلطنه مضافاً دند در امتداد محاصره سالار بنید
 بعلمای شهید بدل شده اغلب را مجوس ساخت و بواسطه کمی پول فنای بل بلکه ضریح طلا و
 در و بیسم زر را اسکنه سکه زده نیز که اجاره شهر میداد آخر الامر بواسطه قلت غله
 و سختی محاصره اهالی شهر بترک آمدن بر سالار شوریدند و بعضی از اعظام آنها مایل باردو
 نواب حسام السلطنه کردند سالار مجبوراً پناه بر وضه رضویه برد و روز یکشنبه نهم چاد
 اول هزار و دو بیست و شصت و شش شهر ففوح نواب حسام السلطنه وارد شهر گردیده
 در این وقت که سه روز از عهد نوروز گذشت بود نواب معظم بعد از مراسم زیارت شهر را منظم
 کرده متزلبان و خدام حضرت رضوی که بی احترامیها و تعدیات از سالار دیده بودند و از
 حرم مقدس اخراج نمودند و بار دو نواب حسام السلطنه برند چون چنان سالار بدین دولت
 معلوم شد در شورای عسکریه او را حاضر کردند و جایب و چنان او را یک یک شمر دند او
 همه را صدیق نمود آنگاه اجزای شوری حکم بقتلش دادند و صورتی که را بدار الخلافه فرستادند
 در دار الخلافه هم با حضور ارکان دولت در آن صورت نهایتاً قتل بعمل آید و رجال واعاظم
 علمای دین بپسین نما ما بر این شد که وجود چنین شخصی را که خاین بدین و دولت است باید
 معدوم و عبره لناظرین نمود این بود که حکم قتلش صادر و در شب و شبانه شانزدهم چاد
 الاخری بکفر اعمال خود رسید و پسرش امیر اصلاخان و برادرش محمد علیخان نیز پیاسار رسیدند
 سنه هزار و دو بیست و شصت نه رحمن و پروردی لد عبدالرحمن خلیفه مروی بود با عرض خوا
 مروی بمشهد خدمت نواب حسام السلطنه رسید و ضمن عرضیه آنکه اگر چه مروی جزو ایران است
 و ما چاکر و خدمتگذار ما برای اینکه فیابین خود مان اختلاف حاصل نشود ثالثی باید اگر حال کنی

طرف حکومت خراسان آنجا باشد بفرستند لهذا عتبات قلعه آن در جزئی بیکر بیکه مرو شده با یکصد
 و پنجاه سوار با آچار فتنه حکومت مرو و اطراف پرداخت نیز علیجان سبکتگین برای اثبات مطابقت
 و متابعت دولت علیه از نواب حسام السلطنه بپرتق شپرو خورشید الملبیده بالای قلعه سرکوه
 که مسکن او بود نصب نمود

همدان نیز که حکومت هرات از طرف دولت ایران بصید محمدخان ولد پسر محمدخان نفوس بود
 اشترانقولات کهندکخان افغان والی فندرها را بهانه بفرست طلبیدند نواب حسام السلطنه سا

ایلیانی زعفرانلو را از شهید هرات مامور ساختند و عتبات قلعه آن پسر نجیب را با چند فوج پیاده
 و سواره بغوربان فرستادند کهندکخان تاب مقاومت نداشت و فرار کرده فرارگاه کاجی خود
 رفت تا آنجا که محمد صدیق خان برادر والی هرات را با مالیات هرات و جمعی از اعظام اهل ^{نشین} ^{شهر}

کمالی هرات را
 کنگ نماید

با خود بمشهد آورده از آنجا عازم طهران شدند

بزند را و اخرا نیک محمد امین خان خان خوارزم بمحاصره مرو آمده عتبات قلعه آن دره جزئی ^{سبکتگین}
 مرو محصور شد خان خوارزم حمله های پدیده بقلعه مرو برد که کاری از پیش نبرد در این بین
 بیکر بیکه با جمل حتمی در گذشت نواب حسام السلطنه فرمانهای خراسان و لدا و بهادر خان
 بیکر بیکه مرو کرده از مشهد با چهل صد سوار بمرو فرستاد مشارالیه از صفوف عساکر خان
 خوارزم بسلامت گذشته خود را بقلعه مرو رساند مدت سه ماه محاصره مرو طول کشید
 آخر الامر خان خوارزم بی نبل مفضول بازگشت

مفضل فخر والی هرات در این سال یکدستگاه کالسکه بصحابت شیخا نعلیخان خالوی مؤلف از
 طرف دولت علیه برای مغزی الیه فرستادند او نایب کتلی هرات کالسکه را استغنا نمود شیخا
 علیخان بعد از دو سه ماه توقف در هرات بمشهد آمده از آنجا بطهران مراجعت کرد

هزار و دویست هفتاد و نینک توابع فریدون میرزا عم اعلی حضرت شاهنشاه فرمانفرما
 خراسان شد و میرزا فضل الله وزیر نظام برادر میرزا آقاخان صدر اعظم تورک پیشکا
 خراسان کردید توابع عظیم دهم رجب وارد مشهد شده بعد از چند توقف بطرف آنک
 رفت خوانین مروی مثل اراض خان و غیره که خدمت بسنه باردوی شاهزاده بمشهد آمدند
 در زیر نظام چون علاوه بر پیشکاری ببولند و رضه مقدسه هم مامور بود بعضی تعمیرات
 در اطراف حرم مطهر و مساجد و مدارس نمودن جمله رباط سنا باد را که در در بصر
 عینق واقع شده و خواب بود تعمیر نمود و دکا کین معین بساحت

هزار و دویست هفتاد و یک در اینک محمد امین خان که خود را خوارزم شاه خوانده
 و جقه بسیر میزد با چهل هزار نفر بقصد فتح سرخس حرکت کرد توابع فریدون میرزای فرمانفرما
 حسنخان سبزواری و محمد حسنخان سرلشکر افغانی را بجمله حفظ سرخس با افواج پیاده
 و سواره مامور آنظر فر کرده و خود از مشهد باق در بند آمده خان خوارزم از ورود
 اردوی بزرگ شاهزاده فرمانفرما متوحش شده در محاصره سرخس جدا میگوشتند
 توابع فرمانفرما شب و شبانه سلاح جادی الاخری از آق در بند سهام الملك مهدیقلی
 میرزای لدمر حوم حاجی محمد و لیمینار با ساسانخان ایلخانی در غمرا نلو و جمع دیگر بطرف
 سرخس مامور نمودند که ابلاغ کرده خود را بقشون ساخلوی سرخس برسانند و خود
 با اردوی بزرگ از عقب پیشقدمان خوارزم بر فراز تلی موسوم بقانلو نشسته که در جا
 شرف قلعه سرخس است با شهر مسافتی ندارد چادروز نکاری برپا کرده با اعیان
 و منسوبان خود نشست حکم بیورش سرخس میداد سردار ایرانی که در قلعه بود بانشو
 ایران از خصایب و ن آمده با چهل هزار سوار و توپخانه مسندتخان جنوه تضادف

نمود و شکست سختی بکساکر خوارزم شاه دادند خان خوارزم که همیشه سپاه خود را بد
 استخوان که سوار شده فرار نماید سواران خراسانی او را بواسطه جقه و گوی طلا
 که بدست او بود شناخته بالای پشته رفتند خود او را با جمعی از اقوام و ارکان دولتش
 هلاک ساختند و این در دوشنبه سال جادی الاخری سنه هزار و دو و بیست و هفتاد
 و یک بود سیرخان معظم را باقی در بند نزد فرمانفرما بردند و از آنجا بمشهد و در این
 وجه بار الخلفه رسانیده مرحوم امیر الشعراء رضا قلیخان از امر و شعری این عهد
 جاوید نشان بدیده گفت

شاه با فلک صفت سخای نوسید بر جبین ملک فیض و عطای نور سپید

خوارزم شاه آنکه سر کشته کرد ز نو اینک سر او بجا کپای نور سپید

مرحوم میرزا محمد علیخان شمس الشعراء مخلص سیر و ش فصدیه بنظم آورد که مطلع
 آن اینست

افسرخوارزم شاه که سو بکیوان با سرش آمد بدین مبارک ایوان

در هین سال بعد از واقعه قتل خان جنوه نواب فرمانفرما بسبب مر و حرکت کرده
 رجب وارد آنجا شده خانسوار خان هزاره را از طرف فرمانفرمای خراسان بجا
 مر و شاهنجان مقرر داشت معاودت نموده در غره رمضان وارد مشهد گردید
 هزار و دو و بیست و هفتاد و دو و میرزا فضل الله وزیر نظام از تولیت آستانه مقدسه
 و پیشکاری خراسان معزول و میرزا محمد قوام الدوله پیشکار و میرزا محمد حسین فرزند
 عضد الملک بنولیت مقرر و روانه شدند نواب فریدون میرزای فرمانفرمای خراسان
 در شانزدهم ربیع الثانی در شهر مشهد مرحوم و هاجما مدفون شد و نواب سلطان

مراد میرزای حسام السلطنه حکومت خراسان یافت

در محرم اینک شاهزاده محمد یوسف هراتی که در مشهد بود بدون اجازه اولیا
دولت بمن هرات رفت بر صید محمد خان ظهیر الدوله والی هرات غلبه کرده ولایت
هرات را حکمران شد اعیان و علمای هرات عریضه در سفینه ظهیر الدوله واسطه
حکومت شاهزاده محمد یوسف نوشتند بدار الخلافه فرستادند از طرف دولت علیه
بوالی خراسان حکم شد خلفه برای شاهزاده محمد یوسف ارسال دارد

همدرا اینک بواسطه خود سری و بی دینی که از شاهزاده محمد یوسف مشاهده شد
بحکم اولیای دولت نواب حسام السلطنه از مشهد بقصد شاهزاده هرات حرکت کرده
در هجدهم رجب در غوربان با بعضی از سواران افغان جدالی نمودند در بیست و دوم
رجب شهر غوربان تسلیم شد و در بیست و ششم از آنجا بمن هرات رانند در دو شنبه
غزه شعبان مصلائی هرات که بکفر سخی شهر است مخیم نواب حسام السلطنه شد بعد از
چندی محاصره هرات سر نایب علی بی خان افغان شاهزاده محمد یوسف با اخوانش با دو
نواب معظم فرستاد اما خود داعیه استقلال داشت و در باطن با افغانه فتنه‌ها و
غیره سازش کرده بود شاهزاده حسام السلطنه هر قدر او را طلبیدند بنامد بلکه خود را
بجالت محصور در آورد شاهزاده معظم هرات را محاصره کرده کار بر محصورین تنگ شد
روز شنبه بیست و پنجم صفر هزار و دویست هفتاد و سه سر نایب علی بی خان بار دو
دولتی آمد تسلیم شد حسنعلی خان سر نایب کردی (جناب امیر نظام) که در این محاصره
خدمات عمده نموده بود بکوئالی شهر هرات با دو فوج کروس مامور شد و خود شاهزاده
حسام السلطنه جمعه غزه ربیع الاول وارد شهر هرات شد در آن روز نزول نمود و در ویم

ربیع الاول خبر فتح هرات بدار الخلافه رسید میرزا صفی از شعرای این عهد کتابی در این باب
بنظم آورده تاریخ فتح هرات را چنین گفته است

چو هفتاد و سه بر هزار دوست فزون گشت تاریخ فتح هر بیست

همدرا اینسا که هزار و دوست هفتاد و سه باشد شاهزاد محسام السلطنه بعد از
توقف چند ماه در هرات و پس از مصالحه ایران و انگلیس که یکی از شروط صلح خلیفه
هرات از فتنون ایران بود بمشهد معاودت نمود

هزار و دوست هفتاد و چهل در اینک ابواسطه طغیان بعضی از طوایف مروی توب
حسام السلطنه از مشهد خوالی مرو تاخت و طاعیان را تلبی و مطیع نموده بمشهد
سرخس بیاخت

هزار و دوست هفتاد و پنج در اینک نواب حشمت الدوله خزه میرزا حکومت خراسان
منصوب و نواب حسام السلطنه مغزول گردید و شاهزاده حکمران قلعه بسپا محکم در
سرخس بیاخت

هزار و دوست هفتاد و شش در اینک ابامرثیا یون شاهنشاه (ناصرالدین شاه)
خلد الله ملک در بطلانی بجهت روضه مطهره مشهد عضد الملک منولپاشی ساخته
نصب نمود نیز همانخانه در کمال امتیاز بنا شد که زوار و ابناء السبیل و فقرا مدت توقف
در مشهد آسوده زندگانی نمایند و در اواخر اینک شاهزاده حشمت الدوله بطرف مرو رفت
هزار و دوست هفتاد و هفت ابواسطه سوء تدبیرها مورین خراسان نواب حشمت الدوله و
قوام الدوله مغزول و مجدداً نواب حسام السلطنه بحکمران خراسان منصوب گردید
هزار و دوست هفتاد و هشت حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک شیرازی منولپاشی آسانه

مبارکه رُضوت پُرسد

هزار و دویست و هشتاد و یک شاهنشاهزاده مرحوم جلال الدوله بحکومت خراسان
 مامور و موید الدوله طما سب میرزا به پیشکاری و بر فرار کردید
 هزار و دویست و هشتاد و دو حاجی قوام الملک منولیا شی مرحوم و عضد الملک
 منولیا شی سابق مجدداً با پنجمت مامور شد

هزار و دویست و هشتاد و سه مرحوم میرزا محمدخان فاجار سپهسالار به پیشکاری
 شاهنشاهزاده جلال الدوله مامور کردید و پانزدهم ذی الحجه الحرام هجرت سال موکب
 فیرزی کوکب اعلی حضرت هابون شاهنشاه (ناصرالدین شاه) خلدالله سلطان به قصد
 زیارت مشهد مقدس و سیاحت مملکت خراسان از دار الخلافه الباهره هجرت و نقل
 مکان بدو شان پت فرمود و خلاصه و فایع این مسافرت از فرار است که در ذیل سال بعد
 مسطور میگرد

هزار و دویست و هشتاد و چهار روز بیست و هفتم ذی الحجه سال قبل موکب هابون از
 دوشان پت بمنزل خانون آباد لشکر پنهان شد از همرهان و ملکز هین این سفر مرموز مه
 علیا طاب ثرینها و جمعی از خاندان حرم جلالت و از شاهزادگان عظام ملک منصور میرزا
 و سلطان احمد میرزای عضد الدوله و غیرها و از وزرا و چاکران بزرگ فرخ خان امین الدوله
 و انوشیروان خان اعضا الدوله و حاجی علیخان اعماد السلطنه و محمدناصیر خان طهرانی
 و میرزا محمد حسین دبیر الملک و پاشان امین الملک و میرزا هاشمخان امین خلوت و بیجی خان
 ابودان مخصوص جناب شیر الدوله و جمعی از مسنوفیان عظام و امراء کرام و غیرهم بودند
 بالجملة و بیست و پنجم ذی الحجه موکب اعلی از خانون آباد بشرف آباد و از آنجا بابوان کیف

و از آنجا

و از آنجا بشلاق و از آنجا بمنزل پاده و در روز بیست و نهم بدو نمک نزل و اجلال فرمود و شبانه
 غزه محرم بلا سجد و دویم محرم بشهر سمنان نزل و اجلال فرمود و پنجم آهوان ششم منزل فوشه
 هفتم امیر آباد هشتم شهر دامغان بقدم مبارک مزین آمد و روز دهم فرزند مهان و
 سیزدهم فرزند ملا چهاردهم ساحل بسطام مضرب جنام سلطنت کرد بدو هفدهم از بسطام
 بخیر آباد هیجدهم بفرزند امیر نوزدهم بمنزل میامی بیستم بمنزل میان دشت شریف فرما کرد بدو
 بیست و یکم عباس آباد بیست و دویم استرآباد بیست و سیم منزل داورزن بیست و پنجم فرزند مهرا
 منزلگاه موکب هاپون بود بیست و ششم بفرزند بیل بیست و هفتم بسزوار تشریف فرمود
 از آنجا داشتند غزه صفر المظفر موکب اعلا از بسزوار بر باط زعفران دویم از زعفران زبیرمان
 آباد روز سیم به بنشاپور توجه فرمودند روز هشتم قدمگاه پازدهم صفر دینز آباد و از هجدهم
 شریف آباد سیزدهم طرق مضرب سرادفات شهر باری کرد بدو

روز چهاردهم صفر موکب سعود بمشهد مقدس رود فرمود و لدی الورد و ذان افد
 هاپون بزبارت روضه مقدسه رضو سلام الله علیه تشریف جنبه مبارک را که
 علامت خاصه سلطنت است محض حرام پیشکش آستانه مشرفه حضرت فرمودند
 منزل خاص وجود هاپون در دارک مشهد بود و اردو معلی در خارج ارک سکنی گرفت
 و لایث و فرمانفرمای خراسان در این وقت با شاهنشاهزاده جلال الدوله به پیشکار
 میرزا محمدخان سپهسالار استخوانین و سرکردگان و صاحب منصبان خراسانی هم نشو و
 سپهسالار شرفیاب خاکپای مبارک کردند روز هفدهم وقت نماز صبح میرزا محمدخان
 سپهسالار داعی حق و البیک اجابت گفتن امیر شاهنوازخان پسر مرحوم سلطان احمدخان
 حاکم هرات با عبد الله خان برادرش و چند نفر از رؤسای علیکدانی و خوزانی و دیگر طوایف

افغان که از راه سیستان بجزایر هند و بجزایر آستان هاپون آمده بودند
 نیز بقصد آن خسرانی مباحی گردیدند و مبلغی در این روز باهل استحقاق شهر مشهد از انعام
 شاهان مبدول شد و جمعی را بوظیفه و مستخرج اخل در جر که دعا گوین و آسوده فرمودند
 سردار یعقوب خان و الی هرات پیر امیر شیر علی خان که بعزم شرفیابی آستان مبارک آمده بود
 بانام بزرگان و اعیان هرات و افغانستان بنوسط ظهیرالدوله بار حضور هاپون یافت و
 عرض پیشکشها نمود حاجی میرزا رضای مستوفی خراسان بلیغ مستشار الملک و حجاب و نشان
 از درجه دویم سیرتینا پل شد حاجی محمد باقر خان و کبک طبرستان عماد الملک لقب یافت

روز هجدهم ربیع الاول آستان عرش نشان حضرت رضو علی السلام را وداع فرموده
 موکب معلی شریفین فرمای چمن قهقهه کردید روز نوزدهم بچشمه کلاس بنول اجلال فرمودند
 نوآب پرویز میرزاها که سبزوار ملقب بنیرالدوله شد روز بیستم چمن کو باغ بسینت بکم
 بلده رادکان بسینت و سیم منزل سوهان بسینت و چهارم علی آباد که اول خاک قوچانست
 و روز بیست و پنجم موچیان بورو موکب مسعود خسران و نوزدهم آمد امیر حسین خان ایلخانی را
 شجاع الدوله لقب دادند بیست و نهم بچیر ایل و غره ربیع الثانی بمنزل فیض آباد شریف
 نزول ارزانی فرمودند و بیست و نهم شهر شیروان و سیم منزل عبدالباد و چهارم قره نوده و پنجم
 بلده بجنورد مضر کجیام سلطنت گردید

چون نژاد طاعنه موت و کلان که در این اوان در حد و داسر آباد مصدر جزارت
 و شرارت شده و در دفاع آنها جناب حاجی ملا رحیم رئیس العلماء اسر آباد شهید محمد میرزا
 پیرشاهزاده ملک آراها که اسر آباد مجروح و آخر الامر نژاد که منزه و مغلوب گردیدند
 بودند بنیبه و ندای آنها کاملاً مکنون خاطر هاپون بود از اینجا جعفر فلپخان سهام الدوله

ایلیانی را با جمعی فثون و سواره خراسانی و غیره مامور این خدمت فرمودند که نتیجه این ایلیان
مجاوز از هزار اسپ رود و بیست نوزده سر و الحجه بسپا از آنرا که بود که غنیمت سپا منصوب شد
روز هشتم موکب فیروز از مجبور دتشریف فرمای چین فیروزه در روز نهم از فیروز چهار ^{بید}
و دوزدهم از چهار بید چهارده سخا صانهاض فرمودند در غالب نقاط خط این راه
مقرت شد فرا و کخانه ها و قلعه جات بنا نمایند

روز پانزدهم بجایوم سپرد هم بفرید اهور و دره چهاردهم بزد بن تشریف قدوم دادند
شانزدهم از نزد بن بکاشی دار و هفدهم بتیلا و در و هجدهم بخوش پلا و انهاض فرمودند
نوزدهم کلانیه خج بسطام و بیستم کرمانه و قلعه نو و بیست و یکم قرین ابر سبج بسطام بیست و
چهارم ناس (طاش) بیست و پنجم شاهکوه بیست و ششم چهارده کلانیه و بیست و هفتم ^{چشمه}
دامغان مضرب جیام اردو با احتشام کردید

غره جمادی اولی بصوب سرخه هضت فرمودند روز دهم بفولاد محله ستم بمنزل خرد چها
باشان و پنجم بچپرگور سفید نزل اجلال نمودند ششم بسمن شورستان و جلگه فیروزکوه
هفتم بتکله و اشی بازد هم بقریه لوزورد و ازدهم بمنزل ارجند سپرد هم بزنا چهاردهم ^{چشمه}
انکار و روز پانزدهم بحاک لاریجان توجه فرمودند شانزدهم چشمه لای ماوند و نوزدهم
مبارک آباد ماوند و بیستم رستان من محال لواسان بیست و یکم لیمان و کنار رود جاجرود
و یکشنبه بیست و دویم جمادی اولی سلطنت آباد بکشریف قدوم مبارک فرزند کردید
و روزدهم جمادی الثانیه بقصر دوشان پته و روز پانزدهم بالین السعاده بشهر
دار الخلافه الباهره نزل اجلال فرمودند

و در همین سال وزارت خراسان بظهور الدوله و تولد پاشا سنانه مفلسه رضویه بجای

میرزا محمدخان که ناز به بلیغ مجد الملک ملقب شده بود تفویض کردید
 هزار و دو بیست و هشتاد و پنج ناخوشی و بادر مشهد مقدس برز کرده و شاهزاده
 جلال الدوله والی مملکت خراسان در مشهد از این عارضه مرحوم و در حرم مطهر مدنون
 و شاهزاده حشمت الدوله حمزه میرزا بجکومت خراسان منصوب کردید
 هزار و دو بیست و هشتاد و شش بواسطه شرارت طوایف ترکان حشمت الدوله والی
 خراسان در فاری قلعه و طبرستان آنها را تنبیه نمود
 هزار و دو بیست و هشتاد و هفت میرزا ابوالقاسم معین الملک که بمنصب لشکر نویسنده
 مسبوق بود بتولیت مشهد مقدس منصوب شد
 هزار و دو بیست و هشتاد و هشت شاهزاده حسام السلطنه سلطان مراد میرزا بجکومت
 مملکت خراسان مامور کردید بمحطی شدید در خراسان و مشهد ظهور نمود حاجی سلطان
 محمد میرزای سیف الدوله ابن خاقان مغفور بمولیت اشیکری منصوب و در اواخر همین
 سال حسنینان شهاب الملک بولايت خراسان مامور کردید
 هزار و دو بیست و نود در اواخر این سال میرزا سعیدخان مؤمن الملک بمخدمت و منصب
 مولیت اشیکری آسانه مقدس نایل آمد
 هزار و دو بیست و نود و یک شهاب الملک والی خراسان بلیغ نظام الدوله ملقب شد
 هزار و دو بیست و نود و دو و بعد از فوت حاجی حسنینان نظام الدوله در دار الخلافه
 ولایت خراسان بجای ظهیر الدوله محمد ناصر خان فاجار تفویض کردید
 هزار و دو بیست و نود و سه حاجی ظهیر الدوله دار الحکومه عالی دارک مشهد مقدس
 بنا نمود بسم تلکرافاز دار الخلافه و صل بمشهد شد در اوایل همین سال نیز داره مملکت

خراسان و سیدشاجا بر مہر زاحب نجان سپہ سالار اعظم مفوض آمد و در ربیع الاول نواب
والا دکن الدولہ بولایت و حکومت مملکت خراسان و سیدشامنصب شدند
ہزار و دویست و شش سلیمان خان صاحب اختیار امیر نومان لبردار می عساکر خراسان
از بومی و ساخلو منصوب کردید

ہزار و بیست و نود و ہفت حاجی ملا ذبیح اللہ مجتہد مشہد در عرض راہ عبان غالباً
بجوار رحمت حق پیوستن مسنان مشہد را بنیک فوق العادہ سخن بود مہر زاحب سیدخان
مؤمن الملک از تولیت مشہد معزول و بوزارت امور خارجہ منصوب و نولینا بجا بانواب
والا دکن الدولہ شد مہر زاحب مصطفی خان ولد مؤمن الملک نایب التولیت کردید

ہزار و دویست و نود و ہشت شب غم محرم بروز معجزہ از حضرت رضا علیہ آلاف التحية
والثناء شدہ نکرانی نایب التولیت بوالذخیر مؤمن الملک وزیر امور خارجہ کرد کہ سوا
آن از فرار ذیل است

سوال نکرانی نایب التولیت از مشہد شد کہ بدار الخلافہ

حضور جناب مؤمن الملک متولیتاشی و وزیر امور خارجہ ازین اقبال مصون از زوال
اعلیٰ حضرت اقدس ہایون شافہ نشاہ اسلام پناہ روحان فداء و نجات بلند جناب عالی و صدق
چاکری این غلام زائرہ کرمانہ ستامہ بنیات خانم کہ زیادہ از پانزدہ سال ابلج و زمین گیر
بود ماہوساً با مشقت تمام اوزا با سنانہ مفلسہ رسانندہ بودند سہ ماہ تمام پناہ بردہ
و ملجنجی بود دہشت کہ شب غم محرم بود کشیک ثانی بالای سہ بار کدر عالم بہوشی حضرت
تامنہ علیہ السلام را در لباس سبز زبارت کردہ با و فرمودند بر خیز کہ تو را شفا دادم
زائرہ مشارالہا بیدار شدہ اثری از مرض و ناخوشی کہ داشتہ در خود ندیدہ شہود زائرہ

مخبره را با احکام جنابان شریفین ابان علمای اعلام بصحابت میرزا علی اکبر در بانباشی کل
بمضون نواب الارکن الدوله حکمران خراسان و سپستان فرستاده شادمانی و طبلها را
شد خداوند روز بروز در سائیه بلند پاییه اقدس هاپون بر شعائر دین مبین بفراید و
تولیت جناب عالی را که مرضه خاطر مبارک امام همام علیه السلام است مستندام فرماید
(مفتخر نیابت عظمی حاج آستانه مقدسه مصطفی)

حکومت سپهسالار اعظم حاجی میرزا حسینخان فرزند بنی صدر اعظم سابق در خراسان و در
مشارالیه در شانزدهم رمضان اینسال بود تولیت آستانه مقدسه هم با خود سپهسالار
اعظم میباشند فوت حاجی میرزا حسینخان سپهسالار اعظم در بیست و یکم ذیحجه اینسال و مدفن
او دارالسیاده میار که کرد بد نواب الامجد تقی میرزای دکن الدوله مجدداً بحکمران خراسان
وسپستان و تولیت و ضمه رضویه منصوب گردیدند

هزار و سیصد و بیست و یکم محرم میرزای ناظر که از سادات رضویه و اعظم خدام آستانه
مبتر که بود در گذشت و شنبه پنجم شعبان اینسال موکب هاپون شاهنشاه حجه (ناصرالدین
شاه) خدا لله ملکه عزیمت بهارث مشهد مقدس فرمودند و شرح آن از فرار ذیل است
روزدوشنبه پنجم شهر شعبان المعظم سنه هزار و سیصد و هجری چهار ساعت بغروب مانده
موکب اقدس اعلی شریف فرمایید و شان پته کرد بد و زسه شنبه ششم از دوشان پشه
انهاض فرموده در کنار رودخانه جاجرود نزول اجلال فرمودند روز هفتم بومهن و
هشتم اراضی حصا دادند مضرب خپام معلی کرد بد و سه روز در اینجا انزاق شد و روز نهم
باغ شاه در حوالی سربندان و سپرد هم کنار رودخانه دلی چای محل را در هاپون بود روز
چهاردهم تشریف فرمای چمن فرود کوه کرد بد پانزدهم در اینجا انزاق شد شانزدهم منزل

معروف بگور سفید و هفدهم جاسم و هجدهم خرنه با خرنه مضر بجام با احتشام پادشاهی
 کردید و نوزدهم در این منزل اثر اوق شد روز بیستم بفولاد محله و بیست و یکم بسرخنده و بیست و
 دویم بمحیطه علی دامغان شریف رود ارضانی داشتند و در روز اینجمل اثر اوق شد روز بیست
 و پنجم چارده از نواب هزار جریبمان ندان و بیست و ششم شناس از مزارع شاهکوه سفلیان
 اعمال اسرا باد بود و موکب خضرانی مرتب کردید روز بیست و هفتم طاش مضر بجام مبارک
 آمده بیست و هشتم در اینجمل اثر اوق شد روز بیست و نهم با بر مسج از خاک بسطام و روز جمع سلخ
 شهر شعبان بظاهر بسطام نزول جلال فرمودند روز شنبه غره رمضان المبارک و یکشنبه دهم
 در ظاهر بسطام اثر اوق شد روز دوشنبه سیم کلان پنج و چهارم چمن خوش بیلاق و پنجم فریه
 نیلاباد از خاک فندرسک اسرا باد محل آمد و کوهها بون بود روز ششم حوالی قره کلسان از اعلا
 نزدیک و هفتم چمن کاپوش مضر بجام با احتشام هما بون کردید و سروز در اینجا اثر اوق بود روز
 یازدهم بظاهر بدین رود و از دهم بفریه دره از فرای جا جرم و سیزدهم بحوالی جا جرم شریف
 کردید چهاردهم در اینجا اثر اوق فرمودند روز پانزدهم خراسا از چارده سنخا من بود و
 شانزدهم مرتب کشته شانزدهم در اینجمل اثر اوق شد روز هفدهم قریه چار بید و هجدهم قریه
 فیروزه و نوزدهم ظاهر بخورد (بزنجرد) منزلگاه ارد و معلی بود و نوزدهم بیست و چهارم در
 اینجا اقامت فرمودند روز بیست و پنجم نوده و بیست و ششم زوارم مضر بجام با احتشام
 شهر باری کردید و بیست و هفتم اثر اوق بود روز بیست و هشتم شریف فرمای شروان کردید
 و بیست و نهم در فریه برزل آباد نزول جلال فرمودند روز یکشنبه غره شوال المکرّم که عبد
 رمضا بود چمن لیل و روز دهم ظاهر فوجان (خوشان) منزلگاه ارد و هما بون بود سیم
 و چهارم اثر اوق شد و روز پنجم شریف فرمای علی آباد کردید روز جمع ششم سوهاور و

هفتم حوالی یادگان مضر بخیام کرد و ناحتشام شاهنشاهی کرد بد روز هشتم بچشمه کیلاس
 نزول اجلال فرموده روز نهم انزاق بود دهم بچشمه نزل اجلال فرموده و روز چهار
 یازدهم بامیامن سعادت و اقبال وارد شهر مشهد مقدس گردیده بزبارت روضه عرش در
 حضرت رضا علیه و علی آباءه الاف النجینه و الثنا اشرف جشنه نار و زد و شبینه سلخ شوال موکب
 معلی در این ارض فیض فرین اقامت داشت جز اینکه روز جمعه بیستم شریف فرمای پلای ترفیله
 دوشنبه بیست و نهم معاودت بشهر فرمودند روز سه شنبه غره شهر ذی القعدة الحرام
 پس از وداع با آستانه مقدسه رضویه از شهر مشهد مقدس انهاض فرموده شریف فرمای
 طرُق گردیدند روز چهارشنبه دویم از طرُق بشرف آباد و روز پنجشنبه بیستم بد ز آباد و روز
 جمعه چهارم بقدمگاه نزول اجلال فرمودند روز شنبه پنجم ظاهر نیشابور محل ورود
 موکب منصوب اعلی حضرت شاهنشاهی دام ملکه گردیده روز یکشنبه بیستم در اینجا انزاق شد
 روز دوشنبه هفتم حوالی خجنا باد و روز سه شنبه هشتم منزل شوراب و چهارشنبه نهم
 حوالی نباط سر پوشیده مترکاه ارد و نما بون کرد بد روز پنجشنبه دهم ظاهر سبزوار بود
 موکب سعوه شهریار معدن آثار مزین گشت و جمعه یازدهم در اینجا انزاق فرمودند روز
 شنبه دوازدهم قریه رسید و یکشنبه سیزدهم صدخرو و دوشنبه چهاردهم حوالی مزینان
 مترکاه ارد و کوان شکوه معلی گردیده سه شنبه پانزدهم در اینجا اقامت نمودند روز
 چهارشنبه شانزدهم بعینس آباد و پنجشنبه هفدهم بمیان دشت و جمعه هیجدهم بمیامی
 شریف فرمای گردیده شنبه نوزدهم انزاق شد روز یکشنبه بیستم حوالی قریه ارمباد
 شنبه بیست و یکم ظاهر شهر شاهورد بود و موکب سعوه خسران مزین آمد سه شنبه
 و دویم در این ساحل توقف و اقامت فرمودند روز چهارشنبه بیست و نهم بد ملاو

پنجشنبه بیست و چهارم بمنزل میماند و ست و جمعه بیست و پنجم بخارج شهر دامغان نزول اجلا
فرمودند شنبه بیست و ششم در ظاهر دامغان اتراق شد روز یکشنبه بیست و هفتم امیرآباد
و دو شنبه بیست و هشتم قوشه سه شنبه بیست و نهم آهوان و چهارشنبه سلخ ظاهر شهر سمنان
مضرب جنام سپهر احتشام کرد بد و پنجشنبه غزه شهر ذی الحجه الحرام در سمنان اقامت فرمودند
روز جمعه دویم فریبه لاسکرد و شنبه ستم ده نمک و یکشنبه چهارم حوالی پاده و ارادان و
علی آباد حواری محل و مترکاه اردو و هاپون بود روز دوشنبه پنجم حوالی فلاق و حسین آباد که
بنزاز فرای حواری است سه شنبه ششم ایوان کیف (ایوان کیم) (ایوانک) و چهارشنبه هفتم
خانونا آباد بورود مسعود موکب شاهنشاهی مزین کشت روز پنجشنبه هشتم شهر ذی الحجه
الحرام این سفر سعادت اثر پیمنا احتشام یافت موکب منصوب اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران
عزیزه و دام ملکه و ف صبح روز مزبور از خانونا آباد انتهاض فرموده بدار الخلافه الباهره
و مفرخلاف عظمی معاودت نموده سپهر سلطنت باجلوس هاپون مزین داشتند سلا
عام در پیشگاه حضور مبارک منعقد کشت تمام مدت این مسافرت و رکعت شاهانه
چهار ماه و دو روز بود

نفس مرحوم محمدابراهیمخان امین السلطان زاد در یکشنبه چهارم رمضان وارد ارض افس
نمودند و هجدهم ذیحجه سلیمانخان صاحب اختیار امیر تومان وارد مشهد شد که برای تعیین
حد و جدیده ایران و روس بطرف ناک برود

هزار و سیصد و یک شب بیست و پنجم صفر هشت ساعت از شب گذشته در مشهد زلزله شد
چون بحکم جناب میرزا علی اصغر خان امین السلطان و لدمرحوم محمدابراهیمخان امین السلطان
وزیر دربار اعظم و غیره دارالسعاده را که مضجع مرحوم والد جناب معزی الیه بود آینه کاری
میکنند

میکردند این ایام با انجام رسید در جادی الاخری اینسال نقش میرزا سعید خان مؤمن
 الملك و زبیر امور خارجه را وارد کرده در دار السعاده دفن نمودند در ماه شوال اینسال
 جناب نصیر الدوله میرزا عبدالوهابخان وزیر تجارت و فلاح مکتب باصف الدوله شده
 بشمشیر مرصع مملع و بفرمانفرمانی خراسان و سپستان اهل کرد بند و در ماه ذی القعدة ^{مشهد}
 ورود کردند نقش مرحوم حاجی اسناد غلامرضا که از مشایخ با اقطاب عرفای نعمت الهی بود از
 طهران حمل مشهد شده در جوار روضه منوره مدفون ساختند

هزار و سیصد در زوال لومسندن صاحب تکلیسه که مامور تعیین حدود منصرفات
 جدیده روس طرف دشت نرکان و سرحدات افغانستا بود پانزدهم محرم وارد مشهد شد که
 بمحل مامور بت خود برود

تراجم احوال مشاهیر مقدس

از شاه مجتهدین و علماء عظام و معارف محدثین و فقهائ کرام و غیرهم جمعی بخط شریفه
 مشاهد مقدس رضو منسوب اند بعضی مولدا و برخی محدثا و زمره سکنا و کوهی مدفنا
 مفضنا ابن نالین مبارک را انوزجی از تراجم احوال ایشان در این مقام ابراد بنامیم

خواجگ ربیع بن خیم

در نسب الاسدی الثوری التیمی الکو فی بنو سبند از زهاد ثمانیه معدود میشود در حال
 کثی از فضل بشارت ان بنشایور منقولست که فرموده حسن بصری یکی از زهاد ثمانیه ^{شد}
 و از ایشان چهار نفر با علی بن ابیطالب علیه السلام و از اصحاب آن بزرگوار بوده اند او
 ربیع بن خیم است بر وزن زبیر و سیم هرم بن چنان سیم او پس فرزند چهارم عامر بن عبد
 یحیی ابو مسلم خولانی که صاحب معاویه بن ابی سفیان بود و مردم را بقفال امیر المؤمنین علیه السلام

محضر بن مکرده ششم مسروق بن الاجدع که عشار مغاوبه بود و با هم بن شغل در گذشت هفتم
 حسن بصری که پیوسته در خیال ریاست بود و بر مذهب قدریه مبرفت هشتم را خود فضل
 ساذان از طایفه بیان انداخته است و آجود ربيع علم حدیث از ابن مسعود و ابویوب فر گرفته
 و شعبی و ابراهیم و بکر بن ماغر از او آموخته اند در کتب تفسیر و تخریص و مجمع البیان احوال
 ربيع بن خثیم در ثقات سپر آبان بر فانون ساپور و ابان ثقات است حضرت رضا صلوات الله علیه
 بزبان فخر ربيع حاضر همیشه اند و بر روایتی میفرموده اند لم یجری الی هذه الناحیه الا شوق
 زبانه شاه عباس ماضی رضوان الله علیه احوال او را از شیخ بها الدین استغنا فرموده است
 شیخ با تعبیرات جواب نوشته که بعضی میسازند و آجود ربيع علیه الرحمه از اصحاب امیر ^{المؤمنین}
 و بسپا مفر با حضرت بود و در کشتن عثمان بنزد خلیف است در وقتیکه لشکر اسلام
 بخراسان بجهاد کفار آمده بود همراه بوده است در آنجا فوت شده و از حضرت امام رضا
 منقول است که فرموده ما را از آمدن بخراسان فایده نرسید بجز از زیارت و آجود ربيع
 انہی خواجہ حمد الله منو کوید ربيع بن خثیم از جانب امیر المؤمنین علیه السلام والی فرزند
 بوده است ابن اعثم کوفی آورده که ربيع بن خثیم و اسپن سرداری است که بار دو مبارک
 امیر المؤمنین علی علیه السلام در پیوست و ربيع در زمی میبود و آنحضرت ناظر او را
 میکشید همبیکه با چهار هزار سوار آراسته ملک ری وارد شده و کب مقدس بسبت صفین
 در حرکت آمد جا را الله ز محشر صاحب کیشاف میگوید چون خبر شهادت حسین بن علی
 را بر ربيع بن خثیم آوردند گفت آه او فد فعلوا انکاه این کر همه تلاوت کرد که اللهم فاطر السموات
 والارض العالم الغیب والشہادۃ انت حکم بین عبادک بما كانوا فیہ یختلفون و بر روایتی بیست
 سال تمام از وی در امر دنیا کلام شنیدند نشد علماء اخلاق و ارباب صفت و سکون از خواجہ

ربیع چیزها مینویسند حجة الاسلام غزالی در اجابا العلو آورده که ربیع بن خثیم در خانه کور
کنده بود هرگاه که در خاطر خویش فسا و فاحساس کردی داخل آن کور شدی و بگفتی و بگفتی
ربتا رجوع علی اعلی صلی الله علیه و آله و سلم نماز کن تا نگاه با خود خطاب کردی که بار ربیع خدا را جنات فاعل
شیخ بها الدین در کشول آورده که با خواجه گفتند تو را هرگز نمیشنوم که غیبت کس بگفتی
فرمود است عن نفسه راضیا فانفرغ لدم الناس از کلمات او است که لو كانت الذنوب نفوح ما
جلس جلد فی جنب احدی فون خواجه ربیع بر او پنا کلیل المنهج در حدود شصت و سه روز هجرت
روی داده است در مختصر ذبیح مسطور است که وفات ربیع بن خثیم در سال هفتاد از
تاریخ هجرت اتفاق افتاده شیخ ابوالقاسم فیرمی در رساله مشهوره خویش آورده است که
چون خواجه ربیع مرده بود دختر هسائیه او با پدر گفت که بر پشت بام هسائیه هر شب شنوی
میدیدم مدتیست بنظر من رسد آنمزد گفت ای دختر که سنون کجا آمد صالحی در جواب ما که هر
شب آن برای عبادت بر سطح بام هر قیام داشت و در گذشت رحمة الله علیه

خواجه ابوالصلت الهروی

از مردم هریه

نامش عبدالسلام است خلف صالح مخالف و مؤلف توشیح روایت و تصحیح نقل و جلا
امر و علوم مقام او اتفاق دارند و از علماء امامیه در تشیع وی کسی توفیق نکرده است
شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی رضوان الله علیه که صریحا او را عامی نوشته و محققین
از مصنفین فن رجال این رای را از حضرت شیخ برالبناس حمل نموده اند زیرا که خواجه با اهل
سنت و جماعت اخلاط و امتزاجی بکمال داشته است مثل محمد بن اسحاق صاحب سیره و عمش و
غیرها و از اینجهت اجار و احادیث ایشانرا نقل مینموده بر این سایر روای ایشان ^{بمنع}
منشأ این فتوی گردیده است و گرنه خود از علماء اهل سنت و جماعت جمعی تشیع و رفض او

تصریح کرده اند و گفته اند قدیمی که داشت همین بود علامه کشتی از ابن نفیسه و احمد بن محمد و از
 روایت فوده است که در حق خواجه ابوالحسن گفته اند شرفا مؤمن علی الحدیث و گفته شیخ
 المذهب محبت آل الرسول صاحب میزان الاعتدال گفته است عبد السلام بن صالح ابوالصلح
 رجل صالح الا انه شیعی و از جعفری روایت شده که گفته است انه رافضی حنیف دار فطنی گفته
 انه رافضی منهم ابن الجوزی گفته انه خادم الرضاء شیعی مع صلاحه باری خواجه ابوالحسن
 از خواص حدیث حضرت رضا علیه السلام بوده و در خبر و ذوات آن نیز در کوار کتاب الفیض فوده و آیا
 بسیار در عیون و امالی از او رسیده که بر تشیع بلکه بر اینکه از خواص بنی طایفه بوده است ^{و غیرها}
 صریح دارد و خواجه را در کتب جانشان میدهند بکے در خارج شهر مشهد مقدس دیگر
 در میان و دیگر در قم و در هر یک از این سه نقطه بنیاد و بقعه بنیام او مشهور است سلسله
 نوریه طایفه مبرور اعناد الدوله صدر اعظم میرزا آقاخان طاب رسکه غالب ایشان در
 مناصب جلبله و مشاغل عظیمه دیوان اعلی مستخدم بوده و هستند از نژاد خواجه ابوالحسن
 میباشند و از ایشان جناب شریعتی بنیاد صاحبی محمد آقاخان بن امیرزکیان زاد الله ثوفیه
 ترک مراتب و روایت گفته و بکسوت اهل علم برآمده و این زمان در شهر قم برسم انزوا و انقطاع
 مشغول عبادت و دعاء و دلک

شیخها الذی محمد عاملی

معاشر شاه عباس غازی ماضی است و مجدد مذہب شیعه بر سرمانه عاشره و سی و یکسال
 از قرن یازدهم هجری را ادراک فرموده و از اینجمله علامه محیی صنف خلاصه الاثر
 برای وی عهدی چیزی کرده است و او را اهل سنت بشمرده میگوید چون بدمشق رسید کتابی را
 که در آن ^{بسم} شاه عباس نوشته بود بنام سلطان احمد خان عثمانی کرد شیخ خود در قصد

اخا لطا ابناء الزمان بمقتضى عفو لهم كيلا يفوهوا بانكارى
 ولادت وى چنانكه سيد عليخان در سلافة العصر يعنين کرده است و ف غروب آفتاب روز
 چهارشنبه هفدهم ذىحجه سال نهصد و پنجاه و سه بشهر سبلك بنصر ابوالمعالى طالو
 در فرزند و داد و با پدرش حسين بن عبدالصمد الحارثى الهدانى بملك ايران آمد و نزد
 مولانا عبداللّه بزدي و غيرهما نلذ نمود و در كافة علوم از فقه و اصول و حديث و تفسير
 معانى و در حكمت و رياضى بمقام اعلى رسيد و سلاطين صقوبه بوجود مسعود وى افتخار
 ميورز بپند منصب شيخ الاسلامى در اصفهان كه پاي تخت بود با و اختصاص گرفت پس در
 فخر و سياحت غيب نمود و به نيت حجة الاسلام راه كعبه گرفت و سى سال تمام در مصر حجاز
 و عراق و شام سياحت كرد و با شهرى كامل كه داشت خود را در بلاد ميوشا پند بنضيفا
 بديع و منون لطيف كه عمده اسباب بخت داسم مبارك و ذكر شخص شريفنا و در اعصاب منوات
 و قرون متعاقبه كرد پد و خواه كرد پد ارازا جمله است العروة الوثقى و الصراط المستقيم
 و عين الجبوه و الجبل المئينى في نرايا الفزان المبين و مشرق الشمسين و شرح الاربعين و جامع
 عباسى و مفتاح الفلاح و زبدة الاصول و هذيب النحو و ملخص الهبنة و خلاصة الحساب
 شرح الافلاك و دراية الحديث و رسالة هلاية و اثني عشر باب خمس رسالة اصطرك لاية
 و حواشى كتاب و حواشى بضا و حاشية خلاصة الرجال و حاشية مطول و الفوائد الصمدية
 في علم العربية و حاشية الفقيه و مخلا و كشكول و غيرها
 در چند كتاب معبر بنظر رسيد است كه شيخ بها الدين چند پيش از فوت باجمعى از اصحاب در
 قريشاني بزبارت رفت و نشسته بود كه ناگاه رو با حاضران كرد و فرمود آيا شما هم شنيديد

گفتند مگر چایب شیخ جوابی صریح نداد و بجان بازگشت و همی بغزت و انزوا میکند ز این نادان
 دوازدهم شوال سال یک هزار و سی و یک باصفها درگذشت و جنازه مقدسه اش را بمشهد
 رضوی حمل دادند و در خانه که آنجا داشت بجاک سپردند شیخ شعر عربی و فارسی
 از محاسن منظوم ایشان بزرگوار قصیده فریده ایست مسماء بفوز الامان فی صلح صاب
 علیه السلام بدین مطلع

سری البرق من نجد فیهج نذکاره عهوا بنجری و العذب ذی قار

شیخ جعفر خطی مجرانه رضوان الله علیه بر حسب اغراض شیخ بزرگوار این قصیده را معاوضه
 کرده است بدین مطلع

هی الدار تستقبلک بعد ملک الجار ذنبا و خیر اللع ما کان الدار

بسیار از کتب و رسائل و اشعار حضرت شیخ در اداره و زیارت انطباعات که بنکارنده مطلع
 الشمس مفوض است طبع و انتشار یافته

شیخ عبدالصمد بن الشیخ حسین العاملی

برادر شیخ بها الدین است فوائده صمدیه را شیخ با اسم وی تصنیف نموده مردی فاضل و دقیق
 الفکر بوده در حل معنی بدی طولی استند است عمده باز نمودن صوت ازدها را از بند
 چاشق و که از شیخ اجل بها الدین در حضور شاه عباس سفیر عثمانی بظهور رسیده و
 حکایت کرده است و آن قصه در مجرب القلوب بنالیف حکم قطب الدین بن پله فقیه اشکور
 بنافنده و جواب معنی که پدر شیخ عبدالصمد از وی پرسیده عبارت در ریاض الجنه بنا
 میرزا حسن نوزی مرفوم است هر که خواهد رجوع نماید این خاندان بجا رث همدان منسوب اند
 که از خواص اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام بوده و حدیثی را که از لفظ مبارک آنحضرت سید

کتاباتی افتاده که من از ابرار و ثبات آنها معدوم فاضل مذکور را در رفقه و غیره تصنیفاً
 بنویسد و بنات جلیل اسنا از جمله ذخیره المعاد فی شرح الأشاد که تا تمام مانده و کتاب
 و رساله در مجرم غنا و رساله فارسیه در صلوٰه و صوم و رساله دیگر در غسل و رساله
 در تحفدینهار شرعاً و کتابی مستقل در ادعیه مأثورہ و دو رساله عربیہ و فارسیہ در صلوٰه
 جمعاً و کتاب وضو الانوار که بطبع رسیده و فائز آن فقیه نبیه در یک هزار و نود و هجری
 اتفاقاً افتاده است در تاریخ رحلت او گفته اند (شده شریعتی و افتاد از با اجتهاد)
 مدفن وی در سرداب بیست و یک مدرسہ میرزا جعفر که در صحن مبارک حضرت امام ثامن علیہ
 الصلوٰه والسلام واقع گردیده و مدرسہ سمعیہ را که هم در مشهد مقدس است نیز بزرگوار
 مرثی فرموده و از آنوقت بنام وی اشتهار یافته است

شیخ اجل محمد البحر العالمی

از خانواده بزرگی است و علم و عمل اصلاً از اهل مشرفه اند که از فرای جیل عامل معدوم
 میشود وی در شب جمعه هشتم رجب سال یک هزار و سی و سه ولادت یافت و در همان
 بلاد جبلتہ تحصیل علوم شرعیہ نمود تا چهلم از سنین عمر نیز در آنجاها پیوسته و بار
 از وطن ما لوفت حج کرد آنکاه بعراق عرب آمد و بزبارت مشاهده ائمه اطهار سلام الله علیهم
 فایز گشت و از آنجا بقصد زبارت امام ابوالحسن علی بن موسی علیہ السلام بطوس آمد
 بصریح خود و قتی که کتاب امل را میساخته است احوال خویش منوشده بیست و چهار
 بوده که مجاورت روضه رضویہ زادها الله شرفاً را داشته و در آن بیست و چهار سال نیز
 دو بار بزبارت بیست و نه سال و دو بار بزبارت شایسته عراق موفوق گردید و در مشربیر مندا
 اخبارین بود و این کتب شریفه از آثار فلام آن بزرگوار بر صفحه روزگار یادگار است

الجواهر السنية الاحاديث القدسية وان اولها باليف وى بوده والصحيفة الثانية من
مجموعه مبارکه مشتمل است برادعية مانوره از على بن الحسين عليهم السلام ورا آنچه در صحيفه
کامله درج گردیده مرحوم ميرزا عبدالله افندي صاحب باض العلماء که از مشاهير شاگردان
علامه مجلسى عليه الرحمه است در سعه تدبیر و فراطع تجر آيتي عجب بوده آنچه را که از اين دو
پيرونست بدست آورده بمجموعه ديگر ساخته است اما بالصحيفة الثالثه سرکار شريفه
الاسلام و مروج الحافظ العصر و احوال الدهر حاج ميرزا حسين نوري ^{طبرستانى} ابن الفقيه التبريزي
محمد نفي مجتهد رضی الله عنه آنچه را که از اين سه صحيفه شريفه پيرون مانده است بدست
ايند و محدث ما هر کونه احاطت بنفاده پيدا کرده است و مجموعى ديگر پراخته فرجه
بالصحيفة الرابعه شکر الله مساعدهم و کتاب تفصيل و سائل الشيعه الى تحصيل مسائل الشيعة
در اين کتاب جميع احاديثي را که از ائمه اثني عشر عليهم السلام در احکام شرعيه رسیده است
فراهم ساخته با حسن ترتيب بنويست و توضيح و تشريح از اجار بکه در کتب اربعه موجود است
و با در ساير کتب معتبره اماميه بقدر هفتاد کتاب در شش مجلد و هر جا اسم ماخذ حديث و
سلسله روايت زانام برده الحق اين تصنيف منيفتاز افراد کتب احاديث اماميه است و کتاب هداية
الامة الى احکام الائمة و اين اجال تفصيل آن سائل است مگر آنکه اسناد و توضيحات و نوا
انداخته و آن شش مجلد عظيم را در سه جلد لطيف کجا بنده است و فهرست و سائل الشيعة
مضمون الاحاديث الموسومة بکتاب من لا يحضره الامام و الفوائد الطوبى و کتاب اثبات الهدا
بالنصوص و المعجزات که در باب خود از عجايب مستفاد است و امل الامل في علماء جبل عامل که
بر اسامى علماء مناخرين اماميه نيز اشمال دارد اگر چيد از جبل عامل نباشد رساله الايقاظ
من الهجاء البرهان و الرجعة رساله الرد على الصوفية رساله في خلق الكافر رساله كشف النعمية

حکم التسمیه و مراد تسمیه حضرت قائم است عجل الله تعالی فرجه سألنا الجمعة سألنا ترفه الاسماع
 و حکم الاحماع رساله فی اثر القرآن رساله الرجال رساله احوال الصحابه رساله فی منزله العصور
 عن السهو والنسيان رساله في الواجبات و المحرمات المنسوخة من اول الفقه الى آخره كتاب الفصول
 المهمة في اصول الامة و در اینجا فواعد کلیه که از ائمه اثنی عشر علیهم السلام در اصول دین و اصول فقه
 و در فروع و فن طب و غیرها رسیده است فراهم ساخته که غیر ذلک فوت وی در بیست و یکم
 رمضان سال یک هزار و یکصد و چهارم وی داده و در یکی از حجرات صحن مبارک مشهد رضاً
 بحاکم رفتند اشعار نیک بجزی دارد نمونه از آنها را خود در کتاب امل الامل آورده است

شیخ محمد رضا الخلفی شیخ حر عاملی

در فقهائین و فضل نمونه از پدر بزرگوار است وی در شعبان سال یک هزار و یکصد و ده که
 بروایت فاضل نصیری در تاریخ شاه سلطان محسن شهید سال فوت علامه مجلسی است و بنا
 یافته و در جوارید از حجرات صحن مشهد رضاعلیهم السلام بحاکم فاضل زوزی میگوید بدین
 پدر و پسر را بسیار بارت کرده ام از آثار او جمع و نند و بن اشعار شیخ بها الذی علیها الرحمة

شیخ طبرکته

صاحب مجمع البیان وی با بنی الدین ابو علی فضل حسن بن الفضل ملتفت می کند و موسوم است در
 فقه و حدیث و تفسیر و عربی و لغت از اساتید زمان خویش بود و با جا را لله ز محشر
 معاصرت داشت بعد از فراغت از تفسیر کبیر چون کشف زاد بدید پسندید پس تفسیر دیگر
 نوشت مشتمل بر فوائد تفسیر کبیر خویش و نکات و لطایف کشف و نام آن جمع الجوامع نهاد
 گویند تفسیر دیگر مختصر تر از آن دارد فقهائید در مجتد رضاع و کتابارشان از بن بزرگوار
 فتوای مخصوص نقل میکنند سید مصطفی در صفت او میفرماید با بدت فاضل دین من اجله

(جوامع الجامع) آ

هذه الطائفة كتاب احتجاج از فرار يك معلوم شد از اين طبريه نيسن بلكه از ابو منصور احمد بن ابي
اسبنارى شيخ ابو على طبريه در شهوت سنه ثلث و عشرين و خمسين از مشهور و كبروار
انفال جنت در ليله الخراز سال پانصد و چهل و هشت ركب زواران پنجها كجدار رحلت نمود
و جازه او را بنصر فاضل مجرب بمشهد رضو عودا دند فاضل نور الله سيف مايد قبر شريفش
در موضعي است كه حضرت امام رضا عليه السلام را غسل داده اند و آن مكان الحال بقنكاه معروفست
و ابن فير شريف زيارت او رسیده انتمی كلام الفاضل

مولانا محمد رشيد

بجا و مشهد مقدس و معاصر شاه عباس ماضی است زمانیکه او زبلان خطه شريف را در حصا
داشتند علماء ما و راء النهر در ابطال مذهب شيعه مکتوبی نگاشته اند جواب ایشانرا مولانا
محمد مذکور با نهایت جودت و انجان در قلم آورده و فرستاده است صوت آن مکتوب چنان
اسلوب در ضمن تاریخ مشهد از کتاب سنطاب مطلع الشمس راج شده

مولانا عبداللہ شير شريف

در علوم عقلیه و نقلیه از اجله اساتید عصر خویش بوده بعد از تحصیل و تکمیل در فارس و
غيره بجا و رتارضه مقدسه مشهد را اختیار کرد و در تفهيد و تود و هفت که مشهد مستوفد
شد آن بزکوار در دست آن گروه افتاده او را ببلاد ما و راء النهر بردند و با علماء اهل سنت
و جماعت مباحثات سخت کرد بالاخره بدست آن جماعت مقنول و محروق گردید

المحقق المدقق مولانا ميرزا محمد بن الحسن الشيرازي

صاحب حاشیه معالم الاصول از معاصرین شاه سلیمان صفوی است برای تحصیل علوم از شيراز
باصفهان رفت و با علم درجه برت در فنون شرعی و عقلیه نایل گردید و بجز حاشیه معالم

تلیف تصنیف نمود مثل حاشیه شرح حکمة العین و حاشیه شرح اشارات و میگویند بر فاسی
 شرحی بفارسی در نهایت بسط و جود نوشته حدیث ذهن و دقت فکر و مسلم است در مناظره و حدیث
 یدی طولی داشته در بک هزار و نود و هشتاد رکذشت و بجزیت بت محقق بزواری در مدینه
 جعفریه مشهد مقدس مدفون گشته لوح مزار روی باین عبارت منفور است (وفات المولی الا
 العالم الربانی الفاضل السجانی فدوة المحققین ابو اهل البقین حجة الله علی العالمین اعلم علما
 زمانه و افضل فضلا عصره و او اند مولانا میرزا محمد بن الحسن الشیرازی طهر الله رسته ناسع و عشرين
 من شهر رمضان سنه ثمان و تسعين و الف)

السید العالم المجتهد السعید زاهد محمد مهدی الشهدی

از اکابر مجتهدین خراسان و اجله رجال ایرانست در بک هزار و یکصد و پنجاه و دو ولادت یافت
 در شرعیات خدمت جدیدیهائی نمود فاضل کامل عالم عامل عماد العلماء و عینهم و
 او حدیث سائید و وجد هم میرزا عبدالرحمن مدرس اول آستان قدس نشان رضو در شرحه
 ابن بزکوار از تاریخ علماء خطه خراسان میفرماید که او پنجاه و چهار مهدی لقب محمد نام از لامنه عظم
 آقای بهبهانی بمقام اشهار و اعتبار تمام رسیدند نخست فاضل مجتهد میرزا سید محمد مجتهد العلوم
 که له مقام معلوم و دیگر میرزا محمد مهدی شهید صاحب این عنوان ستم قدوه الفقها مولانا
 محمد مهدی نراقی چهارم عالم ربانی میرزا محمد مهدی شهرستانی و شهید سعید در عقلا بنان نزد
 آقا محمد بیدآبادی در ریاضیات خدمت شیخ حسین آقی الذکر شاگردی کرد گویند چون
 در لبالی و اسخار بزبارت روضه رضو رفتی در بطنه بدست غیبر و مبارک کشتو
 کشتی خلاصه شرح شهادت وی آنکه هنگام طغیان نادر میرزای افشار محاصره مشهد
 مقدس بزواری حسنیان از جانب عاقان مغفور فحمله شاه چون زمان حصا بطول انجام

و مردم شهر بسنوه آمدند سید زبور یار و شای بلد در خفته مواضع نمود که در وقت معهود
 مردم دست از جنگ کشیده شهر را تسلیم کنند و سیر دار نیز آگاهی داد این گفتگو بسمع نادر
 میرزا رسید و با جمعیتی که داشت بقصد سید حرکت کرد آن بزرگوار با گروهی از علماء و
 اشراف مجرم مبارک ملجئی شدند و چون مکشوف خاطر وی گردید که تا نادر میرزا او را بدست
 نبرد از پای نخواهد نشست با پنجه احرام آن مقام مبارک محفوظ نخواهد ماند در وقت
 بیرون آمدن و نزدیک بست خیابان علیا در باب اراضیه ملاقات نادر میرزا اتفاق افتاد
 و آن طاعنی آغاز ناسزا گفتن کرد سید را تا بخیل ماند و جوابی چند سبزا داد نادر میرزا کنا
 خود را بزدن و بسنن اشارت کرد بقبور نام نسجی نیز زبنی بر سر او فرود آورد و خوان
 نابکار با پای چکمه دار لکدی چند برهلو و سپه آن بزرگوار زد در این اثنا شهر مفتوح و
 سردار داخل شد و نادر میرزا بی اختیار فرار کرد و او را از پشت دروازه مشهد و بقول
 از حوالی دادگان گرفته آوردند و کشتند و سید در روز بعد از آن لطافت و صدمات
 سعادت شهادت فایز گردید مزارش مجرم انور در مسجد پشت سر واقع است اینک غائب
 علماء و اشراف مشهد مقدس از اولاد و احفاد این بزرگوار اند

مولانا شمس الدین جمال الدین هبشانی

از محققین مجاورین مشهد مقدس بود خدمت چند بیجهانی و میرزا مهکاشه شریانی
 و مرحوم بحر العلوم و علامه صاحب یاض ضوان ^{علیهم} نالذ فرموده است بعد از تکمیل
 علوم شرعیه در بلاد شتی بحر اسان آمده در یکی از حجرات صحن عتیق بیادف و تصنیف
 اشغال جست بر معالم الاصول شرحی در دو جلد نگاشته و دیگر خاشیه بر مطول و
 کتاب جواهر الکلام در اصول عقاید و رسائل چند در مسائل چند از او یادگار است فوس

در هزار و دویست و هشتاد و هشتاد و در صفه حجه خود با صله بک

مرحوم شیخ حر عاملی بجا کرد

السید السید الکبیر الحاج محمد العرفی بالفیض

از اعظام مجتهدین سلسله سادات رضویّه مشهد مقدس است ریاست عامه و قضاوت
نامه وی اشتهار کامل دارد دفع فتنه خان جنون که در زمان فترت مابین دولت خانان
فخیر شاه و شهریار میر و ماضی محمد شاه روی داد بصلاهی جهات این اسناد را در بوزار
مصنفانش کتاب مصابیح است و دره تمام فقه بکرام اعلام الوری از مجتهدین طهارت نامتوم
و دیگر شرحی مبسوط بر کتاب خمس و اجاره و فضا و شهادت و مجتهد لباس مصلی از لعمه
دمشقیّه و دیگر کتابی در علم رجال در سال هزار و دویست و پنجاه و پنج ببلده قم وفات
یافت و بمشهد مقدس رضوی نقل و دفن شد مابین مسجدین پیشتر و بالای سهرمارک

مولانا الاعظم محمد حسن الهری

از بازرگان زادگان دارالسلطنه هرات بود پدرش حاج علی اصغر بیک در مالک افغان
منصب ملک التجاری داشت و او خود بر موجب همت ذاتی و جذبۀ غیبی از میان انبیا
سلسله سبکدار باب انش و اصحاب پیش در آمد و اعیانای خزان یافت و اشتهار
نمایان گرفت هانا او در آن عصر نظیر عالم عامل فینه فاضل امین الاسلام و عمید مرجع
الاحکام ابوالسعود الحاج میرزا محمود الذی به اسنظهار الطلبة البارزه و الفزاونه
خصه الله بعامة الطافه البارزه و الکامنه بوده است را بنصیر که این بزرگوار نیز پند
سائق سعادت و پامردی فائد غنا پناز دایره عظمت کسب و اخار نالد و طارف
بجوزه کریمه کسب افتخار علوم و معارف فکر اید و هم در و در دارالسلطنه فزوپن

چون کارهای منصب مورد شایسته تجارت میسازد بزرگوار شایسته و نشر احکام دین
 میرد از دایم الله ایام افادانه و افاضانه باری میمانند مولا ناسمعیل از غدی آتیه الذکر
 هرات رفت مولا ناسمعیل حسن صحبت آن بزرگوار در پانزده بار شادوی در مراتب سلوک بمقام
 عالی رسید و غالب سرداران افغان بجزرتش سرارادت سپردند تا آنکه شاه رضوان
 جایگاه مرحوم محمد شاه در هنگام محاصره هرات او را محترمًا بمشهد مقدس فرستاد و در
 آنجا هزار و دویست پنجاه وجهه و فاقان یافت و در مزار آنجا مدفون گردید

سیدنا الحاج میرزا عسکری المیرزا هدی بن الله

بعد از فوت پدر بزرگوار بمبصبات جمعیه مشهد مقدس رسید و مقارن آنحال شاه
 نادر آرمگاه مرحوم محمد شاه در دار الخلافه طهران بود بر جنازه کریمه نماز گذارد و در
 سالار محکم آن بدکردار از جمله مجوسین بود و در انقیاد و اطاعت سلیمان خان ایلخانی و شاه
 او مدخلت عظمه داشت فوتش در هزار و دویست و هشتاد و نفاذ و در مسجد
 پشت سر از حرم مطهر مدفون گردید

الغایض الاجل میرزا نصر الله القادر محمد بن السنا بالله شهیداً

مدرس اول آستان مقدس رضوی از اعاظم علماء عصر بلکه از فحول رجال دهر بود در جمیع
 فنون عقلیه و نقلیه نهایت حدائق و کمال مهارت داشت در غالب علوم مصنفات بدیهه
 پرداخته است مثل تعلیقات بر قوانین الاصول در چهار مجلد و حواشی بر کتاب وضع و فقه
 نیز در چهار مجلد و تعالین بر او اتل تفسیر بضا و رساله مبسوطه بر عروض و فایده
 کتابی مستقل در خلاصه و رساله در نسب ثنائیه مابین الدوائر العظام حواشی بر شرح کبر
 و تعلیقات بر فرایند شیخ مرتضی الانصاری و رساله در حل بعضی معضلات مسائل علم حساب

و بهر ذلك وی از شیخ مرتضی الشیرازی و مولانا الفاضل الدربند مجاز بوده است
 هاتاد در مراتب و رعب و تقوی و زهد و قدس آن بزرگوار سبب جبار شنیده شده ولی چون بنا بر
 در تراجم رجال منسوبین این ترتیب مبارکه اختصا است باشارتی از مقامات معلوم و موافق
 مشهوره آن اسناد زاده افضا افتاد رحلتش ما بین الطلوعین یوم الخمیس از شهر جمادی
 الاخری سنه تسعین و ما بین بعد الالف و داد و از ماثر کرمه و منافع عظیمه که بنیاد کار
 گذاشت و در گذشت جو مسعود فرزند دانشمندش عماد العلماء و المحققین میرزا عبد

الرحمن است که الحق از مفاخر مملکت خراسانست ادام الله تعالی بام افاضانه

السید السید الاولی الحاج میرزا هدایت الله

خلف ارشد میرزا مهد شهید علیه الرحمه است که مشهد بلکه در نماز منجری
 نامه داشته شرارت صید محمد خان کلان بمواعظ و وعیدات وی از سر اهل خراسان
 بشکایتی در نفسیر نوشته است بسبب افاضانه و دقیق نوشتن در هزار و دویست و چهل

و هشتاد افتاد

حاج میرزا داود

خلف میرزا مهد شهید در باضیات پیدی طوی داشت چون شیخ اجل محمد بنی اصفهانی
 صاحب تعلیقات معالم الاصول بمشهد مقدس فت سید مذکور بشرف میرزا بنی وی
 اختصاص گرفته چهارده ماه بلوازم ضیافت پذیرا خت و فرموده که فرزند از هزار
 بود از خاصه اموال خودش را نمود و در این مدت فقر و اصول را نزد آن بزرگوار تکمیل
 فرمود و در هزار و دویست و چهل رحلت کرد و در پشت سر مبارک از روضه رضویه

بجا گرفت

حاج میرزا عبد الجواد

هم از فرزندان میرزا مهدک شهید است در عاوم شرعی و دیگر فضایل مرتبه بلند داشت در
هزار و دویست و چهل و شش مؤلف و در جنب ترب والد و برادر مدفون گردید

السید الفاضل العالم الحاج میرزا هاشم

ولدار شد مرحوم میرزا هاشم الله است نواده میرزا مهدک شهید درجه اجتهاد داشته
و در انجام مقاصد و اصلاح مقاصد مسلمانان هیچ فرو نمیکنداشده نوشتن در سال هزار
و دویست و شصت و نه روی داده و در حرم محترم فریفت و اللعظم آجاک رفته

مولانا عبدالحق زکری

صاحب مصائب الائمة در حدیث و معین الطالبین در اصول و کتابی دیگر در فقه از
شاکر نامشهور و شیخ جلیل الحدیث زین الدین احسانی است بعد از تحصیل اصول در
خدمت شریف العلماء بپرد بازگشت و از آنجا بمشهد مقدس آمد و در توحیدخانه مبارک
نذر پس منهد و در مواسم مخصوصه مواظب اشتغال میجست و در این صنعت استیلا و
سلطی عجیب داشت مابین او که بر مسلک شیخیه میرفت با علماء مشهد مجالس مناظره میکرد
منعقد شد و ماده نزاع منقسم نکشت تا در هزار و دویست و شصت و هشت هم بمشهد ^{گشت} کرد

الرئيس الاعظم الحاج شیخ محمد جبر البروجردی

قبول عامه مشهد مقدس بلکه تمام خراسان در این زمان با وی منعلق است فن فقه را
در دار السور و بر وجود در حضرت فقیه الشیعه محیی الشریعه الحاج مولی اسد الله البروجردی
الشهری حجة الاسلام که خلف الصدقا و ثقت الاسلام آقا جمال الدین محمد مجتهد مسائل که
هزار و سیصد و دویم از تاریخ هجریست بار الخلفه طهران در گذشت و فرزندانشمند خود

شرفها بجد الملة بحم الدين انا على اكرم سلمه الله تعالى را وارث مراتب مناصب خو شرفنا
 مخفيل نموده است در خدمت شيخ محمد حسن صاحب جواهر تكميل فرموده و علم اصول را
 از حاجي سيد شفيع جالقي آموخته است در حديث و فقه و غيرهما مصنفات مفيد پر
 مثل محضر نافع و شرح قواعد و الهدية الرضوية در آداب بارت و رساله در اعمال سنه
 و غير ذلك در سال هزار و دويست و شصت و شش هجري پير از فتنه سالار بنو لنگته
 آستان عرش نشان رضو منصوب كرده و كارهاي اين منصب جليل را بر وجه شرع

ميساخ متع الله المسلمين بطول عمره
 سيد الجليل الحاج ميرزا حبيب الله

از اجله علماء و جلله فقهاء است فقه مشهوره مقدس بلكه مملكت خراسان را امپنايد به
 مبارك وى بالدام و زرو نفا فادت و ندر سيره كمشهد طهر و ارض تقديس بذاك
 فابض البركائين بزرگوار منوط است در جامع كوهر شاد آغا با ما من جماعت پيرداد
 صحبتش ادا ك شده بسپا بى تعين و در و پشهاد است در عربيت و ادبيات حدثي زائد
 الوصف دارد شعرا شنیده شد كه بفارسي و عربي بر اسلوب سايند ساين ميسازد

از مصنفات وى فعلاً استحضار حاصل نيست مثلاً له على رؤس المسلمين
 العالم الجليل الحق البديل صاحبنا الميرزا عبد الرحمن المدرس الاول بالعباسية
 الرضوية و المدرس الفاضل

خلفا سنا الكل ميرزا نصر الله فارسي رضوان الله عليه است كه ترجمه شرفش سبق ذكر
 يافت و لادب با سعادتش در شب و از دم شعبا سال هزار و دويست و شصت و شش
 در شهر از روى داده و از محضر پير بزرگوار و مدد رس ميرزا محمد از قول تلامذت

اعظم حاج مُلا هادی و مجلس رئیس اجل حاجی شیخ محمد رحیم علوم عقلیه و فنون نقلیه
استفانست فرموده است و بعد از حلت و اندام جاد حسب الارث و الاستحقاق بمنصبت جلیل
ندرس آستان ملائک پاسبانان را که در پده نصیفات مفیده و تحقیقات سدیده از وی ثبت
صحفهُ روزگار است من جمله تعلیقات بر عالم الاصول و خواشینی بر شوارق الالهام و حواشی
بر شرح مذکوره خفیه و خواشینی مخبر بر اقلیدس و شرحی بر رساله عروض و الدشر و شطری
شایان از کتاب کوه فطر و رساله قمریه در علم حروف و ناد مخفی ملیح در احوال رجال و اخبار
خراسان نکاشته با بخدمت لایق که در اجابا آثار و تالیفات علماء دویست و اندساله
آن مملکت پذیرا خند است بر کافه مناخرین و بیوثان سلاسل سلف حقی عظیم اثبات کرده شکر
مناجی جمله وی بر جمله واجبست رساله هزار و سیصد هجری که ملزمًا للکتاب الاندیس
الطیبه و بمشهد مقدس رود افتاد صحبت این بزرگوار ادراک شد گذشتند از مراتب علمیه
و مقامات کماله در آداب سلوک و رسم معاشرت و حسن محضر و لطف محاورت بسپاکم نظر
بنظر رسید اللهم انصر من نصره و اخذل من خذله

الفاضل الفندھار

اسم شریفش حاجی مولی عبدالله است پدرش مُلا نجم الدین از اکابر علماء صنع افغانستان
بوده و خود در فقه و اصول و تفسیر و حدیث بر پدر بزرگوار تلمذ فرموده بعد از آنکه از
برکات خلوص نیت و آثار حسن عینیت وی با بین شعبه سنی دارالملک کابل الینام حاصل
آمده با فدام و اهنام او چهل فوج عسکر انکلیس را از بلاد اسلام راندند و کار سردارها
آن ممالک باد و لسانکلیس بصلح کشید نفی و جلاء این بزرگوار را مکر از شرایط انعقاد
مصالحه فرار دادند لاجرم بجوار حضرت رضا علیه السلام پناهیده در این شهر شریف بروج

و تالیف مشغولی دارد از نتایج افکار و آثار خاتمه حقایق و نکاتش بکلیتاً الهیاً و بهیئت شرح
 العفاندا بهائیه است دیگر کشف الغطاء عن مسئله البنادیکر رساله الهدایه فی نفسیه
 الولاية و حل العفانده خلق الاعمال و مضارع المحدثین رد الصوفیه و للمنفلسین و
 رساله البرهان فی قطع شبه الشیطان و کتاب المفاصل و مخرج الاصول و حل اطرفه فی علم
 الصروف و حواشی شرح طوابع و کتاب تذکره العلماء در رجال و دلاله الساکین فی قواعد
 العارفين و تفسیر امام علی علیه السلام با فارسی ترجمه کرده است کتابی بر اسلوب کثول شیخ

بهائی جمع فرموده است ترجمه جوان الوان کاهی شعر نیز میگوید

السَّيِّدُ الشَّهِيرُ الْفَقِيهُ الْكَبِيْرُ مُحَمَّدٌ نَقِيُّ الْجَنُوْبِ سَيِّدِي

اصلاً از اهل بوزجرد است لی بعد از تحصیل فقهت در کتب شرعیات بسالها از
 پیش مجاورت مشهد را شعار خویش ساختن مردم آن ولایت و توفیق عجیب بوی دارند
 جمعیت جماعت و از ائمه وقت هیچکدام را حاصل نیستند شدت و رع و نهایت زهد با
 اهل دنیا و مستخدمین دیوان مراوده نمیکند زاد الله فی توفیقه

السَّيِّدُ الْجَلِيْلُ الْحَاجُّ مَيْرُزَادُ نَصْرِ اللَّهِ

دبایسته کلی داشت در علوم شرعی و حکمیه و ادبیات و ذرئیات مشارالیه بود خدمت
 فیلسوف اعظم حاج مولی هادی سبزواری و حاجی سید محمد حائری و حاجی میرزا مسیح طهرانی
 تلذکرده است و مجاز شده کتاب طهارت و کتاب بیع و حواشی منفرد بر فوائده و کتاب
 فصول در اصول و اجوبه مسائل از مؤلفات یاد کار گذاشته است

سَيِّدُ الْحَاجِّ مَيْرُزَادِ نَجِيِّ اللَّهِ

مجله حاج میرزا هدایت الله سنه ذکر جمیلتش سابق باشد در مشهد مقدس از بزرگان

و دنیا محسوب کرده این مؤلفات شریفه از آثار قلم حقایق و بی بر صفحه روزگار یادگار
خواهد ماند ترجمه عبون اجار الرضاء بفارسی شرح بر کتاب نکهوه و کتاب خمس از کفایه سبزواری
رساله مؤاسعه و مضایقه رساله طهارت کبیر و صغیر

الفاضل البسطا

اسم سامیتر مولی نوروز علی است صحبتش ادراک شده از عهد صبی شریف تربیت مقدس حضرت
رضا علیه السلام رسیده در اجار و احادیث بجزئی عجیب دارد انواع علوم از مدرسه مولانا شمس
و مولانا الحاج میرزا عسکری رضوان الله علیهما اندوخته است و تالیفات مطبوع پرداخته
مثل کتاب الخفة الحسینیة و الخفة الرضویة و سرور العارفین در احوال مختارین ابو عبید
غیر ذلک در این تاریخ که سنه هزار و سیصد و دو میباشد سن شریفتر بنساخته و پنج رسیده
شکر الله مساعیة خدیمة الشریعة الفادیه

العالم المجدل الحاج شیخ ابو محمد

از مشاهیر مشایخ مشهد مقدس است رساله هزار و سیصد و باوی در شهر مشهد ملاقات
افتاد در جامع کوهر شادی امامت اشنا از مراتب علمیه و ماثر دیگر فضلا استحصار کلی کامل
حاصل نیست

مولانا فاضل در حدیث

اسم سامیتر داود است در فنون شیعی بخصیص صناعات عبرتیه و کمالا نادیه بمقامی رفیع
و منزلتی منبع رسیده نواب مغفرتاب حسام السلطنة سلطان مراد میرزا طبیب الله شاه در تبریز
و تکمیل وی عنایات کرمانه مبذول اشترجودت خط مجرب و درجه انتشار سائلش که مزید
مرا برای دیگر او است بنظر رسیده الآن الله کل شایده که الان لداود الحدیده

زین الأئمّه الحاجّ مولا فایزک

از مغار بفقهاء دار الخلافه طهران بود و در مسجد آقا محمد مهکبزی مشهور بملاک النجا علیه رضوان الله الملك العفار که از جوامع معتبره است با ما من جماعت فام داشت مردم را با وی وثوقی کامل حاصل بود و سابقاً چندین سال بجاوردن آستان مقدس رضوانه افتخار داشت و همی آرزو میکرد که عاقبت عمر نیز در آن خطه مطهره باشد پس این رجاء من جانب الله محقق آمد و در هزار و سیصد و دو اوجرت بشهر مشهد و فایزک را در آن تربیت نمود بحاکم رفت رحمه الله علیه

شیخ العصر الحاجّ ایشاغلام رضا قدس سره

مرشد کامل بود و بر طریقت شاه نعمت الله میرفت اصلاً از ساری و مازندرانست و صاحب جمعی از مشایخ هند و سنان زاد در پافنه و از آنجا باوران آمده در اواخر عمر ساکن دار الخلافه طهران گردیده بود و از خواندن و عوام جمعی کثیر و جمعی غفیر با وی را داشت مشهور زینند و بعد از آنکه حضرت امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در واقعه برای او در حوالی حرم مکرّم خود معین فرموده بود نفل گردید

در شهر سنه ۱۳۱۰
درگذشت و خایفه
معین نکردم

سید اجل حسین بن محمد

ابن علی بن حسین بن محمد بن حسین بن علی بن محمد بن ابی الحسن بن محمد بن عبد الله بن احمد بن حمزه بن سعد الله بن حمزه بن محمد بن عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن محمد بن طاهر بن حسین بن ابراهیم بن الامام موسی کاظم سلام الله علیه فرزندانشند سید محمد صاحب مدارک است رضوان الله علیه سلسله نژاد او بطریقیکه ثبت افتاد از روی خط خودش منقولست و در مشهد مقدس شیخ الاسلام و افاضی الفضاہ بود و در آستانه مقدسه منصب تدریس داشت محفل افادت و

افاضت آن بزرگوار در تحت قبه کبیره شریفه منعقد میگشت شیخ ابراهیم باز و زراد در مبع
 وی فزیده این فصیح صاحب لامل کو دیدت عمر پنجگس از عطاء علماء شیعۀ اثنی عشریه
 بخط این بزرگوار دیدم که نوشته بود عمر العلامه والمفید کل واحد سبع و سبعون سنة و عمر
 الشيخ الطوسی خمس و سبعون سنة و عمر السيد الرضی احدی و ثمانون سنة و عمر السيد الرضی
 سبع و اربعون سنة

مولانا محمد فاضل محمد مهک مشهد

از فضلا معاصرین صاحب لامل است فی در صفت مولانا میگوید فاضل کا صاحب لامل
 معاصر از موصفتا او شرحی است بر جوزه که شیخ محمد در مواردی بنظم کشیده

سید محمد تقی الرضوی المشهور بمیر خدا

از معاصرین شاه سلطان حسین ضعیف و نادار شاه افشار است زهد و تقوی وی مسلم
 خراسان و عراق بلکه تمام آفاق میباشد میگویند سالی که شاه سلطان حسین مشهد مقدس
 رفت میرزا کور زاد خان خود ملاقات نمود میر مطلقا در حق و بقیام و اکرام پذیرد
 شاه از نقد و حبس هر چه تکلیف کرد پذیرفت الا فرآنکه از جودت خط امیناز کلی داشت
 شاه خواست ناسال او را شخصاً که یکی از مزارع مشهد حواله بود تخفیف دهد ماضی
 و گفت خلافت انصاف است که با مردم انجاموا ساه نکرده باشم پس شاه سلطان حسین تمام
 آنزعه را مرفوع القلم داشت وجه اشتهار وی میر خدائی است که در مشهد مقدس از
 سادات رضویین میر محمد تقی دیگر بود المشهور بمیر شاه که هم از عباد و زهاد بشمار میرفت
 چون صفت صاف و معالی دهد و تقوی میر خداوند این عنوان از مشهد باصفهان رفت
 و بیع شاه سلطان حسین رسید وی را بمکانه احضار کرد راضی نشد تا حکم رفت که مردم مشهد

لم یتم ولم رساله فی الاخلاق بالفارسیه و غیر ذلک و در سال هزار و پنجاه و هشت از این
سرای سنجی در گذشت

شیخ ابوالحسن محمد بن فخر الدین العالمی البازوی

از شاگردان شیخ بها الدین محمداست و هم بر شیخ محمد بن شیخ حسن صاحب معارف لیسر شیخ زین الدین
شهید ثانی نمد کرده شیخ حرّ در ترجمه او مفر ما بدکان فاضلاً صد و فاضلاً شاعراً ادباً
اوراد یوان شعر است صغیر الحکم که در آن مرثیه در فوت شیخ بهائی و مدحی در حق شیخ زین الدین
بن شیخ محمد بن الحسن بن الشهید یدیه شده و هم رساله فراهم ساخته مسماه بر حله المسافر از
نمدن و رثاء او در باره شیخ بها الدین معلوم میشود که هانا او در میان افاضل قرن بازم
بعلا هزار و سی هجری فوت شده و بنصر غیر واحدی از مترجمین احوال رجال اسلام و
در مشهد مقدس اینجهان را بدو فرموده است

مولانا احمد بن محمد بن فخر

اصلاً از اهل بصره است ولی در مشهد مقدس جا و رت اختیار کرده بود و از علمای است
که شیخ محمد بن بحر ایشانرا از معاصرین خود شمرده پس با بدوا و اخر ماه حادی عشر اعلی الثمن
ادراک فرموده باشد چه شیخ مذکور بنا بر پنج هزار و یکصد و چهار در گذشت چنانکه پیش
ذکر نمودیم و در حق صاحب عنوان گفته فاضل عالم زاهد عابد و درع من المعاصرین المجاورین
بطوساً زیناً بنف این دانشور بزرگوارها شبه است شرح لمعه رساله در بحر غنا و رساله
در بصوفیه و غیرها

میرزا حسن خلیفه محمد بن فارصو

از علماء مشهد مقدس و معاصر شیخ حرّ عالمی است مختصری از ترجمه او در امل الآمل رساله
العصر

العصر و ریاض الجنه بنظر رسیده و او کتابی در فقه اسنود لای نوشتند اما تا تمام مانده است
از معاصرینش شیخ حرّسینا دمیشو که در حدود ما بین قرن پازدهم و دوازدهم هجری
وفات یافته است

میر محمد خان بن محمد جعفر رضوی

از علماء مشهدهفتاد و پیدر میرزا حسن سابق الذکر است و او در فقه و حکمت و کلام از اساتید
عظام بشمار میرفت چند کتاب تصنیف کرده از آن جمله است شرح الفواعل شیخ زین الدین محمد
الحسن بن شیخ زین الدین که از نوادگان مشهور میر و شهید سعید است و او شاکر دینی
و درس خوانده سید علیخان صاحب سلافة العصر و در ترجمه مختصر نا پ کرده است میگوید
وی از عظام عصر خویش بود در سال هزار و چهل و یک هجری رحلت نمود

مولانا رفیع الجبلانی

از شاکردان مرحوم علامه مجلسی رضوان الله علیه است و مجاور مشهدهفتاد و سه بوده
شیخ یوسف مجرانی در لؤلؤنی البحرین در اثبات سند بعضی از طرق روایت خود میگوید
طریق ما اخیراً به الفاضل الاخذ ملا محمد بن فرج المعروف فیهما رفیعاً المجاور حیا و متیناً
الرضوی عن شیخ ملا محمد باقر المجلسی و هذا الطريق اقرب بطریق لفته الوسایط و فیهما ملا سعید
البنی سطوحی اسناد میرزا حسن نوزی از شاکردان این بزرگوار است در تفسیر نکات
بدیع از وی باقی مانده گویند که بهرین بنال عهد الظالمین را بیانی عجیب تفسیر کرده است
و اثبات حق خلافت بلا فصل برای امیر المؤمنین علی سلام الله علیه نموده با سنباطی در
کال غراب نسخة این تفسیر که بهر نزد صاحب ریاض الجنه بوده است فوت مولانا رفیعای

مذکور نیز در مشهد اتفاقاً فزاده

الشَّيْخُ الْجَبَلِيُّ السَّيِّدُ وَالْحُسَيْنِيُّ النَّجْفِيُّ

پیر سید علی اعرجی استمدانی مجاور مشهد مقدس رضوی بوده است فاضل ز نوزی و بگوید من صحیح
 او زاد در زمان مجاورت رضه رضوی به ادراک نمودم وی عالمی فاضل و ادیبی کامل بود مولانا
 محمد مهدی نزیل مشهد مقدس کلامی مشتمل بر لغز و اسم بیک جعفر و دیگر صدر العاز که به او
 صنعه و در زبده بود لغز جعفر را اصل فرار داده و در خلال العاز آن کلماتی بسخری کجایند بود که
 از اجتماع آنها لغز صدر حاصل میشود سید نیز بزرگ صاحب این عنوان از شرط مهارتشان لغز را
 کشود و در این باب سأل لطیف نوشته بود و در آنوقت که من را دیدم بسیار نوٹ بود
 فوٹش در نجف اشرف افتاده است

مولانا عبد اللہ شاہ منصوبی

در فرزندین ولادت یافت و برای مجاورت مشهد رضوی بطوس شافعی در فقه و حدیث بیکی
 طولی داشته الفی ابن مالک و بفارسی شرحی نوشته و رساله فارسیه را ثبات امامت امیر
 المؤمنین علیه السلام سماء بغدادی و نیز از معاصرین صاحب املا کامل است

مولانا عبد اللہ بن محمد

اصلاً از لشکر و پسر خراسان است مدتی در مشهد مقدس مجاورت و سکنی اختیار کرد و عالمی فاضل
 و فقهی صالح و زاهدی عابد بود ارشاد علامه را شرح نموده و رساله در اصول پر داخه
 و دیگری در جمع شاخه ناب شیخ حر عاملی معاصر است

شیخ فضل الله المشهدی

از بزرگان عرفا و مشایخ رجال این خطه است زاده ها الله شرفاً در جوانی خدمت شیخ حاجی محمد
 خوشانی رسید در آنک زمان بمربا اولیا و اصل شد چنانکه برخی او را با مجد الدین بغدادی

فرزین میدانند بلکه بعضی او را ترجیح میدهند شیخ حاجی محمدیان بزرگوار اجازه ارشاد داد در آن
 اجازه او را چنین میدناید که در آن عصر و زمان بناید ملک منان یکی از آنان فرزند همت بلند
 و الا پسندنا لك مسالك شریعت و طریقت و ائمت موافق اسرار حقیقت مخطوف و خواطف عنا^ت
 مجد و جواذب هدايت^{الله} المودين عند الله باو الوقت الشيخ عماد الدين فضل بن الاجل المحرم^ح
 علامه الدين على بن الصدر و خواجه كال الدين نعمه الله الطوسي است که در مدت آنک بکنز از کتبیال
 مجلته كال محلی شده الى آخرها

این شیخ بزرگوار با وجود مضاجناهل روزگار و مزاولت صید و شکار گاهی سپردن اشعا
 میل فرمود و اجانار سائله نالیف نمودی از جمله شرحی بر لوائح ملاعبدا الرحمن جامی نوشته^{است}
 وی در شهور سنه اربع عشر و شعا^ت در مشهد مقدس بسعادت شهادت فاین کشت و در
 همان خاک مدفون گردید و بزودی شبیکخان کفیر انجیل را از شمشیر شاه اسمعیل^{نمونه} هفتاد و هشتاد
 امیر فیض الله بن عبد القاهر الحسینی النفری

نفری فاضل و محدثی کامل بوده است بر مختلف علامه حوائی مفسده تعلیق کرده و بر اثنتی عشر
 شرح بدیع نوشته و کتابی مستقل در علم اصول ساخته که رچه که دانش در نفرش افشاده ولی
 در تمام مدت تحصیل مجاور مشهد مقدس رضوی بوده و در آخر عمر در غری سرتی جوار داشته
 چنانکه بلدتی او مبر مصطفی در نفد الرجال منفرها بلکه سبنا الطاهر کثیر العلم عظیم الحکم متکلم
 فیه تفته عن کان مولده^ت نفرش و تحصیل^ت مشهد الرضا و الیوم من سکان عنبه جده بالغری
 باری مبر فیض الله در رمضان فرار و بیهوشی و بیخ از این سرای سپنج در گذشت و بجفای شرف مدفون^{کشت}

میرزا محمد باقر بن معز الدین الحسینی

اصلاً از سادات رضویه نجف است و ولادت و سکونت در مشهد مقدس بوده و باسلام^{طین}

صفویه معاصر است تقریباً در اوخر قرن حادی عشر هجری چنانکه اشته شیخ حرّ در صفیه مرفیاً

فاضل محقق شاعر متکلم له شرح الاربعین حدیثاً و حاشیه علی الحاشیه القدیمة و غیر ذلك

مولانا محمد ضیاء عبد الحسین النصیری الطوسی المشهد

مصنف کتاب کشف الایات است سال نالیف و زمان علی التقریب از اینها در تاریخ که بفارسی در

دیباچه کشف الایات ذکر کرده است معلوم میگردد

نام این نسخه و سال تاریخ کشف ایات کلام قدس است

مولانا محمد مؤمن نیشاه قاسم

اصلاً سبزواری است اقدار مشهد مقدس می نشسته شیخ حرّ در وصف او منفرماید محققاً

فیه محدث عابد معاصر و ذی نفس است بر کلام الله مجید و حواشی بر شرح لعه و غیرها

سید جلیل بن محمد مهکزی بن زاهد بن محمد باقر الحسینی

از افاضل محققین مشهد مقدس است و علی التقریب در اوخر ماه حادی عشر هجری چنانکه

کتابی در اصول نوشتن ترجمه بیانات المسلمین

مولانا سلطان محمود بن غلامعلی

اصلاً طبیب است در مشهد مقدس منصب قضاد است در فقه و عربی استاد بزرگ بود

شرح ابن الحدید را بر پنج البلاغه منحصر کرد و رساله در اثبات رجعت نوشت و رساله

دیگر در عرض پرداخت فاضل ز نوری او را از معاصرین خود شمرده است پس باید از علما

عهد خافان مغفور (فمخجله شاه) بوده باشد

مولانا الحاج محمود بن صبر علی البهنیدی

از فضلا و صلحا و ثقات مشهور مقدس رضوا است معاصر شیخ حرّ بوده شعر نغز می گفتند

رساله در دغانوشنه است از جمله حدائق الاجاب الفول الثاب و الکلم الطیب و سلاح المؤمن
و القام الامین و هم جوه القلوب و اشرف العقاید که هر دو در معرفه الله است و پر داخه
و عبرت و فارسی اشعار دارد

میر محمد حسین و معین و نبوی و انبوی

از سکنه مشهد مقدس در علوم عربی و منطق و غیرها بهره تمام داشته چون اقتدار عهد
الملك امیرخان صوبه دار کا بل در خراسان اشهار گرفت و بی کابل رفت و نثری کرد و مجل
یافت و در ضلالت افناد و آیینی اخراج نمود و با انواع چل و راج داد و در حد و زمان
فرز نفاشارتیه و ربیبی هزار کس معتقدین دین خود را بکذاشت و در گذشت و اولاد
و خلفای وی نیز با جهور پیر و ان تا آخر ماهه ثانی عشر هجری منقرض شدند

میرزا ابوصالح

از اشرف و ضوئه تقویه مشهد مقدس است گویند مادرش فخر النساء بیکم صبیئه شاه
عباس فاضلی بوده و خود در عهد شاه عباس ثانی بصد الممالکی کل ایران افتخار داشت
از احفاد و نژاد این بزرگوار فعلاً جمعی کثیر در عدد ارباب مناسب آسان مقدس رضوی
زاده الله شرفا بشمار مپا بنیداز آثار خیر که با گذاشنه یک مدرسه صالحه است که
آنرا در سال هزار و هشتاد و شش هجری بنیاد نهاده و املاک کثیره وقف آنجا کرده این
اوقات بمدت سه نوبت اشهار دارد و دیگر ایوان مصلای مشهد مقدس است که در هزار
و هشتاد و هفت بحکم سلاطین صفویه پر داخه

میرزا شمس الدین محمد

از مشاهیر سادات تقویه مشهد مقدس و سرکشکان عبثه رضویه بوده است در حدیث

و اثر ثبتهی داشته و در حالات و کرامات حضرت رضا علیه السلام کتابی نگاشته موسوم به سبلة
 الرضوان خود معاصر شاه سلطان حسین صفوی است که سال یک هزار و یکصد و سی و شش
 در قیامات بوده نسخه کتاب سبلة الرضوان را جناب سنیطاب عماد العلماء و جده العصر
 کهنه الافاضل میرزا عبدالرحمن مدرس و لا آسان ملائک پاسبان دامت ایام افاضه
 در همین جمع و تالیف تاریخ علماء خراسان حاضر داشته است اسامی جمعی از علما و اطباء
 معاصرین مصنف مرحوم را که تفصیل اخبار و شرح احوال ایشان بدست نیفتاده از آن
 کتاب استخراج فرموده است چون برخی از اینها مشمول عنوان عام این باب از کتاب مطلع
 الشمس بودند ما نیز اسامی ایشان را بهمان وتیره ثبت نمودیم

میرزا علی قلی کریمی

از موطنین ارض فیض فرین و از اعاظم علماء و مقدسین بوده در یک هزار و یکصد و
 سی و پنج بشعر علوم و ترویج فنون اشتغال داشته
 مولانا محمد معصوم کریمی

معاصر میرزا شمس الدین محمد و در تاریخ فوق از مجاورین ارض قدس بوده و بفضل
 و تقوی و تقدس و قبول عامه انصاف داشته
 مولانا عبدالرزاق مشهور

هم در آن ایام از علماء اعلام و اجله عظام بشمار میرفته
 میرزا معین الدین اشرف

خادم آستان قدس بنیان روضه بوده و از فضلاء عصر و صلحا وقت بشمار میرفته است
 مولانا علی اکبر

در عبته

در عبثه مطهره حضرت رضویه بمنصب جلیل ندر پس افتخار داشته و در عداد فقهاء فحام و اجله

علماء عظام محسوب میگرددیده است

أنا ابراهیم

هم از علماء و معاصرین صاحب سبلة الرضوان و در آستان عرش تو امان بقلب نایب
الصدارة افتخار داشته

مولانا محمد رضا

مدرس و نایب سرکشک آستان مقدس بوده است

مولانا آقا حسین

محقق فاضل و مدقق کامل بوده و بمنصب جلیل خاد مباحثی افتخار داشته است

مولانا الشیخ محمد

از مشاهیر علماء عظام و مدرس آستان شریف بوده

میرزا بدیع الدین محمد

خلف میرزا ابراهیم نیشابوری از سادات عظام و مدرسین فحام آستان عالی مقام بوده

و در سال یکصد و سی و چهار حیات داشته است نام این ده بزرگوار از منسوبین

مشهد مقدس از کتاب سبلة الرضوان نقل افتاده

میرشاه فاسیم

اصلاً از بلده سبزوار است ولی در مشهد فیض فرین ثامن ائمه طاهیرین علیهم السلام مدتها برای

مخصیص و تکبیل فنون عقیقه و نقلیه شرف مجاورت داشته نگاه بسبزوار بازگردیده

در اواسط مائه ثانیه بعد از لالیف مجاور رحمت حق درگذشته و بی پسر سید محمد است

میرزا ابوطالب صفه

پسر میرزا علی رضا بن میرزا محمد علی بن میرزا کوچک بن حکیم داود اسلافش از مشاهیر حکما و اطبا بوده اند خود در واقع با بر شاه و لایب علیهم السلام مشهود مقدس آمده از طبابت بنویسند و مدت سی و هفت سال بلوازم این منصب جلیل اشغال داشتند در مسلك عرفان و تصوف غایب معقولات و مضمولات از اکابر عصر معدود میشدند در هزار و دویست و شانزده وفات یافتند پسر از او مخلف گردید که هر يك مجد مثنی از آسانه مبارک سرفراز بودند و اینک احفاد و نسل ایشان ابواب عبیه مقدسه مستعد هستند

سید جعفر سبزواری

همیشه زاده سید محمد امام جمعه است که ذکرش گذشت در عصر شاه شهید آقا محمد شاه طاب ثراه بوده و مجاور روضه ثامن ائمه اطهار علیهم السلام این کتاب از مصنفات او است باضلاحاً فی احوال ائمه الاطهاره کتاب اسرار الصاویه و رساله فی اثبات حرقة شرب الخمر رساله فی علم القرآنه و غیرها نیز در پائین پای مبارک نزدیک مزار حال مفضل خود واقع شده

مولانا محمد اسمعیل از غده

از اکابر عفا عهد خاقان مغفور فخر علی شاه فاجار است سی سال در مشهد مقدس مجاورت خدمت ملا محراب و حسین علی شاه اصفهانی رسیده است در هزار و دویست و سی و یک فوت شد در مقبره قلکاه ارض مقدسه مشهود الرضا علیهم السلام خاک رفت چند رساله در طرز دارد در اشعار و جید مخلص مبرکده است

حاجی میرزا معصوم رضوی

از مشاهیر علماء مشهور رضوا است با وجود مقام اجتهاد منصب حکومت شرعیه نمیشدند و نسل ایشان در سال

در سال هزار و دویست و بیست و هفت و در کف نشکاه، صحن عینق روضه رضویه مدفون^{ست}

مولانا حاج اسحق زینبی

بجاور مشهد مقدس و از فاضل مجتهدین و متروجه بن دین بوده است اسلافش ناشن^{ست}
 هکی بهمن^{ست} و بنش داشته اند از آنجمله است حاجی خداداد جد اعلا ی صاحب این ترجمه که
 با اوائل ظهور صفویه معاصر بوده و مولانا اسمعیل و غیرها تعلیقات بر شرح لمع از مصنف^{ست}
 حاج ملا اسحق مذکور مشهور است مردم کرامات چند با و نسبت میدهند در هزار و دویست^{ست}
 و سی و هفت بسرای جاوید رفت و بمقبره که خود در مزار فلکگاه ساخنه و پرداخته بود
 مدفون کرد بدطیب الله و مسه

حاج میر عبداللہ

اصلاً سبز واری و همشیره زاده حاج سید محمد امام جمعیه بوده است ولی در این مشهد
 مطهر خدمت خالصتاً تحصیل و تکمیل پرداخته درجه ندر پس آستان مبارک و
 بنایت صدارت مشهد مقدس رسید در هزار و دویست و سی و نه بسنه هفتاد و هشت
 سال از دنیا رحال نمود کویند و از ده فرزند داشت همگان هنر و دانشمندان
 ایشان میرزا حسن و میرزا محمد تقی عنصیب جلبلند پس نابله که ^{میدند}

میرزا احمد بیگ

اگرچه در بلده سبزوار بوطن داشت ولی اصلاً از اهالی مشهد مقدس بوده در هزار
 و دویست و پنجاه و چهار در کف نشکاه است

مولانا محمد علی فدیشی

فدیش بر وزن خدیجه که مولد و محمد او است از فرای بنش ابورمپاشد این بزرگوار
 در مشهد

در مشهد مقدس تحصیل عقیقات و نقلیات کرد تا آنکه بمبرئیت رسید و پس مدرسۀ عالی
که از مدارس معتبره آنجا است نایل گردید و همی در این منصب جلیل بود تا رحلت نمود

مولانا حاجی محمد حسن

بعد از تعلم و تکمیل عادیات در مشهد مقدس انزو اختیار نمود و در یکی از حجرات مدرسۀ
پایین پای مبارک بر باضات سعبه اشغال ورزید و در ویم رجب هزار و دویست و
دو فوت شد بر حسب وصیتش در قلکاه دفن کردند

حاج مولی محمد صالح

اصلاً از بنی است لکن بعد از تحصیل و تکمیل علوم شرعیّه در عینات ائمه عارف علمای
مجاورن مشهد مقدس رضو اختیار کرد و در هزار و دویست و چهل و شش رحلت
انزیدی پوشید در قبرستان قلکاه بجاک سپرده شد

مولانا حاج محمد

مولد و موطنش ارض مقدسه مشهد است در خدمت سید صاحب باض و شریف العلماء
و مرحوم شیخ جعفر تحصیل کرد و بر منظومه بحر العلوم شرحی نوشت کتابی در شرح مشکلا
احادیث و آیات و کتابی در اصول فقه و رساله در حدیث بعد هم از خصا و رساله
شرف و برقه و اثبات طهارت خون امام و در هزار و دویست و پنجاه و هفت از دینار
و در دارالسیاده مبارکه بجاک سپرده آمد

مولانا عبدالوهاب

شیخ الاسلام مشهد مقدس بود در رباضات سلطی نام داشت قبل از فوت خانان
مغفور فیجلی شاه از دلایل نجومیه سلطنت شهر پاریس و در ماضی محمد شاه طاب ثاخر

داد و در هزار و دویست و شصت و دو وفات نمود و در نوحیدخانه مبارکه بنا سو از آثارش خواستی بر فواین اصول است خواستی بر تذکره هیئت و تعلیقات بر ریاض و فقه

الحاج میرزا اسمعیل

سبزواری الاصل و مشهد المدفن است مخضیل علوم در مشهد مقدس و عیبات اعمراق
 علیه السلام کرده بسبزوار مراجعت نمود بعد از فوت پدرش میرزا عبدالغفور با ما جمعی
 و ریاست عامه آنجا رسید و در هزار و دویست و شصت و دو فوت شد در جنازه اش را
 بمشهد نقل کردند و در نوحیدخانه بخارفت صورت و افعه در حوم آصفالدوله و درود
 جنازه این سبزی ^{مبارکه} و کوار و دفن او بمشهد مشهور است

مولانا محمد حسین مولا علی اصغر صفی آبادی

خوشانی الاصل و مشهد المزار است از شاگردان میرزا مهدی شهید بوده است قدر
 هزار و دویست و شصت و دو وفات نموده و در نوحیدخانه مبارکه دفن است

میرزا محمد میرزا حبیب الله

از سادات رضویه مشهد مقدس است که اصلاً از فریه باشند سبزوار میباشد که
 همان فریه منشا ملوک سردار است و بی بعد از تحصیل و تکمیل شرعیات بارض مقدسه
 مشهد آمد و مجاور گردید و ریاست کلی یافت و در سال هزار و دویست و شصت و شش
 فوت شد در مسجد ریاض جنحرم مبارک دفن شد

حاج میرزا مهدی

خلف حاج میرزا محمد سابق الذکر است در خدمت شیخ محمد حسن صاحب جواهر تحصیل نمود
 و اجازه حاصل کرد و بمشهد مقدس رجعت فرمود و در هزار و دویست و شصت و هفت

فوت شد و در جنب مضع پدر بزرگوار بخت

حاج میرزا سید علیان

از سادات عالی درجات کابل است در علوم شیخی خاصه در طب حنائی کلمه داشت و واسط
عمر مشهده مقدس هجرت نموده مجاورت کزید و با امامت جماعت و وظائف عبادت اشتغال
ورزید و بعد از چند نیک محراب کفنه نبش رضیک و میا شرت معالجت و زکار گذرانید
نادر گذشت فزیرش در مشهده است

حاج میرزا حسن

برادر کهنر حاج سید محمد فیض است در خدمت برادر در محضر شیخ محمد تقی صاحب خاشیه نایب
نموده و با جهاد رسیده و در سال هزار و دو بیست و هفتاد و هشت فوت شده و در
مسجد پشت سر حرم مقدس مدفون گردیده است

مولانا محمد تقی

مولد شر بلوک چولانی خانه است از اعمال مشهده مقدس شاکرد حاجی سید محمد علم الهدی
بوده و بدو جهاد رسیده و در ساله علیها کبری و شعر و رساله در علم کلام
تصنیف نموده است فوتش در هزار و دو بیست و هشتاد هجری واقع شده

حاج میرزا هدایت الله آو سیجی

از فرای بیطام در منفول شاکرد شیخ محمد تقی اصفا پاست در معقول نایب مولانا
اسمعیل سلاک عرفان و مشرع اجتهاد با هم داشت و مجاورت مشهده مقدس اختیار کرد
سال هزار و دو بیست و هشتاد و یک هجری الاسلام رفته بعد از اداء مناسک بمرضی بدر گذشت
و در مغیره آل ابیطالب مدفون گشتن باده از سصد هزار بیت مؤلفات گذاشت از

انجمله است شرحی بنسب بر معالم الاصول و شرحی شریف بر شرایع الاسلام
 میرزا محمد تقی میرزا عبداللہ

مدرس آستان فیض بنیان رضوی بود فوٹوش در هزار و دو بیست و هشتاد و دو داد و
 منظومہ از او مانده یکے در فقه و دیگری در نحو

میرزا عبدالعلیم میرزا محمد تقی میرزا عبداللہ

در احکام و عملیات فن پنجیم یکانه معاصرین است لقب منصب نجم باشکری آستان ^{سین}
 رضوی بر مرابنا اعتبارش افزوده در اعمال موالید چندین نالیف دارد

میرزا عبدالطیب سمنانی

از افاضل حکماء مجاورین ارض فیض فزین بود و در کتب فلاسفہ ندرت شرح داشت و بمطابقت
 میرزا سید علیخان سابق الذکر نایل شد در سنہ هزار و دو بیست و یک فانی یافت

مولانا الحاج محمد نجف

اصلاً از کرمان است فقهی غار فشریب اجاری مذهب بود در هزار و دو بیست و نو
 دو بمشهد مقدس مجاوراً در گذشت این چند مصنفان آثار او ماند

نفع المرام فی علم الکلام خلاصۃ الانساب غناء الأدب فی فہم معنی اللبیب خلاصۃ العروض ^{الرقیۃ}
 فی علم الفایہ کشف الغوامض فی علم الفرائض شرح خطبہ الزہراء شرح دعا کبیر شرح دعا
 جوشن شرح غاصباح شرح شرایع الاسلام کتاب جامع الاحادیث و غیر ذلک

مولانا عبدالرحمن

در عہد خانان مغفور فتحعلی شاہ شیخ الاسلام مشہد مقدس بود زمانیکہ رئیس الفقہا
 حاج میرزا مسیح طہرانی بمشهد آمدہ وی در خدمت حاج مشارالہ بفقہ و اصول اشغال

و زنده و در هزار و دو بیست و دو فوت شده فبرش در توجده خانه است

مولانا محمد ابراهیم عین‌المجلس

در هیئت و عملیات پنجم و این خراج نفا و هم بنظر بوده جناب فضیلت نصاب شریفیاب افغان
 الافاضل میرزا عبدالرحمن مدرس اول آستان مقدس رضو سلمه الله تعالی در رجب اول از
 رساله تاریخ علماء خراسان مینکار دکه خو این بنده یکسال قبل از فوت وی شفاها شنید
 که مفروضه دو اسال آستان یک ثلث رحمت خود را نخواهد فرور بخت و زمین یک ثلث زراعت
 خود را نخواهد و با بند و سال دیگر و ثلث و در سال سیم چنان محضی شود که اکثر مردم
 بملاک در رسند و بکران ایشان از خاک بر نگیرند شکر که من در آنوقت زنده نخواهم بود پس
 بهمان ترتیب که فرمودی کامیابتر وی نمود و خود بجوار رحمت حق پیوسته بود

مولانا الحاج محمد حسن

اصلاً از بیات بنش ابوراست در مشهد مقدس تحصیل مقدمات عادی کرد و خدمت مولانا
 عبدالوهاب شیخ الاسلام عقیبات در باب ^{ضیاء} آموخت و مجذبه مولانا علی اکبر شیرانی از
 ظاهرات گذشته قدم بجاده سلوک نهاد و مدت چهار سال در یکی از حجرات مدرسه
 پابین پای مبارک بر باضات و تجاهدات اشغال و زنده فصره کرامت چند از اجارات و
 من الغیب نظر رسیده فوتش در دویم رجب سال هزار و دو بیست و شصت و دو افتاد و بر
 حسب همتش در کنار مزار شیخ طبرسی از جبان شریفه فلکاه دفن گردید

مولانا الحاج غلام حسین

منجم باشی خراسان اسلافش از فاین واجیان آدرهات ساکن بوده اند استخراجات بسیار
 عجیب او مشهور است ساعت جلوس شاهنشاهی محلی شاه غازی انار الله برهانه را او تعیین

نمود در سال هزار و دویست و هشتاد و چهار فون شد قبرش در دار الشاده است

مولانا محمد مهد

خلف الصندق مولانا حاج غلامحسین مذکور است در کتابیات و احکام پنجم از
اساتید عصر معدود و میشو و حسب الوزانه والاستحقاق حاوی منصب مقام پیر زکوا
امیر نظام الدین عبدالحی قاضی غیبات الدین عزیزی قاضی علاء الملک
این سه نفر از سادات روضو و معاصر سلطان حسین با پیر بوده و در شهد مقدس هم

نقابت اشند اندم نوبت

سید عیاض الدین فضل حسین

از فقها مشهود بوده و منصب شیخ الاسلامی داشته است

امیر محمد موسیو ابن امیر حاج الدین

در ابتدای دولت صفویه یعنی در زمان شاه اسمعیل اول قاضی مشهود مقدس بوده است
ذکر شعرا و مشاهیر خطاطین منسوبین بمشهد مقدس بر تبقیه حرف هججی
اثری مشهد

از لشکریان بوده شعر هم می گفته است این ندب ز اوان

بغیر نیم غم هجر تو می کشد که مبادا بپرووزد حال خیر نداشته باشی

ایشری مشهد

تاریخ زندگان پیش معلوم نیست این شعر از اوست

در غم خویش مرحله پشیمان عشق چندان مان نبود که خاری نپاکشد

احسان مشهد

اشمش

امیر میرزا مقیم و در سلک فرزانان شاه عباس ثانی منسلک بوده گویند چهل هزار بیت
شعر مدون ساخته این شعرا ز او است

پدایست ورنگی فاش سخن تو بر کله عیانت بان درد دهن تو

ارسال از مشهد

امیر قاسم از شعرای زمان اکبر شاه متحد بوده در تاریخ و صنعت خطاطی و حدان عصر
در سنه هزار و نود و پنج هجری در راه بود در گذشتن این شعرا ز او است

کرمان چو بوسه منزل اجاب کند چشم صدمه در هر قدم آزاب کند چشم

اصلی

امیر محمد علی و از خطاطین بوده شعرش درجه نداشتن این بیچاره است
چو بطفش بدیدم بنوم اهل دین که شو بلا جانها بشما سپردم اینرا

افزین مشهد

مهر و نغمه شمس الدین بوده اسنا ز او است
پای ناف خروشان و دل شکنی گشت که این صد اصد اجرسه نیاند

افسر مشهد

از شعرای میرزا بابر است این شعرا ز او است
میکم دیوانگی تا بر سرم غوغاشو شاید از بهر نماشان پری پدایشو

افصح

امیر میرزا محمد علی خلیف شاه میرزا در نحو مشهد است جد پدرش در خراسان بود کورکان بود
در هند و شش ماهه منیع نابل شد و در سال هزار و یکصد پنجاه درها نجامه منول

کردید

کرد بد این شعرا زاوست

دلخرا بیکنند از لفظ بد بتر کنند دست نایب نند بپوانند و بجز بتر کنند

اوحدی مشهدی

امیر خواجه عماد الدین نایبند حاجی جو شایسته اسطر سوج رشیح محمد خان
شهبانی او را در هصد و چهارده در مشهد بقتل رسانید و در آنجا مدفون شد این
رباعی از او است

در مشهد و شیخ خیر جان بریم درد شرح دهند نام در عمان بریم
بی زرد عشق و الا ان کشیم خاموش که نام درد مندان بریم

ایمان مشهدی

نامش ملا محمد هادی و در علوم منقوله اجتهادی داشته است این شعر از او است
بسینه چنگ زدم دل را ضطر آمد بد چرافه زدم کعبه در جواب آمد

باذر مشهدی

امیر رفیعان نسبش شمس الدین محمد حافظ شیرازی علیه الرحمه میرسد در هند و سنان
حکومت بعضی بلاد کرده در هزار و صد و بیست و سه در دهه درگذشته از آثار او جمله
چند بیت که بود هزار بیت است این شعر از او است

امشب چو شمع ریخت هزار موما هر کینه که بود که در کلوی ما

با فر مشهدی

امیر میرزا شاه با فر و با اسم تخلص میگرفته این شعر از او است
ز سینه جان سپرد هوای کوی تو داد نگاه خانه نشین شد فراق روی تو دارک

با فری

بافرای خلیل

شاهزاده عارف و مولد شرکان بوده مجاورت مشهد مقدس اختیار کرده و تا آخر عمر در آن
خاک پاک بعبادت و ریاضت اشتغال داشته از معاصرین شاه عباس ثانیست و ایند
شعر از اوست

چند باشم چند باشم چند چید چون شکر در آب و در آتش سپند
ایکه مشهوری بعبادی بگو ناله عاشق رسا ترا بکند

برهان

موسوم بسید برهان الدین با میر برهان الدین عطاء الله مشهد شاعری فاضل و صاحب
تصنیف و تالیف میباشد رساله در علم بدیع و فوائدی دارد در آخر عمر نابینا شده در
اواسط سوال نهصد و نوزده درگذشت این دو بیت از فضیله او ثبت میشود
بجد الله که شد حاصل جهانزار و نو کامل ز قرافت شامل ز عدل خسر و عادل
سپهر سلطنت سلطان حسین صفد میدتا که نام رسم دستان زد سناش شد باطل
بها الدین حسین مشهلی

منش آسانه مقدسه رضویه بوده و بسیار خوش بنویسنده خط او با سایر اسناد
برابری میکند

تقیای مشهد

الفی تخلص میگرفته در مشهد منولد و در همان ارض فیض و زمین نشو و نما نموده در او
بماندگان زنده در هزار و شصت و چهارم خط درگذشته است این شعر از اوست
دور کی فلک جو باو باید بد چهارکش مکش روز کار باید دید

ثنائی مشہد

اسمش خواجہ حسین بوده و دیوانش بچیز از بیت شرح زندگانیش معلوم نیست این شعر او
روزیکه زلف روی تو کردم نظار را دیدم بدامن این جگر ناپره پاره را

جعفر مشہد

ندیم میرزا محمد وزیر شاه عباس ثانی بوده است این شعر از او است
اگر بیز فایم کشتی وصل شد وصال پار با بن انتظار می آرد

جعفری

از سادات مشہد مقدس است این شعر از او است
خواهم که تمام عمر در بر کبرم آن بن که شبی بوزاد را عوش گرفت

حاصل

اسمش شاه باقر مشہد است از خدام روضه رضویہ بوده در مائے بازدهم درگذشته
این رباعی از او است

ما بستم که در بحر فنا بستم . در کشتی عمر ناخدا بستم
تا آمدیم رفتم از عالم در کوش زمان چون صدایم

حاضری مشہد

اسمش میرزا ابوالکاسم عاشق محمد میرزای پسر شاه اسماعیل بود در همد و بیست و چهار
درگذشت این شعر از او است

میزنم هر لحظه از دست غیب نیست سبک سوی من کن بکنظر از لطف سبکین دل باش

حافظ کمال الدین حسین

مولانا و احد العین بوده و اصلاً از مردم هرات است خطوط سینه را خوش مینوشت و در
 استعلیق برآمد زمان خود بوده از خراسان بعراق و از عراق بخراسان افتاد و همیشه
 پوش بود و پیاده سفر میکرد قرآن را بسیار میخواند شاه طهماسب را حضوراً ایستاد و قرآن
 امر فرمود گفت خواندکم نمی آید شاه را بسیار خوش آمد و را اسب اسر و اشتر خیمه و جمیع
 لوازم بخشید مطلقاً قبول نکرد در سال نهصد و هفتاد و چهار در مشهد مقدس نشو

وفات یافت حجت مشهد

اسمش میرزا مهدی تاریخ زندگانی او معلوم نیست و توانی مدون کرده است این شعرا و است
 دولتی بهتر از این نیست که از هیلوی او غیر همچون کره از بند قبا بر خیزد

حرز مشهد

پدرانش از اصنفها و تولد و نشو و نما پیش در مشهد شده سفری یکبار آن کرد که در طعن بر
 مذهب بدیهه فصیده گفت یکبار بنها از بانس را ببردند فراراً بمشهد آمده در سنه نهصد و
 هفتاد و یک در گذشت این که شعر از او است

بار برافراخته قامت رسید فتنه ار با بسلامت رسید

میرسد آن شوخ شهید اعشوق مرده شمارا که قامت رسید

بهر طرف ز نو آزرده بقراباد است هزار داد زد گشت نو این چهر بپاد است

حسرت مشهد

اسمش سید محمد از خدام روضه رضویه بوده این شعر از او است

جان پیوسته بحق را خطر از دشمن هیچ حرزی چو دل خود بخدا بستن نیست

حسرت

مولانا مشهد

مولانا شهید الاصل است در خط از شاگردان میر سید احمدات الذکر میباشد بعد از آن
 هزار افتاد و از آنجا پندش بود آمد و از پندش بود راه عراق گریخت و آنکس عبات کرد و
 چهل سال در بغداد بسر برد و از آنجا عزم زبارت حرمین فرمود و در سال یک هزار و سه و چهار ^{هجری}

حسن مشهد

امش میرزا حسن و با اسم نخلص میگردد از ملازمان شاه سلیمان صفوی است این شعر از او است
 کبرم مظلوم روی بهامو کند کسی از دست خود کجا رود و چون کند کسی

حسین مشهد

امش محمد حسین و با اسم نخلص مستوده و این شعر از او است
 باقوتنای تو دم از رنگ میند این خون کز خندین که چیر بر سنگ میند

حسینی مشهد

از ملازمان شاه جهان هند بوده این مطلع از او است
 هیچ دل نیست که سرگرم دلفروز ^{نیت} رنگ خاکسری فاخته سوزی نیست

حسین

امش سید فتحعلیان و از سادات رضوی بوده در هند و ستا میر پند در هزار و دویست
 و بیست و چهار در شاه جهان آباد فوت شد و پواش پاترده هزار دین است این شعر از او است
 ای جنائی پنجگان فریاد از دست داد از دست شما پیدا از دست شما

حیرت شاه مشهد

هند سفر کرده و خود پندیر نادیر شاه میگفته این بیت از او است
 دل در سینه میسوزد راه آتیش عشق خدا داد و در پندش از من ای هلو نشین امشب

خانمی مشهود

صنعتش حکاکی بوده و گاهی شعری هم موزون مینموده از اوست
بستگویی فتاده سر و کار خانمی را که تمام عمر کارش هر خشم و ناز باشد

خالص مشهود

شرح زندگانی او معلوم نیست این دو شعر از اوست
صبا بطف کو باره مهران مرا که در دهر تو قبر یاد داد جان مرا
از نود و یک دریغ ای مهر این داریم ما جان اگر خواهی ز ما منت بجان داریم ما

خواجهر علی مشهود

از حال او چیزی بدست نیست جز اینکه در مشهد امانت است و این رباعی را بهین مناسبت ^{گفته}

این پیش نمازیم نه از تو روایت حق میدانم که از رای مستثنات
اینک خوشم افتاده که در وقت پشم بجلا بنواست و رویم بجدات

ذراعی مشهود

امیر محمد رضا است و این رباعی از اوست
ما را جانی که جز طلب داند نیست با فرق میان روز و شب داند نیست
دور از نفس غمزه زانکه مرا در دل نفسی که راه لب داند نیست

ذراعی مشهود

امیر مهرداد رضی و عهد شاه جهان چند رفت و در زمان داراشکوه در هند ^{وستان}
بود فصدی در مدح داراشکوه گفت که بیبا الفصدی آن این شعر است
رناک را سپراب کن ای بر نیاید در بهار فطره نامی میخواند شد چرا گوهر شود

داراشکوه این شعر را زیاده از حد پسند کرده صد هزار روپیه که معادل بیست پنج هزار
 تومان پول ابراست با وصله داد و الحق شمر مذکور در کمال منان است و اسانید آن را
 یکی از نواد و ابیات عالم دانسته اند بالجمله دانش رسنه هزار و هفتاد و دو بوطن جز
 کرده بعد از چهار سال در گذشت این شعر از اوست

چه سان از قید این سیاه آزادی کوشی باشد که پرواز بلندم نالب بام فغنس باشد

زافر مشهد

اسمش میرزا سعید الدین خط را در نهایت خوش منوشتنه از جانب شاه سلیمان صفوی
 ابتدا بوزارت هرات بعد به پیشکاری تمام خراسان نابل شد ایند و شعر از اوست

میکند وعده دینار بفرما امروز یاد آنست که امروز مرا فرزند اینست

حرف سفر مگو که من از کار مبروم نقل مکان دور تو از دیده نادل است

رسنعلی

مولانا خواهرزاده استاد بهزاد است سنعلی را خلیه خوش منوشت در سال نهصد و
 هفتاد بمشهد فوت شد و در جنب مزار مولانا سلطانعلی نجاک رفت

زایری مشهد

حال آنست معلوم نیست این شعر از اوست

مرا مرده است در دل کرده جادو چشمم رو شدم چو کل پاکیزه رخ همچون پاکیزه دامن هم

رخزم مشهد

اسمش حاجی محمد ابراهیم این بیت از اوست

ز شوخی آنچنان گرم از پی پنج پر بر خیزد که و خشن آنغزلان چون رم از تصویر بر خیزد

سایر مشهد

در زمان شاه اسمعیل صفو از اصفهان بمشهد آمد این شعر از اوست
 پر تو عشق چرا غیبت کند بر بزم و جو بنسیم مژه بر هم زدنی خاموش است
 سُلطانِ ابراهیم میرزا

پیر هیرام میرزا پسر شاه اسمعیل است چون از خطاطین مشهور عصر خویش بود و مدتها
 در مشهد مقدس اقامت داشت در آنجا مدفون گشت نامش در این عنوان بفرستاد
 وی چند مجامع مشهد مقدس کا هی بد بکر بلاد بکومت منصوب بود در جمیع علوم ^{تبی}
 و ریاضیه مهارت داشت و در موسیقی نقشها بشد و تصنیفات ساخته خط نستعلیق را
 بسیار خوش مینوشت از ^{خطوط} قطعات مولانا میر علی مشفق کرده بود شعر را ترکبیا و فارسی
 بنکومین ساخت و جاهی تخلص میکرد در علم اصول و احادیث و سیر و انساب و تواریخ نیز
 بی نظیر بود و بقرائت کلام الله با جوی و اطمینان داشت و بصیاید از مولع بود نیز را بدست چپ
 می انداخت و خط نمیشد و در زیر اندازی و چوکان بازی و مشق ثقل و شناور و عدل ^{شد} انداخت
 وقت سیاحت و شنای تری انداخت و خط نمیکرد در طریمی و نقاشی و نذیب و طنبور
 نواختن و شطرنج غایبانه با خن از اسایند محسوب میکرد بد و در پاتامخی فرنگی و چمن نا
 کرجی و ساختن حلوتاب و خورشها و مرتیبات بدبچه امین و در سایر اعمال بدی نیز مثل
 نثر ناستی و جلد دوزی و طنبور ساز و صحافی و نذیب افشان و عکس ساز و رنگ آمیزی
 و زرگری مهارت کلی داشت از شرب خمر اجتناب مینمود و کاهی بخوردن برش و فلونبا و
 نرانی اقدام میکرد درسی چها سالگی حکم اسمعیل میرزا بقتل رسید و نعرش او را از فرزند
 بمشهد مقدس نقل نمودند و در درج حرم بمدفنی که خود در اقامت مشهد نذیب داده بود

بجاک رفت رضوان الله علیه

سُلطان علی المشهد

مولانا قبله الکتاب رخط یسئعلون سرآمد نویسندگان روزگار است در زمان
سلطان محسن بایقرا در کماجانه خاصه با سنسناخ اشغال داشت اسم خود را کاتب
السلطانی قلم میکرد کونند بخواهش امیرعلیشیرکجا بخت و قشنگ شاهی
بیک خان اوزبک هرات را بگرفت مولانا از هرات بمشهد مقدس آمد و منزهی گشت
نادردهم ربیع الاول نهصد و بیست و شش وفات یافت قبرش در محاذی پائین پای
مبارک حضرت رضا علی السلام از بیرون متصل بکند امیرعلیشیر بد رسه شاهرخ
نزدیک پجیره فولاد است عمر او نا هشتاد و پنج سال رسید آثار خطوط وی سنک
مقبیره سلطان محسن میرزای بایقرا است مولانا سلطان علی شعر هم می گفتند و رساله در
باب خط و تعلیم آن بنظم آورده این شعر از او است

از جوانی بخط بدی میلم عشق خط را ندانم تره سلیم

سلیم کاتب

از غلامزاده همام جلال الدین صدر اسرا بادی است پدرش همیشه بوده خود کاتب
کرد در ذک نویسی نظیر نداشت قطعه نویسی بود همه کتابها و افرینیه سلطان محمد
میکرد همیشه در مشهد مقدس بود و درها بجا وفات کرد

سیدمشهد

اسمش میر سید علی بوده از شعرا و خطاطین مشهده است در هزار و دو پست هجده
وفات کرده این دو شعر از او است

در بحر وجود شد و جهان نقش بر آبت با هستی او هستی ما موج سر باست
مغاری اقلیم دل ما نتوان کرد چندانکه در آن دیده کند کار خرا^{بست}

سیر مشهد

شرح حالش معلوم نیست این شعر از اوست
ز وصال پار و روزی رسیدم بکامی که شب فراز من نکشید انتقامی

سیر

بواسطه طول فامت و راشتری هم میگویند باید و بیجا از اوست
چو محرم شد ایمن از خود مباش که محرم بیک نقطه محرم شود
مجرب سلطان اگر غافل که نفس سلیم تو ظالم شود

سپای مشهد

مردی ظریف الطبع بوده این شعر از اوست
دل صد پاره مرا از غم کل پرهی است کمر پلخ من از خند شیرین^{ست}

سپه

مولانا اصلاً نیشابوری است اما در مشهد مقدس سکنه و بمکتب داری اشتغال داشته
خطوط سبعه خاصه تشلیق را بنیکو نوشته و در سرعت کتابت به نظر بودی
شعر را هم بنیکو گفته سجع مهر او این شعر بوده است

(بکر و ذبیح شاه پاکیزه سرشت سپیدی و هزار شعر گفت و بنویشت)
و این هزار هیچ شاعر و کاتب ظهور نرسیده است و می‌عاصر علماء الدوله بن^{بست}
میرزا شاه رخ بنام مشهور کورکان بوده در فن انشاء سابل و صنعت رنگ آمیزی

و سپاهی

دسپاهی سازی و افشان و نذیب اسنادی و مهارت داشت حکایت بدین من خرما
خوردن او را میرخواند در کجیب الی پیر آورده است

شاه محمد کاتب شهید

شاکرد مولانا سلیم سابق الذکر است کاتب را بسیار خوب بگردیده سلیم شعر نیز داشت
مخلصش و اثری است

شجاعی شهید

حالاتش معلوم نیست این را عی از او است

بر من بند لفریب پرفز بگذشت چون مزمین سوخته خرمین بگذشت
شور بدین زلف پریشان در دست بگذشت بمن و ده که چه بر من بگذشت

شریفی شهید

استش میرزا محمد بوده این شعر از او است

ناز صحرای خون روی شهر آردم عافلان چو سگ دیوانه کن بدند را

شریفی شهید

از احادی علامه سید شریف جرجانی بوده این مطلع از او است

بسکه سپل غمت دیده دمامم گذرد روز هجر تو مرا چون شبانم گذرد

شعوی شهید

شرح زندگانیش معلوم نیست این مطلع از او است

بی توجه خون نشان کم روز و داع دیده شریف و اسپن دم جان بلبید سیده را

شمس بایسنه‌ری

از مشاهیر خطا بن عصر کور کاپنه است و از نواد وار و ابی فلم وی خطوط سنده را که محقق و
 ریحان و ثلث و تسخ و توفیع و رفاع باشد بسیار خوش بنوشته و کتابت او بسی نازک و با
 اسلوب شیرین بوده مولانا شمس اسناد میرزا با این سفر است در دستگاه این شاهزاده
 روزگار میگذرانیده با بجهت با این سفری قم مگردید از آثار او در مشهد مقدس کتبه های
 مسجد جامع است که در کمال جودت و امینان نوشته

شیخ کمال سبزواری

شاکر مولانا عبدالحق ایله الذکر است خطوط سنده را بنامها خوش بنوشته و همیشه کتابت
 کلام ملک علام و ادعیه دوازده امام علیهم السلام اشتغال داشت از آثار صناعت بدیه او
 در مشهد مقدس کتبه ها درون روضه منوره است

شیخ رباعی مشهدی

چون همیشه رباعی میگوید با این اسم معروف شده بعضی این رباعی را با و نسبت داده اند
 از کل طبعی نهاده کاین روی من است و ز مشک خطی کشیده کاین مؤمن است
 صد نافر بیاد داده کاین بوی من است آتش بجها در زده کاین خوی من است

صابر مشهدی

اسمش محمد علی بوده این شعر از او است
 هنگام شکر او بزبان شکوه گذشت بطالعی نکر که همانرا شنید و رفت

صالح مشهدی

اسمش محمد میرزا بوده این مطلع از او است
 اندیشه خال رخ آن سیمبرم سوخت خوش آتشی افروخت که از یک شرم خفت

صد الدین شهید

مخسب شهر هرات بوده و صدر نخلص بنموده این شعر از او است
 دشمنی با اهل عالم خصم خود کردن عالمی را دوست بدارم برای خوشن

صنیع شهید

این شعر از او است

دلی که دم زدن از صبر صد هزار تو ز نیم لحظه ناز تو بر نمی آید

صیاد شهید

این مطلع از او است

دود بکه سر کشیده با فلک آه ما^{ست} این بپر ق سیان شان سپامان

طاهر عطار شهید

این شعر از او است

از ویران بختیان این میباش ای عند لب پیش از این ماهم در اینجا
 آشیانی داشتم

طغرائی شهید

در سلطنت ساه جهان از مشهد بهندوستان رفت از شعری معروف عطر آن پادشاه
 بود در آخر عمر یکبشر رفت از نرو اختیار کرد و هماغذا در گذر شد در جوار قبر ابوطالب

کلمه مدفون شد این شعر از او است

اگر چو آینه سزافدم شوی یک چشم بسوی دُشمنگر سو خود نگاه مکن

طغرائی شهید

این شعر از او است

عزم جفا مکن ز گوهر رضا من خجکین مکش بکثر خارستم ز پای من

عبدالحی خطاط

شاکرد مولا نا عبدالله طبّاخ است از رشحات خامه کرمه مولا نا عبدالحی در مشهد مقدس
رضو کنبه کنبه طهر خضر ضا علیه و علی آباءه الّا فی الحقیقه و التّنا است که از پیردن نشسته

عبدالعلی مشهد

این رباعی از اوست

ای کاسه نویسیا و دیک نویسد از آتش و آب هر دو ببرد به امید

آن شسته نمیشود مگر در باران این کرم نمیشود مگر از خورشید

عرب

مشهوری بر زاعرب مشهد مسخره مجلس حمزه میرزای صفوی بوده است این شعر از اوست

چو از پرسته جان من مناسبت است بنیتم پیشت ندارم عزت من کتر از خرنسبتم

عزنی

از سادات مشهد مقدس است این رباعی از اوست

از خورجگر چهیره گاه می شنیم رخسار بخون چنانکه خواهی شنیم

چندان بگریسیم دور از رخ کرم مردمک دیده سپاهی شنیم

علیرضا خطاط

اصلاً مشهد است و از شاکردان مخصوص مهربستاد حمدانی الذکر بسیار خوش و بانزه

پنوشته بعد از مهربستاد حمد در مشهد مقدس رحلت نمود

عیشی

مولانا

مولانا از کتاب هراتست بسیا خوش بنوشتند روش سلطان محمد نور داشتند از هر ^{مشهد}
مقدس سفری کرد و آنجا در کتابخانه سلطان ابراهیم میرزا کتابت میکرد و صاحب انعام ^{جواب}
کلی بود شعر هم می گفت در همان ارض مطهر فوت شد

غزالی مشهد

از مشهد بدکن و از آنجا چون پور رفت ز ما تان را که از جانب اکبر شاه حکومت چون پور ^{شد}
مذایح گفت در سال نهصد و هشتاد هجری در شهر کجرات فوت کرد ایند و بیبا زاو ^{شد}

خاک دل آن روز که می بچند ^{شبنم} از عشق بر او بچند
بی اثر مهر چو آب و چه کل بی نمک عشق چه سنگ ^{چو کل}

فدائی مشهد

اسمش میرزا علی بوده این دو بیبا زاو ^{ست}

انچویش آن روز که این در خطر ناک بنو ^{زاری} او دل آزاری افلاک بنود
کرفدائ ^{بوجو} آمده از وی غرضش بجز از بندگی ^{خواجده} لولاک بنو

فطرت مشهد

اسمش میرزا ابونزاد در حیدرآباد در هزار و شصت فوت کرده این رباعی از افکار او ^{بر}
فیرش نقش شد

فطرت بنور روزگار نینگی کرد ^{نخواخت} بهر و خارج آهنکی کرد
آن سینه که عالی دوا و می کنجد ^{آکنون} ز سرد نفس نینگی کرد

فنائی مشهد

اسمش ملا علی اصغر مشهدی در زمان اکبر شاه هجند رفتند از او ^{ست}

بمیزان نظر حسن نورا با ماه سخندم میان این و آن فرق از زمین تا آسمان دید
غبارم کن خدایا در همی کان مه کز دارد مگر دامن کشتان روز مرا از خاک بردارد

فنائی شهید

اسمش معلوم نیست و مشهد علاقه مبرکده از او است
من ژولیده مو با عقل از آن بپاکنی دارم که در عشق پری روی سرد پوانگی دارم

فادر شهید

وزیر خان پسر محمد طاهر خان مشهد از نژاد امرای ^{حکایتخانه} از شعرای عالم کبر و بهادر شاه و فتح
هند بوده در سنه هزار و صد و سی و پنج در اکبر آباد فوت شده این شعر از او است
دل ز اچید همی به یاد رنگوبان زین چشم سپاهان بنود چشم وفائی

فاسر دیوانه شهید

از اصفهان به هند سفر کرده از شاگرد های صایب بوده از او است
میشود هر چند نیکو بار بدخومیشو ناز چون بر خویش باله چین ابرو میشود

فنائی شهید

علاقه مبرکده و شعر هم میگذرد این را با عی از او است
که جان طلبی ز من فدا خواهم کرد دشنام آرد همی دعا خواهم کرد
هرگز نشود از تو بگردانم رو هر چند جفا کنی وفا خواهم کرد

فدائی شهید

اسمش حاجی محمد خان از شعرای شاه جهان پادشاه هند بوده مشهور و خوب میگذرد از او است
در مجلسی که باران شرب جام کردند نوبت علیچو آمد آتش بجام کردند

اینجا غم محبت آنجا جزای عصبانیت
 آسایش دو کبخی بر ما حرام کردند
 فرانی شهید

این شعر از او است

گرچه مجنون ز غم عشق دل پر خود ^{شش} آ
 لیک حالی که مرا هست کجا مجنون ^{شش} آ
 فرسفر شهید

این شعر از او است

گر بوز صبح رو خود بر فکته نثارا
 کس نخرد بذر جلوه آفتاب را
 فتمت شهید

اسمش محمد فاسم صنعتش طلا کوبی شعر هم می‌کفنه از او است
 چه واقع است که با غیر صد سخن دار
 بر پیش من که رسی مهر برد کهن دار
 فبیری شهید

این بیت از او است

ناخن ز غم بسپینه زدن پیشه من است
 فرهاد کوه عشقم و این نبشته من است
 فتابی شهید

صنعت و حرفه صباغی داشته این رباعی از او است

خوبان که ز جام حُسن می‌نهند
 هر عهد که بسند شکستند
 با عاشق خویش آشنائی نکنند
 بیکانه و بیکانه پرسند همه
 لطفی شهیدی

این شعر از او است

شد چو مهان من آن شمع شب افزو زامشب کاش تا صبح فیاض نشود روزا مشب
ما را مشهد

این شعر از اوست

بب لعلت نیز می جام نتوانم گرفت بی نوای آرام جان آرام نتوانم گرفت
ما را مشهد

از ندمای محسن میرزای پسر سلطان حسین میرزای کورگانی بوده در همد و بسبب
 اوز بکها ادا بقفل رسانده اند این شعر از اوست

ز بشر مجسن صورت چو نوای پیر نباشد چه بشر که حور حیث ز نو خون بر نباشد
مجنون مشهد

خط را باد سنج چو خوش بنوشته شعر هم می گفتند این مطلع از اوست
 روزم از فرقت رویش چو شب غم گذرد شدم از هجر تا روز بمانم گذرد

محبعلی ابراهیم

پسر مولانا رسنعلی خطاط سابق الذکر است که خواهرزاده اسناد بهزاد نقاش بوده
 چون کتبا بداد شاهزاده سلطان ابراهیم میرزا شد ابراهیم رقم می کرد شاه طهماسب او را
 بقزوین طلب فرمود از آنجا بعینان مشرف گردید در مراجعت بقزوین فوت شد و
 جسدش را بمشهد مقدس حمل دادند و در کنار قبر پدرش بجاک سپردند این مصرع تاریخ
 فوت او است که بخط پسر سید احمد مشهدی بر لوح مرادش نوشته شده (ملا محبعلی را

شافع امام بادی)

محمد ابن خطاط مشهد

شاکر

شاکر د شاه محمد سابق الذکر است بسپا صاحب حسن بوده شاه محمد کمال قبل را باود
پیش از آنکه خط بر آورد خطش بدرجه اعلی رسید

محمد صاحب شرح نایب المشهد

شاکر میر سید احمد آتی الذکر بود از خوشنویسان مشهور از مشهد مقدس نیز در افناد و
انجا ساکن شد

محمد فاسر مشهد

ولدمولا نایبها الدین مذکور است او نیز مثل پدر خوشنویس بوده است

محمد فاسر مشهد

از غزلی سرا بان عهد شاه عباس ثانی بوده چند در اصفهان بسر برده در او آخر عمر هیندوستان
رفته در ولایت چند آباد و وفات یافته است اشعارش شباهت نامی بسبک شعری هند
دارد این شعر نمونه خیالات او است

میر و می مستانه برخاکم بندانی که من در کفن همچون کباب در نمک خوابیده ام
پر شد بسکه پیکرم از کوههای غم در آب بود چو فندکس من در آب

محمد بن نیشابوری

اهل فن خط مولانا ثالث میر علی و سلطان علی میدانند در کتاب و فطرت نویسی از حق و
بد بیضا پیموده در جوانی ملازم رکاب شاه طهماسب بوده چون آنحضرت از مشین و نقاشی
سپرده به تمام مملکت سپردا خند مولانا در خدمت یافتند در مشهد مقدس بوطن اختیار کرد
و در مدرسه قدمگاه که در جنب چها باغ آنجا واقع است منزل کرد و در بیست و هشتاد سال
زندگانی وفات یافت و از هیچ مروت و سبزه و سپوز عالی نداشت و از احد رعایتی نپندرفت و

بحق کتابه کذراں متکره نادر سال نهصد وهفناد وود در ارض اقدس رکذشت و در جنب
قبر مولانا سلطان علی مد فون گشت

مردمی مشهد

از شعرای این بلد واسم محمد هاشم بوده بنیادت علیقلینان شاملو خاکم هرات بکند و ایند
وبا او مقبول گردیده طبع بسیار خوشی داشته ایند و شعر نمونه افکار اوست
رسم بگری که کم شرح بی وفائی تو کرد بگری بکنند میل آشنائی تو
آدمی با یکدیگر بیچاک نباشد هیچگاه کر لب خندان نباشد چشم کر بان هم خوش است

معین

از شعرا و ظرفای مشهد بوده در نهصد وهفناد و شش با معصوم بیاب الیچ شاه طهاب
باسلامبول نزد سلطان سلیم خان رفت و از آنجا بمکه معظمه مشرف شده در مراجعت از جد
بکشته نشسته در باغ غرق شد این رباعی از اوست

افسوس کر پیک عمر اهی کریم مردانه تر بسیم و اهی کریم
در نامه ماند جای بکفطه سفید از بسکه شب و روز سباهی کریم

مشهد

اسم پسر نامک از منشی شاه عباس اول بوده این دو شعر از اوست
دوستی ابوی از خرقه مای آید نکهنه بوسفا زین کهنه بیامی آید
نزد خرم خار کشیده بوی کل دیند ز عنایب شنیدم که نوبهار می

ملک مشهد

از شعرای شاه عباس اول بوده این شعر از اوست

از اول عمر میتوان یافت کا بن قسسه آخر الزمان است

منتهی شهید

معروف بپسر ثقلین مشهد الاصل دهلوی المسکن مادح ز نزال انگلیس فرمانفرمای ^{هله}
بوده در صله بکف صیده ده هزار روپیه با و داده در هزار و دویست و هشتاد و نوزده
گفته است این شعر از او است

نقدی بکف نبود بجز آبر و مزل آنهم زدست در نجیب پای سبومزل

مؤمن

اصلش ترکمان اما در مشهد مقیم بوده این شعر از او است
آمدم بر سر کوی تقی و از خود رفتم تا نکونید حریفان که چرا آمد و رفت

موسوی مشهد

از سادات موسوی و معاصر اکبر شاه هند بوده این مطلع از او است
نور اینهان نظر سوی من از است صیانتم نغافل کرد نشانیم اغیار است بدانم

مهری مشهد

این شعر از او است

نخل کین دیش کجا بند تواند کرد چون غبار بی کسی نیست در اندیشه ما

میرزا بابین بن میرزا شایم مرخ امیر نهبی کور کانی

در خط اسناد عصر خویش بوده از مولانا شمس بابین قری سابق الذکر تعلیم گرفت از خطاط
و آثار فلم او در مشهد رضویه کتابه پیش طاق مسجد جامع است که از این بنده والده او کوهر
بیکم پیا شد و اسم خود را رقم کرده است

میرزا رضی الدین

از شغری ساکن مشهد مقدس و در مرآت حکمت و عرفان ضرب المثل کرده در هزار و هفتاد
هجری درگذشته است - راز اوست

نوبهار آمد که ابرش چین پر و ریشو نکند کل مایه شو خون در سر شود

میرزا محمد

از سادات حسینیه مشهد مقدس است در جوانی بهرات رفت و در خدمت میر علی مشفق کرد
و بجای رسید که هر چه بنوشتا از خط میر علی فرقی نداشت عیبه خان او را نیز چون اینستا
او بخارا فرستاد وی کینکه پوشیده از هرات بیخ رفت و از آنجا بخارا شناخت و بچند کدر
کتابخانه عیبه خان در خدمت میر علی بسر برد و از آنجا بمشهد مقدس بازگشت و از مشهد عیبه خان
و از ربا بجان آمده در مجلس شاه طهماسب بن رضاه یافت و کتابا بیکه بسلطان سلیمان خان
خواندگار و در مفر سواد ندیم معظم بقلم جلی بنوشند آنگاه رخصت انصاف حاصل کرده بمشهد
معلمه مراجعت جست پس از مدت ده سال مسافرت ما زندان کرد و از آنجا باز بمشهد آمد
و چون شاه اسمعیل ثانی بر تخت نشست میرزا از خراسان بفرزین خواند و او در هفصد و هشتاد
و شش در آنجا وفات یافت کاهی شعر هم نظم میگرفته است

میرزا جامی

از سادات حسینیه دار السلطنه هرات است در خط نستعلیق اسلوب فاعلا جدید پیدا آورد
و در حسن جمال و صباحت منظر بکمال بوده مولانا جامی از عشاق او است بعد از تلذذ بن الدین
محمود بمشهد آمد و در خدمت مولانا سلطانعلی رسیده مشق و تعلیم گرفت و در آنجا نشو و نما
یافت و در جمیع عوالم مشنونات خطبه از جلی و خفی و قطعه نویسی و کتابت و کتابه عماران بنده

عالی رسیده خط را بر طاقی بلند نهاد که دست هیچ خداوند علم بآن نمیرسد در بعضی جاها (خادم
 آل علی میر علی الحسینی) رقم کرده است این سه شعر در فاعله خط و خوشنویس شدن از او است

بیخ چیز است که تا جمع نکرد با هم هست خطا شدن نزدیک امر بحال

دقت طبع و وفوقی ز خط و قوت ^{دیب} طافت تخت و اسباب کتابت بحال

کرازین بیخ یکی راست صورتها ^{صل} ندهد فایده کرسی عائی صدسال

چون عبیدخان هرات را گرفت میر علی در هرات بود او را با سایر اعیان آنجا در شهور سال هفتاد

سی و پنج بخارا فرستاد مشارالیه آنجا در کتابخانه عبدالعزیز خان پسر عبیدخان بکتابت اشغال

داشتن این قطعه مشهوره را در آن ایام فرموده است

عمری از مشور و ناگشت قدم همچون ^{چک} تا که خط من بیچاره بدین قانون شد

طالبان همه شاهان جهانند مرا ^{مرا} در بخارا حکمران بهم معیشت خون شد

سوخ از غصه در دم چکنم چون ^{ساز} که ترا نیست از این شهر به بیرون شد

این بلای بر سر از حسن خط آمد مرا ^ز وه که خط سلسله پای من همچون شد

فوت میر علی جای مذکور در سال هفتاد و چهل هجری بخارا رو داد

میرزا کافی

نسب می سلطان المحققین خواجه نصیر میر سدا باء و اجدادش همیشه در آذربایجان فاضل و

از اهل شرع بودند خود نیز با همه فضل و ملکه انشا که داشت خط شکسته و تعلیق را خوش

مینوشت شاه طهماسب بعد از عزل مهد بیگ او را منشی ساخت و در سال نهصد و شصت و نه

در فرودین رحلت کرده در مشهد مقدس مدفون شد

میر محسن رضوی مشهدی

از شعرای

از شعرای عهد اکبر شاه است این شعر از اوست

نخواهم مهربان با خویشین پیش اغبارش که میسرسم که غم می بیند و کرد کرفنارش

میرزا میثم مشهد

از بنا بر کمال الدین اسمعیل اصفهانی مولدش مشهد مقدس از مداحان شاه عباس ثانی بود

این شعر از اوست

کردون گراست شکوه بز پر لیم گراست چون کک خواب پده بلب مطلم گراست

میرزا هدایت

در مشهد فضاوت داشتند و شعر می گفتند این بیت از اوست

ز بسکه بی تو چنین در هم است پندار که سبزه برون گلزار چین پشانی است

ناظر مشهد

این شعر از اوست

سحرها نغیم بگوش هوش رسید که کمر بند کند هیچ بد نخواهد دید

بنجانی مشهد

اسمش ملاعبدا علی بوده این شعر از اوست

پوشنده نگویند نظر بر رخ ما گاهی بر راهی سلامی و نگاه می

نشیند مشهد

از شعرای مشهد و در اردبیل مدفون است از اوست

بهرق و عالمی نگرانش و کی شکم بدل فرود که تاب نظر نداشت

نشا مشهد

اسمش

اسمش مہرا زین العابدین از اولاد جہانشاہ ترکان و مستوفی خالصہ مازندران است این شعر
از اوست

نشأ محنت بدہ داند قدر محنت بدہ را
ہیچ نعمت بجز از معشوق عاشق پیشہ نیست
نظام مشہد

این رباعی از اوست

ہر دل کہ بود شو فر آہنیش باشد رخسار فانی ز پرز ہنیش
مردانہ دہد عروس را مید طلاق محمول دو کون زاد ہد کلینیش

نظیر مشہد

در ہزار و صد و سہ بہند رفتہ در زمرہ منشای عابد لشاہ منسلک کرد بدین شعر از او
رضیبت کل و بلبل از آن خوش است دل کہ آن بروز ملاقات دوسنان ماند
نغمہ اللہ خطاط

مولانا از مفری نادہای مشہد مقدس است در اول حال از مہر سید احمد مشہدی تعلیم
گرفتہ و در آخر از مشہد بقرہ پنا آمدہ و از مولانا علی رضای شیرازی مشق و تعلیم بہ گرفت
پس از آنکہ شاہ عباس بزرگ انا را اللہ برہانہ مشہد مقدس را سنجید کرد مولانا نعمت اللہ مشہد
موطن اصل او بود معاودت نمود

واصف مشہد

از شعرای مشہد و اسمش ملا ابراہیم بودہ این شعر از اوست
در آن مقام کہ دل مرغ نام بریاست کشودن ترہ مفروض بال و پرا باشد
واقفی مشہد

این شعر

این شعر از اوست

بیرون مبارزخانه که ذوقا بدیدل به نزد پد نپسنت که بهوشی آورد

و ا فنی مشهد

امشتر جفا جبر علی امام جعفر مشهد بوده از اوست

زبزم دوش نه او را خیال رفتن بود بهانه جو پیش از لهر رفتن من بود

همی مشهد

برادر مولانا مشرف بوده از اوست

بگرد کوی تو با صد نیاز میگردم نگاه میکنم از دور و باز میگردم

هدی مشهد

حلوای فروش بوده از اوست

چون حال خوشم اکنون بزم زبان خورا که بوقت بچود بهانکم شکایت از تو

(خاتمه الکتاب)

گفته اند شرف هر علم بشرف موضوع است و شرف موضوع این تالیف مبارک که مشهد

مقدس میباشد فقط از این جهت است که مستودع هیکل مبارک امام ابو الحسن علی بن

موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیه واقع شده پس در غایت این مناسبت نامه را با آنکه

صفحات این صحیفه قلم چون از اسم و لقب آنحضرت مشحونست بطری چند از خالاتی خاصه

ویدر خاتمه این کلامی نامه نکارش یافت تا ختام کلام بمسک ذکر نام آن امام همام علیه السلام

اتفاق افتاده باشد

اعد ذکر نغان لنا ان ذکره هو المسک ما کثر نثره بموضوع (فقول)

چون حضرت امام ابو ابراهیم موسی کاظم صلوات الله علیه در بیست و پنجم رجب یکصد و
 هشتاد و سه از هجرت رسول صلی الله علیه و آله بدارالسلام بغداد در گذشت حضرت امام
 ابوالحسن علی ثالث علیه السلام بوجوب نصوص غیر مخصوصا از پدرش و دیگر ائمه هداة در مدینه
 بر مسند امامت بنشست در آنوقت سی سال از عمر عزیزش برآمده بود چه سعادت و لادت
 این بزرگواران کینز مستماة بچیزان مرستة و با شفاء نوبت او غیرها من الا فوال در بازدم
 ذیجده یکصد و پنجاه و سه روز داده بی پنج سال پس از رحلت جدش جعفر صادق سلام الله
 علیه و قنکه امامت خویش ظاهر ساخت برخی از خاصکان شیعه بر او بنشستند که بنام
 خلیفه وقت هرون الرشید وجود مبارک او را نیز عرضه هلاک سازد از آنجمله محمد بن سنان
 حضور فرمود و معروض داشت که آنکند شهرت نفسک بهذا الامر و جلست مجلس اینک و
 «من مغطر الدم فرموجرانی علی ما قال رسول الله ان اخذ ابو جهل من رأسی شجرة فاشهد
 انی لسب بنی وانا افول لکم ان اخذ هرون من رأسی شجرة فاشهد و انی لسب امام و چون
 این بزرگوار با امامت فرار گرفت در ترد هر کدام از و کلاء و قیمان پدرش اموالی کز اماند خو
 شده بود از جمله زیاده فندی هفتاد هزار دینار با خود داشت و علی بن حمزه سی هزار دینار و
 عثمان بن علی که بمصر همی بود مال بسیار با شش کینز حضرت رضا علیه آلاف التحية و الثناء
 از قیمان حضرت کاظم سلام الله علیه اموال و امانات را مطالبه کرد ایشان از دو طمع
 راه ضلالت گرفتند موت موسی بن جعفر علیه السلام را منکر شدند از اینجا فرقه و انفسه بهم رسید
 صدوق علیه الرحمه میگوید حضرت موسی علیه السلام از کسانی نبود که مال دنیا ببندند و
 و حطام فانی بدخیرت برگیرند بلکه این اموال از عهد رشید و زمان کثرت عادی در دست
 و کپلان و قیمان مانده و امام را اقتدار تقوی و تقسیم آنها بر موارد معین و مضارفت فرمودند

نشده بود با آنکه جلد آن اموال خود با آنحضرت اختصاص داشت و حقوق فقرا نبود عبد الله
 مامون چون بر محمد امین غالب شد او را مخلوع و مقنول ساخت و در خلافتنا سبند اکی
 بهم رسانید برادرش قاسم مؤمن را از ولعهد کخلع نمود و رسم این اسم با علی بن موسی علیهما السلام
 بظهور آورد و این معامله آیا با فضا عقیده تشیع بود چنانکه حافظ جلال الدین سبوطی
 گفته یا برای تسکین علویین و الزام طالبین که در اطراف بلاد اسلام خروج میکردند و فلرو
 عباسیان را همی آشفته و شوریده میساختند چنانکه همام الدین ضد هر وی و جمعی دیگر از اهل
 تاریخ تصریح کرده اند و با بر موجب عهد و نذر بکه مامون خود در زمان محاربه امین نمود
 بوده است چنانکه از لفظ مامون روایت شده و با با فدام و اهنام فضل بن سهل ذوالریاستین
 که میخواهند را نیز برای نقل خلافت از خاندانی بخاندانی صاحبالدوله دانند و هال ابو
 مسلم مروزی خوانند چنانکه در طی و ابان دیگر رسیده اقوالی است که از علماء خیر و نقله سیر
 هر یک یکی را اختیار کرده خلاصه آنوا فعا آنکه مامون بن هرون در سال دویست هجری بمعا
 بن ابی الصخاک را مبد نه فرستاد با جماعتی از آل ابی طالب ضد الله عنه را نزد وی بر از انجا
 بود امام هشتم علی بن موسی سلام الله علیهما پس از ابی الصخاک آنحضرت را با هرا هان بر حسب
 سفارش مامون مخصوصا از راه بصره در حرکت آورد و آنچه از خط راه آن بزرگوار معلوم شده
 است که از بصره با هواز و عربستان ایران گذشتند و آنجا بفارس و در آنوقت بجای هبنا
 شهر رجان آباد بود که آنرا مسجد بکه منسوبست ^{رضاً} حضرت در موضع آن بلد فعلاً وجود دارد
 آنکه از خاک اصفها بر خلاف راه قم گذار نموده همانا از هین خطی که دشنا هوان و کوه
 مهابی در آن واقع است بشهر نیشابور نزول جلال فرموده چه گرامنی که در این دو موضع از آن
 امام صلوات الله علیه نقل میشود اگر چه متواتر است فواهی است ولی برای تعیین خط جورده
 واهی است

واهل بیت در نیشابور بجای که آنجا را بلاش آباد گشتند در خانه پسندیدند مثل کز بد چنانکه ابن
 بابویه در عینو از سند بنی بخت پسندیده روایت کرده است و خازن که از بادام کشته امام علیه
 در خصوص آن مقام بنظهور رسیده مشهور و در عینو مسطور است از صاحب تاریخ نیشابور
 مروی و ما ثور است که چون حضرت امام ابوالمحسن علی بن موسی صلوات الله علیه نما در سفر بکه
 بسعادت شهادت رسید نیشابور عبور داد در میان با زارد و حافظ نزد کوار ابوزرع
 رازی و محمد بن اسلم طوسی رحمة الله از پیش روی مبارک آنحضرت برآمده که ایها السیدین ^{عنه} السادة
 ایها الامام و ابن الامم ایها السلافة الطاهرة الرضية ایها الخلاصة الزاكية النبوة بحق
 آباءک الاطهرین و اسلافک الاکرمین کرم و مبارک و جمال بمثلت بما بینای و حدیثی بر
 پدراننا ز جده رسول خدای برای ما نقل فرمای چون آنحضرت استماع ایشان استماع
 فرمود اشعرا که بر آن سوار بود بفرمود تا نگاه داشتند آنگاه پیده غاری از پیش روی
 مبارک برداشت و خورشید رخساره پشون و جمال مقدس می نوشت طالع کشت هفتک ^{چشم}
 مردم نیشابور بطلعت غرای امام افتاد بیکبار صبیح شوق برکشیدند و بانگها درهم ^{افکنند}
 کرده بی اختیار شده جامه ها خویش چاک میزدند و زمره در خاک می غلطیدند و بر جماعتا
 دیگر حالات یکمیرفت و اشک از دیده ها نظاره مانند رود سار جاری بود باری تا
 هنگام زوال هنگامه اینحال مانند باقی سپاسنامه و فضات بر مردم بانگها برداشتند که معاش
 الناس سمعوا و عوا و لا تأذوا رسول الله في عشرته و انضوا چون غوغا بسیار میداد امام علیه
 این حدیث بر آن کرده املا فرمود که حدیثی از موسی بن جعفر الکاظم قال حدیثی از جعفر بن محمد
 الصادق قال حدیثی از محمد بن علی الباقر قال حدیثی از علی بن الحسن بن العابدین قال حدیثی
 از ابی الحسن بن علی شهید از من کربلا قال حدیثی از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب شهید از من کربلا

قال حدثني اخي ابن عمي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال حدثني جبرئيل عليه السلام
 قال سمعت رب العزة سبحا وتعالى يقول كلمة لا اله الا الله حصنه فمن قالها دخل حصنه ومن دخل
 حصنه امن من عدائي مودخ نيشا بؤ منو بسدكه نو بسندكا نوا شمار دادند بسبت و چهار هزار ^{نفسها} ^{نفسها}
 بشا آمد سوای دوانها شمس انجده شريف ابو زر دكزي و محمد بن اسلم طوسي بود حكايه كني
 اسناد ابو القاسم قشيري صاحب الرسالة از بعضی امراء سامانیه در نكارش انجده ^{نظر خود} بشيد باز
 هم بدان كتاب پرا دشته جامع بزجه مباركه ميگويد كه ابوا فقه بر وايات چند بنظر رسیده در
 ذيل بعضی از آنها وارد شده كه فلما مرتب الرا حله ناذا اما بشر وطها وانا من شرطها ودر بعض
 از آنها شمس حديث جمعي از حفاظ ديگر نيشا بوراست و ابن ذرعه و محمد بن اسلم از مشاهير محدثين
 واجله روايات جاري بند و ماسطري چند از احوال محمد بن اسلم را در ضمن رجال خطه طوس از مجلد
 اول كتاب مطلع الشمس نوشته ايم الغرض از نيشا بور كه برآمد و بفرجه حمرار سپدا بي كه اثر آن تا
 كيون بافتت براي آب و ضو انجتاب پد بگرديد و چون بفرجه سنا باد كذا را فناد بگوه سنك بگه
 داد و در حق آن دعا كرد كه اللهم انفع به بارك فيما يجعل فيما نيح منه پس بفرموده ناد بكي چند از آن
 كوه ترا شيدند و فرموده غذا خاصه را طبخ نكنند مگر در ميا اينها از آن وقت مردم با اين معتقد
 و بركت دعاي امام بظهور رسيد نگاه بخانه حميد بن مخبطه طائي كه در آن قريه بود و فرمود
 و داخل بيه شد كه قبر هر دو را شيد را بجا بود و بر كمار آنرا خطي با نكشت مبارك كشد
 كفتا اين وضع تر بمانست و در اينجا بجاك خواهم رفت و دستك است كه ايند تعالى اينمكاز اخل آمد
 و شد شيعيان من فرارد هديجا كه مران پارت نكنند را اين مقام هيچ ناهي مگر آنكه بشفاعنا
 اهل البيت آمرزیده سود و از سنا باد طوس سرجس رفت از سرجس بر و نزول فرمود مامون
 در حق آنحضرت هرگونه تعظيم و شجبل بعل آورد و مترل و مي با در جوار خوش فرار داد و ساير

طالبین را در یک منزل دیگر شیخ مفید علیه الرحمه میگوید آنگاه کسی بخدمت آن بزرگوار فرستاد و آنها
 داشت که من میخواهم خود را از خلافت خلع کنم و این منصب خطیر را بویاز گذارم چه میفرمائی آنجناب
 از آن انکار نمود و فرمود عیدک با الله با امیر المؤمنین من هذا الكلام وان یسمع به احد ما مؤمن بکرم
 کس فرستاد و پیغام داد که چون از خلافت سراز منبر باری ولایت عهد من تاگزیر باید بید بر امام
 از آن نیز بشدنا مناع نمود پس مامون او بخلوت طلبید و جز فضل بن سهل ذوالرئاسین دیگر
 حضور نداشت و مافی القصر در میان نهاد و از آن بزرگوار جز اصرار بر انکار چیزی نشنید عاقبت کار
 ببهاد کشید و در جمله سخن گفت که عمر بن الخطاب رحو مردمی که برای خلافت معین ساختند
 انجله بنای اعلای تو امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بود مقرر نمود که اگر مناع نماید و اگر نه
 زنده حضرت چون حال چنین دید ناچار فرمود من ولایت عهد را می پذیرم بشرط آنکه از امر و نهی و
 افتاء و رضا و عزل و نصب و تنفی و تنقی در هیچ امری دخالت نکنم و نصرت تمام مامون قبول کرد
 پس در روز پنجشنبه مامون بسلام حاضر جلوس کرد و فضل سهل مردم را از غریب خلیفه آگاه ساخت
 و طبقات حشم را فرمان داد که تا پنجشنبه دیگر جامه سبزه را که شعار آل عباس بود بلباس سبز که
 کسوت طالبین است نپندارند و روز پنجشنبه حاضر شوند و بولایت عهد با حضرت رضا علیه السلام
 بیعت کنند تا مواجیب کمال بنفقد ریافت نمایند پس بوم خیرین مجلسی در نهایت شکوه آراستند مامون
 در جای خود فرار گرفت و دو بالین بزرگ برای امام گذاردند و حضرت بلباس سبز با تمامه و شمشیر
 بر فراز آنجا بلوس فرمود و مردم علی حسب طبقاتهم در جاهای خوشین بیار میدند و اعلام اسلام
 بر بالای سر مبارک امام علیه السلام طپیدن گرفت پس مامون نخست فرزند صلیبه خود عباس را فرمان
 کرد تا شرط بیعت بجای آورد آنگاه سایر امراء و اشراف و فضات و لشکری بزرگ بیعت نمودند
 کپسه ها از رو سپم نهادند شد خطبا و شعراء بر پای ایستادند و کلمات و مدایح پیرداختند

انگاه از عباس بن مامون و محمد بن جعفر الصادق آغاز کرده جایزه های بیکان بکان بدادند تا آخر
 علویین و عباسیین و مواجب یکساله لشکر حسب المقررات آید و مامون با حضرت مقدس رضوی
 روی کرد و گفت برای مردم خطبه بکن حضرت حمد و ثنای الهی بجای آورد و فرمود ان لنا علیکم
 حقاً بر سؤل الله و لکم علینا حقوبه فاذا اذیتم البنا ذلك و جب علینا الحکم لکم غیر از این بکفره
 کلامی در آن مجلس از حضرت رضا علیه السلام روایت نشده پس بحکم مامون درهم و دینار سیب باهم
 آن بزرگوار سکه زدند از آن دراهم یکی در سال نالیف این کتاب بنظر رسیده و مشتمل بود
 باسم خلیفه عبدالله المامون و ولی عهد مسلمین علی بن موسی القابیهما و لفظ ذوالربیعین
 بشرحی که خواهیم نکاشت

ابراهیم بن عباس گفته که بیعت مردم با رضا علیه السلام در روز پنجم رمضان دو سینه است
 و بزویج مامون دختر شام حبیب با آن حضرت در اول سال دو سینه دو مامون در باب
 عهد علی بن موسی الرضا عهدنامه مبسوط بخط خویش نوشته است و امام علیه السلام
 نیز بر ایشان نامه بخط شریف سطر ی چند نگار داده و در خلال سطور خط مامون نیز
 نظر فانی پس فرموده است خطوط شهوات و وزراء و کبراء امراء و اشراف بر زمین و دنیا
 صفحه عهدنامه بوده و فخر الدین علی بن عیسی الاربلی عن آن نامه مبارک را در ششصد
 هفتاد و هشت کرده و شیخ برداشته و تا زمان مولی سعد الدین نیشابوری نیز که زمان
 سلطنت امیر شپور است در خزانه حضرت رضا باقی چنانکه آن عالم فاضل خود تصریح کرده است
 و ماصورت نسخه آن عهدنامه را با آنچه امام بقلم مبارک ثبت فرموده بخط شیخ ابراهیم کفعمی
 علیه الرحمه بدست آورده هر دو صورت را بفرها محض فرید میباشند از خط کفعمی است
 سوره در این مقام نقل نمودیم

وقال الله عز وجل نور ربك نستلهم اجمعين عما كانوا يعملون وبلغنا ان عمر بن الخطاب قال لو وصا
 سخطه بشاطي الفزان لخرقوا ان يسئلنا الله عنها واهم الله ان السؤل عن خاصته نفسه الموقوف على علمها
 بينه وبين الله بعرض على امر كبير وعلو نظر عظيم فكيف بالسؤل عن رعاية الامه وبالله الثقة واليقين
 والرغبة في التوفيق والعصمة والتشديد والهداية الى ما فيه ثبوت الحجته والفوز من الله بالرصوان
 والرحمة ^{نظر} الامه لنفسه وانضم لهم الله في دينه وعبادته من خلافة في ارضه من علم بطاعة الله وكما
 وسنة نبية عليه السلام في مدة ايامه وبعدها واجهد رايه ونظره فيما يوجب عهده وبخاره لامامة
 المسلمين ورعايتهم بعده وينصب عليهم علماءهم ومفرغاً في جمع الفتنهم ولم يستقم وجن دماهم والامن
 باذن الله من فرقتهم وفساد ذات بينهم واخلافهم ورفع نزع الشيطان وكبده عنهم فان الله عز وجل
 جعل العهد بعد الخلاف من تمام امر الاسلام وكاله وعزه وصلاح اهله والهم خلفائه من توكيده
 لمن يختارونه من بعدهم ما عظم به العجز وشمك فيه العافية ونقض الله بذلك مكر اهل الشقاق
 والعداوة والسعي في الفرقة والترتب للفتنة ولم ينزل امر المؤمنين منذ افضنا اليه الخلاف ^{خبرها}
 بشاعة مذاقها وثقل حملها وشدته مؤنتها وما يجب على من تقلدها من انباط طاعة الله ومرضائه
 فيما حمله منها فانصب يدينه واسهر عينه اطال فكره فيما فيه عز الدين وقمع المشركين وصلاح الامم ونشر
 العدل وافتاء الكتاب السنن ومنعه ذلك من الكفرض والدعة ومهتوا العيش علماء بما الله سائله
 ومحبة ان يلقى الله منا صحالة في دينه وعبادته ونحو الولاية بعده ورعاية الامم من بعده افضل
 من بقية عليه في ورعه ودينه وعلمه وارجاهم للقيام في امر الله وحقه مناجاة الله تعالى بالاستخارة في
 ذلك ومسئلته لها ما فيه رضا في اداء ليله ونهاه معلاة في طلبه ^{وطاعته} التماسه اهل بيته من ولد عبد
 بن العباس وعلي بن ابي طالب فكره ونظره مقتضرا من علم حاله ومذهبهم منهم على علمه وبالغاني المسئلة
 عن خفي عليه امره جهده وطاقته حتى استفضى امورهم معرفة وابله اخبارهم مشاهدته واستبرخه

أحوالهم معانته وكشف ما عندهم مسائله فكانت خيرته بعد استخارته لله واجتهاده نفسه في قضاء

في عباده وبلاؤه في البيتين جميعاً على بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب الرضا

فضل البارِع وعلمه التامع ورعه الظاهر وزهده الخالص وخلق من الدنيا وشبهه من الناس وفلاسنا

له ما لم ينزل الاخبار عليه الا لسن عليه منفضة والكلمة فيه جامعة ولم ينزل بعرضه من الفضل باضاً ونا

وحدثاً ومكتهلاً ففعله بالعهد والخلافه من بعده واثقاً بنجزة الله في ذلك ذعلم الله انه فعله اشارة

والدين ونظر الاسلام والمسلمين وطلباً للسلامة ونبات الحق والحق في الجاه في اليوم الذي يفوم الناس

فيه لوقبا العالمين ودعا امير المؤمنين ولده واهلبينه خاصته وفواده وخدمه فبايعوا مسرعين

عالمين باشارة امير المؤمنين طاعة لله على الهوى في ولده وغيرهم ممن هو اشبك منه رحماً واقر برابرة

وسماه الرضا اذ كان رضاعند امير المؤمنين فبايعوا معشر اهل بيت امير المؤمنين ومن بالمدينة المحمدي

من فواده وجنده وعامة الامير المؤمنين وللرضاء من بعده على بن موسى على اسم الله وبركته وحسن فضاه

لدينه وعباده متبسوة بها ايديكم منشرة لها صدركم عالمين بما اراد امير المؤمنين بها وانوطا

الله والنظر لنفسه لكم فيها شاكرين لله على ما الهتم امير المؤمنين من فضا حقة في رعايتكم وحرصه على

رشدكم وصلاحكم راجين عابده ذلك في جمع الفلكم وحسن دما نكم ولم تشكروم وسد ثغوركم وقوة

دينكم وامانة اموركم وسارعوا الى طاعة الله وطاعة امير المؤمنين فانه الامن ان سارعتم اليه

خدم الله عليه فتم الخط فيه انشا الله وكنت بيدي في يوم الاثنين اسبع خلون من شهر رمضان احد ومائتين

صوتهم ما كان على ظهر العهد بخط الامام علي بن موسى الرضا عليه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الفعال لا يشاء لامعقب حكمه ولا راد لفضاه يعلم خائنة الاعين وما تخفي

الصدور وصلاته على نبي محمد خاتم النبيين وآله الطيبين الطاهرين اقول وانا علي بن موسى الرضا

بن جعفر ان امير المؤمنين عضده الله بالسداد ووقفه للرشاد وعرف من حفنا ما جهله غيره فوصل ارحامنا

قطعت

كتب محمد في كرامته وصلتك
رحم وحرية خيراً
كتب بقوله الشريف محمد
النساء عليه اشق الله عابك
واجزل تلك الثواب فكل
كتب بقوله الشريف محمد
قوله والخلافه من بعده
بل جعلت فذلك

كتب محمد في بيته الرضا
رضي الله عنك وارحمه
واحسن الدارين خيراً
كتب بقوله الشريف محمد
والرضا من بعده بلان

قطع من نفوساً فرغنا بل آياها وقد تلفت واغناها اذا انفرت من غير رضی رب العالمین لا بد
 جزاء غيره وسجزي الله الشاكرين ولا يضيع اجر المحسنين وانته جعل في العهد والامر الكبري ان يقب
 بعده من حل عهده امر الله بشدها وضم عروه احب الله ايتها فها فقد باح حرمه واحل محرمة ذلك
 بذلك زار با على الامام متهنكا حرمه الاسلام بذلك جرى السالف فصبير على الفلانات ولم
 يعرض بعدها على العزفات خوفا من ثنات الدين واضطراب جبل المسلمين ولقرية ام الجاهلية و
 رصد فرسه ننهز و با يفز بندد وقد جعلت الله على نفسه ان اسرع في امر المسلمين وفلذ في خلا
 العمل فيهم عامة وبنو بني العباس خاصة بطاعته وطاعة رسول الله صلى الله عليه وآله وان لا اسفك
 حراما ولا يبيع فرجا ولا مالا الا ما سفكته حدرد الله و ابا حنيفة ايضا وان اخبر الكفاة جهك وطا
 وجعلت بذلك على نفسه عهدا ^{كذا} بدئنا الله عنده فانه عز وجل يقول واوفوا بالعهد ان العهد
 كان مسؤولا وان احدثت او غيرت او بدلت كنت الغير مستحقا وللنكال معرضا واعوذ بالله من
 واليه ارجع في التوفيق لطاعته والتحول بيني وبين معصيته في عافية الى المسلمين والجامعة والجمعة
 يدلان على ضد ذلك وما ادرى ما يفعل في ولا يكلم ان الحكم الا الله يعصني بالحق وهو خير الفاصلين
 لكني اقبلت امر امر المؤمنين واثرت رضا الله بعصمه و اياه واشهدك الله على نفسه بذلك ك
 بالله شهيدا وكنت محطى بحضرة امر المؤمنين طال الله بفا والفضل سهل وسهل الفضل يحجب
 اكم وعبد الله بن طاهر وثامن بن اشرس وبشر بن المعتمر وحامد بن النعمان في شهر رمضان سنة احدى ومائتين
 الشهوة على الجانب الايمن شهد يحيى بن اكم على مضمون هذا المكتوب ظهره وبطنه وهو سبيل الله ان
 يعرف امر المؤمنين وكافة المسلمين بركة هذا العهد والميثاق وكتب بخطه في التاريخ المبتين في عهده
 بن طاهر بن الحسين اثبت شهادته فيه بنار حجة شهد حماد بن النعمان بمضمونه ظهره وبطنه وكتب بيده
 في تاريخ بشر بن المعتمر شهد بذلك الشهوة على الجانب الايسر رسم امر المؤمنين طال الله بفا

فرقة

فراة هذه الصحيفة التي هي صحيفة المشاق زجوان يجوز بها الصراط ظهرها وبطنها بحر من سيدنا
رسول الله صلى الله عليه وآله بن الرضا والمبر على رؤس الاشهاد بلى وسمع من وجوهي هاشم و
سائر الاولياء والاجاد بعد استيفاشروط البيعة عليهم بما اوجبها للمؤمنين الحجة به على جميع المسلمين
ولبطل الشبهة التي كانت اعترضنا آراء الجاهلين وما كان الله ليدرك المؤمنين على ما انتم عليه وكتب
الفضل بن سهل بامر امير المؤمنين بالتاريخ فيه

چون ابن نفصيل در دار السلام بغداد بسمع عبا سيار سيدانكار شديد كردند كه چو اخلافت
از خاندان عباس با ولا على نقل ميشود پس شورش و آشوب در عراق برخاست كه بيم
زوال ملك مأمون بود مأمون بعد از اطلاع از حقايق ماجرا با عزم بغداد انصميم داد
در حين عبور از سرخس فضل بن سهل را در حتام كشتند و در حال نزول خطه مطلقا چنانكه
روايت يا سرخادم است و با فريده سنا باد خصوصا چنانكه در روايت ابوصلت هر وى است
حضرت امام ابو الحسن على الرضا عليه السلام در گذشت مردم اين هر دو واقعه را با حبال غنم
مأمون منسوب ساختند و از علماء شيعه مورخين اسلام جماعتى غنبال و احيال مأمون را
در حق رضا عليه السلام سرچا با و رندا شنيدند و ما در اين باب از جناب مستطاب سيد اجل
الفقيه النقيب العلامة الفهامة علم الاعلام مروج الاحكام الحاج ميرزا ابوطالب المجهد الزينجى
اطال الله ايام افاضته على الاعالى و الادانى كه بيزيد تتبع و فضل شجر در انواع علوم و فنون
معارف از كاتبة افضل امنازى كامل بارند سوال کرده بوديم اقتضا مقام را جوابا بنجاب
بجنسه در اينجا ابراد افتاد و هذه صورته

سئله من سواله حكم و طاعنه غم عن امر الرضا عليه السلام و ما وقع فيه من الاختلاف و انه عليه السلام
مغال مسمو او لا فاقول قد شاع انه عليه السلام نبض مسموما حتى ان اكثر اهل العصر لم يعرفوا

الخلاف في ذلك فبما مع انه ظاهر معلوم ذلك عليه صحفا الاصحاب الطريق على اثباته مع نطق
 الازمنة وبعد العهد مختصر في شذاز من الروايات او نقل التقلد والمورخين واكثر من يروى منه
 ذلك عبد السلام بن صالح الهروي وقد طعن فيه جماعة وصرحوا اخرى بانه عامي وان انكرته ثالثه
 وقال انه مخالط معهم لانه منهم وما كان سبيله ذلك لا بعيد من المقطوعات ولبس الشهور
 السابقة والاحقر على فرض تسليمها نافع في مثل المقام كما لا يخفى على اهله على انها اتمامات
 عبد النكير والشماع نعم ذلك مضمون كما يفضيه الامارات وتساعد عليه العلامات فمن علم سره
 بنى العباس بل مطلق الخائفين على دولهم المعالجين بخصوصهم الفائد بن سباب الجبل في دفعهم من
 الذين لم يعصمهم عاصم من شرع او عقل ظن بذلك ولم يسبقه فانك ان يصفحت لوجد النوا^{رجح}
 ناطقة بمثل من الملوك الاقدمين والامراء السابقين الذين احاطوا في دفع من مجرد وسطوا
 وبوادره ونقل الامور من جهته وملوك العرب المعاصرين الائمة عليهم السلام من الامويين و
 العباسيين كانوا منهم على وجل شديد المستمع مقالته ابن عمه بن عبد العزيز على فاروق بن الرضا^{بن}
 سره وغرده لا اراى تعظيم عطاء هرون لوسى بن جعفر عليه السلام يفعلون هذا من لو اراد لانهم عن
 سرهم وقول هرون لما اراد قبضه عليه السلم ودخل الحضرة النبوية معتذرا بارسول الله في انما
 الفرقة وشوق عصا الامة وهراقة الدماء وقول اسمعيل لما دخل على هرون ساعيا به عليه السلام
 ما رايت خلفين في عصر واحد انت محبي البك الخراج وموسى محبي البه الى غير ذلك ثم اذا انصمت الى
 ما مضى لجهته الداعية الى اشخاص عبد الله بن هرون للامام عليه السلام من المدينة الى مرو^{نسلبه}
 الخلافة اليه ثم توليه الامر والعهد بعد امتناعه من قيام آل علي عليه السلام على مضادتهم وارغام
 انوفهم حتى تقلصت ظلالهم عن اليمن والحجاز واطرافها فظن انه اراد بما فعله اذ تلك التائرة وشكر
 هذه الفسنة التائرة مع مراعاة الاحياط حتى انه على فاروق امر بان يسلك طريقا لا هو اوزونك

طريقهم وغيرها من البلدان التي كانتا لها لها على مناجاة طريقته وتعتقد وجوب تولد واما
واما نشيعة وسلبها الامر اليه مع امتناع رده فذلك وتحليله المنع قوله فبين حرمه من الاوائل
يا جعل انت محرم ما احل الله واعترافا بما منه عند حواشي ونقله ذلك من ابه واضماره ووضع
سواده واظهار حرمه بونه وجزعه عليه بكائه وانينه وفعوده للغراء وغير ذلك مما يطول شرحه
فلا ينافي ذلك اصلاً على ان بعض ما تم منقولاً لا يبلغ حد اليقين فان اراد المثبت القطع فحق
مضروب عنه صفحاً وان اراد غالب الظن فهو الذي تعتقده ولعله لذلك ومثله لم يتعرض له الكليني
مع قرينه من تلك الاعضاء بل ظاهره العدم فانه ذكر في كافي انه عليه السلام فبعضه في صفر سنة ثلث
ومائتين وهو ابن خمس وخمسين سنة ثم ذكر الاخلاق في تاريخه ثم قال الا ان هذا افسد انشاء الله
ثم روى اخيراً عن محمد بن سنان انه فبض سنة ثلثين ومائتين فلو كان قدس سره عالماً بهذه القضية
لذكرها كما ذكر ذلك صريحاً في نزهة المحسن عليه السلام ومثله المفيد في المنفعة والشهادة في الدروس
غيرها كما صاحب النفوس فاتهم ذكره في نزهة امير المؤمنين عليه السلام انه قتل بالسيف في نزهة الحسين
انه فبض مسموماً في نزهة الحسين عليه السلام انه اصيب يوم الطف نعم ذكر ذلك الصدوق في عفا
لكنه لم يخص الامر به عليه السلام بل عمه الى النبي صلى الله عليه وآله والى جميع الائمة عليهم السلام فقال
اعفادنا ان النبي والائمة عليهم السلام ما بين مفعول ومسموم وانكر ذلك عليه المفيد مع اضطلاع
وتقدم في العلوم الاسلاميه واحاطت بما يقصر عنه غيره فقال في شرح العفايد بالقطر واما ما
ذكره ابو جعفر من مضمون بنتا والائمة عليهم السلام بالسهم والقتل منه ما ثبت ومنه ما لم يثبت والمفطو
به ان امير المؤمنين عليه السلام والحسن والحسين عليهم السلام خرجوا من الدنيا بالقتل ولم يمت احد منهم
حرف نفوسهم من بعدهم موسى بن جعفر ويقوى في النفس امر الرضا وان كان فيه شك فلا طريق
الى الحكم فيمن علمهم بانهم سموا واغثوا واغثوا وقلوا اجبروا فالحجج بذلك بحججهم ولا رجاء وليس

الى بنفته سبيل انتهى وقد نقل مثل هذا الكلام عن الشهيد في بعض كتبه ولا يحضر في الفاظه
والشيخ العالم العامل علي بن عيسى الاربلي عليه الرحمة استظهر العدم وفاقا للسيد الاجل علي بن طاووس
الحلي قدس الله سره قال بلغني من ائمة اهل البيت ان السيد رضي الدين علي بن طاووس رحمه الله كان لا يوافق
علي ان المامون سفي عليا عليه السلام التمس ولا يعنفه وكان رحمه الله كثير المطالعة والتفتيش والتفتيش
علي مثل ذلك والذي كان يظهر من المامون من خنوة عليه مبله اليه واخباره ليعود اهل بيته واولاده
ما يؤيد ذلك ويقره ثم ان نصيحة المامون واشارته عليه بما ينفعه في دينه لا يوجب ان يكون سببا
لفعله وموجبا لركوب هذا الامر العظيم منه فذلك ان يكفي في هذا الامر ان يمنع عن الدخول عليه
يكفه عن وعظه ثم اتانا لغرضنا ان الابرار اذا غرست في العيب صار العيب صموما ولا يشهد به القياس
الطبي ورايت في كتاب يعرف بكتاب التديم لم يحضر في عند جمع هذا الكتاب ان جماعة من بني العباس
كتبوا الى المامون يسفهن رايته في توليته الرضا عليه السلام المهل بعدة واخراجهم الى بني علي
عليهم السلام ويبالغون في مخطئه وسؤراية فكذب اليهم جوابا غليظا سبهم فيه وقال من اعراضهم
فالرفهم العبايج وقال في جملة ما قال وفي علي خاطر يانتم نطف السكارى في ارحام الفيان
الى غير ذلك وذكر الرضا عليه السلام ونبتة علي فضله وشرفه وشرف نفسه وبنه وهذا
امثاله مما ينفي عن المامون الافدام على اذهان تلك النفس الطاهرة والسعي فيما يوجب
خسران الدنيا والاخرة وقال الاربلي عليه الرحمة في موضع آخر ما صورته ظفر المامون
بنه وانفاذه آياه الى اخيه وظفره قبل هذا بجملة بن جعفر وعفوه عنه وقد خرجا عليه
ادعيا الخلافة وفعلا ما فعلا من العيش في بلاده يفوي حجة من ادعى ان المامون لم يعقد
عليه السلام ولا ركب منه ما اتهم به فاق محمدا وزيدا لا يفاربان الرضا عليه السلام في منزله من
الله سبحانه وتعالى ولا من المامون ولم يكن له ذنب يبارب ذنوبها بل لم يكن له ذنب اصلا فما

وجه العفو هناك والفلك هنا انتهى والله العالم

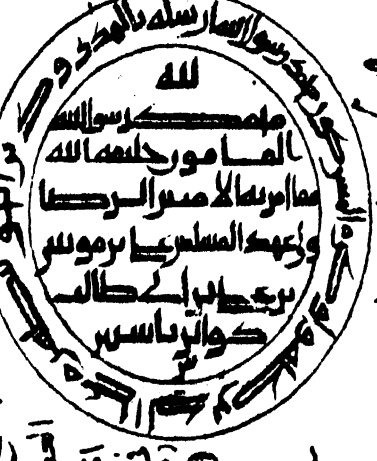
ولما تاريخ انفعال آن بزرگوار بجوار پروردگار پس آنچه در کتب حدیث و دفاتر خبر و صحف
تاریخ و مضامین اهل سیر مشهور است و قول پیش نیست یک سال دوست و دو دیگر
دوست سه ابن بابویه میفرماید قال ابراهیم بن العباس انه ثوقی فی سنة ثلث و ما بین بطوس
والمأمون متوجه الی العراق فی رجب و الصیحیح انه ثوقی فی شهر رمضان السبع بقین منه یوم الجمعة
من ثلث و ما بین من هجره النبوی شیخ مفید میفرماید و قبض بطوس من ارض خراسان فی
صفر سنة ثلث و ما بین و له یومئذ جنس و خمسون سنة شیخ طبرسی میفرماید و قبض علیها
فی آخر صفر و قبل فی شهر رمضان السبع بقین منه یوم الجمعة من سنة ثلث و ما بین کمال الدین
طلحی مکیوید و اما عمره فانما مات فی سنة ما بین و ثلث و قبل ما بین و سنین من الهجرة
و حافظ عبدالعزیز جنابدی مکیوید ثوقی فی خلافة المأمون بطوس و قبره هناك سنة
ما بین و سنین بلهام الدین صددهروی در جیب السیر و جداتی وی غیاث الدین امیر
خاوند شاهی رد و ضد الصفا نخست این دو تاریخ را نقل کرده اند آنکاه گفته اند و قبل
سنة ثمان و ما بین در حال نالیق این کتاب که سال یک هزار و سیصد و دو از هجرت رسول
خاتم صلی الله علیه و سلم است از دراهی که بحکم مأمون در دار الضرب اسلام باسم مبارک و
القاب مقدسه حضرت رضا علیه السلام از زمین و آیین فدا شد پذیرفته بودیکه بفضل نطول
امیر بنظیر و وزیر بخر بر حامی دانت فلم و سبف ماحی آیت ستم و حیف بدالو لاه شمس الکفاه
نصیر الملک آصف الدوله جناب جلال التاب مهرنا عبدالوهاب خان والی کل مملکت خراسان دام
افباله زیارت شد و شرط تقبیل و بیچیل بعل امدانکه مورخ بود بسال دو دست و چها
از هجرت رسول مختار و این از عجایب انکشافاتست چه علماء حدیث و ائمه تاریخ علی اختلاف

فصبط ستر استنشا را الله تعالى اياه عليه السلام الجواره بر نفی قول ثالث اجماع دارند زیرا که
 قول ثمان و مائین که خوانندگان نقل کرده اند از غائب شد و در حکم عدم است منافات آن قول
 با کافه تواریخ اسلام و عموم تصانیف مسلمین مجدی است که ضرورت نکارش نیست و آن الطحینه العبا
 امر هذه السکه البضا که بقلم کوفی در نهایت وضوح بعبارت (سنة اربع و مائین) مشتمل
 و صاحب عقل سلیم و ذهن مستقیم نر از این اثر صریح و آیت صحیح میبواند اغراض کردن و صرف نظر
 نمون و نیز بر نفی صحت و محو شدن عظام و مورخین فحام میبواند مجرب آوردن و منجس و زدن
 چرا که سکه با ثبات کافه عقلاء عصر حکماء و فاضلان از احوال اخلاق و افعال است و
 داعی بر تکلف و نضع نیز نفی نمیشود و اما تفاضل الاقطار و ترجیح الاثر الصریح علی الخبر الصحیح
 و بالعکس از آنجا که امر این سکه مبارکه در کمال شکفته عین آن اثر را بنظر غیر واحد از مجتهدین

زمان و فضلا دار الخلافه طهران رسانیده شهادت ایشانرا بحد شریف و خانم منصفه
 یک رخا نه این مجلسنا خیم و هذه صوة ذلك الدرهم و ما رسم مطر منب من النفس و الرفق



قد شرف من هذا الظاهر بانه
 و جده تا علی بن ابي طالب
 و جده تا علی بن ابي طالب
 و جده تا علی بن ابي طالب



Handwritten notes and signatures in Persian script, including a circular stamp at the bottom right.

Handwritten notes and signatures in Persian script, including a circular stamp at the bottom left.

صورت طرّفی سگه شریفه بجزا نفع



عزیز مؤلفانیا حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیات والثناء
 کرم پسر محمد حسین ملقب بفرزند غنی رئیس دارالطباعه در ولایتی و مدیر دار
 التّحقیقها یونانی بنظر او کلا است

چون ره می ناچار مشهد را هشت	رفتی بیرون همچو آدم از هشت
ماندند نهاد رسر اندیب غمش	یاد روضه بود یار همدمش
شهرها مو کوه و صحرا مرز و کشت	هر کجا میرفت مشهد مینوشت
قبس مشور روی لیلی مینمود	خاطر خود را اسنالی مینمود
مشق کردم صفحه صفحه روز و شب	جمع کشت و شد کتابی منتخب
فصل او خرم نزار فضل بهار	هر ورق را صد طبعی لاله نثار
این کتاب من بجهت نامر ایست	نامر چون باشد چنین هنگامه ^{بش}
عرض حالی از دل پر شو و شوق	شرح شوقی از سر در طوق و ذوق
سطرها کشته مرکب ز اشک و آه	مشور و ما و عشق کوی شاه
چون بدور میدهد فرماز فضا	میفرستم سوی شهر این نامر را
ای رسول نامر بر بار سفر	بند این نامر بدان درگاه بر
چون نهادی و بدان عالی و	کوفلان را کشت در دشتیاق

یاد آن ابوان و آن صحن و حرم
 می نیکوید جز از آن فرخ جنب
 از خلوص بندگی دم میزنند
 شرح مشهد را نوشته با تمام
 ذکر آن روضه مؤید کرده است
 هربار را و اموده خشت خشت
 هر چه آنجا رسم بود و نقش بود
 از مصاحف از دواوین و کتب
 از جنابانها و جوهای روان
 جمله را در این خرطهر درج کرد
 در معظم حضرت سلطان طوس
 خدمتی ناپیخته و کثر هدیه ایست
 ای سلیمان حشمتی را دجواد
 کن قبول این هدیه ناپیخته را
 کرده ای شریف با حسان و قبول
 هستم از خدام آن پاک آستان
 تا شوم در هر دو عالم سر بلند
 فارغ از اندیشه روز حساب
 آتش و زخ می باشد حرام
 نازه سازد داغ او را دمدم
 شاهش نامه است یعنی این کتاب
 خدمت این آستانه میکند
 کوچه کوچی قطع قطع گام گام
 صفحه را خلد مخلص کرده است
 دفری بنوشد چون باغ هبشت
 صورتی از آن در اینجا و نمود
 از خطوط و از علامات و نصب
 از مراقد این مکان و آن مکان
 تا بماند نازه این رحمان و ورد
 هست این خدمت بجای خاکبوس
 چون کنم چون غیر از نیم هیچ نیست
 غمزه جاعت بر جلی من جزاد
 عیب آن را بین تو با عین رضا
 این بود خود شمشیر آل رسول
 خادم خود را کرم فرمائشان
 بنگینت و کامکار و ارجمند
 این و آسوده از هول عذاب
 چون سلام و بر کرد و التلا

دکترین بالیضیلد ثانی قطع التمس نهر مستخرج لکنکه فعلا در کما میخانه مبارک حضرت امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والسلام
از عوام کثیره موجب و مخزن لست بدست آمده اگر چه صورت آن شهرت چندان مصحح نبود و در بعضی نسخ منقح ساختند بخت و الحادوان
بزرگ اختر شد
کلام ...

مخصوصا همه علیه السلام

قرآن باطنی بزرگ بجز خطک باطنی
۴ اسطری مرقوم بر پشت آهو وقت
غیر معلوم جلد متقار و غیر یکصد ورق
جله
قرآن باطنی کوچک خود حضرت امام حسین
و فقی مروج شایع است
مروج شیخ باطنی پست آهو جلد ساغر شکی
چهار و سه ورق
جله
قرآن باطنی کوچک خود حضرت امام حسین
و فقی مروج شایع است
مروج شیخ باطنی پست آهو جلد ساغر شکی
چهار و سه ورق
جله

قرآن باطنی متوسط بجد المده ۱۲
مروج ۱۰ خطک کراشا ۱۲ اسطری
واقت غیر معلوم پست آهو درق
جله سوجه کمر
قرآن باطنی متوسط بجد المده ۱۲
مروج ۱۰ خطک کراشا ۱۲ اسطری
واقت غیر معلوم پست آهو درق
جله سوجه کمر

قرآن باطنی متوسط بجد المده ۱۲
مروج ۱۰ خطک کراشا ۱۲ اسطری
واقت غیر معلوم پست آهو درق
جله سوجه کمر
قرآن باطنی متوسط بجد المده ۱۲
مروج ۱۰ خطک کراشا ۱۲ اسطری
واقت غیر معلوم پست آهو درق
جله سوجه کمر

قرآن باطنی متوسط بجد المده ۱۲
مروج ۱۰ خطک کراشا ۱۲ اسطری
واقت غیر معلوم پست آهو درق
جله سوجه کمر
قرآن باطنی متوسط بجد المده ۱۲
مروج ۱۰ خطک کراشا ۱۲ اسطری
واقت غیر معلوم پست آهو درق
جله سوجه کمر

قرآن باطنی متوسط بجد المده ۱۲
مروج ۱۰ خطک کراشا ۱۲ اسطری
واقت غیر معلوم پست آهو درق
جله سوجه کمر
قرآن باطنی متوسط بجد المده ۱۲
مروج ۱۰ خطک کراشا ۱۲ اسطری
واقت غیر معلوم پست آهو درق
جله سوجه کمر

قرآن باطنی متوسط بجد المده ۱۲
مروج ۱۰ خطک کراشا ۱۲ اسطری
واقت غیر معلوم پست آهو درق
جله سوجه کمر
قرآن باطنی متوسط بجد المده ۱۲
مروج ۱۰ خطک کراشا ۱۲ اسطری
واقت غیر معلوم پست آهو درق
جله سوجه کمر

قرآن باطنی متوسط بجد المده ۱۲
مروج ۱۰ خطک کراشا ۱۲ اسطری
واقت غیر معلوم پست آهو درق
جله سوجه کمر
قرآن باطنی متوسط بجد المده ۱۲
مروج ۱۰ خطک کراشا ۱۲ اسطری
واقت غیر معلوم پست آهو درق
جله سوجه کمر

قرآن باطنی متوسط بجد المده ۱۲
مروج ۱۰ خطک کراشا ۱۲ اسطری
واقت غیر معلوم پست آهو درق
جله سوجه کمر
قرآن باطنی متوسط بجد المده ۱۲
مروج ۱۰ خطک کراشا ۱۲ اسطری
واقت غیر معلوم پست آهو درق
جله سوجه کمر

قرآن باطنی متوسط بجد المده ۱۲
مروج ۱۰ خطک کراشا ۱۲ اسطری
واقت غیر معلوم پست آهو درق
جله سوجه کمر
قرآن باطنی متوسط بجد المده ۱۲
مروج ۱۰ خطک کراشا ۱۲ اسطری
واقت غیر معلوم پست آهو درق
جله سوجه کمر

قرآن باطنی متوسط بجد المده ۱۲
مروج ۱۰ خطک کراشا ۱۲ اسطری
واقت غیر معلوم پست آهو درق
جله سوجه کمر
قرآن باطنی متوسط بجد المده ۱۲
مروج ۱۰ خطک کراشا ۱۲ اسطری
واقت غیر معلوم پست آهو درق
جله سوجه کمر

چون این جاها از کتاب مطلع الشمس کرد و بیمن جلد و منعلق بشرح اماکن مبارکه مشهد
 مقدس و جغرافیای این شهر شریف و تاریخ و رجال و بعضی تحقیقات دیگر آنست لسط
 بهر ساینده و این تفصیل طبع و اختتام آنرا بنا خیر انداخت و حسب الرسم معمول بود
 که سالنامه ضمیمه این کتاب کرد که همینکه مختم این تالیف صیغف فایز کرد بدیم دیدیم ماه
 ششم سال است تغییر کلمه در وضع ادارات جلیله دولت ابداً آیت نیز حاصل نشد و
 سالنامه سال آینده هم مقارن عید نوروز انشاء الله تعالی منتشر خواهد شد
 لهذا این جلد دویم مطلع الشمس را که همان است سالنامه معموله دولتی را دار ^{جا} در بهمن
 قطع و ختم نموده منتشر کردیم

احد را حق مزجه و طبع جلد بن این کتاب مبارک
 نیست مگر باذن و اجازه
 مصنف

بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَبِشَارِكِ
وَبِقَاءِ

جَلَدًا وَمِيمًا
كَمَا مَطَّلَعُ الشَّمْسُ
وَيَسْتَبِيحُكَ وَالدُّو
مُصْنَعًا جَانِبِ صَيْبِ
مَسْرُوعِينَ نَزْفِطًا
مَحَلِّ حَسَنًا وَرِطْبًا
وَدَا التَّرْجَمَةَ

هِيَ التَّجْمَةُ
يَمِينًا وَكَأَنَّ
سِينًا

